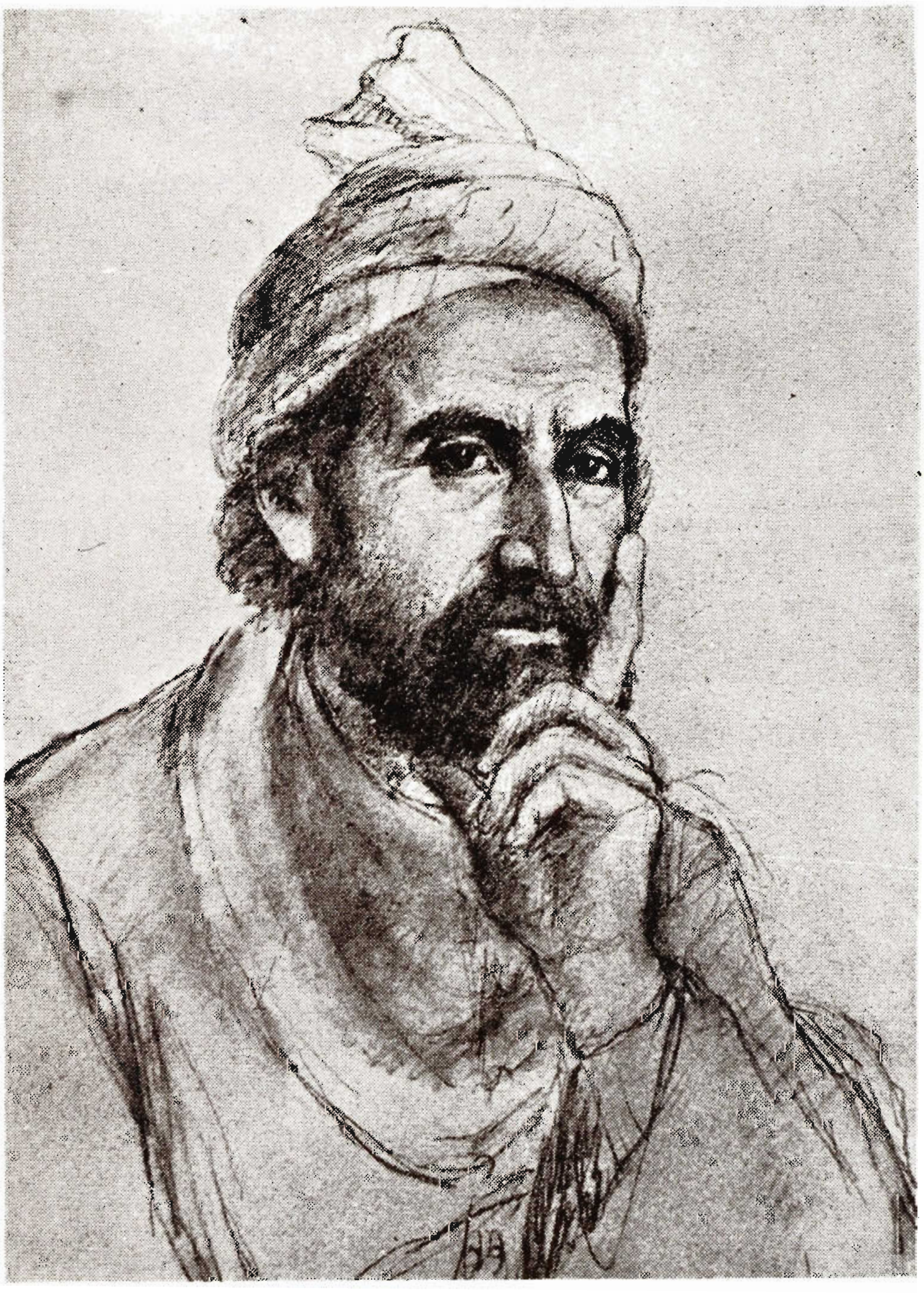
رباعیات خیام

(طربخانه)

استاد علامه جلال الدین همایی



تصویر حکیم عمر خیام

(اثر استاد علی محمد حیدریان – که بتصویب انجمن آثار ملی رسیده است)

رباعیات خیام

(طربخانه)

یاراحمد رشیدی

مؤسسهٔ نشر هما

تهران ــ ۱۳٦۷

رباعیات خیام

(طربخانه)

یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی

وفات ۸۶۷ ه.ق.

به تصحیح

استاد علامه جلال‌الدّین همایی

چاپ اول: تهران ۱۳۴۲، انجمن آثار ملّی

رباعیات خیّام (طربخانه) / یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی
به تصحیح: استاد علامه جلال الدّین همایی
چاپ دوم: شهریورماه ۱۳۶۷
تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: **چاپخانهٔ سترگ**

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، شمارهٔ ۱۵۹، طبقهٔ پنجم
تلفن: ۶۵۴۷۷۰

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللّهم علی نعمائك و آلائك و نصلّی و نسلّم علی انبیائك و اولیائك ؛ اللّهم انی اسألك خیر ماسألك به‌عبادك الصالحون واعوذبك ممّا استعاذمنه‌عبادك المخلصون؛ ربّ وفقنی لما تحبّ و ترضی وجنّبنی عن اتّباع النّفس والهوی بحقّ من تقرّب الیك من اصحاب الحکمة والهدی .

حکیم ابوحفص یا ابوالفتح غیاث‌الدّین عمربن ابراهیم خیّامی نیشابوری معروف به حکیم خیّام که‌علی التحقیق مابین سنوات ۴۳۰ـ۴۴۰ و ببعض احتمالات روز پنجشنبه ۱۲ محرم ۴۳۹ متولّدشده و درسالهای مابین ۵۰۸ـ۵۳۰ و ببعض احتمالات درسال ۵۱۵ وفات‌یافته‌است[۱] یکی ازستارگان قدراوّل آسمان‌علم‌وادب‌مشرق‌زمین وازجمله مفاخر بزرگ کشور ماایران است که در دومظهر علمی وادبی متجلّی ونمودارشده واتفاقاً درهر دوجنبه مقامی شامخ وشهرتی عظیم یافته است .

حکیم خیّام در جنبهٔ فلسفه وفنون ریاضی ما بین علمای قدیم از اقران **ابوالعباس لوکری** و**ابوالفتح ابن کوشك**[۲] و**میمون بن نجیب واسطی** وامثال ایشان شمرده میشد[۳] بااین تفاوت که اورادرعلوم ریاضی و«لوکری»را درخصوص فلسفه

۱ـ رجوع‌شودبحواشی صفحهٔ ۱۴۸ و۱۶۲ نسخهٔ‌حاضروحواشی مرحوم‌قزوینی برچهارمقاله ویادداشتهای اوجلد دوم .

۲ـ ترجمهٔ‌حال اوودونفر دیگر هرسه‌درتتمهٔ‌صوان‌الحکمه بیهقی مسطوراست . این جمله خالی ازملاحت نیست که اصل‌عبارت تتمهٔ‌صوان‌الحکمه بااین‌جمله‌آغازمیشود «ابوالفتح بن کوشك کان‌حکیماً الخ ...» ؛ مترجم این کتاب توهم کرده که لفظ«کان» جزواسم‌صاحب عنوانست؛ وباین جهت نام‌اورا «کوشککان» نوشته‌است ؛ ونظایر این اشتباه را در کتب‌و تراجم‌متأخران مخصوصاً فراوان دیده‌ایم .

۳ـ اشاره‌است بعبارتی که دربارهٔ«ابوالعباس لوکری» درحواشی وتعلیقات‌تتمهٔ‌صوان‌الحکمه ازکتابی بنام «اتمام‌التتمه»نقل‌شده است «ابوالعباس‌الفضل بن‌محمداللوکری اسبق‌اقرانه‌الخیامی وابن کوشك والواسطی فی‌میدان‌الحکمة » .

بردیگر اقران خودترجیح می‌دادند؛ ومابین فلاسفه وعلمای ریاضی قرون جدید هم‌می‌توان اورا درردیف **دکارت** و **پاسکال** شمرد .

ودر جنبهٔ ادبی‌وشعروشاعری خصوص فنّ رباعی گویی از ایران گذشته در ممالك خارجه شهرت ومعروفیتی که نصیب اوشده برای هیچ شاعر دیگر اتفاق نیفتاده است .

بدین‌سبب وظیفهٔلازم هموطنان اوست که اوّلاً آن حکیم بزرگواررا خوب بشناسند وثانیاً اورا خوب‌بشناسانند ؛ مع‌الاسف باوجود آنهمه‌رسائل و مقالات که دربارهٔ وی‌نوشته‌اند هنوز باعتقادمن عشری از اعشارحق آن دانشمندگران‌مقدار گزارده نشده وشایسته‌است که آیندگان دنبال‌کار گذشتگان رابگیرند و حق آن بزرگ‌مردرا بسزا بگزارند .

منظورمن فقط ترجمهٔحال وسرگذشت زندگانی حکیم خیّام و تحقیق در تاریخ ولادت‌ووفات اونیست ؛ بلکه‌توجه من‌بیشتر معطوف‌بررسی آثارعلمی‌و ادبی وتجزیه وتحلیل کتب ورسائل‌موجود ونشان‌دادن‌کارهای تازه و اکتشافات بدیع علمی‌بخصوص قسمت‌ریاضیّات اوست تا مقام ومنزلت واقعی‌و شخصیّت حقیقی اودر تاریخ علوم‌وفنون بشری‌معلوم و ممتاز گردد .

رباعیات حکیم خیام

مجموعهٔ فروغی

درقسمت رباعیّات‌منسوب به«حکیم‌خیّام» بیشتر ازآثارعلمی او تاکنون‌کار انجام‌گرفته است وگذشتگان انصافاً زحمت‌کشیده وتـا حدّی رباعیّات اصیل و دخیل‌وغثّ وسمین‌را ازهم جداکرده‌اند ؛ مخصوصاً مرحوم **فروغی**(۱) دراین‌راه قدمی استوار برداشت وازروی اصل‌ومقیاسی که‌خود اواختیار کرده‌بود ازمجموع رباعیّات منتسب بحکیم‌خیّام یکصدو هفتادوهشت رباعی انتخاب وباقی‌راحذف کرد وآنرا بامقدمه‌یی بسیارعالی و پرمغز انتشار دادکـه واقعاً قابل خواندن است ؛

۱ــ میرزامحمد علی‌خان ذکاءالملك متولد۱۲۵٤ متوفی۱۳۲۱ شمسی .

با اینهمه باز باعتقادمن کار رباعیّات منسوب بحکیم خیّام پایان نیافته و تکلیف آن یکسره نشده است .

از باب مثال درهمین ۱۷۸ رباعی که ازصدها رباعی اختیارشده است بازعدهٔ کثیری از آنهامشکوک است یامسلماً ازحکیم خیّام نیست .

۱ـ ازآنجمله رباعی ۸ مجموعهٔ فروغی

ابر آمدو باز برسرسبزه گریست　　　　بی بادهٔ گلرنگ نمی بایدزیست

در دیوان **عراقی** هم ثبت شده است با روایت «ابر آمد و زار» و «نمی‌شاید زیست» .

۲ـ نیز رباعی ۲٤ آن مجموعه که اتّفاقاً جزو ۱۳ رباعی «مونس الاحرار» هم هست

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست　　　　برخیز و بجام باده کن عزم درست

درمجموعهٔ قرن هشتم هجری متعلق بکتابخانهٔ مجلس شمارهٔ ۹۰۰ که پاره‌یی از رباعیّات حکیم خیّام در آن درج شده و جزو مآخذ معتبر خود فروغی هم بوده است رباعی فوق بنام **مهستی** ثبت شده وروایت قدیمش هم اینطور است

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست　　　　با بادهٔ لعل کن سر عهد درست

۳ـ نیز رباعی ۲۹

چون نیست زهر چه هست جز باد بدست

چون هست بهرچه هست نقصان و شکست

درهمان سفینهٔ مجلس صریحاً تحت عنوان «لغیره» یعنی غیر حکیم خیّام نوشته است ؛ اسحاق بیك عذری وهدایت نیزهردودر تذکره‌های خود آنرا بنام **نجم الدین کبری** ثبت کرده‌اند .

مصراع دوم آن بیت هم موافق روایت قدیـم صحیح همان سفینه چنین است «چون هست زهرچه نیست نقصان و شکست» .

٤ـ رباعی ٦۸

برچرخ فلك هیچ کسی چیر نشد　　　　وزخوردن آدمی زمین سیر نشد

درهمان سفینهٔ قرن هشتم هجری صریحاً تحت عنوان «لغیره» یعنی غیرحکیم

خیّام ثبت‌شده است .

۵ـ رباعی ۸۲

عمرت تا کی بخودپرستی گذرد　　　یا در پی نیستی و هستی گذرد

از **مجد همگر** است نه‌حکیم‌خیّام .

۶ـ رباعی ۱۱۹

از جرم گل سیاه تا اوج زحل　　　کردم‌همه‌مشکلات گیتی راحلّ

به **امام فخرالدین رازی**، **ابوعلی سینا** نیز منسوبست .

۷ـ رباعی ۱۳۱ کـه اتّفاقا در **نزهة المجالس** مورخ ۷۳۱ هم بنام خیّام ثبت شده است

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم　　　یا از غم رسوایی و مستی نخورم

از **کمال الدین اسماعیل اصفهانی** است که دردیوان‌چاپی‌ونسخ‌خطی‌قدیم نزدیك بزمان اودرج شده است

۸ـرباعی۱۵٤

بنگر ز صبادامن گل چاك شده　　　بلبل ز جمال گل طربناك شده

از **شیخ عطار** است درمنظومهٔ«مختارنامه» .

منظورمن استقصاء نبود : هشت فقرهٔفوق‌را فقط محض مثال ونمونه ذکـر کردم ؛ اتّفاقاً هفت‌رباعی اوّل‌درمتن «طربخانهٔ» حاضر نیزبترتیب تحت شماره‌های ۱۸۵و۲۹۳ و۲۹۸و۱٤۸و۸٦٤و۲۰۰ و۱۸ درج شده است .

***

باری باعتقادمن هنوزمیدانی‌فراخ ومجال‌ومحلّی وسیع‌برای‌تحقیق وبررسی وکار کردن درهردوبخش آثارعلمی‌وادبی حکیم‌خیّام باقی است ؛ ونمی‌توان هیچ قسمت ازکارهای مربوط باورا خاتمه یافته‌سهل است که نیمه‌کار هم تلقـی کرد ؛ بلکه‌باید گفت هرقدر دراین‌راه پیش‌رفته‌ایم هنوزدر مرحلهٔ اوّلیم و«ماهمچنان در اوّل‌وصف توبمانده‌ایم» .

آنچه گفتم اختصاص به «حکیم خیّام» ندارد ؛ درمورد سایر مفاخر ملّی خودمان حتّی امثال «فردوسی» و «ابوعلی سینا» و «ابوریحان بیرونی» و «نظامی» و «شیخ عطّار» و «مولوی» و «خواجه نصیر الدین طوسی» و «سعدی» و «حافظ» که ستارگان درخشندهٔ قدراوّل علوم و ادبیّات وسرآمد افتخارات ملّی ما بشمار میروند هنوز بعقیدهٔ من هزاریك حق واقعی ایشانرا نگزارده وعشری از اعشار وظیفه‌یی را که بر عهده و ذمّهٔ ما قرار گرفته است بجانیاورده‌ایم ؛ وآنچه در بارهٔ ایشان تا کنون انجام داده‌ایم غالب ازحدود تراجم احوال وسرگذشت زندگانی وداستان حیات وممات وخصوصیّات شکل ورنگ لباس وپیراهن ودستار وچگونگی خوردوخواب ایشان که قدرمشترك مابین عموم افرادبشر بلکه همه جنبندگان و جانورانست اکتفا نموده ؛ و بمعرّفی شخصیت معنوی ایشان که دربطون کتب ومتون آثارشان مندرجست؛ وتوجه بخصوصیّات آثارعلمی وادبی ؛ وبررسی وشرح وتفسیر کلمات وعبارات ؛ وتجزیه و تحلیل عقاید وافکار ؛ ونشان دادن کارهای تازه واکتشافات علمی و ادبی آنها کمتر پرداخته‌ایم.

راقم سطور از دیرباز متوجّه این قصور یاتقصیر که درحقّ رجال علمی وادبی رفته است بوده و بقدر توانایی و بضاعت خویش چندفقره ازاین نوع کارها انجام داده است که بعضی بطبع رسیده و باقی همچنان مخطوط مانده است.

از آنجمله کتابی مستقل بهمان منظور تحت عنوان **تجزیه و تحلیل آثار علمی و ادبی حکیم خیام** درچند گفتار یاچندباب نوشته ودرخلال فصول وابواب آن بعضی آثار تازهٔ مسلّم آن حکیم بزرگوارراهم معرّفی کرده‌ام که تا کنون درهیچ کجامتعرض آن نشده وحتی اسم آنهارا هم درجزومؤلّفات وی ذکر نکرده‌اند؛ واین که عجالةً درمجلّد حاضر تقدیم خوانندگان گرامی می‌شودخود درواقع یك قدم است ازآن راه که درپیش گرفته‌ایم ؛ یعنی یك قسمت است ازآخرین گفتارهای مادرهمان کتاب که آن نیز ازطرف انجمن محترم آثارملّی جداگانه در تحت طبع است.

چون قسمت حاضر که مخصوص قدیمترین مجموعهٔ تدوین شدهٔ رباعیّات حکیم خیّام بنام **طربخانه** است بطبع رسیده وآمادهٔ انتشار بود عجالةً آنرا که خود کتابی منفردومستقلّ است بامقدمهٔ اختصاصی بهمین صورت که پیش چشم خوانندگانست منتشر

کردیم ؛ کتاب اصلی خود ما نیز که در چند گفتار هریك مربوط بمعرفی وتجزیه وتحلیل یکی از آثارعمدهٔ مسلّم‌علمی وادبی حکیم‌خیّام ؛ وگفتارآخرش مخصوص بررسی‌و بحث وتحقیق‌درر باعیّات منتسب بآن‌دانشمندگران مقدار است عن‌قریب انشاءالله تعالی‌بدسترس خوانندگان قرار خواهد یافت ؛ وآنچه راکه در پیرامن رباعیّات‌منسوب بحکیم‌خیّام‌بنظرما گفتنی‌ونوشتنی بوده‌است‌درهمان گفتارآخرآن کتاب که بمنزلهٔ‌تکملهٔ‌بحث‌تحقیقی وانتقادی کتاب طربخانهٔ حاضر نیزهست درج کرده‌ایم ؛ حالی‌موضوع سخن‌مادرمقدمهٔ‌حاضر معرفی کتاب**طربخانه** وچگونگی تصحیح‌متن‌وتعلیقات حواشی وفصول‌اواخر کتاب وبخش اضافات و مستدرکاتی است که ازاشعار فارسی وعربی ورباعیّات دیگر منسوب بحکیم خیّام ازخودافزوده‌ایم؛ باذکر رموز وعلائم نسخ‌و بدست‌دادن مآخذی که درکار مقابله و تصحیح متن و ملحقات کتاب حاضر مورد مراجعه واستفادهٔ مابوده است .

کتاب طربخانه

قدیمترین مجموعه‌یی است متعلق بقرن نهم هجری که از رباعیّات منتسب بحکیم خیّام هرچه‌تاآن زمان‌بنام‌وی ثبت کرده بوده‌اند وبدست مؤلّف این کتاب افتاده‌همه‌را جمع‌آوری کرده وآنرا بسلیقهٔ‌خود درده‌فصل بترتیبی که فهرستش‌در مقدّمهٔ خود کتاب [صفحهٔ ٥ نسخهٔ‌حاضر]دیده‌می‌شود مدوّن ومبوّب ساخته‌است .

وبهمین‌جهت که این کتاب‌قدیمترین مجموعهٔ‌مرتّب‌وفصل بندی‌شدهٔ‌رباعیّات منسوب بحکیم خیّام است ؛ ونیزباین‌جهت که تاکنون نسخهٔ کامل مصحّح‌آن‌در هیچ کجا طبع‌نشده ونسخ‌خطّی قدیمش نیز کمیاب وعزیزالوجود است ، بتصحیح وطبع ونشرکاملترین نسخ‌قدیم‌موجود آن اقدام کردیم وچگونگی این‌کار را بعد ازاین خواهیم گفت .

مؤلّف‌این کتاب بطوری که خود دردیباچه‌اش گفته‌است **یاراحمدبن حسین رشیدی‌تبریزی** ؛ وتاریخ تألیفش بحساب جمل‌مطابق لفظ‌خود **طربخانه** یعنی‌سنهٔ ٨٦٧ هجری‌قمری است دوسال بعداز تاریخ کتابت یکی از نسخ قدیم‌معتبررباعیّات

الرشید المشتهر بالتبریزی تغمده الله بغفرانه طریق رابطه و مجالست
برحسب تلک عشرة کاملة بدانچه معقد و رقلت بضاعت ترتیب داده
اتمام داد یقین که بنظر ارباب دانش چون ملحوظ گردد از بزرگی خرده
نگیرند و عذر این بضاعت در پذیرند فالله لا یضیع اجر المحسنین و فصول عشره
بدین منوال ترتیب داده فصل اول فی الشکریه والمناجات و طلب
للمغفرة و ما یتعلق به فصل دوم فی الحکمیات و فی اصوله الحکمة
والاعتراضات و غیرها فصل سیم فی النصایح والآداب ما یتناسب
بها فصل چهارم فی الاغتنام والفرصه و تنغیص العیش و حدوث العالم
والفناء و غیرهم فصل پنجم فی الخمریات والبحث و ما یتعلق بها فصل
ششم فی جریان الفصول خصوصا بالربیع والعیدین والاغتنام اوقاتهم
فصل هفتم فی النکات والتضمینات والمهملات فصل هشتم فی الموقوفات
فصل نهم فی الشکریات والهزلیات و ما یتناسب بها فصل دهم
علی عشرة حکایات منه مشتملة من البدایع والغرایب و کرامات و حسن
معاشرته و ولادته العالی و مدة عمره و حین وفاته و لی فیها ارتیل
اخری میت یده فصل این نسخه اتمام شد ؛ به ترتیب احسن بوجه نکو

طرب میفزاید چو هر صفحه اش	:	ورت نیست باور نشین او
طربخانه اهل فضلست و مست	:	طربخانه تاریخ اتمام او

یك صفحه از دیباچهٔ نسخهٔ (می)

حکیم خیّام متعلق بکتابخانهٔ «بودلیان» اکسفرد انگلستان مورخ ۸۶۵ متضمن ۱۵۸ رباعی که نسخه‌یی ازروی آن ضمیمهٔ «تقویم تربیت» بسال ۱۳۰۸ شمسی در تبریز چاپ شده است ؛ امّا «طربخانه» بطوری که در نسخهٔ کامل حاضر دیده می‌شود مجموع ده‌فصلش مشتمل بر ۵۵۹ رباعی است .

خود مؤلّف در وجه تسمیهٔ «طربخانه» وتاریخ تألیفش گفته است

بده فصل این نسخه اتمام یافت	بترتیب احسن بوجه نکو
طرب می‌فزاید ز هر صفحه‌اش	ورت نیست باور ببین روبرو
طربخانهٔ اهل فضل است وهست	طربخانه تاریخ تألیف او [۱]

خصوصیات کتاب طربخانه

خصوصیات کتاب «طربخانه» ونیز آنچه ازمحسّنات یاعیوب ونقایص آن بنظر نگارنده رسیده مختصراً بدین قراراست

الف – بطوری که درسطورفوق اشاره‌شد مجموع رباعیها که درده‌فصل این کتاب درج شده باحذف مکرّراتش بالغ بر پانصد و پنجاه وند رباعی است [۲] و هرچند که این‌مقدار رباعی منتسب بحکیم خیّام درآن تاریخ که طربخانه تألیف

---

۱ – درسنهٔ ۱۳۰۸ شمسی که این‌بنده بسمت‌معلمی ادبیات وفلسفه در تبریز بودم و مرحوم «میرزامحمدعلی‌خان تربیت» ریاست‌بلدیه (== شهرداری)داشت‌دریکی ازملاقاتها نسخهٔ «طربخانهٔ» بنده‌را دیدو بسیارخوشوقت گردید و همین سه‌بیت رابانام مؤلف کتاب یادداشت کرد که بعداً در کتاب دانشمندان آذربایجان (ص ٤۰۰) ثبت‌شده است امابا ذکرنسخهٔ دیگر ازاین کتاب که در کتابخانهٔ نورعثمانی محفوظست .

۲ – درمتن کتاب درنه‌فصل ٥٤٤ رباعی است که درپایان غلطنامهٔ کتاب یادآوری کرده‌ایم؛ بضمیمهٔ ١٤ رباعی‌وازآنجمله‌رباعی معروف «دارنده چوترکیب طبایع آراست» که درفصل‌دهم آخر متن کتاب‌ضمن‌حکایات‌ذکرشده‌است ؛ بعلاوه یك رباعی ازقلم افتاده که عجالةً اینجا ذکرمی کنیم

این عقل که در ره سعادت پوید	روزی صدبار خود ترا می‌گوید
دریاب‌تواین‌یك‌دمهٔ وقت که‌نیست	آن تره که بدروند دیگر روید

درمجموعهٔ فروغی بشمارهٔ ٦٥ بروایت بعضی‌نسخ نوشته است «این‌یکدم وقتت که نهٔ» و «بدروندو دیگر روید» .

شده است نسبت بشمارهٔ رباعیّات مندرج در نسخهٔ خطی مورخ ٦٠٤ هجری (١) مأخذ طبع عکسی «پیرپاسکال» وچاپ تازهٔ روسیّه که ٢٥٢ رباعی در آن ثبت‌شده وکاتبش در آخر نسخه نوشته است که این‌مقدارخود انتخابی ازرباعیّات حکیم خیّام است (٢) ؛ علی‌الظّاهرچندان زیاد وگزاف آمیزنمی‌نماید ؛ زیرا باکثرت توجّه واقبال وحرص وولعی که مابین ارباب ذوق و ادب مخصوصاً ازقرن هفتم هجری ببعد درکار رباعیّات حکیم خیّام و جست و جوی آنها از مآخذ متفرقه وثبت وضبط آن‌در کتب ومجموعه‌های‌ادبی‌پیداشده چندانکه‌شمارهٔ رباعیّات منتسب‌بوی پیوسته رو بتزایدوتصاعدمی‌رفته‌است؛ بهیچ‌وجه‌مستبعد نمی‌نماید که درمدت حدود سه قرن یا٢٦٣ سال که مابین تاریخ تحریر آن نسخه و تألیف « طربخانه » است درنتیجهٔ فحص وبحث طالبان وپیدا شدن منابع و مآخذ تازه تدریجاً عدهٔ رباعیّات منسوب بحکیم خیّام از٢٥٢ به ٥٥٩ رسیده باشد ؛ ولیکن راقم سطورباکمال تأسف باید بگوید که بنظرمن نه‌آن نسخهٔ مورخ ٦٠٤ که مأخذ طبع «پیرپاسکال» وچاپهای بعد قرار گرفته است صحّت واعتبار دارد ؛ ونه این مقدار رباعی که در «طربخانه» تدوین شده همه واقعاًازخودحکیم‌خیّام‌است ؛ وهم دراین کتاب و هم در آن‌نسخه رباعیاتی درج شده است که علی‌التحقیق از«خیّام» نیست وگویندگان اصلی آنها را در مآخذمعتبرپیدا کرده‌ایم که بپاره‌یی ازآنها درحواشی وتعلیقات نسخهٔ‌حاضر «طربخانه» اشاره شده است ؛ بعد از این هم دراین باره گفت‌وگو خواهیم کرد .

١ـ این نسخه را اول بار مرحوم عباس اقبال آشتیانی درمجلهٔ یادگار شمارهٔ سوم ازسال سوم باآب وتاب واهمیت هرچه تمامترمعرفی نمود ؛ وبعدهم چنانکه شنیدیم بتوسط خود او در اروپا بقیمت عالی فروخته شد .

٢ـ درپایان نسخه نوشته است « انتخاب اشعارحکیم عمرخیامی نیزبپایان رسید » ؛ ونام کاتبش را « غیاث‌الدین محمدبن یوسف بن علی » وتاریخ کتابتش را « درشهررجب لسنة اربع و ستمائة » نوشته است .

هردو نسخهٔ ۶۰۴ و ۶۵۸ رباعیات حکیم خیام

بعقیدهٔ نگارنده مجعول ومزور است

واضحتر بگویم من بطور قطع ویقین معتقدم که هم نسخهٔ مورخ ۶۰۴ مأخذ طبع عکسی **پیر پاسکال** که نام کاتبش در پایان نسخه «غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی» نوشته شده است [۱] ؛ وهم نسخهٔ مورخ ۶۵۸ خط «محمد قوام کاتب نیشابوری» [۲] دارای ۱۷۲ رباعی که مأخذ طبع **آربری** واقع شده [۳] ؛ این هردو نسخه علی التحقیق مجعول ومزوّر است ؛ و دلایل جعل و تزویر از وجنات هردو نسخه کاملاً واضح وآشکار است : هم از حیث املاء ورسم الخط کلمات ؛ وهم از جهت شیوه واسلوب خط و کتابت معمول قرن هفتم هجری ؛ وهم از نظر رباعیّات مغشوش مغلوط و اشتمال آنها بر لغات وتعبیرات مستحدث وساختگی که مربوط بزمان خیّام یعنی قرن ۵ - ۶ هجری نیست ؛ وهم ازحیث آوردن رباعیّات غیر اصیل مخصوصاً از گویندگانی که ظهور آنها بعداز تاریخ تحریر آن نسخه‌هاست نظیر **شیخ عراقی** که ولادتش حدود ۶۱۴ یعنی ده سال بعداز تاریخ تحریر نسخهٔ ۶۰۴ واقع شده ودر ۶۸۸ وفات یافته است وهمچنین **افضل الدین کاشانی** معروف به «بابا افضل» که علی المعروف قبل از ۶۷۴ درگذشته است ؛ وامثال این جهات که برای هر کدامش امثله وشواهد فراوان از هردو نسخه داریم ومن همه را در گفتار ادبی همان کتاب تجزیه وتحلیل آثار علمی وادبی حکیم خیّام که ذکرش درصفحات قبل گذشت نوشته‌ام تکرارش اینجا ضرورت ندارد ؛ امّا محض نمونه چند فقره از رباعیّات نسخهٔ ۶۰۴ را اینجا ذکر می کنم .

۱- رباعی **۵۳** آن نسخه «تا کی زچراغ مسجد و دود کنشت» ؛ ورباعی **۵۷** «بانفس همیشه در نبردم چکنم» ؛ و رباعی **۷۰** «گرشهره شوی بشهر شر الناسی» ؛

۱- درآخر نسخه نوشته است « درشهر رجب لسنة اربع وستمائة العبدالمذنب غیاث الدین محمدبن یوسف بن علی عفاالله عنه» .

۲- نام کاتب را درآخر نسخه نوشته است «محمدالقوام الکاتب النیسابوری» .

۳- این نسخه نیز علی المنقول بتوسط مرحوم «عباس اقبال آشتیانی» دراروپا فروخته شده است .

ورباعی **۸۴** «ابر آمد وباز برسرسبزه گریست» ؛ هرچهار رباعی‌را دردیوان **عراقی** دیده‌ایم ؛ در خصوص رباعی سوم روایات، دیگرنیز هست که درصفحهٔ ۳۸ طربخانهٔ حاضر نوشته‌ایم.

اتّفاقاً هرچهار رباعی در«طربخانه» نیز بترتیب تحت شماره‌های **۱۰۱** و **۴۲** و **۱۳۰** و **۲۹۳** ثبت شده ؛ امّا درمجموعهٔ «فروغی» فقط رباعی آخر آمده است وسه رباعی دیگررا چون ازحکیم خیّام ندانسته عمداً حذف کرده است.

۲ـ ونیزرباعیهای **۴۹** «گردون کمری برتن‌فرسودهٔ ماست» ؛ و **۶۷** «چندین غم مال وحسرت دنیاچیست» ؛ و **۷۱** «هرنیك وبدی که درنهاد بشراست» که در نسخهٔ **۶۰۴** درج شده است ؛ هرسه را درجزورباعیّات **افضل‌الدین کاشانی** دیده‌ایم.

این هرسه رباعی نیزدر«طربخانه» بترتیب تحت شماره‌های **۷۲** و **۱۲۲** و **۱۰۰** ضبط شده ؛ امّادرمجموعهٔ «فروغی» فقط رباعی‌سومش بشمارهٔ **۴۸** آمده‌است‌بروایت «نیکی وبدی که درنهاد بشراست».

۳ـ ونیزرباعی **۴۱** نسخهٔ **۶۰۴** که در «طربخانه» نیزبشمارهٔ **۱۸۴** ذکرشده «من‌باده خورم ولیك مستی‌نکنم» از**انوری‌است** یا**کمال‌الدین‌اسماعیل‌اصفهانی** برای اینکه دردیوان هردوثبت شده‌است ؟

٤ـ رباعی **۳۴** آن نسخه که در «طربخانه» نیزبشمارهٔ **۲۱۴** آمده و بنظرمن متناسب با الواح وسنگ نبشته‌های قبور است

یاران چو باتفاق میعاد کنید   خودرا بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می‌مغانه برکف گیرد   بیچاره مراهم بدعا یاد کنید

همانطورکه درحواشی طربخانهٔ حاضر [ص ۵۹] توضیح داده‌ایم علاوه بر برودت مضمون؛ قاعدهٔ دال وذال فارسی وعربی نیزدرآن رعایت‌نشده وخوب پیداست که مربوط بقرن ۵ـ۶ هجری زمان حکیم خیّام نتواند بود.

۵ـ همچنین رباعی **۷۵** آن نسخه که در «طربخانه» نیزبشمارهٔ **۴۵۶** درج شده و در تعلیقات تذکرهٔ «میخانه» [ص ٤۷۸ طبع جدید طهران] هم ضمن داستانی آمده است

پیری سر برگ ناصوابی دارد   گلنـار رخم برنگ آبی دارد
بام ودر چارر کن دیوار وجود   ویران شده و روبخرابی دارد

لفظاً ومعنیً آثارسخافت ورکاکت و«خرابی» در آن نمایانست؛ وخوب پیداست که این طرزجمله بندی وکلمات وعبارات هرگز با آثار اصیل «خیّام» وگویندگان دیگر قرن ۵-۶ مشابهت ندارد.

۶- همچنین رباعی ۹۴ آن نسخه که در صفحهٔ ۱۴۰ «طربخانه» و درنسخهٔ مورّخ ۸۶۵ «اکسفرد» نیز آمده؛ باعتقاد من در خور الواح مقابر رندان لاابالی شرابخواره است نـه متناسب با فکر «حکیم خیّام»؛ و شاید بهمین جهت مرحوم «فروغی» آنرا اصلاً نیاورده است

چون درگذرم بباده شویید مرا   تلقین زشراب ناب گویید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا   از خاك در میکده جویید مرا

نظایر آنچه گفتیم درنسخهٔ ۶۰۴ فراوانست؛ عجالةً بهمین یازده فقره که بخشی ازرباعیهای مشترك مابین آن نسخه و کتاب «طربخانه» است اقتصار کردم؛ بقیه‌را در همان کتاب جداگانه که پیش اشاره‌شد نوشته‌ام؛ برای تشخیص ساختگی وعدم اعتبار آن نسخه کافی است که کسی اهل خبرت و آشنا باسبك فارسی نویسی قرن ۶-۷ هجری باشد وعبارت نثر آخر آن نسخه‌را بدقّت بخواند وشیوهٔ انشاء وجمله‌بندی وکلمات آنرا بانوشته‌های مسلّم آن عصر مقایسه کند؛ اگرچه سازندهٔ آن باتردستی خواسته است رسم‌الخطّ قدیم را مراعات کرده باشد.(۱)

۱- انتخاب اشعارحکیم عمرخیامی نیزبپایان رسید؛ چون آنچ درصدر کتاب وعده داده بوذیم ازمنتخبات شعرا برسبیل اجمال بتقدیم رسید کتاب را براین اشعار استاذالشعراء حکیم ازرقی هروی رحمه‌الله ختم کنیم اگرطغیان قلمی یاخللی درعبارت یادرمفهوم یاسهوی درنظر آید معذور بایدداشت کی برسبیل ارتجال درحال استعجال اتفاق تحریرافتاذ ایزد سبحانه وتعالی آنچ مقتضاء ثبات ونظام و مستدعی حصول مرام بود ارزانی داراذ انه اللطیف المجیب در شهررجب سنة اربع و ستمائه العبدالمذنب غیاث‌الدین محمد بن یوسف بن‌علی عفاالله عنه بحق محمدوآله الطاهرین المعصومین». آثار جعل وساختگی ازهمهٔ کلمات وعباراتش واضح ولایح است!

رباعیات حکیم خیام طبع آربری

یا نسخهٔ مورخ ۶۵۸ هجری

امّا نسخهٔ مورّخ ۶۵۸ مأخذ طبع «آربری» دلایل وعلامات ساختگی وجعل و تزویرش خیلی روشنتر وواضحتر ازنسخهٔ ۶۰۴ است؛ بطوری که قبل ازما نیزپاره‌یی از ارباب خبرت در صحّت واعتبار آن نسخه تردید نموده وآنرا مجعول و مزور دانسته‌اند؛ وبرروی هم پیداست که مهارت وتردستی سازندهٔ نسخهٔ ۶۰۴ درکار جعل نسخ قدیم نما بیشتر بوده؛ یا اگردستگاه جعل یکی است کم کم پیشرفت کرده ومهارتش بیشتر شده است!

باری قسمت عمده ازهمان یازده رباعی که درنسخهٔ ۶۰۴ مأخذ طبع «پیر پاسکال» و«طربخانه» هردو بود وشرح آنرا گفتیم؛ درنسخهٔ ۶۵۸ طبع «آربری» نیزدرج شده است.

وبطور کلّی از **۱۷۲** رباعی که درنسخهٔ ۶۵۸ نوشته‌اند برحسب مقایسه‌یی که خود نگارنده کرده‌ام **۱۵۵** رباعی آن در کتاب «طربخانه»؛ وحدودنصف این مقدار درمجموعهٔ «فروغی» نیزضبط شده است (۱)؛ و **۱۷** رباعی دیگرش باستثنای بعضی که

۱ـ مقایسه‌یی که درمتن نوشته‌ام نسبت بنسخ کامل کتاب «طربخانه» است که دردست حقیر بوده وازروی آن نسخهٔ حاضر طبع شده است؛ اما مقایسه‌یی که «کل» یعنی مجموعهٔ طبع استانبول دراین باره کرده مبتنی بر مأخذ نسخ ناقص «طربخانه» است باحذف هشت رباعی که بتحقیق خود «کل» ازخیام نبوده است و بعداً دراین باره گفت وگو خواهیم کرد.

وی درتحت عنوان «ملاحظاتی چند» که در معنی ذیل ومستدرکات کتابست بعدازصفحهٔ ۱۳۶ می‌نویسد:

«ازیکصد وهفتاد و دورباعی که درمجموعهٔ محمدالقوام هست ۱۳۷ رباعی درطربخانه نیز هست؛ وسه‌تای دیگردرطربخانه بانسخه بدلها واختلافاتی مندرج است وشش رباعی دیگر در بعض مجموعه‌ها بنام باباافضل و دوتا دردیوان **فخرالدین عراقی و انوری** بنام آنها ثبت است که مادرمقدمهٔ این کتاب قید کردیم؛ باقی می‌ماند ۲۴ رباعی از رباعیات مندرج درمجموعهٔ محمدالقوام».

(بقیهٔ پاورقی ذیل صفحهٔ بعد)

منسوب بگویندگان دیگر نظیر **شیخ عطار** است؛ باقی لفظاً ومعنی بقدری مبتذل ورسوا ؛ وعدم صحّت انتسابش بامثال «حکیم خیّام» واضح وآشکار است که حتّی مؤلّفان ومجموعه نویسان بی‌احتیاط متأخّر نیز که حرص تکثیرعدد رباعیّات منسوب بحکیم خیّام‌را داشته‌اند؛ غالب ازاین عدّه رباعی چشم پوشیده وکمتر آنرا در کتب و مجموعه‌های خود ثبت کرده‌اند؛ فقط درهمان نسخهٔ ٦٠٤ طبع عکسی پیر پاسکال می‌بینیم که تمام آن ١٧ رباعی‌را بی کم وزیاد ثبت کرده است؛ واین امر خود یکی‌ازقراین ونشانه‌های واضح است که ساختگی ومجعول بودن هردو نسخه‌را مدلّل می‌نماید؛ بعلاوهٔ اینکه معلوم می‌شود هردوسکهٔ قلب دریك کارخانه ضرب شده یاازدودستگاه بیرون آمده‌است.که اگرهمدست نبوده‌اند ازکار یکدیگر بی‌اطّلاع نبوده‌اند؛ وهرکه گوباش سخط الهی بر او باد.

برای اینکه جنس وقماش آن **١٧** رباعی مشترك مابین دونسخهٔ ٦٠٤ «پیر پاسکال» و٦٥٨ «آربری» بدست بیاید ومعلوم‌شود که چه اندازه سست وسخیف و دور ازساحت حکیم‌خیّام‌است چندنمونهٔ آنرا بتمامت وباقی‌را فقط باذکرمصراع اوّل باتعیین محلّ آن ازهردونسخه ذکرمی کنیم تاکسانی که طالب تحقیق بیشتر باشند بتوانند بسهولت آنرا درهردونسخه پیدا کنند؛ وبرای اختصار همان رمز

دنبالهٔ این‌عبارت ٢٤ رباعی‌را بترتیب حروف تهجی باشمارهٔ صفحات طبع «آربری» نقل کرده است.

راقم سطور گوید هفت رباعی از٢٤ رباعی که وی نقل کرده‌است یعنی رباعیهای **٢** و **٦** و **١٠** و **١٥** و **١٦** و **١٧** و **٢٣** درنسخ کامل «طربخانه» نیز موجود است؛ ومقصودش‌ازشش‌رباعی منسوب به «باباافضل» و دو رباعی منسوب به «عراقی» و «انوری» باز هشت رباعی است ازرباعیات مشترك مابین‌نسخهٔ ٦٥٨ و«طربخانه» که چون منتسب بشعرای دیگرغیراز حکیم خیام بوده است خود او عمداً آنرا از«طربخانه» حذف کرده وشرح آنرا درمقدمه نوشته است؛ مانیزدرحواشی بآن اشاره کرده‌ایم دراین باره هم‌بعداً گفت وگومی کنیم؛ بنابراین **١٤٥** رباعی نسخهٔ ٦٥٨ درطربخانهٔ «کل» بوده که هشت رباعی آنرا خود او حذف کرده است.

اما رباعی منسوب به **انوری** مقصودش رباعی ١٨٤ طربخانه است «من باده خورم ولیك مستی نکنم» باروایت «می‌نوش کنیم‌لیك مستی نکنیم» که دردیوان «انوری» است؛ دردیوان «کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی» نیز باهمان روایت که در متن طربخانهٔ ماآمده ثبت شده است والله العالم.

«پیر» یعنی نسخهٔ ۶۰۴ مأخذ طبع عکسی پیـر پاسکال ؛ و«آر» یعنی نسخهٔ ۶۵۸ مأخذ طبع آربری را که درحواشی وتعلیقات بکار برده‌ایم اینجانیز بکارمی‌بریم.

۱ـ رباعی ۹ (پیر) وصفحهٔ ۱۰۸ (آر)

ساقی دل‌من زدست اگر خواهد رفت   دریـاست کجا زخود بدرخواهـد رفت
صوفی که‌چوظرف‌تنگ‌پرازجهل‌است   یك جرعه اگرخورد بسرخواهد رفت

ترکیب «ظرف تنگ پرازجهل» ؛ وایهـام ترکیب «سررفتن» بمعنی‌لبریز شدن وبیرون ریختن‌آب ونظایرآن‌ازسرظرف تنگ که درمحاورات امروزی‌هم متداولست مخصوصاً قابل توجه‌است !

۲ـ رباعی ۵۷ پیروصفحهٔ۱۰۵آر

ای دهر بظلمهـای خود معترفی   در خـانقه جوروستم معتکفی
نعمت بخسان‌دهی‌ونقمت بکسان   زین‌هردوبرون‌نیست‌خری‌یاخرفی

بقدری سست وناتندرست است که هیچ شاعرنوکارکج طبعی زیر بارانتساب آن بخود نمی‌رود تابامثال حکیم خیّام چه رسد ؛ همانا که این‌رباعی درخورذوق وطبع‌وحال‌همان کسی است کد نسخ کهنه نمارا جعل کرده وزرناسره دربازارسیاه فروختدا ست .

۳ـ رباعی ۶۹ پیر و صفحهٔ ۱۴۶ آر که ما نیز از همان مأخذ بشمارهٔ ۳۱ در ملحقات آورده ایم

درعشق تو از ملامتم ننگی نیست   بابی‌خبران دراین‌سخن‌جنگی نیست
این شربت عشق داروی مردانست   نامردان را ازاین قدح رنگی‌نیست

استعمال «جنگ» بمعنی ستیزه ومکابره ؛ وایهام « رنگ » مخصوصاً قابل توجه است ؟

۴ـ رباعی ۸۰ پیر وصفحهٔ ۱۵۶ آر

خالق تویی ومرا چنین ساختەیی   هستم بمی و ترانه دلباخته یی
چون روز ازل مرا چنین ساختەیی   پس بهرچه در دوزخم انداخته یی

زبان حال کسی است که بنقد در دوزخ افتاده باشد نه کسی که هنوز زنده دراین دنیاست ؛ ودوزخ نصیب آخرتش باشد ؛ غلط تکرارومعرفه ونکرهٔ قافیه نیز خود پیداست!

۵ـ رباعی ۸۱ پیر وصفحهٔ ۱۵۸ آر

یارب تو کریمی و کریمی کرمست | عاصی زچه رو برون زباغ ارمست
باطاعتم ارعفو کنی نیست کرم | بامعصیتم اگر ببخشی کرمست

مناجاتی است باچند غلط واضح ازقبیل «کریمی کرم است» ؛ و استعمال «باغ ارم» بجای بهشت ؛ وتکرارقافیهٔ «کرمست» درمصراع اوّل وآخر؛ وبالجمله آثارضعف ورکاکت درپنج رباعی فوق که معلوم نشد از کیست و امثال آن بحدی ظاهروروشن است که احتیاج بتوضیح ندارد .

۶ـ امّا نمونهٔ آثار مسلّم دیگران مابین آن ۱۷ رباعی که گوینده‌اش را شناخته‌ایم ؛ ازآنجمله یکی رباعی ۳۴ (پیر) وصفحهٔ ۵ (آر) که اتفاقاً درمجموعه فروغی نیز بشمارهٔ ۱۵٤ثبت شده است ؛ ما نیز ازهمان‌مأخذ بشمارهٔ۷۴ در ملحقات نقل کرده ایم

اکنون[بنگر،خ] زصبادامن گل‌چاك‌شده | بلبل زجمال گل طربناك شده
درسایهٔ گل نشین که بسیاراین گل | درخاك فرو ریزد وما خاك شده

ازجمله رباعیّات **شیخ عطار** است درمنظومهٔ «مختارنامه» .

امّا یازده رباعی باقی‌مانده از ۱۷ رباعی مورد بحث بترتیب شمارهٔ رباعیّات نسخهٔ ٦۰٤ پیر پاسکال وصفحات نسخهٔ ٦۵۸ آربری باذکر مصراع اوّل‌هررباعی بدین قراراست :

۷ـ پیر : رباعی ۱۰ـ آر : صفحهٔ ۱۱۰ «گر دست بلوحهٔ قضا داشتمی»
۸ـ پیر : ۱٤ـ آر : ۹ «ساقی که رخت ز جام جمشید بهست»
۹ـ پیر : ۱٦ـ آر : ۱۵ «تاچند بر ابرو زنی از غصّه گره»
۱۰ـ پیر : ۲٦ـ آر : ۲٤ «آبی بودیم در کمر افتاده»

۱۱– پیر : ٤٥– آر : ۷۷	«ساقی غم من بلند آوازه شده است»
۱۲– پیر : ٤٦– آر : ۷۸	«ما بامی ومعشوق وشما دیرو کنشت»
۱۳– پیر : ٤۹– آر : ۸٦	«بر کف می‌لعل وزلف دلدار بدست»
١٤– پیر : ۵۰– آر : ۸۹	«تا چند کنم عرضهٔ نادانی خویش»
۱۵– پیر : ۵۵– آر : ۱۰۱	«این چرخ که باکسی نمی گوید راز»
١٦– پیر : ۵۹– آر : ۱۰۲	«ما عاشق وآشفته ومستیم امروز»
۱۷– پیر : ٧٦– آر : ١٤٢	«می‌خور که ترا بی‌خبرازخویش کند»

باری گفت‌وگوی ما برسر خصوصیّات کتاب طربخانه بود که مرحلهٔ اوّل آنرا طی کردیم اکنون بمبحث دوم می‌پردازیم .

فصول دهگانهٔ طربخانه

ب : منظور مؤلّف طربخانه این بوده است که همهٔ رباعیّاتی را که تا زمان او یعنی نیمهٔ دوم قرن نهم هجری ؛ وبر حسب اطّلاع وفحص و بحث او به«حکیم خیّام» نسبت میدادند ؛ و همچنین حکایات و وقایعی را مربوط بزندگانی حکیم وافکار وعقاید او که درکتب تاریخ وادب نوشته بوده‌اند ؛ یا در افواه عامّه زبان به‌زبان نقل می‌شده است ؛ همه را تحت عنوان ده فصل دراین کتاب درج کند .

اوّلاً عناوین همهٔ فصول کتاب مطابق فهرستی که خود مؤلّف درمقدّمه‌اش با عبارات مغشوش ومختلف بدست می‌دهد(۱) در همهٔ نسخ موجود نوشته نشده و نسخه‌ها ازاین جهت بسیار مختلف ومغلوطست ومعاوم نمی‌شود که دراصل کتاب مثلاً فصل ششم بکدام رباعی ختم وفصل هفتم از کجا شروع می‌شده است ؛ واین آشفتگی واختلاف مخصوصاً از فصل ششم تا دهم بیشتر از فصلهای دیگراست ؛ ونسخ موجود مخصوصاً از این حیث هیچ قابل اعتماد نیست(۲).

ثانیاً مضامین رباعیّات با عناوین فصول همه‌جا ارتباط وسازگاری ندارد ؛

۱– رجوع شود بحواشی (ص ۵ نسخهٔ حاضر) . ۲– رجوع شود بحواشی (ص ۸٤ نسخهٔ حاضر)

وچه بسا که رباعیهای مندرج در یك فصل اصلاً باآن عنوان مربوط نیست ؛ یا با فصلهای دیگر مناسبترست ؛ وچون این مطالب را در حواشی کتاب هر کجا لازم ودربایست بوده است توضیح داده‌ایم تکرارش اینجا ضرورت ندارد .

رباعیات اصیل و دخیل طربخانه

ج : مؤلّف این کتاب در جمع‌آوری رباعیّات وحکایات وروایات مربوط بحکیم خیّام ؛ درست مصداق مثل معروف «حاطب لیل» بوده‌است؛ ازنوع رباعیهای اصیل دست‌اوّل گرفته؛مانند«دارنده چوترکیب‌طبایع آراست : ص۱٤۱»؛ و«دوری که دراو آمدن‌ورفتن ماست : ٤٥» ؛ و«ترکیب پیاله‌یی که درهم پیوست : ۱۸۲» که در مآخذ معتبر قدیم از قبیل کتاب «التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم» امام فخرالدین رازی متوفی ٦۰٦ ؛ و کتاب « مرصاد العباد» شیخ نجم‌الدین دایهٔ رازی تألیف ٦۲۰ بنام حکیم خیّام ذکرشده است ؛ تا رباعیهای سست مبتذل که گویندگان تهی‌مایهٔ سقیم طبع هم زیربار انتساب‌آن بخود نمی‌روند ؛ نظیر «ای باده تو شربت من لالایی : ۲۵۳» ؛ و«می‌خور که سمن بسی سیا خواهد شد : ۲۵۸» ؛ و«ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی : ص۱۵۲» ؛ حتی رباعی مستزادبی‌مزهٔ سخیف که تفصیل آنرا در حواشی (ص ۱۳٤) نوشته‌ایم و امثال آن ؛ همه را دراین مجموعه درج کرده وبپای‌حکیم‌خیّام‌بسته‌است!ازطرف دیگرمبلغی کثیرازرباعیّات راکه‌درمآخذدیگر یعنی‌مجموعه‌های قدیمترازتاریخ تألیف«طربخانه» نظیرنسخهٔ مورخ ۸٦۵ کتابخانهٔ «بودلیان» که ذکرآن‌درصفحات قبل رفت ؛ بنام خیّام ثبت کرده‌اند ومخصوصاً آن‌رباعیهارا که‌مشابهت آنها باآثار اصیل وی بیشتراز نظایر«ای باده توشربت من لالایی» و«ای سوختهٔ‌سوختهٔ سوختنی» است ازقلم انداخته است ؛ مابخاطرجبران همین نقیصه بود که در مستدرکات (ص ۱۷۳-۱۹۷) با مقدمه‌یی که دراین باره نوشته‌ایم **۸۲** رباعی ملحق کردیم با ذکر

مآخذی که از روی آنها نقل شده است(۱)؛ باین قصد که ممکن است بـرسبیل شبهـهٔ محصورهٔ علمای فقه و اصول ما بین این عدّه از رباعیّات هم نمونه‌یی از آثاراصیل حکیم‌خیّام وجود داشته باشد؛ بااینکه خود شخصاً معتقدیم که‌قسمتی ازاین ملحقات نیز قطعاً ازحکیم خیّام نیست وقسمتی هم مشکوك ومحلّ تردید وتأمل‌است؛ نظیردورباعی **۳۱** و**۷۴** که درپیش گذشت؛ وهمچنین رباعی **۷۱** «ای زندگی تن و توانم **همه تو**» که در «تذکرهٔ عرفات» و «خیابان عرفان: ص ۳۱۵» بنام **اوحدالدین‌کرمانی** ثبت شده است؛ در دیوان **عراقی**هم آنرا طبع کرده و در حاشیه‌اش نوشته‌اند که به «خیام» و «شیخ عطّار» و «افضل‌الدین کاشانی» و «فخرالدین عزیزفرید» نیز منسوبست؛ ونیز رباعی**۷۷**را «جزراه‌قلندر وخرابات مپوی» بعداً در دیوان **سنائی** پیدا کردیم.

امّا در خصوص ربـاعیّات اصیل و دخیل و غثّ و سمین «طربخانه» تصرّف در متن را بخود اجازت ندادم؛ و لیکن بسیاری از موارد را که بنظر من مشکوك یا اصلاً گوینده‌اش معلوم بود درحواشی توضیح دادم ونام‌آن گوینده‌را ذکر کردم.

واضحتر بگویم کتاب «طربخانه» در این حالت شبیه دیگر مجموعه‌های رباعیّات خیّام است که رباعیهای مندرج در آن بر روی هم سه صنف می شود؛ یك قسمت جزو **۵۳** یا **٦٦** رباعی است(۲) که در مآخذ قدیم قبل از سنهٔ ۸۰۰ هجری نظیر**مرصاد العباد** تألیف ٦۲۰ و **مونس الاحرار** محمد بن بدرجاجرمی‌تألیف ۷٤۱ و **نزهة المجالس** تحریر۷۳۱ و مجموعهٔ منشآت و اشعار کتابخـانهٔ مجلس شورای ملّی‌مورخ ۷۵۰ و امثال‌آن ثبت کرده وغالب اهل تحقیق آنها راگفته‌های مسلّم خیّام شمرده‌اند؛ صنف دوم آن دستد از رباعیّاتست که گویندگـان اصلی

۱ـ یاد آوری می کنم که رباعی ذیل را که جزو۳۳ رباعی «نزهة المجالس» است بایدبر ملحقات افزود تا۸۳ رباعی شود؛ یك رباعی دیگرهم ازآن ۳۳ رباعی‌را در ملحقات آورده‌ایم وباقی رباعیهای نزهة المجالس همه اتفاقاً درمتن «طربخانه»آمده است.

آنرا که بصحرای علل تاخته‌اند — بی او همه کارهـا بپرداخته اند
امروز بهانه یی در انداخته اند — فرداهمه‌آن‌بود کـه‌دی ساخته‌اند

۲ـ رجوع شود بمقدمهٔ رباعیات فروغی.

آنهارا شناخته‌ایم یا ازمتن خود رباعی لفظاً ومعنی پیداست که جزو آثاراصیل حکیم خیّام نیست ؛ و صنف سوم رباعیّات مشکوکست که بی‌مشابهت به‌رباعیهای اصیل نیست ؛ دلیل معتبری هم برای صحّت انتساب آن بحکیم خیّام نداریم ؛ امثلهٔ هرسه صنف را عن قریب ذکرخواهیم کرد.

رباعیها که بریك قافیه ویك مضمون ساخته شده‌است

دراینجا یك اصل تازه‌را که برای تشخیص وتمییز رباعیّات اصیل ازدخیل بنظر نگارنده رسیده است یاد آوری می کنم ؛ که کلّی رباعیّات متّحد القافیه که دارای یك فکرویك مضمونست؛ یا همه درحول وحوش یك مضمون‌خواه‌بصورت تأیید و خواه بشکل انکار واعتراض ساخته شده باشد ؛ پیش ما تقریباً مسلّم و قطعی است که همهٔ این رباعیها ازخود حکیم‌خیّام نیست ؛ زیرا حکیم کم گوی گزیده گوی که مسلّماً پیشهٔ شعرو شاعری نداشت و درصدد مشاعره و مجابات و طبع آزمایی هم نبود ؛ دلیل ندارد که یك فکر ویك مضمون را دریك وزن و یك قافیه چندین بارتکرار کرده ودرصدد اقتباس یا اعتراض بر گفته‌های خود برآمده باشد؛اتّفاقاًمصادیق این‌اصل که تأسیس کردم‌دررباعیات منتسب‌بحکیم‌خیام فراوانست نظیررباعیهای «کازه و کوزه» و«باده خواری» وافکار«جبر» و« حیرت در رازخلقت» و«معمّای دهر» و«غنیمت شمردن عیش نقد» وامثال آن که همه با یك قافیه وبا یك لحن ساخته شده‌است ؛ ونمونهٔ بعضی فقرات آنرا خود صاحب «طربخانه» در صفحهٔ **۱۵۹** و **۱۶۰** آورده است ؛ وما نیز چندین نمونهٔ آنرا در حواشی‌ازآنجمله صفحات **۹۶** و**۹۸** و **۱۰۱** و **۱۰۴** و**۴۳۷** و **۴۳۸** ذکر کرده‌ایم.

ذکراین‌حکایت بی‌مناسبت نیست که نسخهٔ اساس «طربخانهٔ» ما که از آن برمز«س» در حواشی یاد کرده‌ایم قبلاً متعلّق بعموی شاعرفاضل نگارنده مرحوم «میرزا محمد سها» متوفی‌صفر۱۳۳۸ق از شعرای معروف اصفهان درقرن معاصر بوده که خط وامضای او در خود نسخه موجـود است ؛ وی بر سبیل تفنن بعضی

رباعیهای مندرج در کتاب را باهمان شیوه وسیاق استقبال کرده وبعادت معهودش که اشعار خودرا در حواشی وظهر کتب مـی‌نوشت آن چند رباعی را نیز بخط خود در حواشی «طربخانه» نوشته است ؛ در چندین سال قبل که یکی از آشنایان ومعارف ادبی آن نسخه را ازمن بامانت گرفته بود بتوهم اینکه این رباعیها نیز از «حکیم خیّام» است ومالك نسخه آنرا از مآخذ دیگر درحواشی ضمیمه کرده‌است ؛ بااینکه در یك‌جا صریحاً تخلّص «سها» نیزدارد همه را درمجموعه‌یی که در آن ایّام تدوین میکرد جزو رباعیّات حکیم ثبت کرده بود ؛ تابحسن اتّفاق در یکی از برخوردها بنده مطّلع شدم واورا از اشتباه بیرون آوردم که روی آنها قلم کشید .

من خود دراثر تتبّعات متمادی یقین حاصل کرده‌ام که ازاین قبیل تخلیطات نه تنها در مجموعه‌های رباعیّات حکیم خیّام که در دواوین ومجموعه‌های دیگر شعرا و گویندگان فارسی فراوان واقع شده است ؛ برای اینکه متأسفانه سنّت روایت و تثبّت مابین کتّاب ونسّاخ دواوین فارسی معمول ومتداول نبوده است .

باری آن چند رباعی که «سها» بخط خودش در حواشی «طربخانه» نوشته باین قرار است که انصافاً خوب تقلید کرده

ساقی بقدح باده اگر بیش و کمیست — آگه کن کیفیّت هر کیف و کمیست
این جام گلین که مستی از بادهٔ او — از تربت کیقبادی و خاك جمیست

✡

ای ترك بده باده که ایّام دمی است — هر شادی او بچشم تحقیق غمی است
هرجامهٔ اطلس ببرش طرح کیی است — هرجام منقّش بکفش نقش جمی‌است

✡

دم دارغنیمت که جهان طرفه دمیست — انـدر دم هر وجود پیـدا عدمیست
غم کم خور وشاد باش ومی‌نوش مدام — کاندر پی هر نشاط آماده غمیست(۱)

۱ــ سه رباعی استقبال است از «شاهی مطلب که حاصل عمر دمیست : ۱۴۲ طربخانه» .

✡

ساقی می‌تلخی که بجامست خوش‌است　　　از جام تو گرچه تلخ کامست خوش‌است
گفتی که خدا گفته حرامست مخور　　　آنرا که خدا گفته حرامست خوش‌است

✡

هرروز سها که می بجامست خوش‌است　　　هروقت که جام می بکامست خوش است
ایّام اگر بکام ما گشت دمی　　　درصبح خوش‌است اگر بشامست خوش‌است (۱)

بازنمونهٔ رباعیّات که درهمین عصروزمان دراقتفای شیوهٔ رباعیهای منسوب بحکیم خیّام ساخته شده‌است وگویندهٔ آنرا بتحقیق می‌شناسیم که نامش «محمّد حسین عنقا» متوفی ۱۳۰۸ ق برادر بزرگتر همان «سها» است

برخیز که سر زد آفتاب ای ساقی　　　وقتست بباده کن شتاب ای ساقی
ناشسته رخ و شانه بزلفین نزده　　　در ده قدحی شراب ناب ای ساقی

✡

برخیز که عمر گشت طی ای ساقی　　　با نغمهٔ چنگ و رود و نی ای ساقی
زان پیش که خاك ما شود جام و سبو　　　در جام و سبو بریز می ای ساقی

علاوه می کنم که یکی از رباعی گویان معروف ایران در عهد صفویّه **سحابی استرابادی** است متوفی ۱۰۲۱ ق که بساختن رباعیهای عرفانی وفلسفی طبعی قادر وتوانا داشته وحدود شش هزار رباعی از وی روایت شده که بسیاری از آنها در اقتفای طرز واسلوب رباعیّات حکیم خیّام است ؛ وبایں جهت جمعی از مجموعه نویسان متأخّر در اشتباه افتاده وقسمتی از گفته‌های او را بخیّام نسبت داده‌اند ؛ چنانکه مجموعه نویسان قدیم رباعیّات «سنائی» و«عطّار» و«مولوی» و «افضل‌الدین کاشانی» وامثال ایشانرا با گفته‌های خیّام آمیخته بودند.

یکی ازعلل تخلیط واشتباه شدن رباعیّات گویندگان بیکدیگر این‌است که در این نوع شعر مخصوصاً معمول نیست که شعرا تخلّص خود را ذکر کنند ؛

۱ـ دو رباعی استقبال است از می گرچه بشرع زشت نامست خوش است : ۲۴۴ .

واگر گوینده‌یی هم بندرت تخلّص خود را آورده باشد در همهٔ رباعیّات او نیست ؛ وانگهی زمینهٔ سبك واسلوب رباعی گویی از قدیم بطوری هموار شده است که بسیاری از شعرا در خصوص این نوع شعر با یکدیگر هم آهنگی پیدا کرده‌اند چندانکه آثارشان گاهی چنان مشتبه می‌شود که تمییز آنها از یکدیگر جز با اسناد ومدارك قاطع اطمینان بخش اگر ممتنع نباشد باری سخت مشکل ودشوار است ؛ وبالجمله همانطور که نوع رباعی از سایر انواع شعر فارسی باین مزیّت ممتاز است که معانی بسیار را درلفظ اندك باید جای داد ؛ وبقول خود شعرا بحر را در کوزه‌یی تنگ باید ریخت ؛ ازاین حیث نیز با سایر انواع شعر تفاوت فاحش دارد که تخلیط واشتباه در تعیین شخص وعهد گوینده‌اش بیشتر ازدیگر انواع شعر اتّفاق می‌افتد ؛ چه گاه هست که دو رباعی از دو گویندهٔ متقدّم و متأخّر ازجهت انتخاب کلمات واستخوان‌بندی ترکیب جمله وتجانس مضمون وفکر ؛ باندازه‌یی شبیه یکدیگرست که اگر سند قطعی معتمد نداشته باشد تشخیص عصر وزمان قائلش بر صنا دید اهل فنّ وخرّیت صناعت شعر وادب نیز چندان آسان نیست ؛ تا بعامّهٔ ناس چه رسد !

رباعی گویان معاصر حکیم خیام

درسدهٔ ۵ ـ ۶ هجری

معروفست که رباعی گویی‌وترانه‌سازی درشعر فارسی از عهدسامانیان‌رواج گرفته وازشعرای‌معروف آن‌عهد **رودکی** متوفی۳۲۹ بیش از دیگر گویندگان در ساختن این‌نوع شعر رغبت ومهارت داشته است؛ ازآن‌تاریخ ببعد درهرعصری گروهی‌ازشعرا دراین فنّ شهرت داشته‌اند

ازجمله شعرای قرن ۵ ـ ۶هجری که معاصر حکیم خیّام‌یا نزدیك بزمان وی بوده ودرخصوص رباعی گویی قدرت وشهرت داشته‌اند ؛ یکی **حکیم‌سنائی** معروفست متوفی ۵۲۵ـ۵۳۵ که پاره‌یی از رباعیهای اورا اشتباهاً درمجموعه‌ها بنام خیّام نوشته‌اند ؛ دیگر **شهاب‌الدین ابوالحسن طلحه** است ازاهالی «مرو»

که درتذکرهٔ لباب الالباب عوفی : ج۲ ص۱۵۳» می نویسد «**اکثر نظم او رباعیات بوده است**» ؛ و**۱۸** نمونه از رباعیّات اورا ذکرمی کند که همه بطرز عاشقانه است ؛ وچیزی از سبك عارفانه وحکیمانه در آنها دیده نمیشود ؛ نمونه‌اش دو رباعی ذیل است

در عشق تو دل نکرد یاد از دگری — دیده زوفا نشان نداد از دگری
گرچه ستم ازتو دید وداد از دگری — غمناکم ازتو به که شاد از دگری

✿

ای عشق پر آشوب گناهم تو بسی — وی چهرهٔ یار عذر خواهم تو بسی
برروز جوانی که سیه شد زفراق — ای موی سپید من گواهم تو بسی

سدیگر **تاج‌الدین اسماعیل باخرزی** که در همان لباب‌الالباب (ج۲ص ۱۵۶) در جزو اشعارش **۱۱** رباعی نقل میکند که‌حاکی از قدرت ومهارت طبع او درساختن این نوع‌شعراست ؛ ویکی از آنها مرثیتی‌است که در وفات همان« شهاب الدین ابوالحسن طلحه» ساخته

جانی که مرا بی‌تو بمرگ ارزانیست — گر هست درین تنم زبی‌فرما نیست
دانی که‌مرا پس ازتوای راحت جان — با درد تو زیستن ز بی درمانیست

دو رباعی دیگر هم ازوی

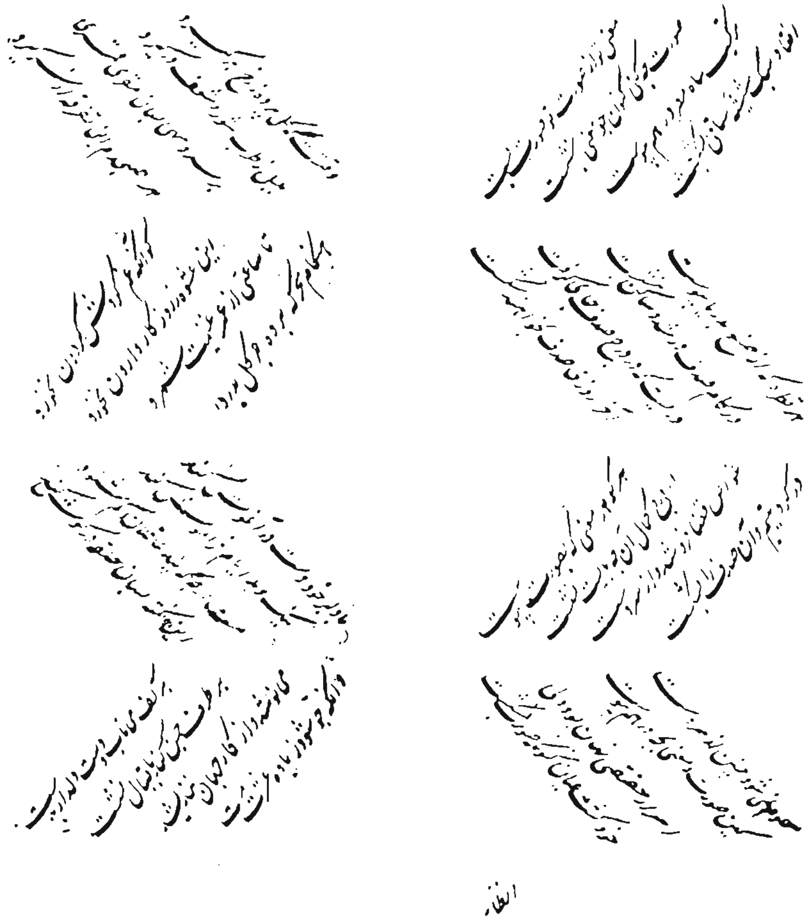
نزدیك من ای راحت جانم که تویی — تو آمده‌یی و من بدانم که تویی
آخر برمن سوختهٔ ساخته دل — چندان بنشین که من بدانم که تویی

✿

ای دوست اگر داد کنی ور بیداد — تن در همه کارهات درخواهم داد
جانم نشود مگر بدیدار تو شاد — روزی که ترا نبینم آن روز مباد

چهارم **حکیم محمودبن علی سمائی مروزی** که باز درهمان کتاب جزو شعرای آل سلجوق در خراسان نام او و نمونهٔ چهار رباعی از وی ذکر شده است (ج ۲ ص ۱٤۷) ؛ از آنجمله

از درد چشیدن و کشیدن خواری — جان جوید هردمی ز تن بیزاری



نمونهٔ دوصفحه از نسخهٔ (س)

ای کاش بمردمی که مردن بهتر | زین زیستن بصد هزاران خواری(۱)

☆

نه یار شبی بکوی من می‌آمد | نه زو خبری بسوی من می‌آمد
شرمم آید بروی او آوردن | آنچ از غم او بروی من می‌آید

حکیم سمائی قبل از «شهاب الدین ابوالحسن طلحه» فوت شده باین دلیل که «ابوالحسن طلحه» در وفات او مرثیه ساخته است (لباب‌الالباب : ج ۲ص۱۵۳).

اسماعیل بن احمد جوذقانی نیشابوری

برای مزید فایدت خوانندگان علاوه‌میکنم که راقم‌سطور احتمال میدهد **تاج‌الدین اسماعیل باخرزی** که‌در تذکرهٔ لباب‌الالباب بدون ترجمهٔ حال ذکر شده است **اسماعیل بن احمدبن اسماعیل جوذقانی باخرزی نیشابوری** باشد ازمردم دیه «جوذقان» از قرای «باخرز» ازنواحی نیشابور که نگارنده درخلال مطالعات خود در کتاب عظیم‌القدر «انساب‌سمعانی» بنام اوبرخورده است بامزید خصوصیات و اطّلاعات ذیل که گمان نمی کنم در مؤلفات فارسی تا امروز هیچ کجا نوشته شده باشد

اسماعیل جوذقانی یکی ازشعرا و فضلای مبرّز قرن ۵ ـ ۶ هجری است معاصر وهمشهری «حکیم خیّام» که درنیشابور می‌زیست ؛ در زمان خود بساختن رباعیّات فارسی اشتهار داشت وآثارش زبانزد مـردم آن‌عهد بود ؛ ولادتش در سنهٔ ۴۸۳هجری اتفاق افتاده ؛وعلی‌التّحقیق تاحدود سال۵۲۹ ـ ۵۳۰ که تاریخ‌مسافرت «سمعانی» به‌نیشابور است(۲) حیات داشته ؛وباین قرارمسلّم‌است که حوالی‌سی‌سال از اواخر عمرحکیم خیّام‌را درك کرده(۳)؛ وباحتمال قوی‌مابین ایشان ملاقات‌هم اتّفاق افتاده‌بود

---

۱ ـ شاید اینجا یا در مصراع اول بجای یکی از دو «خواری» در اصل «زاری» بوده است‌تا تکرار قافیه نشده باشد .

۲ ـ رجوع‌بکتاب انساب ذیل‌کلمهٔ «سمعانی»

۳ ـ باین حساب که حکیم خیام علی‌التحقیق تاسنهٔ ۵۰۸ که صاحب چهار مقاله ازوی‌حکایتی کرده‌است حیات داشت .

سمعانی اوّل بار اورا در «نیشابور» وبعد از آن در «مرو» دیدار کرد و با وی دوستی اکید ومعاشرت وصحبت گرم داشت و مقداری از قطعات اشعار اورا برای خود نوشته بود

مأخذ آنچه گفتم نوشتهٔ خود سمعانی است در کتاب انساب ذیل نسبت «جوذقانی» باین عبارت :

« الجوذقانی بفتح الجیم والذال المعجمة والقاف قبلها الواو وبعدها الالف و فی آخرها النون ؛ هذه نسبة الی جوذقان و هی قریة من قری باخرز من نواحی نیسابور منها اسمعیل بن احمد بن اسمعیل الجوذقانی الباخرزی کان احد الفضلاء المبرّزین و هو حسن السّیرة کثیر العبادة **نطّیقٌ له رباعیات سایرة بالفارسیة** و کانت بینی وبینه صداقةٌ اکیدةٌ واجتماعٌ لقیته بنیسابور ثمّ مرو و کتبت عنه قطاعاً من الشعر و کانت ولادته فی سنة ٤٨٣ بجوذقان».

در کتاب «معجم البلدان» نیز که یکی از مآخذ عمده‌اش همین کتاب انساب سمعانی بوده است نام و نسب اورا باتاریخ ولادتش همانطور که سمعانی نوشته‌است باحروف تام وتمام یعنی «ثلاث و ثمانین واربع مائة» ضبط کرده است.

✿✿✿

ناگفته نگذریم درصورتی که حدس ما صحیح باشد که « تاج الدین اسماعیل باخرزی» مذکور درلباب الالباب همین « اسماعیل جوذقانی باخرزی » باشد که ترجمهٔ حالش از انساب سمعانی نقل شد معلوم میشود که عصر زندگانی **حکیم سمائی** جلوتر از وی یعنی مسلّماً دراواخر قرن پنجم واوایل قرن ششم بوده است ؛چرا که از همان لباب الالباب (ج ۲) معلوم می‌شود که «تاج الدین باخرزی» در وفات **ابوالحسن طلحه** و ابوالحسن در وفات «حکیم سمائی» مرثیه ساخته بودند ، و باین قرار معاصر بودن «سمائی» با **انوری** که صاحب مجمع الفصحا (ج۱ ص۲۴۸) و بتبع او بعض دیگر از ترجمه نویسان گفته وشعر معروف اورا «سمائی» بجای «سنائی» روایت کرده‌اند : « گر سمائی نیستم آخر نه همچون صابرم»؛ بظاهر احوال مستبعد می نماید ؛زیرا انوری علی المعروف تاسال ٥٨٢ قمری که سال قران کواکب سبعه

دربرج بادی میزانست حیات داشته و«سمائی» خیلی جلوتر ازاینها فوت‌شده بوده است ؛ مگراینکه درتاریخ زندگانی«انوری» تجدیدنظرشود وطریقه‌یی‌را اختیار کنیم که بامعاصر بودن وی با حکیم‌سمائی موافقت وسازگاری داشته باشد ؛ امّا عجالةً بایداین مبحث را مسکوت بگذاریم وبموضوع بحث اصلی‌خود بپردازیم .

✩✩✩

باری‌نظایر«اسماعیل‌جوذقانی‌باخرزی»و کسان دیگر که ذکر کردیم‌بازهم درشعرای‌قدیم‌قرن ۵ ـ ۶وجلوترو عقب‌تر آن اشخاصی‌را می‌شناسیم که مخصوصاً دررباعی گویی مهارت‌وشهرت داشته‌اند ؛ولیکن چون قصد استقصاء نبود بهمین مقداراقتصاررفت؛ ازشعرای بعدازحکیم‌خیّام وقبل‌ازسدهٔ‌هشتم‌هجری که درصنعت رباعی‌سازی‌استادبوده‌ورباعی‌بسیارساخته‌اندهم‌هشت‌تن **انوری** و **جمال‌الدین** و **کمال‌الدین اصفهانی** و **عطار** و **تاج‌الدین عمربن‌مسعود مازه** و **شیخ سنجان خوافی** و **مولوی** و **بابا افضل**را باید نام برد .

مقصود اصلی‌ما ازاین فصل‌اشاره باین‌نکته بود که‌حتی‌درمجموعه‌ها ومآخذ قدیم‌قبل ازسدهٔ‌هفتم‌وهشتم هجری‌نیز که‌برای تشخیص رباعیهای اصیل‌حکیم‌خیام سندمتقن‌و معتمداهل تحقیق قرارگرفته‌است‌بعیدنیست‌بلکه‌مسلّم‌است وبسیاربوده که آثارشعرای رباعی گوی قدیم‌را اشتباهاً بنام او نقل وثبت کرده‌اند ؛ چنانکه عکس‌آن نیزممکن است‌اتّفاق‌افتاده باشد که‌گفته های‌خیّام را بنام‌دیگران‌نوشته باشند؛وبطور کلّی این‌شبهه درمورد عموم شعرای رباعی‌ساز مطّرد ومنعکس است؛ و بعقیدهٔ من تااسناد قاطع معتبر ازقبیل نسخ‌قدیم‌اصیل که سرمایهٔ اصلی اینگونه تحقیقات‌است بدست‌نیاید؛وذوق‌سلیم‌ادبی‌وحذاقت وبراعت‌فنّی‌اهل‌خبرت وتشخیص خصوصاً فنّ شعر شناسی که ازدیگر فنون ادبی ممتاز است باسنّت‌تقوی وامانت‌یار نشودودرفحص وبحث و تتبّع‌وپی‌جویی‌جهدکافی وسعی‌بلیغ بکار نیاید؛ همچنان این شبهات و مشکلات در رباعیّات حکیم خیّام و دیگر شاعران رباعی‌سرای باقی‌است؛ افسوس که دستگاه شیّادی جعل و تزویر نسخ کهنه که بسبب ضعف روح تقوی و دیانت‌وقوّت حرص‌وولع بمادیّات‌مخصوصاً دراین اواخرپیداشده ؛ عقده‌یی‌تازه بر

عقده‌های پیچاپیچ و معضلات و عویصات ادبی و تاریخی ما افزوده است که اعاذنا الله منه!

☆☆☆

از این حدیث ملال انگیز بگذریم؛ گفت و گوی ما بر سر تخلیط رباعیّات حکیم خیّام با شعرای دیگر حتی درمجموعه‌های قدیم قبل از سدهٔ هشتم هجری؛ وصعوبت کار تشخیص و تمییز آنها ازیکدیگر بود؛ اینجا بذکر چندمثال اکتفامی کنم و باقی‌را برای فصول بعد می گذارم

۱ ـ درمجموعهٔ **نزهة المجالس** مورّخ ۷۳۱ که ۳۳ رباعی بنام حکیم خیّام در آن درج‌شده و از مدارك معتبر درجه اوّل مرحوم «فروغی» ومحققان دیگرست این رباعی‌را «من‌می نه‌ز بهر تنگدستی نخورم» جزو همان ۳۳ رباعی آورده وحال آنکه آنرا در دیوان‌چاپی‌وخطّی **کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی** می‌بینیم؛ در صفحات قبل‌نیز باین‌مطلب اشاره‌شد.

۲ ـ باز در «نزهة‌المجالس» رباعی «ماییم که اصل‌شادی و کان غمیم» که بنام خیّام نوشته؛ در رباعیّات **افضل‌الدین کاشانی** معروف به «بابا افضل» نیـز ثبت شده است.

۳ ـ در کتاب **مونس‌الاحرار** تألیف ۷٤۱ این‌رباعی‌را «یك‌قطره ز آب‌بود وبا دریا شد» باسم حکیم خیّام نوشته؛ وحال آنکه در منظومهٔ «مختارنامه» بنـام **شیخ عطار** است.

٤ ـ بازدرهمان «مونس‌الاحرار» رباعی «چون ابـر بنوروز رخ‌لاله بشست» جزو ۱۳ رباعی حکیم خیّام ذکر شده؛ وحال آنکه در مجموعهٔ قرن هشتم هجری کتابخانهٔ‌مجلس شورای ملی که ذکرش درصفحات قبل گذشت بنام **مهستی** است هرچهاررباعی‌فوق در «طربخانه» بشماره‌های **۱۸۵** و **۳۷۳** و **۱٥٦** و **۲۹۴** آمده‌است. اینگونه مواردا‌ست که طالبان‌محقّق کنج‌کاورا دربیدای‌شك‌وحیرت می‌افکند که چه‌بایست کردن؛ والله الهادی الی‌طریق‌الصواب.

مآخذ قدیم رباعیات حکیم خیام

قبل از تألیف طربخانه

منظور ازاین فصل ذکر مآخذ قدیم رباعیّات حکیم خیّام است قبل‌از ۸۶۷ هجری که‌تاریخ تألیف «طربخانه» است.

الف : قدیمترین مأخذی که نمونهٔ رباعیهای حکیم‌خیّام درآن باسم ورسم ذکرشده‌باشد همان‌رسالهٔ «التنبیه علی بعض‌الاسرار المودعة فی بعض سورالقرآن العظیم» تألیف **امام فخـرالدین رازی** است متوفی ۶۰۶ که ذکرآن در صفحات قبل گذشت .

درمتن این‌رساله جزو مربوط بسورهٔ«التّین» ضمن تقریر امرمعاد [۱] یکی از رباعی‌های معروف حکیم خیّام را باکلمات و ترکیباتی که با روایت «طربخانه» ص۱۴۱و۱۵۵ ودیگرمجموعه‌ها تفاوت‌دارد ذکر کرده‌است

دارنده‌چو ترکیب‌چنین خوب‌آراست   باز از چه‌سبب‌فکندش‌اندر کم‌وکاست
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست   ورخوب‌آمدخرابی ازبهر چراست [۲]

ودربعض نسخ این‌رساله‌درحاشیه‌اش یك‌رباعی دیگرهم ازخیّام‌نوشته‌اند [۳] که‌در«جهانگشای جوینی» و«تاریخ وصّاف»بااختلاف‌دربعض‌کلمات ودر«طربخانه» عیناً بشمارهٔ ۱۸۲نیز آمده است

---

۱ ـ عبارت متن رساله مطابق نقل آقای مجتبی مینوی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌طهران (شمارهٔ ۲ سال ٤ دیماه ۱۳۳۵) بدین قرار است :

وان قلنا انه ماکانت‌له عنایة باصلاحها فکیف خلقها وکیف اعتبر جمیع‌انواع القیامة فی تخلیقهاونظم‌عمرالخیام‌هذا المعنی بالفارسیة : « دارنده‌چوترکیب‌چنین‌خوب‌آراست...الخ» .

۲ ـ رجوع شود به‌مقالهٔ آقای مینوی درهمان مجلهٔ دانشکده ؛ وحواشی متن طـربخانهٔ حاضر : ص ۵۰

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران ؛ رجوع شود بهمان حواشی (ص ۵۰) طربخانهٔ حاضر .

ترکیب پیاله‌یی که درهم پیوست　　بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سروپای نازنین وبرودست　　ازبهر که‌پیوست‌وزبهرچه‌شکست

عجالةً مأخذی ازآن رساله‌قدیمتر نداریم که‌چیزی ازرباعیات‌خیّام‌باذکر نام وی درآن درج شده‌باشد ؛وراه‌دادن شك وتردید را دراین باره که شایدرباعی مذکور درمتن‌آن‌رساله نیز الحاقی کتّاب ونساخ باشد نه ازخود مؤلف ؛ محتاج دلیل‌وبحث‌وتحقیق‌جداگانه‌است

ب: قدیمترین کتابی که رباعیّات منتسب بحکیم خیّام بدون‌ذکر نام‌قائل‌در آن‌آمده‌**سند بادنامه**است از « محمدبن علی ظهیری» که تاریخ تألیفش اندکی بعداز سنهٔ **٥٥٦** هجری‌است[۱] دراثناءِ این کتاب بدون‌اینکه ازخیّام نام‌رفته‌باشد پنج‌رباعی ازنوع رباعیها که در مجموعه‌های قدیم قبل ازسدهٔ هشتم‌هجری‌ازقبیل «نزهةالمجالس»و«مونس‌الاحرار» بنام‌خیّام‌نوشته‌انددرج‌شده که‌اتفاقاً هرپنج‌رباعی در«طربخانه» ومجموعهٔ‌فروغی‌نیز مندرج‌است؛ مامصراع‌اوّل‌آن‌رباعی‌ها رابترتیبی که در«سندبادنامه» آمده است باشماره‌های نسخهٔ حاضر طربخانه ذکر میکنیم

۱ ـ «چـون نیست مقام‌ما دراین دهر مقیم : ۱۸۱» ؛ این‌رباعـی در«مونس الاحرار» وجنگ منشآت واشعار مورخ **٧٥٠** مجلس‌شورای‌ملی نیزبنام‌خیّام‌است.

۲ ـ « برگیر[۲] پیاله وسبو ای دلجوی : **٢٦٦** » ؛ این رباعی هم در «نزهةالمجالس» وهم دریکی‌ازجنگهای قدیم‌مجلس شورای‌ملی که ازقرن هشتم متأخّر نیست جزو رباعیّات خیّام نوشته شده است.

۳ـ «ازجملهٔ رفتگان این‌راه دراز: ۱۱۹» ؛ این رباعی نیزدرهمان مجموعهٔ قدیم‌مجلس شورای ملّی که تاریخش ازسدهٔ هشتم هجری متأخّرنیست باسم خیّام

---

۱ ـ تحقیقی است که «کل» درصفحهٔ (ح ـ ط) مقدمه‌اش کرده ؛ ومأخذ او نسخه‌یی‌است که بامقدمه وحواشی «احمدآتش» دراستانبول بسال۱۹٤۸م طبع‌شده‌است . امامرحوم«قزوینی» درحواشی چهارمقاله دربارهٔ اصل «سندباد نامه» که درزمان نوح بن‌منصورسامانی ۳٦٦-۳۸۷از پهلوی بفارسی دری ترجمه شده‌است ؛ وتألیف «بهاءالدین محمد ظهیری کاتب سمرقندی» تحقیق مفصل کرده وتاریخ تألیف اورا حدود سنهٔ٦٠٠هجری نوشته است .

۲ ـ ط : بردار ـ خ : بردار قرابه

درج‌شده است .

٤ ــ «این چرخ‌فلك که مادر اوحیرانیم :٣٨٠».

٥ ــ «مشنو سخن‌زمانه [١]ساز آمدگان :٣٣٣» : این‌رباعی‌هم در «نزهة المجالس»ومجموعهٔ مجلس‌دررباعیهای خیّام‌آمده است.

ج: بعد از «سندبادنامه» قدیمترین کتابی که رباعیّات منسوب بحکیم خیّام بدون‌ذکر نام قائل‌درآن‌آمده باشد کتاب**مرزبان‌نامه** است تألیف٦٠٧ـ٦٢٢ که‌تاکنون ندیده‌ام هیچ کس حتّی‌خودمرحوم «قزوینی» که این کتاب اوّل‌بار با تصحیح‌و اهتمام‌او طبع‌شده است متعرّض‌آن شده‌باشند ؛وشاید نخستین‌بارباشد که خوانندگان‌این‌مقدّمه‌نام‌آن کتاب‌راجزومآخذقدیم رباعیّات حکیم‌خیّام‌میشنوند؛ ولااقل این‌اطلاع‌راکه درتحقیقات‌ادبی‌بسیارمفید ومؤثر است بدست می‌آورند که تاریخ نظم آن رباعی ها که در این کتاب آمده قطعاً قبل از سدهٔ هفتم هجری است .

وبالجمله در«مرزبان‌نامه» سه‌رباعی هست که هرسه‌را بحکیم‌خیّام نسبت داده‌اند ؛دورباعی‌اوّلش درمتن «طربخانه» ثبت‌شده‌است‌و رباعی‌سوم‌را چون‌دریکی ازمجموعه‌های قدیم معتبر مجلس‌شورای ملّی بنام‌خیّام است درملحقات«طربخانه» افزوده‌ایم ؛ درمجموعهٔ «فروغی»هم درج‌شده است ؛ وآن‌سدرباعی باشمارهٔ‌صفحات مرزبان‌نامه طبع لیدن باین قرار است

١ ــ صفحهٔ **٨٨** مرزبان‌نامه

هرکو بسلامتست و نانی دارد — وز بهر نشستن آشیانی دارد
نه‌خادم‌کس بود نه مخدوم کسی — گوشادبزی که‌خوش‌جهانی‌دارد

این‌رباعی در«طربخانه بشمارهٔ ١٤٦ جزو رباعیّات خیّام درج شده‌است

٢ــ درصفحهٔ ٢١٦ مرزبان‌نامه که در «طربخانه» بشمارهٔ **٩٦** ثبت است

گر از پی‌شهوت وهوا خواهی‌رفت — از من خبرت که بی‌نوا خواهی‌رفت
بنگر که که‌یی‌و از کجا آمده‌یی — می‌دان که چه‌میکنی کجاخواهی رفت

---

١ ــ خ ، ف : سخن از زمانه

تا گفته نگذریم که این رباعی را با اختلاف ردیف «خواهی شد» و تفاوت مصراع سوم « بنگر ز کجایی بچه کار آمده‌یی » ؛ در کتاب «مجمع الانساب شبانکاره» به **ملك مظفر الدين محمد شبانكاره** که از ملوك شاعر ادب‌پرور بوده است نسبت می‌دهد ؛ وعلی‌التحقیق اشتباه است چرا که «ملك مظفر الدّین محمد» در سنهٔ ۶۵۸ یعنی حدود پنجاه‌سال بعد از تاریخ تألیف «مرزبان نامه» فوت‌شده و شاید در آن تاریخ هنوز متولّد نشده یا کودك نابالغ بوده و اهلیّت‌چنان شهرتی‌را نداشته‌است که گفته‌های او در نوشته‌های مشایخ ادب مورد تمثّل‌واقع‌شود؛ کتاب «مجمع‌الانساب» هم درسال ۷۳۶ یعنی حوالی یکصدو بیست‌سی‌سال بعداز «مرزبان‌نامه» تألیف‌شده‌است.

بهرحال مسلّم‌است که رباعی‌فوق از آثار گویندگان پیش‌ازقرن‌هفتم‌هجری است ؛ وهمین اندازه اطلاع‌هم برای‌ما بسیارمفیدو پر ارزش‌است

علاوه می کنم که در مجموعهٔ رباعیات مورّخ ۸۶۵ کتابخانه «اکسفرد» و مجموعهٔ فروغی بشمارهٔ **۳۹** رباعی دیگر با همان ردیف و قافیه ؛ و در طربخانه نیز بشمارهٔ **۳۱۵** با اختلاف ردیف « خواهی شد » درج شده که پیداست شاعر دیگر در جواب رباعی فوق گفته است ؛ و علی‌ایّ حال بعقیدهٔ ما هردورباعی از حکیم خیّام نتواند بود : نظیر رباعی «خیّام‌تنت بخیمه‌یی ماندراست » که بتصریح طربخانه (ص۱۵۶ نسخهٔ حاضر) ازشاعردیگری است درجواب رباعی حکیم خیّام «دارنده چوترکیب طبایع آراست»،وبعضی باشتباه هردورا به‌خیّام نسبت داده‌اند!

باری‌رباعی‌نسخهٔ «اکسفرد» ومجموعهٔ فروغی وطربخانه که روایت‌معروفش ذیلاً نقل می‌شود باعتقاد من از حکیم خیّام نیست

دریاب که از روح جدا خواهی رفت   درپردهٔ‌اسرارخدا [فنا:خ]خواهی‌رفت
خوش باش ندانی زکجا آمده‌یی   می‌نوش ندانی بکجا خواهی رفت

۳ ـ صفحهٔ ۲۹۶ مرزبان‌نامه

درپشت من از زمانه تو می‌آید   وز من همه کار نا نکو می‌آید
جان عزم رحیل کرد گفتم بمرو   گفتا چکنم خانه فرو می‌آید

این رباعی با روایت «برپشت‌من» دریکی ازمجموعه های کتابخانهٔ مجلس شورای

ملّی که تاریخ تحریرش ازسدهٔ هشتم هجری متأخّر نیست بنام «حکیم خیّام» نوشته شده؛ درمجموعهٔ «فروغی» هم بشمارهٔ ۶۷ ثبت است؛ ما نیز باستناد همان مجموعه آنرا درملحقات و اضافات «طربخانه» بشمارهٔ ۵۱ آورده‌ایم.

د : بعداز رسالهٔ «التنبیه» امام فخر رازی عجالةً قدیمترین کتاب که نمونهٔ رباعیّات حکیم خیّام باسم‌ورسم در آن نقل شده‌باشد همان کتاب **مرصادالعباد** است تألیف «شیخ نجم‌الدین ابوبکر رازی» معروف‌به «دایه» درسنهٔ ۶۲۰؛ که دو رباعی بنام خیّام ذکر می کند؛ یکی «دردایره‌یی کآمدن ورفتن ماست» که‌در «طربخانه» مانند «مونس‌الاحرار» باروایت «دوری که در او آمدن ورفتن ماست» بشمارهٔ ۵۴ ثبت است؛ دیگر «دارنده چوترکیب طبایع آراست» که آن‌هم بااختلاف روایت ضمن حکایات فصل دهم «طربخانه» صفحهٔ ۱۴۱ ذکرشده‌است

ه: راقم سطور مجموعهٔ خطّی قدیم مورخ ۶۵۱ در تملك‌دارد که‌ده‌دوازده‌رباعی ازنوع رباعیّات که بحکیم خیّام منسوبست در آن درج‌شده است.

و : درتاریخ جهانگشای جوینی تألیف ۶۵۸ این‌رباعی «اجزای [ترکیب: خ] پیاله‌یی که‌درهم‌پیوست» ازقول خیّام نقل‌شده‌است که درضمن بحث‌ازرسالهٔ «التنبیه علی بعض‌الاسرار المودعة فی بعض‌سورالقرآن العظیم» اشاره کردیم.

ز : در **تاریخ گزیده** تألیف ۷۳۰ و بعداً در کتاب **فردوس‌التواریخ** مولاناخسرو ابرقوهی تألیف ۸۰۸ این رباعی ازخیّام نقل‌شده «هرذره که برروی زمینی بوده‌است» که درطربخانه بشمارهٔ ۱۶۹ آمده است؛ بااختلاف عبارت «در خاك زمینی» بجای «برروی زمینی».

علاوه‌میکنم که درهمان «فردوس التواریخ» درضمن حکایتی ازحکیم خیّام رباعی‌دیگر «سیرآمدم ای‌خدای ازهستی‌خویش» ازخیّام نقل کرده است که گوید آخرین‌سخنان اوبود؛ عین‌نوشتهٔ اورا درحواشی طربخانه (ص۱۵۲) بدون اظهار عقیده‌نقل کرده‌ام، واینجا با «فروغی» رحمة‌الله علیه همداستان میشوم که آن‌رباعی

۱- رجوع شود به‌حواشی‌قزوینی برچهارمقاله.

ظاهراً از خود حکیم خیّام نیست(۱).

ح: درمجموعهٔ **نزهة المجالس** مورخ ۷۳۱ سی‌وسه رباعی بنام خیام ثبت‌شده که دو رباعی از آنها مکرّر است(۲)؛ واز **۳۱** رباعی باقی مانده فقط دو رباعی در «طربخانه» نیامده است که یکی‌را درحواشی قبلذکر کردیم «آنرا که بصحرای علل تاخته‌اند» ویکی‌را بشمارهٔ ۷۶ در ملحقات افزوده‌ایم «از کوزه گری کوزه خریدم باری»؛ و **۲۹** رباعی باقی همه درطربخانه آمده‌است .

یادآوری‌میکنم که ازاین **۳۱** رباعی دو رباعی «هرذره که درخاك زمینی بوده است» و« ترکیب پیاله‌یی که درهم پیوست » با اندك اختلاف همانهاست که در «جهانگشای جوینی» و« تاریخ گزیده» ازخیّام نقل کرده‌اند.

رباعیات نزهة المجالس درطربخانه

بیست و نه رباعی «نزهة المجالس» با شمارهٔ آنها در طربخانهٔ حاضر باین قرار است

تا راه قلندری نپویی نشود ۴۹۳
هرگز دل من زعلم محروم نشد ۵۴
ماییم که‌اصل شادی‌و کان غمیم ۳۷۳
خوش‌باش که‌پخته‌اندسودای‌تودی ۹۰
پیش‌ازمن‌وتولیل‌ونهاری‌بوده‌است ۷۶
هر راز که اندر دل دانا باشد ۴۷۷
برشاخ امید اگر بری یافتمی ۴۱۶
در دهر چوآواز گل تازه دهند ۳۹۱
من می‌نه زبهرتنگدستی نخورم ۱۸۵

یك روز ز بند عالم آزاد نیم ۴۳۶
دشمن بغلط گفت که من‌فلسفیم ۴۱۷
ترکیب طبایع چو بکام تودمی‌است ۳۶۳
از دی که گذشت هیچ ازو یادمکن ۱۱۳
هرذره که درخاك زمینی بوده‌است ۱۶۹
هم دانهٔ امید بخرمن مانـد ۱۵٤
یك جرعه می کهن زملکی نو به ۳۳۷
گیرم که ناسرار معمّا نرسی ۱۹۵
گر کارفلك بعدل سنجیده بدی ٤٤٦

۱ــ رجوع شود به‌مجموعهٔ رباعیات فروغی ص ٦٦.

۲ــ رجوع شود به‌مقدمهٔ رباعیات فروغی ص ۳۵ــ ٤٤.

هر یك چندی یکی بر آید که منم ۴۹۶ — عمری است مرا تیره و کاری است نه راست ۴۱۳
ترکیب پیاله یی که درهم پیوست ۱۸۲ — خورشید بگل نهفت می نتوانم ۴۱۸
رفتم که درین منزل بیداد بدن ۴۲۰ — چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد ۳۷۸
ز آوردن من نبود گردون را سود ۳۸ — مشنو سخن از زمانه ساز آمدگان ۳۳۳
درکارگه کوزه گری رفتم دوش ۱۰۸ — بر گیر پیاله و سبو ای دلجوی ۲۶۶
این کوزه که آبخوارهٔ مزدوری است ۱۷۰

ط: درمجموعهٔ **مونس الاحرار فی دقایق الاشعار** تألیف «محمد بن بدر جاجرمی» در ۷۴۱ هجری سیزده رباعی بنام خیّام نوشته که یکی از آنها «چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد» با نزهة المجالس یکی است[1]؛ یکی از آنها نیز یکی از دو رباعی «مرصاد العباد» است با روایت «دوری که دراو آمدن ورفتن ماست»؛ یازده رباعی باقی مانده ازمختصات این مجموعه است.

رباعیات مونس الاحرار در طربخانه

بطور کلّی هر **۱۳** رباعی «مونس الاحرار» در کتاب طربخانه درج شده است: رباعی مشترك مابین «نزهة المجالس» و «مونس الاحرار»؛ وهمچنین رباعی مشترك مابین «مرصاد العباد» و «مونس الاحرار» را که درپیش گفته ایم اینجا تکرار نمی کنیم؛ امّا یازده رباعی باقی مانده باشماره های طربخانهٔ موجود باین قرار است.

عالم اگر از بهر تو می آرایند ۱۱۸ — وقت سحر است خیز ای مایهٔ ناز ۴۳۰
چون نیست مقام ما در این دهر مقیم ۱۸۱ — چون ابر بنوروز رخ لاله بشست ۲۹۴
برسنگ زدم دوش سبوی کاشی ۳۸۷ — یك قطرهٔ آب بود و با دریا شد ۱۵۶
ایّام[2] زمانه از کسی دارد ننگ ۲۲۶ — این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت ۱۶۲
ای پیر خردمند پگه تر برخیز ۱۶۳ — می خور که فلك[3] بهر هلاك من و تو ۱۹۳
ای آنکه نتیجهٔ چهار وهفتی ۴۸۲

---

۱ ـ فقط در مصراع دوم روایت نزهة المجالس چنین است «خود را بچنین غصه دژم نتوان کرد»؛ وروایت مونس الاحرار چنین «خودرا بکم وبیش دژم نتوان کرد».
۲ ـ روایت طربخانه «خیام» بجای «ایام».
۳ ـ این چرخ فلك: طربخانه.

ی: مجموعهٔ مورخ سنهٔ ۷۵۰ مجلس شورای ملّی یازده رباعی بنام‌حکیم خیّام دارد[۱] که دو رباعی از آنها «چون نیست مقام ما در این دهر مقیم» و «برچشم تو عالم ارچه می‌آرایند»[۲] با «مونس‌الاحرار» یکی است؛ از ۹ رباعی باقی مانده بازهفت رباعی‌درمتن «طربخانه» آمده‌است ؛ ودو رباعی دیگررا هم ماجزوملحقات آورده‌ایم؛ یکی « از رنج کشیدن آدمی حر گردد : ۵۰» و یکی « گرچه غم و رنج من درازی دارد : ۵۲» .

پس باین‌قرارُ نه رباعی از آن یازده رباعی در خود متن ؛ ودو رباعی دیگر در ملحقات «طربخانه» مندرج است که شماره‌های آنها را اینجا ذکر میکنیم.

رباعی‌های‌مجموعهٔ مورخ‌سال ۷۵۰ درطربخانه

دو رباعی مشترک ما بین آن مجموعه و «مونس‌الاحرار» راتکرار نمیکنیم ؛امّا آن هفت رباعی باقی‌مانده باشماره‌های طربخانهٔ موجود بدین قرار است

آنها که کهن شدندو آنها که‌نوند۴۳ — آرند یکی و دیگری بربایند ۱۷۱

از جرم گل سیاه[۱] تااوج زحل ۱۸ — برخیز بتا بیا برای دل ما ۱۹۱

ای‌دوست‌حقیقت‌شنو ازمن‌سخنی ۲۶۰ — آن‌مایه‌زدنیا که‌خوری‌یا پوشی ۱۵۲

برخیززخواب تاشرابی بخوریم ۳۱۳

یادآوری‌میکنم که در دورباعی پنجم‌وهفتم،روایت این‌مجموعه‌با «طربخانه» تفاوت دارد؛ در این‌مجموعه که «فروغی» هم ازآن پیروی کرده نوشته‌است

ای دوست حقیقت شنو ازمن سخنی — با بادهٔ لعل باش و با سیم‌تنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد — از سبلت چون تویی و ریش‌چومنی

☆

برخیز زخواب تا شرابی بخوریم — زان‌پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین‌چرخ ستیزه روی ناگه روزی — چندان ندهد امان که آبی‌بخوریم

۱ـ مقدمهٔ رباعیات فروغی : ص ۴۸ .

۲ ـ روایت مونس‌الاحرار که طربخانه‌هم باآن موافقت دارد چنین است «عالم اگر از بهر تو می‌آرایند».

۳ـ ط : از جرم حضیض خاك .

برای‌روایت طربخانه هم‌رجوع شود بمتن کتاب شماره‌های ۲۶۰و۳۱۳

یا : مجموعهٔ قدیم‌دیگرهم متعلّق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی کـه تاریخ کتابتش ازروی قراین‌موجود ازقرن هشتم هجری متأخّر نیست [۱] پنج‌رباعی بنام خیّام دارد که یکی‌از آنها فقط بااختلاف «بردارقرابه» بجای «بر گیرپیاله» همان رباعی **نزهة المجالس** است «بردارقرابه‌وسبو ای دلجوی»؛ ویکی ازآنهاهمان رباعی **مرزبان نامه** است « برپشتِ من از زمانه تو می‌آید » که شرح آنرا پیش نوشتیم ؛ وازسه رباعی باقی‌مانده دورباعی‌بازدرمتن طربخانه بشماره های ذیل درج شده است .

آنی [۲] که‌نبودت‌بخورو خواب نیاز۹٤ از جملهٔ رفتگان این راه دراز ۱۱۹

و یکی را هم در ملحقات بشمارهٔ **۹** افزوده‌ایم « گر شاخ بقاز بیخ بختت رستست » .

علاوه میکنم که‌درهمین‌مجموعه‌ومجموعهٔ‌قبل‌ده‌رباعی‌دیگرهست که‌هر چند نام‌گوینده‌اش ذکرنشده؛ امّا اکثرش ازهمان قبیل رباعیهاست که دیگران بخیّام نسبت داده‌اند ؛ وهمه آنها را مرحوم **فروغی** جزو رباعیهای اصیل شمرده ودر مجموعهٔ خود ثبت کرده است [۳].

یکی ازآنها یکی از دورباعی **مرصادالعباد** است«دردایره‌یی‌کامدن‌ورفتن ماست» که شرح آنرا درصفحات‌قبل نوشتیم؛ ازنه رباعی دیگر فقط یکی «حیّی که بقدرت سرورو می‌سازد» که درمجموعهٔ فروغی هم بشمارهٔ **۷۵** ثبت شده است در طربخانه نیامده ؛ وهشت رباعی باقی مانده یکی بااختلاف‌روایت وباقی‌عیناً همه دراین کتاب مندرجست باشماره‌های ذیل

قومی متفکرند اندر ره دین ٤۱ ای‌دل‌غم این‌جهان‌فرسوده مخور ۱۱۵

چون‌نیست‌زهرچه‌هست‌جز‌بادبدست۱٤۸ قانع‌بیك‌استخوان‌چوکرکس‌بودن٤۲۲

۱ـ مقدمه فروغی بررباعیات خیام : ص۵۲ـ ۵٤.

۲ـ ط : بودی که نبودت .

۳ـ ص۵۵ ـ ۵۸.

ای‌دیده اگر کور نیی گور ببین۴۴۵ — یك‌نان‌بدوروز اگر بودحاصل مرد۴۷۶

برچرخ فلك هیچ کسی چیر نشد۴۸۶ — تاچند کنی‌خدمت دونان و خسان ۵۱۰

اختلاف‌روایتی که درسطور قبل اشاره کردم در بیت اوّل است از رباعی دوم شمارهٔ ۱۱۵ طربخانه که درمجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس اینطور نوشته است

ای دل غم این جهان فرسوده مخور — بیهوده نیی غمان بیهوده مخور

یادآوری میکنم که رباعی هشتم‌را « تاچند کنی خدمت دونـان و خسان» بااینکه مرحوم فروغی درمقدّمه‌اش(ص۵۸) جزوشصت وشش رباعی اصیل شمرده درخود رباعیها سهواً ازقلم انداخته‌اند.

پنجاه‌وسه تاشصت‌وشش رباعی اصیل حکیم خیام

مقصود از ۶۶رباعی اصیل همانهاست که‌در کتب ومجموعه‌های پیش از سدهٔ نهم یافته(۱)وآنرا پایه‌ومفتاح تشخیص دیگررباعیّات منتسب بخیّام قرارداده‌اند؛ ومرحوم فروغی نسبت باین رباعیها مخصوصاً۵۳ فقرهٔ آنها جدّاً معتقدشده که در انتساب آنها بخیّام‌تشکیك بی‌مورداست؛ ومی گوید «اگرآنهاراهم‌قبول‌نکنیم‌دیگر بایدبکلّی ازخیّام‌چشم‌بپوشیم»(۲)؛ بازچهار رباعی دیگر که مأخذش جنگ مورخ

۱ ـ یعنی رباعیهای مرصادالعباد وجهانگشای جوینی وتاریخ گزیده و نزهـةالمجالس و مونس‌الاحرار ومجموعه‌های قدیم مجلس شورای ملی باحذف مکررات آنها ؛ باین قرار کـه در مرصادالعباد دو رباعی است ؛ ودرجهانگشا وگزیده هر کدام یك‌رباعی ؛ ودر نزهةالمجالس ۲۹ رباعی از سی‌وسه رباعی که دورباعی مکرراست ودو فقره‌اش همانهاست که در جهانگشا وگزیده است ؛ ودرمونس الاحرار ۱۱ رباعی ازسیزده رباعی که دوتای آنها بانزهةالمجالس یکی است ؛ ودرجنگ مورخ۷۵۰مجلس ۹ رباعی از یازده رباعی که دوتای‌آنها بامونس‌الاحرار یکی‌است.

تا اینجا جمعـاً ۵۳ رباعی می‌شود که بعقیدهٔ فروغی همه از رباعیات اصیل مسلم‌خـیام است وتشکیك در آنها بی‌مورد است.

باز در مجموعهٔ مورخ ۷۵۰ مجلس۵ رباعی بنام خیام هست‌کـه یکی از آنها با نزهة المجالس یکی است؛ پنجاه‌وسه رباعی قبل با این چهار رباعی جمعاً ۵۷ رباعی است که برای فروغی تقریباً یقین حاصل شده است که گفتهٔ خیام می‌باشند.

نه رباعی دیگرهم از مجموعه های قدیم که شرح آنرا خود او در مـقدمه‌اش (ص ۵۵) نوشته است علاوه‌می کند تا مقدار رباعیهای اصیل درنظر او به ۶۶ رباعی بالغ می‌شود.

۲ـ ص ۵۲.

۷۵۰ مجلس شورای ملّی است بر آن پنجاه و سه رباعی می افزاید و میگوید برای ما تقریباً یقین حاصل شده است که این پنجاه و هفت رباعی گفتهٔ خیّام میباشند[1]؛ و باز نه رباعی دیگر از مجموعه‌های قدیم مجلس شورای ملّی بر آن پنجاه و هفت رباعی علاوه میکند و می گوید «این شصت و شش رباعی را باحتمال قوی بلکه باطمینان می توان از خیّام دانست»[2].

***

امّا راقم سطور متأسف است که نمی تواند در این گفتار با «فروغی» هم عقیده و همداستان باشد که تمام آن شصت و شش رباعی بلکه همان پنجاه و سه رباعی دست اوّل را بطور قطع و یقین از حکیم خیّام بداند؛ برای اینکه درصفحات قبل نشان داد که پاره‌یی از آن پنجاه و سه رباعی درهمان نوع مآخذی که مورد استناد و اعتماد ایشان بوده بنام گویندگان دیگر ثبت شده است.

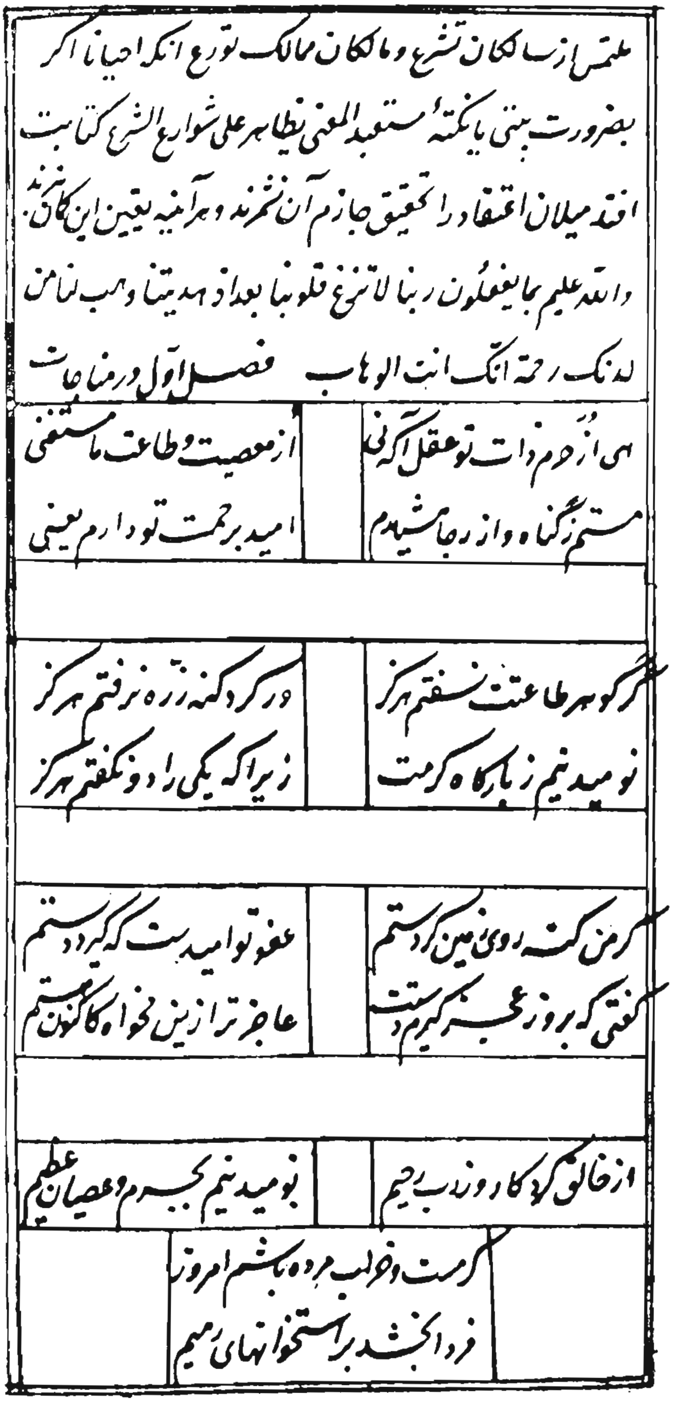
امثال این رباعی را نیز که در جزو شصت و شش رباعی اصیل محسوب کرده‌اند هرچند که گوینده‌اش را نمی‌شناسم؛ امّا در انتسابش بحکیم خیّام تردید دارم

حیّی که بقدرت سرورو میسازد همواره همو کار عدو میسازد
گویند قرابه‌گر مسلمان نبود او را توچه گویی که کدو میسازد

صرف نظر کردن و تشکیك در اینگونه رباعیّات را هم مستلزم چشم پوشیدن از خیّام نمی‌دانم؛ زیرا درجنگها وسفینه‌های کهن تر ومعتبر تر از «مونس الاحرار» و «نزهة المجالس» وجنگ مورّخ ۷۵۰ مجلس شورای ملّی که مأخذ ۵۳ رباعی قطعی بی‌شك وشبههٔ فروغی است؛ نظیر همان مجموعهٔ خطّی مورخ ۶۵۱ که در صفحات قبل ذکر شد رباعیهای دیگر که ابداً در آن مجموعه‌ها ثبت نشده است یافته‌ام که مشابهت آنها با آثار اصیل متین حکیم خیّام خیلی بیشتر از امثال آن رباعی است؛ نمونه‌اش دو رباعی ذیل

۱- ص ۵۵.

۲- ص ۵۸.



ملتمس از سالکان تشرع و مالکان ممالک تورع آنکه احیانا اگر
بضرورت بنی یا نکته مستبعد المعنی بظاهر علی شوارع الشرع کتابت
افتد میلان اعتقاد را تحقیق جازم آن نشمرند و بر آینه یقین این گمان نبرند
والله علیم بما یفعلون ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب فصل اول در مناجات

ای از حرم ذات تو عقل آگه نی — از معصیت و طاعت ما مستغنی
مستم ز گناه و از رجا هشیارم — امید برحمت تو دارم یعنی

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز — ور گرد گنه ز ره نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت — زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

گر من گنه روی زمین کردستم — عفو تو امید هست که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز گیرم دستت — عاجزتر از این مخواه کاکنون هستم

از خالق کردگار و رزاق رحیم — نومید نیم بجرم و عصیان عظیم
گر مست و خراب مرده باشم امروز
فردا بکشد بر استخوانهای رمیم

نمونهٔ دیگر از نسخهٔ (می)

رفتم بدر تنور آن کوزه گران پیری دیدم نشسته میکرد فغان
می گفت‌وهمی گریست‌کای بی‌خبران در آتش می‌نهید خاك پدران

☆

رو کوزه گرا زخاك در یوزه مکن وزچشم بتان توقوت هرروزه مکن
گرهست ترا زسرّ خود آگاهی صد کاسهٔ سردرسر یك کوزه مکن

با اینهمه باز نمی‌توان انکار کرد که مابین ۹۶ رباعی که فروغی مفتاح تشخیص سایر رباعیّات منسوب بخیّام قرارداده قطعاً آثاری اصیل ازخود حکیم خیّام موجود است که نمیتوان از آنها صرف نظر کرد؛ خلاصه میکنم که تفاوت عقیدهٔ این حقیر بافروغی وجمهور محقّقان برسر قضیّهٔ موجبهٔ کلّیه‌است وسلب ایجاب کلّی، نه‌سالبهٔ کلّیّه؛ باین‌معنی که ایشان کلّی آن رباعیّات را که در کتب ومجموعدهای قبل‌ازسدهٔ نهم هجری بنام خیّام ثبت شده است گفتدهای مسلّم قطعی اومی‌دانند؛ ومن همه را مسلّم‌ندارم بلکه معتقدم که مابین آنها نیز ممکن‌است گفته‌های‌قطعی‌دیگران یا آثار مشکوك وجود داشته باشد؛ در بارهٔ بقیّهٔ رباعیّات برگزیدهٔ مجموعه فروغی که عددش به یکصدو هفتاد وهشت رباعی‌رسیده است بازنگارنده همان‌عقیده‌را دارم که درخصوص ٦٦ رباعی اصلی گفته شد؛ بعلاوه دراوایل این‌مقدّمه دربارهٔ هشت فقره ازرباعیهای این‌مجموعه که از گویندگان‌دیگر است سخنی‌رفت که تکرارش‌اینجا دربایی‌ندارد؛ بااینهمه انصاف باید داد که مابین مجموعدهای رباعیّات خیّام که تااین‌زمان منتشرشده اثراوازهمه بهتروعالیترست؛ بخصوص باآن‌مقدّمهٔ حکیمانهٔ مستدل ونثرپختهٔ شیوای سهل ممتنع که شایسته است سرمشق نویسندگان فارسی باشد؛ رحمةالله علیه رحمة واسعة.

مقایسهٔ نسخهٔ اکسفرد باطربخانه

یب : ازجمله‌مجموعه‌ها که قبل از طربخانه تدوین شده نسخهٔ خطّی‌معروف کتابخانهٔ «بودلیان» اکسفرد است مشتمل بر یکصدو پنجاه وهشت‌رباعی؛ مورّخ ۸۶۵ دوسال قبل‌از تاریخ تألیف طربخانه که در پیش بدان‌اشاره‌شد؛وچون‌نسخهٔ آن ضمیمهٔ‌تقویم تربیت‌درتبریز بسال۱۳۰۸شمسی‌طبع‌شده‌است‌ما برای آن‌درحواشی

و تعلیقات رمز اختصاری «ت» اختیار کرده‌ایم.

علاوه میکنم که از روی مقایسهٔ کمیّت و کیفیّت رباعیهای مندرج در آن نسخه با کتاب طربخانه خوب معلوم میشود که انصافاً مؤلّف طربخانه در جمع آوری و ضبط رباعیّات منتسب بحکیم خیّام خیلی دقیق‌تر و خوش سلیقه‌تر از جامع آن نسخه بوده است؛ چرا که مقدار رباعیّات نسخهٔ اکسفرد نسبت به ۵۵۹ رباعی طربخانه از حدود ربع هم کمتر است؛ اماعدّهٔ رباعیهای مغلوط و مشکوک‌ش از نسبت ربع خیلی بیشتر است؛ بعبارت دیگر در طربخانه میتوان لااقل حدود یکصدو پنجاه رباعی را که از ربع عدد رباعیّاتش بیشتر است نشان داد که مابین آنها قطعاً آثار اصیل خیّام موجود است؛ اما درمیان ۱۵۸ رباعی نسخهٔ اکسفرد بعقیدهٔ من نمیتوان قریب چهل رباعی هم پیدا کرد که آثار قطعی خیّام در آنها باشد؛ کیفیّت ضبط رباعیها هم از مقایسهٔ دو کتاب با یکدیگر خود چندان واضح و آشکار است که احتیاج بطول مقال ندارد.

رباعیات اصیل طربخانه

پیش گفتیم که رباعیّات طربخانه مثل دیگر مجموعه‌ها که تا کنون در این زمینه ساخته و پرداخته‌اند بر روی‌هم سه نوع است؛ اصیل و دخیل و مشکوك

مقصود از رباعیهای اصیل همانهاست که مستند بمآخذ قدیم پیش از قرن نهم است نظیر پنجاه و سه تا شصت و شش رباعی مذکور در فصل قبل که اکثر اهل تحقیق همه را، و راقم سطور مبلغی از آنها را گفتهٔ مسلّم خیّام میدانند؛ اتّفاقاً از آن ۶۶ رباعی فقط پنج رباعی که دو رباعی از «نزهة المجالس» و سه رباعی از مجموعه‌های سدهٔ هشتم کتابخانهٔ مجلس است(۱) در طربخانه نیامده؛ و بقیّه‌اش همه درخلال فصول این کتاب درج شده؛ و این خود یکی از محسّنات و جهات اهمیّت این تألیف است که اشتمالش بر رباعیّات اصیل بیشتر از مجموعه‌های مشابه آنست

باز بطوری که خود نگارنده بدقت مقایسه کرده‌ام از ۱۸۷ رباعی مجموعهٔ

۱ـ دو رباعی از این سه رباعی مربوطست بجنگ مورخ ۷۵۰ کتابخانهٔ مجلس و یکی از آنها داخل مجموعه‌های دیگر همان کتابخانه است که شرح همه را در پیش گفتیم.

فروغی فقط ده رباعی در طربخانه نیامده و باقی همه در آن مندرجست؛ جز اینکه در باره‌یی از آنها روایت طربخانه بامجموعهٔ فروغی مختلف است؛ برای اینکه چیزی از آن مجموعه فوت نشده باشد آن ده رباعی راهم نگارنده درملحقات افزوده‌ام؛ اگرچه خود شخصاً اعتقاد ندارم که همه از گفته‌های اصیل خیّام باشد

پنج رباعی کتاب «سند بادنامه» راهم درفصول قبل دیدیم که همه در کتاب طربخانه ثبت است؛ وبالجمله رباعیهای اصیل یا شبه اصیل در طربخانه فراوانست؛ عن‌قریب نمونهٔ رباعیّات مشکوك وآنهارا که مسلّماً از گویندگان دیگر استهم ذکرمیکنیم.

رباعیات دخیل ومشکوك طربخانه

معروفست که **ژوکوفسکی** خاورشناس مشهور روسی هشتادو دو رباعی منسوب بخیّام را جست‌وجو وتحقیق کرده که ازشعرای دیگر است[1] ماعین تحقیقات اورا ندیده‌ایم؛ این‌راهم نمیدانیم که کدام مجموعه از رباعیّات خیّام موردتوجّه او بوده که‌دربارهٔ مندرجاتش تحقیق و جست‌وجو نموده است؛ امابقرینهٔ ذکر **طالب آملی** متوفی ۱۰۳۶ ق مابین آن‌شعرا که شعرشان بخیّام‌منسوب‌شده است معلوم میشود که مقصد اومجموعه‌های بعدازقرن یازدهم‌هجری بوده‌است .

مؤلّف مجموعهٔ طبع استانبول که برای آن رمز«گل» اختیار کرده‌ایم وبعداً دربارهٔاو گفت‌وگوخواهیم کردهم مانند«ژوکوفسکی» ازطریق مراجعه به‌دواوین شعرا و تفحّص درجنگها ومجموعه‌ها چهل وپنج رباعی مندرج‌در«طربخانه» را از شعرای‌دیگردانسته که‌درطبع کتاب‌همه‌را ازمتن‌حذف کرده است.

۱ـ مقدمهٔ آقای سعید نفیسی بررباعیات طبع ۱۳۰۵ شمسی که از آن درحواشی برمز «نف» عبارت کرده‌ایم؛ در همین مقدمه می‌نویسد که ژوکوفسکی ۸۲ رباعی منسوب بخیام را ذکرمی کند که ازشعرای مختلف ازقبیل عطار ونجم‌الدین رازی و حافظ ونصیرالدین طوسی و عبدالله انصاری وابن سینا وانوری وجلال‌الدین بلخی وهمتی‌بلخی ومجد همگر وطالب آملی وسراج الدین قمری ومغربی وفخررازی وشاهی وعاکفی وشاه نعمة‌الله ولی وکمال اسماعیل واثیرالدین وسیف‌الدین باخرزی وابوسعید ابوالخیر وشیخ‌ابوالحسن خرقانی وشاه سنجان‌خوافی وافضل‌الدین کاشانی وسنائی است .

هر چند که «فروغی» روش کار «ژوکوفسکی» وامثال اورانمی‌پسنددومیگوید برای تشخیص رباعیّات اصیل خیّام «طریقی‌هم که ژوکوفسکی بنظر گرفته که رباعیّات‌دیگران را از مجموعه‌هاو دواوین پیدا کنیم مارابمقصود نمی‌رساند؛ زیرا نسبت بشعرای دیگرهم این‌معامله شده‌است؛ و از کجا معلومست که از رباعیّات خیّام‌داخل‌دواوین دیگران‌نکرده‌باشند»(۱)؛ امّا راقم‌سطور دراین‌موردنیز نمیتواند ظاهر گفتهٔ فروغی‌ودلیل اورا که بقول‌علما اخص ازمدّعاست دربست‌و بدون‌تفسیر وتفصیل‌قبول کند؛چه‌مسلّم است که برای‌پیدا کردن اسامی گویندگان اشعارمشتبه ومشکوك ، راهی‌دیگر وچاره‌یی غیرازاین‌نداریم که بدواوین‌و مجموعه‌ها رجوع کنیم ؛ونمیتوانیم دراین‌باره فقط بذوق وسلیقهٔ شخصی‌اکتفا و اعتماد کنیم؛ مگر خودفروغی برای‌پیدا کردن **۵۳ - ۶۶** رباعی که آنهارا گفته‌های مسلّم‌خیّام‌ومفتاح تشخیص سایررباعیهای منتسب باوقرار داده‌است؛ جز براین راه رفته که‌این‌مقدار رباعی را در کتب ومجموعه‌های قبل‌ازقرن نهم‌بنام خیّام‌پیدا کرده است!

چیزی که‌هست‌ونکتهٔ‌اساسی که‌بایددراین‌راه رعایت کرداین‌است که‌شرائط اعتمادواستناددر نسخهٔ مورد رجوع موجودباشد؛یعنی نباید بهر نسخه‌وهرمجموعه‌یی اطمینان داشته‌باشیم و نوشته‌های اورابی‌چون‌وچرا بپذیریم

از باب مثال مجموعه‌یی که دراین اواخر بعنوان‌رباعیّات **شیخ ابوسعید ابوالخیر** ومناجات‌های **خواجه عبدالله‌انصاری** ترتیب داده وطبع کرده‌اند؛ بهیچ وجه‌قابل اعتماد واستناد نیست ؛ خصوص در مورد «شیخ ابوسعید» باداشتن دلیل‌و سندی‌معتبرمانند کتاب **اسرارالتوحید** که‌دربارهٔ وی صریح و واضح‌مینویسد درهمه عمرش غیراز یك‌فرد بیت‌ویك‌رباعی شعر دیگر نساخت(۲)وهمچنین اکثر تذکره‌هاو مجموعه‌های‌متأخّران قابل اطمینان نیست

ازطرف دیگر هرگاه در نسختی معتبر ازدواوین ومجموعه های قدیم؛ یـا

۱- ص ۲۶ ۲- ص ۱۶۶ اسرارالتوحید ؛ رجوع شود بحواشی صفحهٔ ۱۳۹ طربخانهٔ حاضر .

برسبیل مماشات مثلاً درهمان **نزهةالمجالس** و **مونس الاحرار** که ازاسناد قاطع خودفروغی است یك رباعی بنام گویندهٔ دیگر غیر از خیّام ثبت شده باشد ؛ چطور میتوانیم بازهم آن رباعی را از گفته‌های مسلّم خیّام محسوب کنیم مگر آنکه سندی معتبرتر که آن نیز ازسنخ دواوین ومجموعه‌ها خارج نیست داشته باشیم و بقاعدهٔ تعادل و ترجیح فنّ اصول عمل کنیم

پیداست که شرط اساسی این قبیل تحقیقات و تتبّعات داشتن ذوق وطبع سلیم و خبرت و بصیرت ادبی است خصوص در فنّ شعر و شاعری ؛ وتنها بظواهر نسخ نمیتوان اکتفا کرد ؛ وگرنه محصولش از قماش تصحیحات و تحقیقات خشك مضحك پاره‌یی از مستشرقان ومستغربان از کار درمیآید که نمونه‌های آنرا زیاد دیده‌ایم؛ وشاید منظور اصلی فروغی اشاره بهمین نکته بوده است .

خلاصه اینکه بحث ما ازمقولهٔ نزاع صغروی است نه کبروی ؛ ودلیل فروغی مخصوص است بموردی که نسخ محلّ مراجعه؛ شایستهٔ اعتماد واستناد نباشد نه عموم دواوین ومجموعه‌ها؛ بیش از این درباره بحث نمیکنیم و بمنظور اصلی خود می‌پردازیم.

رباعیات شیخ عطار که بحکیم خیام منسوبست

گفت و گوی ما برسر رباعیهای دخیل «طربخانه» است یعنی آن رباعیّات که از گویندگان دیگر داخل این کتاب بنام خیّام درج شده است

دربارهٔ بیست فقره ازاین نوع رباعیّات درصفحات پیش سخن گفته‌ایم [1] که اینجا تکرار نمیکنیم ؛ علاوه بر آنها باز نگارنده **۵۵** رباعی دیگر «طربخانه» راجست وجو و تحقیق کرده که از گویندگان دیگر است

از آن جمله **۲۷** رباعی ذیل که مصراع اوّل آنهارا باشماره‌های طربخانهٔ موجود

---

۱ ـ هفت رباعی درضمن بحث ازمجموعهٔ فروغی وسیزده رباعی دربحث ازمجموعه‌های مورخ ۶۰۴ و ۶۵۸ بود که همه را اینجابترتیب شماره‌های خود «طربخانه» ذکرمی کنم .

رباعیهای شمارهٔ ۱۸ ، ۴۲ ، ۷۲ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۲۲ ، ۱۳۰ ، ۱۴۰ ، ۱۴۸ ، ۱۵۶ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۰۰ ، ۲۱۴ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۸ ، ۳۷۳ ، ۴۵۶ ، ۴۸۶ .

نوشته‌ایم همه از شیخ عطّار است در منظومهٔ «مختار نامه»!

بر بستر خاك خفتگان می بینم۲٦	می پرسیدی که چیست این نقش مجاز ۲۷
این اهل قبور خاك گشتندو غبار۳٥	افسوس که بی فایده فرسوده شدیم ٦٥
ترسم که چو بیش ازین بعالم نرسیم ٦٨	بر چهرهٔ گل شبنم نوروز خوش است ۱۱٤
یك قطرهٔ آب بود وبا دریا شد ۱٥٦	چون عهده نمیشود کسی فردارا ۲۱۳
هر روز بر آنم که کنم شب توبه ۳۱۸	تا چند حدیث هفت و چار ای ساقی ٤۰۱
زهر است غم جهان و می تریا کم ٤٤۰	آنها که بکام دل جهان داشته‌اند ٤٥۱
دل گفت که ما چو قطرهٔ مسکنیم ٥۱٥	امروز چو من شیفته و مجنون کیست ٥۱۷
مرد آن باشد که هر زمان پاکتر است ٥۱۹	ای روح تویی بعقل موصوف آخر ٥۲۰
ای مرغ عجب ستارگان چینهٔ تست ٥۲۱	ای روح دراین عالم غربت چونی ٥۲۲
گر جان گویم عاشق آن دیدار است ٥۲۳	یك عاشق پاك و یك دل زنده کجاست ٥۲٤
کو دل که بداند نفسی اسرارش ٥۲٥	دنیا چه کنی که بی وفا خواهد بود ٥۲٦
گه خستهٔ لن ترانیم موسی وار ٥۲۷	تا برره خلق می نشینی ای دل ٥۲۸
ای مرد رونده مرد بیچاره مباش ٥۲۹	درعشق توهر دلی که مردانه بود ٥۳۰
آنرا که کلید مشکلی می باید ٥۳۱	

از این بیست و هفت رباعی که عجالةً ذکر کردیم رباعی دهم مسخ شدهٔ رباعی عطّار است

تاچند حدیث چار و هفت ای ساقی	تا چند زچارو هفت تفت ای ساقی
هین قول بگو که وقت شد ای مطرب	هان باده بده که عمر رفت ای ساقی

رباعی یازدهم نیز عیناً از **عطار** نیست بلکه اقتباس از گفته‌های اوست [رجوع شود بحواشی ص ۱۱٤]

علاوه میکنم که رباعی **۲٦۱** طربخانه «در سنگ اگر شوی چونار ای ساقی» هم بعقیدهٔ من از گویندگان قرن هفتم ببعد است که این رباعی **عطار** را استقبال کرده‌اند

چون گل بشکفت در بهار ای ساقی	تا کی نهدم زمانه خار ای ساقی
در پیش صراحیی و بر کـف جامی	با سبز خطی بسبزه زار ای ساقی

دربعض مجموعه‌ها همین‌رباعی رانیز بخیّام‌نسبت داده‌اند .

بازیادآوری میکنم که رباعی **۵۲۵** را «کو دل که بداند نفسی اسرارش» در مجمع‌الفصحا به‌**شاه نعمة‌الله ولی** نسبت داده است.

نمونهٔ رباعیات منسوب بخیام ازدیگرگویندگان غیر ازشیخ عطار

شش رباعی طربخانه‌راهم دررباعیّات **افضل‌الدین کاشانی** [= باباافضل] دیده‌ایم که همچنان مصراع اوّل آنها را باشماره‌های نسخهٔ‌حاضر ذکر میکنیم

آنم که پدید گشتم از قدرت‌تو ۱۰	بازی بودم پـریده از عالم راز ۲۸
ازآمدن و رفتن ما سودی کو ۳۲	بودی که‌نبودت‌بخوروخواب‌نیاز۹٤
در دایرهٔ سپهر ناپیدا غـور ۲۷۵	ماییم که اصل شادی وکان‌غمیم۳۷۳

صاحب مجموعهٔ«گل» نیز هرشش رباعی‌فوق را بعلاوه پانزده رباعی دیگر طربخانه در نسخهٔ‌خطّی رباعیات **باباافضل** متعلّق بکتابخانهٔ دانشگاه استانبول دیده وبدین سبب همه‌را ازطبع طربخانه‌اش حذف کرده است ؛ماهیچ کجا این‌کار را نکرده وچیزی از متن نکاسته‌ایم؛ نظرخودراهم دربارهٔ رباعیهای محذوف«گل» بعداً خواهیم گفت

علاوه‌میکنم که در مجموعهٔ فروغی رباعی سوم بشمارهٔ**۱۵۰** و رباعی پنجم بشارهٔ**۱۰٦**ورباعی‌ششم که در«نزهةالمجالس»هم‌آمده است بشماره**۱۳۰**ثبت شده

امّا سایر رباعیهای طربخانه که گویندگان آنهارا پیدا کرده‌ایم ۲۲ رباعی بازبهمان‌طریق ذکرمصراع‌اوّل وشماره‌های ترتیبی‌نسخهٔ حاضر باذکر نام‌قائل بدین قرار است

گرمن‌کنه روی زمین کردستم ۳: سیف‌الدّین باخرزی (۱)

۱ـ مأخذ نگارنده نفحات الانس‌جامی است (ص۳۸٦ طبع نول کشور) ؛ اما «گل»آنرا ازشیخ ابوسعید ابوالخیردانسته وظاهراً اشتباه است (رجوع شود بحواشی طربخانهٔ حاضر؛ ص۷)

ناکرده گناه درجهان کیست بگو ۸: شیخ عطّار یا عراقی[۱]

جانهاهمه آب گشت‌ودلهاهمه خون ۱۴: حکیم سنائی[۲]

قومی متفکّرند در مذهب و دین ۴۱ : شیخ شاه سنجان خوافی

هرچند دلم ز علم محروم نشد ۵۴ : فخرالدّین رازی[۳]

ازواقعه‌یی ترا خبر خواهم کرد ۶۰ : سلطان‌ابویزید مظفّری[۴]

ای چرخ ز گردش‌تو خرسندنیم ۶۷ : اثیرالدّین اومانی[۵]

گر آمدنم بمن بدی نآمدمی ۷۱ : سنائی

هنگام سپیده دم خروس‌سحری ۱۴۷ : شیخ‌روزبهان بقلی[۶]

تا کی‌عمرت بخودپرستی گذرد ۲۰۰ : مجدهمگر[۷]

یاقوت لبالعل بدخشانی کو ۲۲۷ : سلمان ساوجی

از بادهٔ لعل آب شد گوهرما ۲۵۱ : عراقی

عاشق‌همه‌ساله‌مست ورسوابادا ۲۶۲ : مولاناجلال‌الدّین بلخی[۸]

غوّاصی کن گرت گهرمی‌باید ۳۶۷ : شیخ شاه سنجان خوافی[۹]

۱ـ این رباعی را آقای سعید نفیسی باروایت «این کیست که بی‌جرم وگنه زیست بگو» که موافق بعض نسخ طربخانه است ازروی چندنسخه دردیوان عراقی طبع کرده و درحاشیه‌اش نوشته که به خیام ومولوی واوحدالدین کرمانی وسرمدکاشانی‌نیزمنسوبست ؛ شیخ عطار راهم خود نگارنده در یکی از مجموعه‌های قدیم پیش از قرن نهم هجری دیده است .

گل : درصفحهٔ (ك) مقدمه‌اش می‌نویسد که بیت دوم این‌رباعی در«مقالات شمس تبریزی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول ضمن‌حکایتی‌آمده است .

راقم سطور گوید اگرچنان باشد که (گل) گفته است نسبت دادن آن رباعی بامثال شیخ عراقی وسرمدکاشی که زمانشان متأخرازتاریخ مقالات شمس‌است صحیح‌نیست .

۲ـ هم دیوان خود سنائی وهم نفحات الانس جامی (ص ۵۳۹) .

۳ـ رباعی‌را به «ابوعلی‌سینا» هم نسبت داده‌اند.

۴ـ آتشکده و تذکرهٔ اسحاق بیک عذری و مجمع‌الفصحا

۵ـ مجوعهٔ قرن نهم و تذکرهٔ آتشکده

۶ـ درجنگ مورخ ۷۸۵ آقای سهیلی رئیس کتابخانهٔ ملی‌ملك

۷ـ دیوان خطی «مجدهمگر» ومجمع‌الفصحا

۸ـ به«اوحدی» هم منسوبست

۹ـ آتشکده باکلمهٔ «چار» بجای «چند» در مصراع دوم «غواصی را چار هنرمی‌باید»

آن ماه که گفتی ملك رحمانست ۳۹۰ :	کلّیات سعدی
من می خورم و هر که چو من اهل بود ۳۹۴ :	سراج الدّین قمری (۱)
شاد آمدی ای راحت جانم که تو یی ۳۹۵ :	تاج الدّین اسماعیل باخرزی (۲)
بابط گفت ماهیی در تب و تاب ۴۳۱ :	کمال الدّین بندار رازی (۳)
دانستن علم دین شریعت باشد ۴۶۷ :	شاه نعمة الله ولی (٤)
عشقی دارم پاکتر از آب زلال ۵۰۳ :	مولانا جلال الدّین بلخی
طبعم بنماز و روزه چون مایل شد ۵۳۹ :	عبید زاکانی
رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین ۵٤٤ :	شیخ سنجان خوافی (۵)
پاك یك هنرم ببین گنده ده بخش ۵۵٤ :	مجد همگر (٦)

توضیحاً رباعی چهارم باین صورت عیناً از **شیخ شاه سنجان خوافی** متوفّی **۵۹۷ـ۵۹۹** نیست بلکه مسخ شده یی است از رباعی اصیل او که در تذکرهٔ عرفات و مجمع الفصحا و جنگی قدیم که ظاهراً متعلّق بقرن ۸ـ۹ هجری است بنام وی ثبت شده و روایت صحیحش چنین است

جمعی بتشکّکند و قومی بیقین — هر یك برهی فتاده اندر پی دین

ناگاه منادیی بر آید ز کمین — کای بی خبران راه نه آنست و نه این

علاوه می کنم که در یکی از مجموعه های قدیم کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی آن رباعی بدون ذکر قائل نوشته شده است ؛ امّا فروغی آنرا از گفته های مسلّم خیّام

---

۱ ـ تاریخ گزیده ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲٦ مقدمهٔ حاضر

۳ ـ تذکرهٔ عرفات و آتشکده و مجمع الفصحا ؛ وروایت صحیح مصراع سومش هم اینطور است «بط گفت چو من قدید گشتم تو کباب» : یادداشت آقای احمد گلچین معانی وفقه الله

٤ ـ مجمع الفصحا

۵ ـ در کتاب حبیب السیر می نویسد که این رباعی را **شیخ سنجان خوافی** برای **قطب الدین حیدر** ساخته است

توضیحاً وفات شیخ شاه سنجان خوافی درسنهٔ ۵۹۷ وبقول بعضی ۵۹۹ واقع شده ؛ ووفات قطب الدین حیدر بنوشتهٔ حبیب السیر وشاهد صادق ٦۱۸ وبضبط مجمل فصیحی خوافی ٦۱۳ است؛ ونسب اورا درهمین مجمل فصیحی «قطب الدین حیدربن تیموربن ابی بکر» نوشته است.

٦ ـ رجوع شود بحواشی (ص ۱٤۰) طربخانهٔ حاضر؛ ودرعدد رباعی رجوع شود به غلطنامه

شمرده (ص **۵۵** مقدّمهٔ رباعیّات فروغی) و بشمارهٔ **۱۴۳** در جزو رباعیّات خیّام ثبت کرده است .

رباعی چهاردهم «من می خورم وهر که چومن اهل بود» هم یکی از رباعیهای معروف منسوب بخیّام است که دراطرافش قیل وقالهای بسیار راه افتاده وجوابهای متعدّد از آن داده‌اند که بعضی منسوب به **خواجه نصیرالدین طوسی** است ؛ و بقول صاحب طربخانه بهترین جوابهااز **بابا افضل کاشانی** است (ص۱۶۰وحواشی ۱۰۱ نسخهٔحاضر) ؛ امّا در تاریخ گزیده اصل رباعی را به **سراج الدین قمری** و جواب آنرا به **عزالدین کرجی قزوینی** نسبت داده ؛ ودردسر«حکیم خیّام»را رفع کرده وغایله وغوغای علّت ومعلول بودن علم ازلی خالق وافعال حادث مخلوق را از حریم ساخت او دور ساخته است

و رباعی پانزدهم « شاد آمدی ای راحت جانم که تویی » همان رباعی **تاج‌الدین اسماعیل باخرزی** است که درصفحهٔ۲۶ همین مقدّمه گذشت ؛ بااختلاف روایت در بعض کلمات که گویا تصرّف نسّاخ باشد : اگر گویندهٔ آن رباعی‌را هم نشناخته بودیم بازآنرااز سنخ گفته‌های خیّام نمی‌دانستیم همانطور که درحواشی کتاب [ص ۱۰۱] اشاره کرده‌ایم .

باری شمارهٔ رباعیها که از گویندگان دیگرغیراز«شیخ عطّار» درطربخانه ثبت شده است به‌بیست و نُه رباعی رسید که با بیست وهفت رباعی عطّارجمعاًپنجاه وشش رباعی می‌شود ؛ بر این **۵۶** رباعی یك رباعی دیگر را باید افزود که از گویندگان پیش ازسدهٔ هشتم است امّا مسلّماً از«حکیم خیّام» نیست ؛ یعنی‌رباعی **۴۱۰** طربخانه که ما خود قبلاً در حاشیهٔ آن (ص ۱۰۵) حدس زده بودیم که از خیّام نیست ؛ وبعداً ازحسن اتّفاق آگاه شدیم که در مجموعهٔ سدهٔ هشتم هجری کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملّی بشمارهٔ ۹۰۰ صریح و واضح تحت عنوان «لغیره» یعنی غیر خیّام ثبت شده وصورت صحیحش هم اینطوراست

با ما نگذارند دمی یارانت	غمخواره شدم زدست‌غمخوارانت
خورشید تودرروزن ما چون افتد	کز ذرّه فزونند هوا دارانت

و چون این **۵۷** ربـاعی را بر بیست رباعی قبل بیفزاییم جمعاً **۷۷** رباعی منسوب بخیّام تا کنون در تحقیق و پی‌جوییهای خود ما معلوم شده که از گویندگان دیگرست؛ تحقیقات صحیح و نظرهای صائب دیگران را هم نباید از نظر دور داشت؛ وهرچه را که مبتنی بر اسناد ومدارك معتبر باشد براین مقدار رباعی باید افزود.

نمونهٔ رباعیهای دیگر طربخانه که از خیام نیست

منظور آن دسته از رباعیها ست که گوینده‌اش هنوز بـرما معلوم نیست؛ امّا ازجهت ریخت وترکیب الفاظ یا رکاکت معانی‌وتعبیرات یا ازجهت اسلوب فکر و مضمون وعدم سنخیّت و مشابهتش با رباعیهای اصیل خیّام پیش مـا مسلّم است که گفته‌هـای اونیست؛ وبسیاری از این قبیل رباعیها را در حواشی نشان داده‌ایم؛ اینجا محض برای نمونه بیست‌وچهار فقره‌را باشماره‌های کتاب ذکر می کنیم

گـر گوهر طاعتت نسفتم هـرگز ۲	پندی دهمت اگر بمن‌داری گوش ۱۲۸
چون‌جنس‌مراخاصه نداند سافی ۱۸۰	ای همنفسان مرا زمی قوت کنید ۱۸۹
ای بر سر سروران عالم فیروز ۲۳۲	چندان‌بخورم‌شراب‌کاین‌بوی‌شراب۲۴۶
تا چند ز یاسین وبرات ای‌ساقی ۲۵۲	ای باده تـو شربت من لالایی ۲۵۳
می‌خور که بسی‌سمن‌سیاخواهدشد۲۵۸	تـا بتوانی خدمت رندان میکن ۳۸۶
ای باده برم نیست‌بغیر تو محك ۲۸۵	چند از غم وغصهٔ جهان قالا قال ۳۰۴
ای من در میخانه بسبلت رُفته ۳۲۵	آنها که اسیر عقل وتمییز شدند ۳۳۵
گویند که‌دوزخی‌بودعاشق‌ومست۳۴۳	عشقی که مجازی بود آبش نبود ۳۹۳
خیّام که‌خیمه‌های‌حکمت‌می‌دوخت۴۳۳	ای عارض تونهاده برنسرین طرح ۴۸۳
ای چرخ همه خسیس‌را چیزدهی ۵۴۶	ای سوختهٔ بسوختهٔ سوختنی : ص ۱۵۲
سیر آمدم‌ای‌خدای‌ازهستی‌خویش:ص۱۵۲	تا جان من از کالبدم گردد فرد ۵۴۰
مشنو سخن دهـر هم آواز شده ۵۴۱	ابریق می مـرا شکستی ربّـی ۵۴۳

مرحـوم فروغی نیز ده دوازده فقره از این رباعیها را جزو امثلهٔ رباعیهای مردود مطرود ذکر کرده وبرای هر کدام دلیلی‌صحیح آورده است؛ عجب‌این‌است که عدّه‌یی ازهمین رباعیهای مردود درهردو نسخهٔ «پیرپاسکال» و«آربری» آمده؛

و این هم یکی از امارات مشکوك بودن آن نسخه‌هاست !

تا گفته نگذریم که درخصوص رباعی معروف :

خیّام تنت بخیمه‌یی ماند راست　　سلطان روحست ومنزلش داربقاست (۱)

فرّاش ازل ز بهر دیگر منزل　　هم‌خیمه بیفکند(۲)چوسلطان برخاست

فروغی ازروی حدس وتشخیص‌خود می گوید ظاهراً از **مولاناجلال‌الدین** است که در جواب خیّام گفته (۳) ؛ بعضی دیگر هم آن عقیده‌را بطور اجتهاد و نظر شخصی تأیید کرده امّاازقائلش‌نام نبرده‌اند؛ اتّفاقاً درمتن«طربخانه» فصل‌دهم‌ضمن حکایات(ص۱٤۱)می بینیم که صریح‌وواضح‌می گوید آن‌رباعی‌از گویندهٔدیگر است درجواب رباعی معروف خیّام « دارنده چو ترکیب طبایع آراست» ؛ و بااین‌نص صریح دیگر احتیاجی بتکلّف‌حدس‌و اجتهاد باقی نمی‌ماند

راقم‌سطور می افزاید که‌رباعی‌حکیم خیّام‌از قدیم‌موردتوجّه واستقبال‌شعرا خاصّه ارباب‌حکمت وعرفان‌بوده است‌ودرحلّ‌و نقض آن‌جواب‌های متعدّدساخته‌اند که‌پاره‌یی از آنهااشتباهاًداخل رباعیّات‌خیّام شده‌است

یکی ازجواب گویان معروفش **شاه نعمة‌الله ولی** است (متوفّی پنجشنبهٔ ۲۲رجب۸۳٤)(٤) که‌درجواب رباعی‌خیّام گفته

ترکیب‌طبایع‌ار نگشتی کم‌وکاست　　صورت بستی که طبع صورتگر ماست

پرورد و بکاست تا بدانند کسان　　کاین عالم را مصوّری کامرواست(۵)

باری‌چون**۲۴** رباعی‌فوق‌را بر**۷۷**رباعی سابق‌علاوه کنیم تا اینجا جمعاً **۱۰۱**

۱ـ خ : دارفناست .

۲ـ خ: ویران کند این خیمه .

۳ـ ص ۲۸

٤ ـ رسالهٔ عبدالرزاق کرمانی در شرح حال «شاه نعمة‌الله» و مجمل فصیحی خوافی . ـ ولادت شاه نعمة‌الله هم در پنجشنبه۲۲ رجب۷۳۱ وبقولی ۷۳۰ است .

۵ ـ صاحب مجمع‌الفصحا می‌نویسد که رباعی اول را یعنی «دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست » یکی ازفضلای عهد بشاه نعمة‌الله نوشت واو این رباعی را در جواب فرستاد [ج ۲ ص ٤۷]

فقره از رباعیّات دخیل «طربخانه» معلوم شده است؛ نمونهٔ ۶۰-۷۰ رباعی اصیل کتاب را هم در فصول قبل شناخته‌ایم؛ و باقی مندرجاتش باز همچنان بعقیدهٔ من محتاج تحقیق و نقد و تنقیح است والله الموفّق

نمونهٔ رباعیات مشکوک

قبلاً خوانندگان را باین توضیح توجّه میدهیم که از کلمهٔ «مشکوك» مفهوم رایج آنرا که مرادف احتمال ضعیف و سست و مردود است نخواسته‌ایم؛ بلکه منظور ما قسم سوم است از رباعیهای مندرج در «طربخانه» برحسب تقسیم و تفسیری که در مسطورات قبل گذشت:

یعنی آن بخش از رباعیّات که بنام خیّام معروفست و با گفته های اصیل اوهم سنخیّت و مجانست دارد؛ و اگرچه دلیل و مأخذی از نوع مآخذ شصت وشش رباعی اصیل تلقّی شده که شرح آنرا درفصول قبل گفته‌ایم ندارد؛ اما دلیلی هم برعدم صحّت انتساب آنها بخیّام نداریم؛ و از این جهت میتوانیم عجالةً آنهارا درجزو رباعیّات خیّام محسوب کنیم تا خلافش ثابت و مدلّل گردد

این نوع رباعیها هم در «طربخانه» بسیار است که اتّفاقاً بیشتر آنها بامختصر اختلاف نسخه در مجموعهٔ فروغی نیز ثبت شده‌است؛ از آن جمله پنج رباعی ذیل که مصراع اوّل آنهارا باشماره‌های هردو مجموعه ذکر میکنیم؛ شمارهٔ اوّل متعلّق به «طربخانه» وشمارهٔ بعدش مربوط بمجموعهٔ فروغی است

از آمدن ورفتن ما سودی کو: ۱۵۰،۳۲ آن قصر که برچرخ همی زد پهلو: ۱۴۹،۶۶
خاکی که بزیر پای هرحیوانیست: ۳۱،۸۴ این کوزه چومن عاشق زاری بوده است: ۱۵،۱۰۷
گاویست در آسمان و نامش پروین: ۱۴۴،۴۲۱

سابقهٔ طربخانه درمؤلفات قرن حاضر

مابین مؤلّفان قرن حاضر تا آنجا که من اطّلاع دارم اوّلین کس که نسخهٔ طربخانه را دیده و نمونه‌یی هم از آن در تألیف خود نقل کرده مرحوم «حسین دانش» است از معارف فضلای شعرا و ادبای ترکیّه که باتّفاق رفیق ادیبش « رضا توفیق » مجموعه‌یی از رباعیّات خیّام با ترجمهٔ ترکی و مقدّمه و تعلیقات محقّقانه ترتیب دادند که

دراستانبول بسال ۱۳٤۰ قمری هجری و ۱۹۲۲ میلادی طبع شده است؛ ومادر جزو مآخذ خودبرای‌آن رمز«تر» که حروف اختصاری ترجمهٔ ترکی طبع ترکیّه‌است اختیار کرده‌ایم.

دراین‌مجموعه بعداز صفحهٔ۲۸۰ فصلی تازه‌آورده است‌بعنوان«افادهٔمترجم» متضمّن این‌شرح که دراثناءکار قبل‌از خاتمهٔطبع کتاب ازحسن‌تصادف مجموعهٔ رباعیّات «یاراحمدبن‌حسین‌رشیدی تبریزی» راپیدا کرده؛ونیزازنسخهٔ‌خطّی‌رباعیّات خیّام‌مورّخ ۸٦۵ کتابخانهٔ«اکسفرد» اطّلاع یافته‌است

درهمین‌فصل (ص۲۸۲ - ۲۸۳) قسمتی‌ناقص از مقدّمهٔ نثر«طربخانه» رابا بخشی‌ازخاتمه‌اش که مربوط بتاریخ تولّد ووفات‌خیّام وشأن نزول بعضی‌رباعی‌های اوست نقل کرده؛ امّا ظاهراً متوجّه نشده که نام این کتاب «طربخانه» است؛ باین دلیل که هیچ‌کجا نام کتاب‌را ذکر نمی‌کند؛ نسخهٔ اوهم پیداست که ناقص ومغلوط بوده است

مجموعهٔ «گل»

بعد از «حسین‌دانش» تنها کسی که متوجّه «طربخانه» باسم‌ورسم‌شده فاضل ادیب گرامی «عبدالباقی گولپیکارلی» است هم از فضلاو ادبای ترکیّه که پس‌از تفحّص بسیار دو نسخهٔ این کتاب رایکی‌کامل‌و یکی‌ناقص در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول یافته ومتن‌آنرا که باخاتمهٔ نثرش۴۲۲ رباعی‌است ازروی نسخهٔکاملش با حذف چهل و پنج رباعی که از گویندگان‌دیگر تشخیص داده است؛ باانضمام‌اشعار دیگر فارسی‌وعربی‌منسوب‌بخیّام؛ بادورسالهٔ فارسی‌او که‌یکی‌**سلسلة الترتیب**ویکی ترجمهٔ‌خطبهٔ تمجیدیهٔ ابوعلی‌سیناست؛ بامقدّمه‌وتعلیقات فاضلانه‌درمجموعه‌یی‌بسال ۱۳۳۲شمسی‌هجری دراستانبول طبع کرده است.

ازاین‌مجموعه که علاوه برافاداتش برای‌ماحکم یکی‌ازنسخ «طربخانه» را داشت درحواشی ونسخه بدلها برمز اختصاری «گل» عبارت کرده‌ایم.

مؤلّف این مجموعه انصاف رازحمت کشیده وتا آنجا که دروسع او بوده است تحقیق و تتبّع نموده که سعی وی پیش‌ما مشکور است ؛ جزاه‌الله عنّا خیر الجزاء ؛ ولیکن متأسّفانه نسخهٔ مأخذ طبع اوهم ناقص بوده‌است وهم‌مغلوط؛وانگهی برای تشخیص رباعیّات دخیل‌ومشکوك‌وپیدا کردن اسامی گویندگان آنها مابین کتب و مجموعه‌ها که خوداو اسامی وخصوصیّات آنهارا بدست میدهدمآخذنامعتبر وغیر قابل اعتماد نیز دیده‌میشود؛ نظیر نسخهٔ‌چاپی مناجات‌های خواجه‌عبدالله‌انصاری‌ورباعیّات شیخ ابوسعیدابوالخیر که‌دلیل‌عدم‌اعتبار آنرادرصفحات قبل‌وحواشی‌طربخانهٔ‌حاضر (ص۱۳۹) گفته‌ایم؛ونیز برای رباعیّات «باباافضل کاشانی» بمجموعهٔ خطّی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول‌استناد نموده وبیست‌ویك‌رباعی طربخانه‌را که درآن نسخه بنام «بابا افضل» بوده‌است همه‌را ازمتن‌طربخانه‌حذف کرده ؛ وعجب این‌است که‌ما بین آنها حتّی‌دو رباعی‌مرصادالعباد که‌یکی ازآنهادر رسالهٔ«التنبیه» امام‌فخررازی هم آمده‌است؛ بایك‌رباعی جهانگشای‌جوینی‌ووصّاف که‌جمهور محقّقان‌هرسه‌راسر لوحهٔ رباعیهای اصیل خیّام شمرده‌اند ودر «نزهة‌المجالس» و«مونس الاحرار» هم ثبت شده است‌نیزوجوددارد ؛ وحال آنکه‌عصرظهور«باباافضل» علی‌التّحقیق بعداززمان تألیف‌رسالهٔ‌امام‌فخررازی متوفّی‌۶۰۶ومرصادالعباد تألیف‌۶۲۰ بوده‌است[۱] ومعقول نیست که گفته‌های‌اودرآن قبیل‌تألیفات نقل‌شده باشد ؛مگربا ابداع همان شبهه و تشکیك که‌درسابق بدان اشاره کردیم که ذکر رباعیّات‌خیّام دررسالهٔ فخررازی و مرصادالعبادهم‌اصلاً از کاتبان‌نسخ‌باشد نه‌ازخود مؤلّفان؛ امّا اثبات این‌امر مصداق مثل معروف عربی‌است که «دونه خرط القتاد» !

عدّهٔ رباعیهای نسخهٔ طبع‌شدهٔ«گل» متن‌طربخانه صرف‌نظر ازخاتمهٔ‌منثورش **۴۱۵** رباعی است که چهل و پنج رباعی ازآن حذف شده واصلش **۴۶۰** رباعی بوده است ؛ درخاتمهٔ منثورش‌هم‌هفت رباعی‌تازه منسوب بخیّام دارد که بازخود «گل»

۱ـ خود«گل» یك‌جا درمقدمهٔ کتاب (صفحهٔ یب) وفات باباافضل‌را سنهٔ ۷۰۷هجری وبعداً ازآن عدول کرده وبا آقای مینوی هم‌عقیده شده که وفات او پیش از سال ۶۷۴ است (بخش ملاحظات و مستدرکات)

دوفقرهٔ آنرا مخدوش میداند امّاحذف نمیکند[۱]؛ وباین قرار اصل نسخهٔ مـأخذ طبعش ۴۹۷ رباعی خیّام داشته که چهل‌وپنج فقـره‌اش بتشخیص اوازشعرای دیگر است ؛ وبعلاوهٔ دورباعی‌خاتمهٔ نثرطربخانه، بازه۱۲ رباعی دیگر ازمتن آن درنظراو مخـدوش ومشکوکست که آنهارا همچنان باقی گذاشته وحذف‌نکرده‌است ؛ در نسخهٔ دیگرش‌هم سیزده رباعی غیرازنسخهٔ اساس‌طبع بوده که آنراجداگانه ثبت کرده‌است ؛ پس باین‌قرار درهردونسخهٔ طربخانهٔ اوجمعاً ۴۸۰ رباعی‌بوده است .

امّا نسخهٔ‌طبع‌شدهٔ حاضرمابطوری که دراوایل‌همین مقدّمه گفته‌شد مجموع ده‌فصلش ۵۵۹ رباعی است که‌یکصدونه رباعی زیادتر ازهردو نسخهٔ «گل»دارد؛واین خودکاملترین نسخ«طربخانه» است که تاکنون‌هیچ کجا طبع نشده‌ونخستین‌باراست که آن کتاب باین تمامی در دسترس پژوهندگان این‌آثارقرار می‌گیرد ؛ ولیکن بازعقیدهٔ خودرا آشکارمیکنیم که همهٔاین رباعیها مسلّماً ازخیّام‌نیست ؛ ازآنجمله یکصدویك رباعی است که درفصول‌قبل ذکرشد ؛ بعلاوه درمورد اکثرآن پنجاه هشت رباعی که «گل» اصلاً مردود شمرده یاگویندگان‌آنهارا در مجموعه‌های دیگرپیدا کرده‌است مانیز بااوهم‌عقیده‌ایم؛واگرخوب‌بخواهید اعتقادما این‌است که حدود نصف ازرباعی‌های مندرج در طربخانه مسلّماً ازخیّام نیست ؛ واز نصف باقی‌مانده نیز اکثرش پیش ما مشکوکست .

***

علاوه‌می کنم که بامقایسه‌یی که «گل» مابین مجموعهٔ فروغی و دو نسخهٔ

۱ــ توضیحاً در خاتمهٔ منثور مجموعهٔ «گل» نه رباعـی است که یکـی را خـود مؤلف طربخانه می‌گوید از«شیخ ابوسعید ابوالخیر» است در جواب رباعی خیام؛ وما در حواشی نسخهٔ حاضر(ص ۱۵۵) توضیح داده‌ایم که نوشتهٔ طربخانه بی‌اساس‌است ؛ یك‌رباعی ازآن‌نه‌رباعی«چند از پی‌حرص وآز تن فرسوده» درمتن طربخانه نیز آمده است ؛ در مورد هفت‌رباعی باقی‌مانده‌باز «گل» یکی را «دارنده چو ترکیب طبایع آراست» از «بابا افضل» می‌داند ؛ رباعی آخر را «ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی» هم می‌گوید گویا خیام‌پس از وفاتش بیکی از خویشاوندانش در خواب گفته ؟! در یك رباعی دیگر «ای‌رفته‌و بازآمده وچم گشته» هم تردیدمی کند که از خود خیام باشد وآنرا با مسامحه و اغماض می‌پذیرد ، که‌باین حساب از هفت رباعی خاتمهٔ نثر پنج رباعی‌را پذیرفته است .

طربخانهٔ‌خود کرده‌است۴۸ رباعی ازمجموعهٔ فروغی درنسخه‌های او نبوده که‌آن را درملحقات‌افزوده‌است؛ ولیکن بطوری که ماخودملاحظه کردیم محاسبهٔ‌اوخالی ازاشتباه‌نیست؛ برای‌اینکه اوّلاً بعضی رباعی‌هارا که درطربخانهٔ خود او طبع شده است«من بی‌می ناب زیستن نتوانم»(۱) بازدرجزو آن ملحقات آورده؛وثانیاً رباعیهای دیگرهم ازمجموعهٔ فروغی درطربخانهٔ اونیست که‌آنهاراازقلم انداخته است؛ نظیررباعی ۲۱فروغی «تاچند زنم بروی دریاها خشت» ؛ ورباعی۳۹ «درباب که از روح جدا خواهی‌رفت» ؛ورباعی ۱۵۲«می خور که فلك‌بهر هلاك‌من‌وتو» که جزو سیزده‌رباعی **مونس‌الاحـرار** هم‌هست امّادرمتن‌طربخانهٔ«گل»نیست؛ ثالثاً رباعی «تاچند کنی‌خدمت دونان وخسان» راکه ازقلم خودفروغی افتاده است «گل»در آن ۴۸ رباعی علاوه کرده ؛ شاید باین‌ملاحظه که درجزو شصت‌وشش رباعی اصیل شناختهٔ فروغی‌است که درمقدّمهٔ کتابش‌ازآن بحث کرده امّادرخودرباعیّات سهواً آنرا از قلم انداخته است چنانکه درصفحات قبل[ص۴۱]مقدّمهٔ حاضرهم گذشت

یادآوری میکنم که ازآن چهل‌و هشت رباعی مجموعهٔ فروغی که «گل» نقل کرده‌است فقط ده رباعی آنرا نسخ طربخانهٔ ما نداشت وباقی همه درآن موجود بود که درمتن‌طبع‌شدهٔ حاضر ثبت شده‌است ؛آن ده رباعی‌را هم‌درملحقات آورده‌ایم‌تاچیزی از مجموعهٔ فروغی فوت نشده باشد؛ یادآوری میکنم که رباعی ۵۵فروغی «آنرا که بصحرای علل‌تاخته‌اند» درمستدرکات ازقلم ما افتاده است که باید علاوه شود .

چهل و پنج رباعی محذوف مجموعهٔ «گل»

گفتیم که رباعیهای حذف شدهٔ مجموعهٔ«گل» چهل‌و پنج رباعی است ؛ از آنجمله بیست‌و یك رباعی است که آنهارا باستناد مجموعه‌های خطّی رباعیّات «بابا افضل کاشانی» نسخ کتابخانهٔ دانشگاه استانبول از «بابا افضل»دانسته‌است؛ شش رباعی از همین ۲۱ رباعی را خود ما نیز در مجموعه‌های معتبر قدیم بنام

---

۱ ــ رباعی۳۴ ملحقات فروغی و۲۱۱ متن طربخانهٔ «گل» و۱۹۴ نسخهٔ حاضر

«باباافضل» یافته‌ایم که درفصول قبل باشماره‌های‌طربخانهٔ موجودذکر کردیم (۱)
امّا ۱۵ رباعی دیگر «گل» باشماره‌هـای طربخانهٔ حاضر باین‌قرار است

دوری که دراو آمدن ورفتن ماست ٤٥	آن مرد نیم کز عدمم بیم بود ٥٦
گردون کمری‌زعمرفرسودهٔ ماست٧٢	از تن چو برفت جان پاك من وتو ٩٨
چندین‌غم‌مال‌وحسرت‌دنیاچیست ١٢٢	هرنقش که برتختهٔ هستی پیداست ١٦٤
ترکیب‌پیاله‌یی که درهم پیوست ١٨٢	گر خودز می مغانه مستم هستم ١٨٧
خواهی که پسندیدهٔ ایّام شوی ٣٥٤	ترکیب طبایع که بکام‌تودمی است٣٦٣
زان‌می که‌حیات‌جاودانیست‌بخور ٤٧٢	آن قوم که سجّاده‌پرستند خرند ٥٣٧
معلوم نمیشودچنین ازسردست‌ص١٦٠	دارنده‌چوترکیب طبایع آراست‌ص١٤١

این‌عقل که درراه سعادت پوید (۲)

ملاحظه میشود که مابین این‌۱۵ رباعی‌محذوف «گل» نمونهٔ رباعیّات اصیل خیّام ازقبیل دو رباعی «مرصادالعباد» ویك رباعی « جهانگشای جوینی»و «وصّاف» نیز دیده‌میشود ؛رباعی‌دهم «ترکیب طبایع ار بکام‌تو دمی است» هم‌جزو رباعیهای «نزهةالمجالس »است.

ونیز چهار رباعی را از **شیخ عراقی**دانسته‌است که سه‌رباعی آنرابشماره‌های ۸ ، ۱۳۰ ، ۲۵۱ طربخانهٔ حاضر، مـا نیزدرجزو گفته‌های شیخ عراقی دیده‌ایم ؛ وچهارمش این‌رباعی است«مگذار که غصّه درکنارت گیرد :۲۲۸»

دورباعی‌راهم که درطربخانهٔ حاضربشماره‌های۳و۱٤۷درج‌شده‌است از«شیخ ابوسعید ابوالخیر» دانسته که بنظرما اشتباه است ؛ وماخودگویندهٔ رباعی اوّل‌را **سیف‌الدین باخرزی** وگویندهٔ دوم‌را **شیخ روزبهان بقلی** یافته‌ایم که‌درصفحات قبل مسطور افتاد؛ درحواشی کتاب هم ذکرکرده‌ایم

ازهجده رباعی باقی‌ماندهٔ چهل‌وپنج رباعی محذوف «گل» ، بازده‌رباعی‌را که‌درطربخانهٔ حاضر بشماره‌های١٤ ،١٠٠ ،١٨٤، ١٨٥، ٢٠٠، ٢٢٧، ٢٦٢ ، ٣٩٠

---

۱ ـ یعنی رباعیهای ۱۰، ۲۸ ، ۳۲ ، ۹٤ ، ۲۷۵ ، ۳۷۳ نسخهٔ حاضر
۲ ـ این رباعی چنانکه درحواشی قبل ذکر شد از قلم‌ما افتاده است

٥٥٤،٥٥٤ ثبت شده است خودمانیز از همان گویندگان کهوی گفتهاست درمآخذ معتبر یافتهایم که در صفحات قبل گذشت ؛ هشت رباعی دیگر بااسامی گویندگان که «گل» تشخیص دادهاست وشمارههای طربخانهٔ حاضر باینقرار است

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت	۹۶ :	خواجه عبدالله انصاری
من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاستص ۸، ۱۳۸	:	خواجه عبدالله انصاری
ما افسرخان و تاج کی بفروشیم	۲۲۵ :	عماد فقیه کرمانی
باما فلك ارجنگ ندارد عجباست	۲۶٤ :	عماد فقیه کرمانی
درده می لعل لالهگون صافی	۲۵٦ :	ظهیر فاریابی
دنیا نه مقام تست نه جای نشست	۲۳۵ :	عبید زاکانی
در میکده جز بمی وضو نتوان کرد	۵۳۵ :	اوحدالدّین کرمانی
طبعم بنماز و روزه چون مایل شد	۵۳۹ :	عبید زاکانی

ناگفته نگذریم که رباعی پنجم را «در دهمی لعل لالهگون صافی» دردیوان **ظهیر فاریابی** طبع سنگی طهران وهمچنین بعض دیگراز این هشت رباعی و پانزده رباعی سابق منسوب به «بابا افضل» را ما نیز در مجموعهها باسامی همان گویندگان دیدهایم ؛ امّاهنوزسندی معتبر واطمینان بخش بنظرما نرسیده است ؛ بدیوان طبع شدهٔ «ظهیر» نیز با دلایلی که شرحش از موضوع بحث ما خارجست اعتمادی نیست .

رباعیات مشکوك «گل»

گل :علاوه برچهلوپنج رباعی که قطعاً ازخیّام ندانسته ودرطربخانهحذف کرده است نسبت به دوازده رباعی دیگر هم تردید دارد وآنها را ظاهراً از خیّام نمیداند که ما آنها را باشماره های خود «گل» و طربخانهٔ حاضر هر دو نشان میدهیم (۱) .

از آنجمله دربارهٔ چهار رباعی معتقد است که تکرار یا فساد قافیه دارد ؛

---

۱ ـ شمارهها که دنبال مصراع اول رباعیها ذکر خواهیم کرد اولش از «گل» و دومش از نسخهٔ حاضر ماست .

ولیکن ماخود دردو سه فقرهٔ آنها هیچ تکرار یافساد قافیه نمی بینیم.

۱ ـ چون آب بجویبار وچون باد بدشت ۹۴ ، ۱۴۰

درمجموعهٔ رباعیّات خیّام آقای نفیسی طبع ۱۳۰۵ شمسی هم مثل طربخانه آمده است؛ ودر مجموعهٔ فروغی نیز بشمارهٔ **۱۸** درج شده است باین صورت که با طربخانه اختلاف دارد

این یك دوسه روزه نوبت عمر گذشت	چون آب بجویبار و چون باد بدشت
هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت	روزی که نیامده است وروزی که گذشت

وبهرصورت حق با «گل» است که تکرار قافیه دارد

۲ ـ من بادهٔ تلخ تلخ دیرینه خورم : ۲۱۲ : ۳۳۴

مصراع آخراین رباعی را «تامن نخورم» بنظر ما اصلاً غلط نوشته‌اند و «گل» باین سبب قافیهٔ آنرا معیوب دانسته است ؛ وصحیح آن «تامی نخورم» است بقافیهٔ مصطلح «معمولی» که درحاشیهٔ آن رباعی (ص۸۷) هم اشاره کرده‌ایم .

۳ـ تاچند اسیرعقل هرروزه شویم ؛ ۲۱۴ ، ۳۳۶

این رباعی درمجموعهٔ فروغی هم بشمارهٔ **۱۳۶** درج شده است ، وشاید تکرار قافیه‌اش جزو ایطاء جلی وعیوب واضح نیست ؟

۴ـ گویند بهشت وحورو کوثرباشد : ۲۲۱ ، ۳۴۵

درمجموعهٔ فروغی نیز بشمارهٔ **۸۸** ثبت است ؛ ودرآن بهیچ وجه تکرار قافیه وعیب دیگر دیده نمی‌شود !

وباز ازجملهٔ آن **۱۲** رباعی سه رباعی ذیل را بانزاهت طبع مغایر دانسته که انصافاً حق با اوست وهرسه را درجزو رباعیهای مردودباید شمرد

۵ـ ای چرخ همه خسیس را چیزدهی : ۲۷۹ ، ۵۴۶

۶ـ ایزد ببهشت وعده با ما میکرد : ۳۴۲ ، ۴۷۱

۷ـ تا جان من از کالبدم گردد فرد : ۳۴۷ ، ۵۴۰

پنج رباعی ذیل را نیز ازجهت نداشتن لطف مضمون یا مغایرت سبك آن با رباعیهای اصیل خیّام مردود شمرده که اینجا هم ظاهراً حق با اوست

۸ـ گفتی بمن ای غمت قرار جانم : ۳۸۰ ، ۵۰۰
۹ـ مارا ز خرابات خراب آوردند : ۲۸۷ ، ٤۱۵
۱۰ـ درمسجدا گرچه بانیاز آمده‌ایم : ۲۹۷ ، ٤۲۵
۱۱ـ نه‌درخورمسجدم‌نه‌درخورد کنشت: ۳۱۰ ، ٤۳۷
۱۲ـ ابریق مـی مرا شکستی ربّی : ۳٦۳ ، ٥٤۳

پیش اشاره‌شد کـه دو رباعی از هفت ربـاعـی خاتمهٔ نثر «طربخانه» نسخهٔ اساس طبع «گل» هم بعقیدهٔ اوازخیّام نیست ؛ یکی «دارنده چوترکیب طبایع آراست» که آنرا درجزو رباعیهای باباافضل دیده استو درصفحات قبل آنرا ذکر کردیم؛ دیگررباعی «ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی» که آخرین رباعیهای خاتمـهٔ منثور نسخهٔ اوست ؛ پس باین‌قرار ازمجموع رباعیهای طربخانه‌اش پنجاه وهشت رباعی رامردود یامشکوك دانسته‌است ؛ امّافقط همان چهل‌وپنج رباعی را حذف کرده و باقی‌را همچنان باقی گذاشته است

پس مجموع رباعیها که در مجموعهٔ «گل» بنام‌خیّام ثبت شده است با ٤۸ رباعی الحاقی فروغی بالغ‌بر ٤۸۱ رباعی است(۱) وخوداواظهارشك وتردیدمیکند که معلوم نیست کدام آنها واقعاً ازخود حکیم خیّام است(۲).

***

علاوه‌براین‌چهارصدوهشتادویك رباعی‌بازدرمستدرکات کتاب دوفقره‌رباعیّات تازه‌الحاق می کند ؛ یکی بیست‌وچهار رباعی ازنسخهٔ طبـع «آربری» که تفصیل آنرا پیش گفتیم ؛ دیگر نُه‌رباعی که نه در«طربخانه» اوبوده است و نه در ملحقات «فروغی» و«آربری» ؛ازروی یك‌نسخهٔ مورّخ شنبهٔ‌هشتم شعبان ٦۹۰ خط «محمّدبن ابی‌بکربن الحسین» که عکس سه‌صفحهٔ آنراهم طبع کرده است

ازاین نُه‌رباعی یك‌رباعی «هرکاسهٔ می که بر کف‌مخموریست» بصورت‌دیگر

۱ـ مجموع ٤۱۵ رباعی متن‌با۵ رباعی خاتمهٔ نثر ؛ و۱۳ رباعی نسخهٔ‌دیگر از دونسخه‌یی که‌دردست «گل» بوده‌است ؛ با٤۸ رباعی که ازمجموعهٔ فروغی الحاق کرده است .
۲ـ صفحهٔ (له‌لو) مقدمهٔ «گل» .

در «طربخانهٔ» ما بشمارهٔ ۱۷۰ موجود است ؛ و هر نه رباعی را که براستی من از اکثر آنها بوی اصالت می‌شنوم موافق ضبط آن نسخه اینجا نقل می کنم تا برملحقات افزوده شود

بسیار تحیّر است در دور فلك　　اوهام شده است عاجز از غور فلك
چون می‌نرهد هیچ کس از جورفلك　　فریاد چه سود از حمل و ثور فلك

✿

این مزرعهٔ گل که کنشت من و تست　　روزی دوسه دوزخ و بهشت من وتست
آن کوزه که امروز بدو خوردی آب　　یك چند دگر قالب خشت من وتست

❋

تـامن نشوم بخاك در پستی پست　　پیدا نشود که در جهان هستی هست
به‌زان نبود که تازیم مستی مست　　که پای همی کوبم که دستی دست

✿

هر روز که آفتاب برمی‌آید　　یك روز زعمر مـا بسر می‌آید
هر صبح که نقد عمرما می دزدد　　دُزدیست که با مشعله برمی‌آید(۱)

✿

هر کاسهٔ می که در کف مخموریست　　رخسارهٔ مستی و لب مستوریست
هر کوزه که‌آب‌خوردهٔ(۲) مزدوریست　　از دیدهٔ شاهی و دل دستوریست

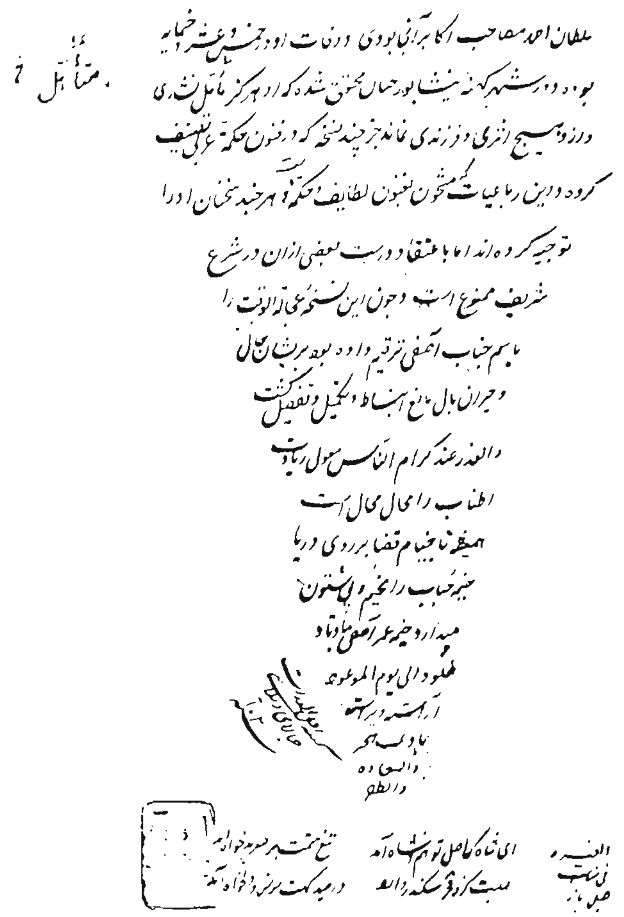
✿

عالم همه اندر تك واندر پویند　　وز بی‌خبری دیده بخون می‌شویند
چون دست بسرّ کار درمی نشود　　از عجز دروغهای خوش می گویند

---

۱ ـ ظاهراً اصل صحیحش «درمی‌آید» است تاتکرار قافیه نشود .

۲ ـ در روایت «نزهةالمجالس» که درمجموعهٔ فروغی وطربخانهٔ حاضر هم آمده است «آبخواره» بنظر ما صحیح ترست ؛ وهمانطور که اشاره شد روایت این‌نسخه باطربخانه و نزهة المجالس تفاوت دارد ؛ رجوع شود بشمارهٔ ۱۷۰ طربخانه و۱۶ فروغی .



سلطان احمد مصاحب اکابر آن بوده وفات او در خمس و عشر و خمسمایه
بوده در شهر کهنه نیشابور چنان محقق شده که او هرگز مایل شاعری
کرده و این رباعیات که مشحون بفنون لطایف حکمت است هر چند بعضی از آن را
توجیه کرده‌اند اما با اعتقاد درست بعضی از آن در شرع
شریف ممنوع است و چون این نسخه

صفحهٔ آخر نسخهٔ (س)

*

در سیر فلکها همه یکسان ندوند   وین قسمتها بخلق یکسان ندهند
کاریست نهاده رو[و](1) خرسندی جوی   از بهر تو باز کار گاهی ننهند

*

زانگه که نهاد خلق بنیاد شدند   برهرچه قرار داده شد شاد شدند
پیشی طلبان بهم در افتاد شدند   پیشی مطلب که دادبی‌داد شدند

رموز و علامات نسخی که مورد استفادهٔ ما بوده است

پاره‌یی از رموز وعلامات نسخ‌را درضمن فصول قبل و نیز در مقدّمهٔ ملحقات طربخانه[ص ۱۷۵] نوشته‌ایم ؛دراین‌فصل‌همه‌را یك‌جا ذکر میکنیم

س : نسخهٔ طربخانه مورّخ سنهٔ ۱۰۰۲ متعلّق بخود این حقیر که قبلاً در تملك عمّ اکرم مرحوم «میزا محمدسها» بوده و بخطّ ومهرو امضای او مورّخ شهر صفر ۱۲۹۶ قمری موّشح است؛ درحواشی آن‌هم بخطّ او بعض نسخه بدلها با پنج رباعی ازخود اونوشته شده‌است که شرح آنرا پیش گفتم

این نسخه مدّتی‌پیش مرحوم «ملك‌الشعراء بهار» امانت بود که بخطّ خوددر چهارپنج موضع نسخه‌بدل نوشته وامضاء هم کرده‌است«حرّره بهارغفر له».

واو خود یکی‌از کسانی‌بود که باین کتاب ومخصوصاً این‌نسخه اعتقادوطبع کردن آنرا ببنده‌اصرار بسیارداشت؛ من نیز عاقبت همین نسخه را اساس‌طبع قرار دادم بتفصیلی که عن قریب گفته خواهدشد .

می : نسخهٔ عکسی طربخانه ظاهراً متعلّق بقرن دهم هجری که‌فاضل گرامی آقای مجتبی مینوی سلّمه‌الله در اختیار بنده گذاشتند ؛ دارای سی و پنج ورق که حدود دوصفحهٔ آخر کتاب را ندارد ؛ شاید اصلاً نداشته یا پیش‌خود ایشان مانده است ؛ اصل‌این‌نسخه بطوری که خودمعظّم‌له یادداشت کرده‌اند مجموعهٔ‌طربخانه ورباعیّات بابا افضل است‌متعلّق بکتابخانهٔ قونیه «تربت مولانا» که ازاین جهت نیز برای بنده شکون و میمنت مفتاح فتوحات غیبی را داشت

---

۱ ـ واو الحاقی نگارنده است

خ : نسخهٔ دیگر از رباعیّات خیّام که تلخیص همین «طربخانه» است در جزو مجموعهٔ مورّخ ۹۷۰ ـ ۹۸۰ متعلّق بخود نگارنده

ط :رمز اختصاری «طربخانه»

ف : مجموعهٔ رباعیّات مرحوم میرزا محمّد علی خان ذکاء الملك فروغی طبع ۱۳۲۱ شمسی که بخطّ زیبای «علی منظوری» نوشته و کلیشه شده است دارای ۱۷۸ رباعی

پیر : نسخهٔ عکسی «پیرپاسکال» که اساس آن نسخهٔ مورّخ ۶۰۴ هجری است و شرح آن در فصول پیش گفته شد دارای ۲۵۲ رباعی که یك بار از روی آن نسخه یی بتوسط آقای «محمّد عبّاسی» در جزو مجموعهٔ آثار فارسی حکیم خیّام بتوسط کتابفروشی بارانی درطهران بسال ۱۳۳۸ شمسی طبع شده ویك بار هم نسخهٔ عکسی آن درروسیّه بطبع رسیده است

عب ، **ع** ، همان مجموعهٔ محمّد عبّاسی که در بالاذکر شد

آر : نسخهٔ طبع «آربری» ازروی نسخهٔ مورخ ۶۵۸ که شرح آن نیز درسابق گذشت دارای ۱۷۲ رباعی.

توضیحاً آنچه دربارهٔ مجعول بودن این نسخه و نسخهٔ «پیر» درفصول قبل گفتم مربوط بکار کتاب‌سازی وجعل و تزویر در تاریخ و کهنه نمودن نسخه‌هاست ؛ نه خود رباعیها؛ اگرچه کم کم برمن معلوم شد که گاهی برای تدلیس قدیمی نمودن نسخه درخود رباعیهاهم ازخود تصرّف کرده‌اند؛ (۱) وهمین تصرّفات خام نابجا و بی‌مورد که مصداق «حفظت شیئاً وغابت عنك اشیاءُ» است؛ پیش من وهر کس که اهل خبرت و بصیرت ادبی باشد یکی از قراین و امارات واضح برای کشف جعل ورسوا شدن جاعل است ؛ نظیر اغلاط فاضح املائی از آنجمله «غافله» بجای «قافله» در نسخهٔ ۶۰۴ عکسی پیرپاسکال (۲) که بقول معروف دم خروس کتاب‌سازی را نشان میدهد !

---

۱ ـ شاید در رباعی ٤٤١ طربخانه از همان نوع تصرفات شده باشد که درهردو نسخهٔ «پیر، آر» نوشته است «آن روز که نبودی شراب پاکم» و« چون می‌خور می‌ززهرنبود باکم» ؟ رجوع شود بحواشی (ص۱۱٤ ـ ۱۱۵)

۲ ـ درآن نسخه نوشته است «این غافلهٔ عمر عجب می‌گذرد» ؛ ومن در حاشیه‌اش نوشتم «این قافلهٔ جهل عجب می‌گذرد»!

ت : نسخهٔ کتابخانهٔ «اکسفرد» مورّخ ۸۶۵ از روی طبع تقویم تربیت در تبریز بسال ۱۳۰۸ شمسی دارای ۱۵۸ رباعی

مو : کتاب مونس‌الاحرار محمّدبن بدر جاجرمی تألیف ۷۴۱ که سیزده رباعی از خیّام دارد

نز : مجموعهٔ نزهة‌المجالس مورخ ۷۳۱ که سی‌وسه رباعی از خیّام دارد

گل : مجموعهٔ طربخانه و دو رسالهٔ خیّام با ضمایم و ملحقات تألیف حضرت فاضل معاصر آقای «عبدالباقی گولپیگارلی» ادام‌الله بقاءه طبع استانبول مورخ ۱۳۳۲ شمسی هجری که بتفصیل دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم

تر : رباعیّات خیّام با ترجمهٔ ترکی از مرحوم «حسین‌دانش» و «رضا توفیق» طبع استانبول مورخ ۱۳۴۰ قمری و ۱۹۲۲ میلادی که آن نیز بشرح گذشت

نف : رباعیّات خیّام با مقدمهٔ آقای سعید نفیسی طبع ۱۳۰۵ شمسی

بر : رباعیّات خیّام طبع برلین دکتر فریدریخ روزن آلمانی

مل : رباعیّات خیّام در مجموعهٔ خطی متعلّق بکتابخانهٔ ملی ملك بشمارهٔ ۱۶۳۴ که پشت نسخه خط «معتمدالدوله فرهاد میرزا» دارد؛ ظاهراً متعلّق بسدهٔ ۹ - ۱۰ هجری؛ در حواشی آن ۱۲۰ رباعی از خیّام نوشته‌است که گویا منتخب همان طربخانه باشد

م : نسخهٔ دیگر از رباعیّات خیّام متعلّق بهمان کتابخانهٔ ملّی ملك که تاریخ کتابتش علی‌الظاهر قرن‌دهم هجری است

مج : مجموعهٔ خطّی سدهٔ هشتم هجری متعلّق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی

پ : رباعیّات خیّام مورّخ قرن ۹ - ۱۰ هجری از آقای «پرتو بیضائی» که از روی آن نسختی نویساندم

فر : نسختی از رباعیّات خیّام که در حواشی «مخزن‌الاسرار نظامی» بخطّ نستعلیق در تاریخ ۱۵ ماه صفر سال ۸۵۲ یعنی شانزده‌سال قبل از نسخهٔ «اکسفرد» که بعضی آنرا قدیم‌ترین نسخ موجود رباعیّات خیّام شناخته‌اند کتابت شده و قسمتی از صفحات عکسی آن ضمیمهٔ همان «پیرپاسکال» بطبع رسیده است؛ اصل این نسخه روزگاری در تملك

«معتمدالدولهٔ فرهادمیرزا» بوده که خط و امضای او مورّخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۶۵ در آن موجود است؛ وما بهمین‌مناسبت برای آن‌علامت«فر» وضع کردیم که رمز اختصاری «فرهادمیرزا» است

ز : کتاب«زنبیل» همان فرهادمیرزا که‌قسمتی ازرباعیّات خیّام را بسلیقهٔ خود انتخاب کرده است

مخ : مجموعهٔ خطّی مورّخ ۶۵۱ ملکی این حقیر که در ضمن فصول قبل بدان اشاره‌شد

مت : رمز «متفرقه» است

چگونگی تهیه‌و تصحیح نسخهٔ حاضر

خلاصهٔ کاری که در تهیّه‌و طبع نسخهٔ‌حاضر انجام گرفته باین‌قرار است

۱ ـ نسخهٔ«س»را اساس‌طبع‌قرارداده آنرا اوّل‌بار ازروی‌نسخ‌دیگر طربخانه (می ، خ ، گل) تکمیل‌و تصحیح ؛ آنگاه بادیگر مآخذومجموعه‌ها که این‌رباعیها را داشته‌است‌مقابله کرده واختلاف نسخ‌را درحواشی نوشته‌ام

۲ ـ راجع بنسخه بدلهای «پیر» و «آر» توضیحی‌را که درفصل پیش باختصار گفتم اینجا تفصیل میدهم که عمل جعل و تزویر در دو نسخهٔ مورّخ ۶۰۴ و ۶۵۸ مأخذطبع«پیر» و«آر» مربوطست بخودنسخه‌هااز جهت‌حیلهٔ کتاب‌سازی؛ نه‌اینکه اصل رباعیها راهم از خود ساخته و جعل کرده باشند؛ زیرا در مآخذ دیگرهم‌آن رباعیها عیناً یا بااختلاف‌روایت ثبت شده است ؛باین‌سبب بود که برای‌مقابله وضبط نسخه بدلها بآن دو نسخه نیز رجوع کرده و اختلافات آن را در حواشی ثبت کرده‌ام

وانگهی حقیقت‌امر این‌است که‌من‌ازابتدا متوجّه‌مجعول بودن هردونسخه نبودم ؛فقطدر موردنسخهٔ ۶۵۸مأخذطبع آربری که دیده‌بودم‌بعضی از ارباب‌خبرت درآن‌تردید کرده بودندتردیدی داشتم؛وفقط برای‌اینکه اظهارنظر متکی‌بتحقیق شخصی‌باشد درآن‌نسخه تأمل وغوررسی کردم؛ وپس از قلیل‌مدتی که صرف‌بررسی ووارسی آن نسخه شد بحمدالله شك من مبدّل بیقین گشت که آن نسخه مجعول و

دستکار کتاب‌سازان دغل‌کار است

امّا نسبت بنسخهٔ عکسی پیر پاسکال وروسیه که مأخذش نسخهٔ ۶۰۴ است مخصوصاً عنایت و اهتمامی داشتم که هرچه از رباعیّات **طربخانه** در۲۵۲ رباعی آن نسخه هست بدقّت مقابله و موارد اختلافش درحواشی ذکر شود؛ مع الاسف بعداز آنکه مدّتی مدید از اوقات عمرمن دراین کارخرج شده بود کم کم دراثر ممارست و برخورد بقراین و امارات عدیده درمن حالت شك و تردید؛ ورفته رفته یقین قاطع حاصل شد که این نسخه نیز مثل نسخهٔ ۶۵۸ مجعول و مزوّر است؛ جریان این سیر و تبدّل احوال در حواشی کتاب نیز کاملاً آشکار و هویداست؛ اکنون نفرین می‌فرستم بر آن کتاب‌ساز دروغزن دغل‌کار که بسودای سودپرستی گروهی رادرزیان و خسران ضلالت و گمراهی انداخته ومدّتی ازعمر گرانبهای من وجماعت دیگر از فریب‌خوردگان این نسخ را بکلّی تلف و تباه ساخته است!

۳ ـ درمتن طربخانه ازخود تصرّفی ننموده و حتّی آن رباعیّات را کدخود یقین دارم ازخیّام نیست حذف نکرده؛ وعقیدهٔ خودرا درحواشی باختصار ودرمقدّمه بتفصیل توضیح داده‌ام.

۴ـ علاوه بر نسخه بدلها درحواشی و تعلیقات و خاتمهٔ طبع کتاب (ص۱۶۳ـ۱۶۴) جای‌جای دربارهٔ زندگانی حکیم خیّام ومواضیع دیگر تحقیقاتی شده است که برای خوانندگان خالی از فواید نیست

۵ ـ ازاشعارعربی و فارسی دیگر حکیم خیّام هرچدرا کد تاکنون بدست ما آمده ومأخذ معتبر داشته است بر کتاب افزوده ومآخذ آنراهم درحواشی نوشته‌ایم (ص۱۶۷ ـ ۱۷۰)

۶ ـ در بخش مستدرکات و اضافات هشتاد و شش رباعی از مآخذ معتبر که ممکن است آثار اصیل خیّام مابین آنها نیز باشد ملحق کرده و شرح آنرا در مقدّمه‌اش (ص۱۷۳ ـ ۱۸۱) باز نموده‌ایم؛ بازهم بر آن **۸۶** رباعی میتوانستیم افزود امّافعلاً بهمین مقدار اقتصار رفت

۷ ـ چون رباعیّات «طربخانه» بترتیب حروف تهجّی نیست وپیدا کردن یك

رباعی از آن دشوار و مستلزم صرف وقت بسیار است ؛ ما همهٔ رباعیهای کتاب را بترتیب حروف تهجّی باشمارهٔ هر رباعی از متن کتاب ثبت کرده؛ و در حروف اوّل رباعیها نیز ترتیب حروف تهجّی را مراعات نموده ایم؛ باین معنی که مثلاً در رباعیهای حرف «تاء» آنها را که مبدوّ بالف بوده است بر باء ؛ و باء را بر تاء مقدم داشته ایم و بر این قیاس همچنان در حرف اول و آخر رباعیّات هر دوجا ترتیب حروف تهجّی رعایت شده است.

۸ ـ فهارس ثلاثهٔ اعلام رجال و امکنه و اسامی کتب و مجلات را با فهرست مندرجات کتاب چنانکه رسم است در خاتمه افزوده ایم (ص۲۶۹ ـ ۲۷۷)

✡✡✡

مقدّمهٔ خود را باینجا پایان میدهم؛ اگر از دیوان قضا سر خطّ مهلت و امانی بود باقی گفتنی ها در همان کتاب خیّام نامه که جداگانه تحت طبع است گفته خواهد آمد «و کل شیئی عنده بمقدار» ؛ حالی خداوند قادر یکتا را جلّ و جلاله وعمّ نواله سپاسگزارم که این بندهٔ ضعیف ناتوان را چندان توان و امان بخشید تا راهی را که در پیش گرفته بود بپایان رسانید وخدمت تازهٔ فرهنگی را که پیشنهاد همّت ساخته بود انجام داد؛ قدیمترین رباعیّات تدوین شدهٔ حکیم خیّام نیشابوری را که بنام طربخانه موسومست بصورتی کامل و منقّح که تاکنون سابقه نداشت تهیّه و طبع کرد فحمداً له ثمّ حمداً له

باز بمقتضی «من لم یشکر النّاس لم یشکر الله» نمیتوانم این جمله را ناگفته گذاشت که اگر در طبع این کتاب و تجدید نام و آثار حکیم بزرگوار کاری بجاو خدمتی بسزا انجام گرفته باشد از برکت حمایت وتشویق فضلای دانش پرور انجمن محترم آثار ملّی علی الخصوص رئیس لایق کاردان هیأت مدیرهٔ انجمن حضرت تیمسار **سپهبد فرج الله آق اولی** و همکار شریف ودستیار فاضل ارجمند او آقای **سید محمد تقی مصطفوی** است ادام الله ایّامهم وزادهم توفیقاً و کرامةً که بنمودار انواع عاطفت وعنایت وحسن ادب وملاطفت که حاکی از علوّ طبع وخلوص نیّت وصفای طینت است این بنده را دلگرمی و نیروی کار دادند ومیل ورغبت طبع را در جهد و کوشش برافزودند تا مهمّی که داشت بحسن عاقبت تیسیر پذیرفت؛ امید است که سعی این بنده

در پیشگاه الهی مشکور باشد ؛ واین خدمت در نظر خداوندان ادب ومعرفت مقبول واقع شود و اگر زلّت وتقصیری در آن رفته است دامن عفو بر آن بگسترند و کمال صدق وارادت ببینند نه نقص گناه؛ و تنها پاداشی که از خوانندگان چشم دارم اینست که اگر فایدتی از این کتاب بر گرفتند این ضعیف را بدعای خیر یاد کنند ولله الحمد اوّلاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلّی الله علی محمّد وآله الطّاهرین والسّلام

طهران : چهارشنبه ١٤ فروردین ماه ١٣٤٢ شمسی
و هشتم ذی‌القعده ١٣٨٢ قمری

جلال‌الدین همایی

فهرست اسامی اشخاص مقدمهٔ رباعیات حکیم خیام

فهرست اسامی کتب و مجلات مقدمهٔ رباعیات حکیم خیام

فهرست اسامی امکنهٔ مقدمهٔ رباعیات حکیم خیام

غلطنامهٔ مقدمه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۹	۲۲	مضامبن	مضامین
۲۰	آخر	۸۲	۸۶
۲۱	۲۲	۸۳	۸۷
۲۵	۱۳	کلمهٔ «خریت» بکسر خاء وتشدید راء اصلاح شود	
۲۸	۲	(می‌آمد) هردومصراع	می‌آید
۳۸	۲۱	بکه	بکه
۳۹	۱۳	گل سیاه (۱)	گل سیاه (۳)
٤۸	۱۳	درباره	دراین باره
٤۸	۱۸	۵۵	۵۷
۵۰	۱۹	۲۲رباعی	۲۳رباعی
۵۳	۱۰	ساخت او	ساحت او

مستدرکات غلطنامهٔ آخر کتاب

۱ - هر کجا در کتاب « زینة المجالس » نوشته شده است تبدیل به «نزهةالمجالس» شود

۲ - این رباعی که ازقلم افتاده‌است بر«طربخانه» بیفزایند

این‌عقل که‌در ره سعادت پوید　　روزی صد بار خود ترا می گوید
دریاب تواین یك‌دمهٔ‌وقت که نیست　　آن ترّه که بدروند دیگر روید

۳ - این‌رباعی هم‌در ملحقات افزوده شود

آنرا که بصحرای علل تاخته‌اند　　بی او همه کارها بپرداخته‌اند
امروز بهانه‌یی در انداخته‌اند　　فرداهمه‌آن‌بود که‌دی‌ساخته‌اند

طربخانه

رباعیات حکیم خیام نیشابوری

تالیف

یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی سال ۸۶۷ هجری قمری

با تصحیح ومقدمه وحواشی

استاد جلال الدین همایی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد حکیمی را که برابطهٔ فراشان ثلاثی و رباعی موالید و عناصر، خیمهٔ وجود انسانرا بطناب عروق وعظام نوعی قیام داد[۱] که هرچه درسطح مخیّم نقش می‌بندد ودرالاجوق[۲] لیالی وایام بمیخ ثبوت ودوام چنان اتمام می یابد که «حورمقصورات فی‌الخیام» [۳] شمسهٔ سراپردهٔ اوتواند بود.

والحمدلله رب‌السموات ورب‌الارض ورب‌العالمین.

ای ستون خیمهٔ دل نام تو	تاروپودش[٤] جمله از انعام تو
وی طناب رحمتت حبل المتین	جان‌ودل‌ازجان‌شده‌فرّاش[٥] این
میخ قهرت چشم مشرك را سواد	بر سرش تخماق آفت را گشاد

و درود نا محدود نثار مرقد مهتری که شاگرد پیشگان قضا و قدر باقتضای رضای[٦] قدم وقدراو کمرعجز برمیان بسته سایه‌بان علی قدره [۷] از شریطهٔ [۸] «ماعرفناك حقّ معرفتك» بیرون نتواندآورد.

«ماکان محمد ابااحد من‌رجالکم ولکن رسول‌الله وخاتم‌النبیین» [۹].

۱ـ گل: داده ـ می: نوعی‌پیوندد

۲ ـ می: آلاچوق. این کلمه درفرهنگها وافواه بصورت «آلاچوق» و«آلاچیق» بمعنی: خیمهٔ صحرائی واطاقی‌است که‌باچوب وتخته وبرگ ساخته باشند و بدینمعنی هم اکنون درفارسی معمول است وظاهراً اصل کلمه ترکی است.

۳ ـ اقتباس ازآیهٔ کریمهٔ قرآن مجید درسورهٔ «الرحمن».

٤ ـ خ: رونمودش.

٥ ـ می: جان ودل از جان ودل خدام.

٦ـ خ: قضای.

۷ ـ می: عالی قدرت ـ گل: علی‌قدرت.

۸ ـ شرایط: خ.

۹ ـ آیت قرآن مجید از سورهٔ احزاب.

ای رسل را مهتر و مسند نشین　　　وی سبل را رحمة للعالمین

در عرب خرگاه اقبالت پدید　　　شامیانه (۱) خیمهٔ آلت سفید

خانهٔ بیتت ز رفعت یافته　　　چتر گردون جیق قدرت بافته

و بر آل و اصحاب او که دیوان شرع خانه را (۲) از اشکیل فتنه و فساد پرداختند و گوشهٔ نعلین آنحضرت را کماج (۳) خیمه‌وارتاج (٤) ابتهاج ساختند .

هم النجباء الغرّ من آل احمد　　　وهم تابعوه الطایعون لذی‌الاثر (٥)

علیهم سلام الله ما ناح طائر　　　وما لاح للسارین فی الظلم القمر

و بعد چون جمع و تفریق و ترتیب و تنمیق سخنان متقدمان بر ذمت متأخران رسمی قدیم و عادتی معهود است ؛ و رباعیات شریفهٔ عمدة الحکماء وزبدة الفضلاء محیی مبانی الحکم والآداب المستغنی عن الاطناب فی الالقاب عمر بن محمد الخیام طاب انفاسه مدی الایام که بی‌ریب انیس مجالس وجلیس محافل کلّ ارباب استعداد است در سلك ترتیب و تناسب منخرط نبود و بحکم خیر الکلام ماقلّ و دلّ جهانی معنی اندر لفظ اندك موجّه ومؤدّی شده چنانچه تعیین اسم کریم الاسم او بصفت عقد طبایع و عناصر و امزجه است (٦) و هر کسی بحرف وصوت بدان اکتفاء نموده واز مبانی بدیعه ومعانی غریبهٔ او شعوری وافی نیافته بظاهر آن مظاهر قانع آمده‌اند .

اما الخیام فانها کخیامهم　　　واری نساء الحی غیر نسائها

ورقی باز کردم از سخنش　　　زیر هر توی آن سخن تویی است

---

۱ ـ گل، می: درعجم شد .

۲ـ می: جانرا .

۳ ـ می: بکماج .

٤ ـ کماج : چنبره‌یی است که برسر دیرك خیمه بگذارند ، وارتاج بفتح همزه جمع «رتج» بمعنی درب بزرگ است واینجا مقصود دربهای خیمه است .

٥ ـ گل : دوبیت عربی را اصلا ندارد ـ می : بکلمهٔ (لذی) ختم کرده که اختلال وزن و افتادگی آن واضحست وباقی مصراع راهم بسیار مغلوط و مغشوش نوشته‌است؛ اتفاقاً نسخهٔ اساس ما نیز دراین موضع وسایر عبارات مقدمه درمغلوطی دست کمی ازنسخ (گل ، می) ندارد ؛ واین دوبیت وسایرمواضع اکثر بقیاس تصحیح شده‌است (؟) .

٦ـ مقصود اسم رباعی است بمعنی چهاربیتی یا چهار مصراع که عددش مطابق عدد طبایع و عناصرو مزاجهای چهارگانه است .

فلهذا کمینهٔ ارباب طلب حبل محبة الانام فی جیدی **یاراحمد بن حسین الرشیدی المشتهر بالتبریزی** تغمد همالله بغفرانه آن رباعیّات را بطریق رابطه و مجـانست برحسب « تلك عشرة كاملة » (۱) بدانچه مقدور قلت بضاعت تواند بود مرتب کرده برده فصل اتمام داد یقین که چون بنظر ارباب دانش ملحوظ گردد از بزرگی خرده نگیرند وعذر این بی‌بضاعت درپذیرند فان‌الله لایضیع اجرالمحسنین . وفصول عشره بدین‌منوال سرانجام‌پذیرشد (۲) .

الفصل الاول فی‌التّنزیه والمناجاة وطلب المغفرة ومایتعلق به .

والثانی فی‌الحکمیات والاسئلة الحکمیة والاعتراضات وغیرها .

والثالث فی النصایح والآداب وما یتناسب بها .

والرابع فی‌اغتنام‌الفرصة ومضیق العیش وحدوث العالم والفناء وغیرها .

والخامس فی‌الخمریات والبحث فیها ومایتعلق بها .

والسادس فی جریان الفصول خصوصاً فی‌الربیع والعیدین واغتنام اوقاتها .

والسابع فی‌النکات والتضمینات والملمعات .

والثامن فی‌الموقوفات .

والتاسع فی‌السکریات والهزلیّات وما یتناسب بها .

والعاشر فی‌عشر حکایات منه مشتملة علی‌البدایع والغرایب والکرامات (۳) وحسن معاشه (٤) وولادته‌العالی ومدة عمره وحین وفاته«ولی فیهامأرب‌اخری»(٥)

۱ـ اقتباس از آیهٔ شریفهٔ قرآن مجید (سورة البقرة) .

۲ ـ می: ترتیب داده .

۳ـ گل : وکرامته ـ می: وکراماته .

٤ ـ می: معاشرته‌ـ توضیحاً عبارات عربی فصول‌خالی از اغلاط ادبی نبود وهنوز هم بکلی بی‌غلط نیست ؛ طوری هم نیست که بتوان همهٔ گناه را بگردن نساخ انداخت اماچون قلم ابن‌ناتوان بکتابت غلطهای واضح فاضح نمی‌گشت حتی الامکان آنرا تصحیح کردم ؛ کسی که طالب عین آن عبارات باشد بنسخهٔ چاپی (گل) ونسخ خطی رجوع کند (!)

٥ ـ ماخوذ ازآیهٔ قرآن مجید در داستان عصای موسی علیه‌السلام (سورهٔ طه) .

بده‌فصل ، این نسخه اتمام یافت[۱] بترتیب احسن بوجه نکو
طرب می فزایـد زهر صفحه اش ورت نیست باور ببین [۲] روبرو
طربخانهٔ اهل فضل است و هست « طربخـانه » تـاریخ اتمام او [۳]

ملتمس از سالکان مسالك تشرع و مالکان ممالك تورع آنکـه احیاناً اگر بضرورت بیتی‌یانکته‌یی مستبعدالمعنی بالظاهرعلی‌شوارع‌الشرع کتابت افتد میلان اعتقاد را بتحقیق آن جازم نشمرند و هرآینه یقین که [٤]آن گمان نبرند ، والله علیم بما یفعلون [٥].

ربنا لاتزغ‌قلوبنابعد اذهدیتنا وهب‌لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب[٦] والحمدلله رب‌العالمین والعاقبة للمتقین .

---

۱ ـ می: شد .

۲ ـ می: نشین .

۳ ـ توضیحاً کلمهٔ«طربخانه» که بحساب ابجد ۸٦٥ می‌شود تاریخ اتمام این تألیف‌است .

٤ـ می :(که) ندارد ـ گل: وهرآینه این گمان .

٥ـ مأخوذ از آیت قرآن کریم (سورهٔ نور) .

٦ـ آیت قرآن مجید (سورهٔ آل‌عمران) .

فصل اول

در تنزیه و مناجات

ای از حرم ذات‌تو عقل آگه نی (۱) — وز معصیت و طاعت ما (۲) مستغنی
مستم زگناه واز رجا هشیارم — امید برحمت تو دارم یعنی

۲

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز — ورگرد گنه زرخ (۳) نرفتم هرگز
نومید نیم زبارگاه کرمت — زیراکه‌یکی رادونگفتم هرگز (٤)

۳

گر من گنه روی زمین کرد ستم — عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز گیرم دستت — عاجزتر ازین مخواه‌کاکنون‌هستم (۵)

۱ـ پیر: ای‌آنکه زکنه توخردآگه‌ای .
۲ ــ پیر: وزطاعت واز معصیتم .
۳ ــ پیر : گردگنه از چهره .
٤ ــ این رباعی‌را نسخه‌های ماابنجاعلاوه دارد ؛ درفصل حکایات هم خواهدآمد ؛ ودرطبع استانبول در همان فصل‌آمده و اینجا حذف شده است .
۵ ــ چون این رباعی را بشیخ ابو سعید ابوالخیرهم‌نسبت داده‌اند (مناجات عبدالله انصاری و رباعیات ابوسعید ابوالخیرطبع بمبئی سال۱۳۰۱ص ۹۲)«گول پینارلی»آنرا از طبع استانبول حذف‌کرده است .
نگارنده هرچند معتقدم‌که این رباعی از«شیخ ابوسعید ابوالخیر» نیست و باشتباه‌آنرا جزو منظومات وی طبع‌کرده‌اند برای اینکه بهترین سند اشعارشیخ ابوسعید‌کتاب «اسرارالتوحید»است که هیچ اثری از این رباعی درآن‌کتاب دیده نمی‌شود ؛ اما درانتساب‌آن بخیام نیز تردید دارم باین دلیل‌که«جامی» درنفحات‌الانس این رباعی را به **شیخ سیف‌الدین باخرزی** متوفی۶۵۸ نسبت داده است (ص ۳۸٦ طبع نول‌کشور)والله العالم .

۴

از خالق کردگار[۱] وزرب‌رحیم
نومید نیم بجرم[۲] و عصیان عظیم
گرمست وخراب‌مرده باشیم[۳]امروز
فردا بخشد[۴] بر استخوانهای رمیم

۵

با تو بخرابات اگر گویم راز
به‌زانکه بمحراب کنم بی‌تو[۵]نماز
ای اوّل وآخر تو وجز توهمه‌هیچ[۶]
خواهی تومرا بسوز وخواهی بنواز[۷]

٦

یارب بگشای بر من از رزق دری
بی‌منّت مخلوق[۸] رسان ماحضری
از باده چنان مست نگه دار[۹]مرا
کز بیخبری نباشدم‌درد سری[۱۰]

۱ـ پیر: بخشنده .

۲ ـ پیر: نومیذ مشوزجرم .

۳ ـ پیر: خفته باشی .

٤ ـ خ : بخشند مرا .

۵ ـ پیر: کنم بی‌تو بمحراب .

٦ ـ می : اول وآخرهمه خلقان تو .

۷ ـ این رباعی در «پیرپاسکال» که اساس‌آن نسخهٔ مورخ ٦۰٤ هجری است هم‌آمده و درطبع استانبول هم بشمارهٔ(۳٤۸) درفصل دیگرثبت شده است .

دریکی ازنسخ «طربخانه» رباعی ذیل راکه درفصل‌آخرکتاب خواهد آمد اینجا علاوه دارد ومجعول بودن آنرا مرحوم «فروغی» درمقدمهٔ رباعیات (ص٦۵) اثبات کرده است :

ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی
ای آتش دوزخ از تو افروختنی
تاکی گویی که برعمر رحمت کن
حق راتو کجا ورحمت‌آموختنی

ودرحاشیهٔ‌نسخهٔ‌اساس باخط دیگراین‌عبارت رانوشته‌است : «چنین مشهوراست که این رباعی را مادرعمرخیام درسرقبراوبرپارچه‌کاغذی نوشته دید والعهدة علی‌الراوی » .

۸ـ پیر: این خسان .

۹ ـ پیر: نگاه دار.

۱۰ ـ دربعض‌نسخ «طربخانه» رباعی ذیل را اینجا علاوه داردکه درمناجات خواجه عبدالله انصاری(طبع بمبئی : ص ۷) هم‌آنرا نوشته‌اند ؛ وبهمین سبب درطبع استانبول کـه ازآن درحواشی برمز «گل»عبارت‌کرده ایم آنرا از متن حذف‌کرده است(مقدمه صفحهٔ : ل) ؛ مـا درمتن تصرف نکرده‌ایم اما چون درهمهٔ نسخ این رباعی نیست ودرانتساب‌آن بخیام هم تردید داشتیم آنرا درمتن نیاوردیم .

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریك دلم نور و صفای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی
این بیع‌بودلطف وعطای‌تو کجاست

۷

با رحمت تو(۱) من از گنه نندیشم / با توشهٔ تو زرنج ره نندیشم
گر لطف (۲) توام سفیدروی انگیزد / یك نقطه (۳) زنامهٔ سیه نندیشم

۸

ناکرده گناه در جهان کیست بگو / آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو(۴)
من بد کنم و توبد مکافات دهی / پس فرق میان من وتو چیست بگو (۵)

۹

یارب بدل اسیر من رحمت کن / برسینهٔ غم پذیرمن رحمت کن (۶)
بر پای خرابات رو من بخشای / بر دست پیاله گیر من رحمت کن

۱۰

آنم که پدید گشتم ازقدرت (۷) تو / صد ساله شوم (۸) بناز وز نعمت تو
صد سال بامتحان گنه خواهم کرد / یاجرم منست بیش یا رحمت تو(۹)

۱ــ پیر: بابخشش .
۲ ــ خ : گررحم .
۳ ــ م : حقاکه ؛ پیر: من هیچ .
٤ ــ خ :
آن کیست که بی‌جرم و گنه زیست بگو / بی‌جرم و گناه در جهان کیست بگو
٥ ــ نسخهٔ مورخ ٦٠٤ «پیرپاسگال» هم این رباعی را دارد ؛ امـا در طبع استانبول جزو رباعیهاست کـه طابع آن «عبدالباقی گولپینارلی» آنراعمداً حذف کرده است باین دلیل که درمقدمه‌اش می‌نویسد «این رباعی ازفخرالدین عراقی است مطابق نسخهٔ دیوان عراقی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول شمارهٔ ١١٤٥ : صفحهٔ ك مقدمه» .
٦ــ این بیت مطابق نسخهٔ مورخ ٦٠٤ «پیرپاسگال» اختیارشده ودراصل چنین است :
برسینهٔ غم پذیر من‌رحمت کن / برجان ودل‌اسیرمن رحمت کن
۷ ــ می : رحمت ؛ سهوالقلم کاتبست برای تکرارقافیه .
۸ ــ خ : شدم ؛ می : صد ساله بناز گشتم از .
۹ ــ این رباعی از چاپ استانبول عمداً حذف شده است باین دلیل که درمقدمه‌اش می‌نویسد «این رباعی مال خیام نیست و درهمان مجموعه که نسخهٔ اصلی ما (یعنی نسخهٔ اصلی طربخانه کـه مأخذ طبع استانبول بوده است) درمیـان رباعیـات بابا افضل کاشی است : صفحهٔ یط مقدمه» علاوه می‌کنم که در نسخهٔ خطی «طربخانه» مورخ ١٠٠٢ که آنرا درمقدمه معرفی کرده‌ام اینجارباعی ذیل‌راعلاوه دارد که چون‌دردیگر نسخه‌هانبوداحتیاطاً آنرادرمتن درج‌نکردم امامضمون‌عارفانه‌ایست:
بتخانه و کعبه خانهٔ بندگی است / ناقوس و اذان ترانهٔ بندگی است
محراب و کلیسیا و زنـار و صلیب / حقا کـه همه نشانهٔ بندگی است

۱۱

کنه خردم در خوراثبات تو نیست / واندیشهٔ من بجز مناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم / دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست

۱۲

هر روز بگاه در خرابات شوم / همراه قلندران بطامات شوم
بی‌حکم تو یك قدم ندانم رفتن[۱] / توفیقم ده تا بمناجات شوم

۱ـ طبع استانبول :«چون عالم سروالخفیات تویی»؛ می : «چون عالم سرهرمناجات تویی» با نسخه بدل «سروالخفیات» . ـ متن را موافق نسخهٔ اصلی خودمان اختیار کرده‌ایم که بانسخ‌خطی قدیم دیگر که ازرباعیات خیام داریم‌هم موافق است .

فصل دوم

درحکمیات (۱)

۱۳

جامی است که عقل آفرین میزندش صد بوسه ز مهر برجبین میزندش
این (۲) کوزه گردهرچنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین میزندش

۱۴

جانها همه آب گشت و دلها همه خون تاچیست حقیقت به پس پرده درون (۳)
ای با علمت خرد ردو گردون دون (٤) از تودوجهان پر وتواز هردو برون (٥)

۱۵

ایزد چو نخواست آنچه من خواسته ام کی گردد راست آنچه من خواسته ام
گرهست صواب آنچه او (٦) خواسته است پس جمله خطاست آنچه من خواسته ام (۷)

۱ـ طبع استانبول: «فی الحکمیات وفی اصول الحکمة والاعتراضات وغیرها». توضیحاً علاوه می کنم که درنسخهٔ عکسی آقای مینوی که درحواشی ازآن برمز «می» عبارت کرده ایم عنوان این فصل را اینجا ننوشته بلکه بعد از هفت رباعی دیگربالای « نقشی است که بر وجود ما ریخته یی» نوشته وظاهراً سهوقلم کاتبست.

۲ ـ پیر: وین.

۳ ـ می : از پس پرده برون ؛ خ : از پس پرده درون.

٤ ـ می «ای باحکمت خرد وگردون همه دون».

٥ ـ از جمله رباعیهای مشکوکست که درطبع استانبول عمداً حذف شده باین دلیل که در نفحات الانس جامی آنرا بحکیم سنائی منسوب کرده است(ص ٥۳۹ طبع نول کشور) و لیکن ما در نسخه تصرف نکردیم.

٦ـ پیر: گرجمله صوابست که او.

۷ ـ این رباعی درنسخهٔ اکسفرد انگلستان مورخ ۸٦٥ که درتقویم تربیت سال ۱۳۰۸ شمسی طبع شده است نیامده ؛ مرحوم « فروغی » هم آنرا اختیارنکرده است ؛ اما درهمه نسخ «طربخانه» ودرنسخهٔ مورخ ٦۰٤ «پیرپاسگال» درج شده است.

۱۶

تا ظنّ نبری که من بخود موجودم
یـا این ره خونخواره بخود پیمودم
چون بود حقیقت من از اوموجود [۱]
من خود کـه بدم کجا بدم کی‌بودم

۱۷

ایزد [۲] چو گل وجود ما می آراست
دانست ز فعل ما چه برخواهد خاست
بی‌حکمش نیست‌هر گناهی که‌مراست [۳]
پس سوختن قیامت از بهرچه خواست

۱۸

از جرم حضیض خاك [٤] تا اوج زحل
کردم‌همه مشکلات گردون [٥] راحل
بیرون جستم زبند هرمکروحیل [٦]
هر بند گشاده شد مگربند اجـل [۷]

۱۹

نقشی است که بر وجود ما ریخته یی
صد بوالعجبی زمـا بر انگیخته یی
من زان بـه ازین نمی توانم بودن
کز بوته چنین مرا فرو ریخته یی [۸]

۲۰

در مدرسه و صومعه و دیر و کنشت
ترسندهٔ دوزخند و جویـای بهشت
وانکس که زاسرار خدا با خبر است
زین‌تخم دراندرون دل‌هیچ نکشت [۹]

۱ـ خ : «چون بود حقیفت من ازاول بود» ـ گل:«چون بود حقیقتی من از اوبودم» .
۲ـ : یزدان .
۳ ـ پ : که تراست .
٤ـ ف :از جرم گل سیاه .
٥ ـ ف : کلی ؛ خ : گیتی ؛ می : عالم .
٦ ـ ف بگشادم بندهای مشکل بحیل .
۷ ـ این‌رباعی رابه«ابوعلی سینا» و«امام فخرالدین رازی»نیز نسبت داده‌اند ؛ امادررباعیات خیام مرحوم « فروغی» که از آن در حواشی برمز«ف» اشارت کرده ایم جزو رباعیهای مسلم خیام اختیارشده است(رباعی ۱۱۹ صفحهٔ ۱۰۰).
۸ـ پیر: کزبوته مرا بدین صفت ریخته‌یی .
۹ ـ این رباعی درنسخهٔ «اکسفرد» مورخ ۸٦٥ که درتقویم تربیت طبع شده است و ازآن درحواشی بحرف«ت»رمزاختصاری « تقویم‌تربیت» اشارت کرده‌ایم‌ودرنسخ«طربخانه» که من‌دردست‌دارم ثبت شده ودرطبع استانبول بشمارهٔ (۲۱۷)بفصل دیگرافتاده است .

۲۱

یارب تو گلم (۱) سرشته‌یی من چکنم — پشم وقصبم (۲) تو رشته‌یی من چکنم
هر نیك و بدی که آید از من بوجود — خود (۳) برسر من نوشته‌یی من چکنم (٤)

۲۲

مسکین دل دردمند دیوانهٔ من — هشیار نشد ز عشق جانانهٔ من
روزی که شراب عاشقی میدادند — در خون جگر زدند پیمانهٔ من

۲۳

درملك تو از طاعت من هیچ فزود — وز معصیتی که رفت نقصانی بود
مگذار و مگیر زانکه معلومم شد — گیرندهٔ دیری و گذارندهٔ زود (۵)

۲۴

با نفس همیشه در نبردم چکنم — وز (٦) کردهٔ خویشتن بدردم چکنم
گیرم که زمن درگذرانی (۷) بکرم — زین شرم که دیده‌یی چه کردم چکنم (۸)

۲۵

ما و تو بهم (۹) نمونهٔ پرگاریم — سر گرچه دو کرده‌ایم یکتن داریم
بر نقطه روانیم کنون دائره‌وار (۱۰) — تا آخر کار سر بهم باز آریم

---

۱ ـ می : ازآب و گلم .
۲ ـ خ : وین خزوقصب ؛ می : وین پشم وقصب .
۳ ـ پیر: تو .
٤ ـ این رباعی علاوه برنسخ «طربخانه» که دردست نگارنده است درنسخهٔ « پیرپاسگال » هم درج شده است ودرطبع استانبول بشمارهٔ (۲۳۳) از این فصل بجای دیگرافتاده است .
۵ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۳۳۱) درفصل دیگردرج کرده و ظاهراً نسخهٔ مأخذ او مثل اکثرنسخ «طربخانه» از جهت فصل‌بندی وتقدیم وتأخیررباعیها مغشوش بوده است .
٦ ـ پیر: بر .
۷ ـ خ : که گناه من ببخشی . ـ متن موافق(می) که بانسخهٔ (پیر) مطابقست اختیارشد .
۸ ـ این رباعی در (پیر) هم آمده ودر (گل) هم بشمارهٔ (۲۷۷) درفصل دیگرثبت شده است .
۹ ـ گل : جانا من وتو .
۱۰ ـ می : «چون نقطه نهاده‌ایم دردایره پا» .

٢٦

بر بستر[١] خاك خفتگان می‌بینم — در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه بصحرای عدم می‌نگرم — نا آمدگان و رفتگان می بینم

٢٧

می‌پرسیدی که چیست این نقش مجاز — گر برگویم حقیقتش هست دراز
نقشی است پدید آمده از دریایی — وانگاه شده بقعر آن[٢] دریا باز[٣]

٢٨

بازی بودم پریده از عالم راز — تا بو که پرم دمی ز شیبی[٤] بفراز
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز — زان‌در که درآمدم برون‌رفتم‌باز[٥]

٢٩

ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز — از روی حقیقتی نه ازروی مجاز[٦]
بازیچه همی کنیم برنطع وجود — افتیم[٧] بصندوق عدم یك‌یك‌باز[٨]

٣٠

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من — وین‌حرف معما[٩] نه‌توخوانی‌ونه‌من
هست‌ازپس پرده گفتگوی من‌وتو — چون پرده‌برافتد[١٠] نه‌تومانی‌ونه‌من

١ـ م ، گل: برمفرش .
٢ ـ می : این .
٣ ـ گل : این رباعی را ندارد .
٤ ـ می :که دمی پرم‌نشیبی ؛ خ :که پرم زشیب سفلی .
٥ ـ درنسخهٔ طبع‌استانبول که بهمت«عبدالباقی گولپینارلی» تصحیح وطبع شده است‌وازآن درحواشی برمز «گل» کنایت کرده‌ایم این رباعی را عمداً حذف کرده‌اند باین دلیل که درمجموعهٔ شمارهٔ ٤٢١ نسخ خطی دانشگاه استانبول جزورباعیات «بابا افضل‌کاشانی» ثبت شده است .
٦ ـ ت ، خ : دومصراع را مقدم و مؤخربرعکس صورت متن نوشته اند ؛ متن موافق نسخ خطی‌ماو(می ، پیر)است .
٧ ـ می ، ت : رفتیم .
٨ ـ گل : این رباعی رابشمارهٔ(٢٨٩)درفصل دیگرآورده است اما نسخی که دردست‌ماست همه‌آنرا درهمین فصل‌دوم دنبالهٔ رباعی هم قافیهٔ قبلش درج کرده‌اند ؛ ونظیراین اختلاف واختلاط درهمهٔ نسخ«طربخانه» که ما دیده‌ایم موجود است(رجوع شود بمقدمهٔ نگارنده).
٩ـ پیر: وین خط مقرمط .
١٠ ـ پیر: درافتد .

۳۱

چون روزی توخدای قسمت فرمود — هرگز نکند کم ونخواهد افزود(۱)
آسوده زهرچه هست(۲)می باید شد — وآزاده زهرچه‌نیست(۳)می باید بود

۳۲

از آمدن و رفتن ما سودی کو(۴) — وز تار وجود بود ما(۵) پودی کو
درمجمر(۶)چرخ‌جان چندین پاکان(۷) — می‌سوزدوخاک‌می‌شود دودی کو(۸)

۳۳

ای چرخ همه خرابی از کینهٔ تست — بیدادگری پیشهٔ(۹) دیرینهٔ تست
ای خاك اگر سینهٔ تو بشکافند — بس‌گوهر قیمتی که در سینهٔ تست

۳۴

هرچند که روی‌وموی(۱۰)زیباست‌مرا — چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم‌نشدکه در طربخانهٔ خاک(۱۱) — نقـاش ازل بهر چه آراست(۱۲) مرا

۳۵

این اهل قبور خـاك گشتند و غبار — هر ذره ز هر ذره گـرفتند کـنار

۱ـ گل ، می ، خ :
چون‌رزق‌توآنچه‌عدل(می:بود)قسمت‌فرمود — یك ذره نـه کم شود نه خواهـد افـزود
اینجا متن را موافق(پیر) اختیار کرده‌ایم .
۲ ـ گل : زهرچه نیست ؛ خ : بهرچه هست .
۳ ـ گل : زهرچه هست .
٤ ـ می :«نیست» بجای«کو» درهرچهارمصراع .
۵ ـ گل : وزتاروجود عمرما ؛ می : وز تاروجود ما بجز ؛ ف : وز تارامید عمرما . ـ متن موافق(خ ، پیر)نوشته شده است .
٦ ـ گل : درچنبر؛ می : درمجمرعقل .
۷ ـ پیر:«ازآتش چرخ جسم پاکان وجود» ؛ ف ، خ:چندین سروپای نازنینان جهان .
۸ ـ چون این رباعی بنام باباافضل هم ثبت شده است‌آنرا درطبع استانبول حذف کرده‌اند؛ رجوع شود بصفحهٔ (کا) مقدمهٔ‌آن طبع .
۹ـ پیر: شیوهٔ .
۱۰ـ گل ، می ، خ : رنگ وبوی . ـ متن از روی (پیر) اصلاح شده است .
۱۱ ـ پیر: که اندرین گلشن دهر.
۱۲ ـ گل ، می : نقاش من از بهرچه .

آه‌این‌چه شرابیست(۱) که‌تاروزشمار　　بیخود شـده و بیخبرند از همه کـار

۳٦

جانم بفدای آنکه او اهل بود　　سردر قدمش اگر نهم(۲)سهل‌بود
خواهی که بدانی بیقین دوزخ‌را　　دوزخ بجهان(۳)صحبت نااهل‌بود

۳۷

ای چرخ دلم همیشه غمناك کنی　　پیراهن خرمی من چاك کنی
بادی که بمن‌وزد(٤) توآتش کنیش　　آبی که خورم دردهنم خاك کنی(٥)

۳۸

ز آوردن من(٦) نبود گردون را سود　　وز بردن من جاه و جلالش(۷) نفزود
از هیچ کسی نیز دو گوشم(۸) نشنود　　کآوردن و بردن من(۹) ازبهرچه بود

۳۹

افلاك که جز غم نفزایند دگر　　ننهند بجا تا نربایند دگر(۱۰)
ناآمدگان اگر بدانند که ما　　از دهرچه می کشیم نایند دگر

٤۰

آنانکه(۱۱)جهان‌زیر قدم‌فرسودند　　واندر طلبش هردو جهان پیمودند

۱ـ پیر: چه شرابست ؛ خ : چه سرائیست .
۲ـ م : نهی .
۳ ـ م : چبود .
٤ ـ گل ، می : که رسد بمن . ـ متن موافق(خ) اختیارشده که با(پیر)موافقست
٥ ـ گل : برخلاف نسخه های ما این رباعی را اینجـا ثبت نـکرده و درفصول بعد بشمارهٔ (۳۱۹)آورده است
توضیحاً این رباعی عیناً درنسخهٔ(پیرپاسگال)درج شده است .
٦ـ ت : ازآمدنم .
۷ ـ پیر: بعزوجاهش ؛ ت : وز رفتن من‌جمال وجاهش .
۸ ـ گل ، می : از هیچ کسی دوگوش من این .
۹ ـ ت :کاین‌آمدن ورفتنم .
۱۰ـپیر: بنهند یکی تابربایند دگر.
۱۱ـ می ، گل :آنها که .

آگاه نیم از آنکه آنان زین پیش(۱) از کار(۲) چنانکه هست آگه بودند(۳)

۴۱

قومی متفکرند در مذهب و دین(٤) جمعی متحیرند در شك و یقین
ناگاه منادیی برآید ز کمین(٥) کای بی‌خبران راه نه آنست و نه این(٦)

۴۲

این جمع اکابر که مناصب دارند از غصه و غم زجان خود بیزارند
وانکس که اسیر حرص چون ایشان نیست این طرفه که آدمیش می‌نشمارند(۷)

۴۴

آنها که کهن شدند و آنها که نوند هریك بمراد خویش لختی(۸) بدوند
وین شغل(۹) جهان بکس نماند جاوید رفتند و رویم(۱۰) و دیگر آیند و روند(۱۱)

---

۱ ـ می ،کل :آگاه نمی‌شوم که ایشان هرگز.
۲ ـ می ،کل : زین حال .
۳ ـ پیر: هم این رباعی را دارد .
٤ ـ ف : متفکرند اندر ره دین .
٥ ـ ف : می‌ترسم ازآنکه بانگ آید روزی .
٦ ـ کل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۹٥) درفصل دیگرآورده است اما نسخه‌های ما آنرا اینجا ضبط کرده‌اند وتناسبش با این فصل آشکاراست .
۷ـ کل : درصفحهٔ (کب) مقدمه تحقیق کرده است که شبیه این رباعی از «بابا افضل» است

مردان رهت که سرمعنی دانند از دیدهٔ کوته نظران پنهانند
این طرفه‌ترست هر که حق رابشناخت مؤمن شد و خلق کافرش می‌خوانند

کویا دراین مورد سهوقلم رفته ومقصودش رباعی معروف دیگراست که جای دیگردر«طربخانه» آمده واتفاقاً درنسخه مورخ ٦۰٤ که اساس کار«پیرپاسگال» است هم آن رباعی باین شکل ضبط شده است با سهوالقلم «میدانند» بجای «میخوانند» که من اصلاح شدهٔ آنرا نقل می کنم :

بااین دوسه نادان که چنان‌می‌دانند از جهل که دانای جهان ایشانند
خرباش که آنان ز خری چندانند هرکو نه خرست کافرش می‌خوانند

توضیحاً مرحوم فروغی اصلاً این دو رباعی را اختیارنکرده است .
۸ ـ می : یك یك ؛ ف : یك تك .
۹ ـ ف : ملك .
۱۰ ـ می : رفتیم وروند.
۱۱ ـ کل : این رباعی را بشمارهٔ(۳۱۷)جای دیگرآورده ودرنسخ ما همین جاثبت شد است علاوه می کنم که این رباعی را (پیر) هم آورده است باین شکل :

آنانکه کهن بوند و آنانکه نوند هر یك پی یکدگر یکایك بشوند
وین ملك جهان بکس نماندجاوید رفتند و رویم و باز آیند و روند

۴۴

هر دل که در او مهر و محبت نسرشت	خواه اهل سجاده باش خواه اهل کنشت (۱)
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت	آزاد ز دوزخ است و فارغ ز بهشت

۴۵

دوری که (۲) در او آمدن و رفتن ماست	آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی در این معنی (۳) راست	کاین آمدن از کجا و رفتن ز کجاست (٤)

۴۶

آنها که فلك ریزهٔ دهر آرایند	آیند و روند و باز با دهر آیند
در دامن آسمان و در جیب زمین	خلقیست که تا خدا (۵) نمیرد زایند

۴۷

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان	برداشتمی من این فلك را ز میان
وز خود فلکی دگر ز نو ساختمی (٦)	کآزاده بکام دل رسیدی آسان

۴۸

چون کار نه برمراد ما خواهد بود	اندیشه و جهد ما کجا دارد سود
پیوسته نشسته‌ایم در حسرت آنك	دیر آمده‌ایم و رفت می باید زود (۷)

۴۹

بس پیرهن عمر که هر شب افلاك	بر دوخته و کرده (۸) گریبانش چاك
هر روز بسی زمانه شاد و غمناك	از آب برآورد و فرو برد بخاك

---

۱ ـ پ : گر ساکن مسجد است وگر اهل کنشت .

۲ ـ خ : در دایره‌یی کامدن ؛ ف : در دایرهٔ که آمد و

۳ ـ پیر : کس هیچ نگفته اندرین معنی

٤ ـ می ، خ : ز کجاست .

توضیحاً این رباعی در **مرصادالعباد** تألیف ۶۲۰ و در **مونس الاحرار** تألیف ۷٤۱ هم ثبت شده است و نسخ ما آنرا در این فصل درج کرده‌اند اما «گل» بشمارهٔ (۲۸۸) آنرا در فصل دیگر آورده‌است .

۵ ـ گل : که تا زخود . ـ متن موافق (س، می، خ) است

٦ ـ پیر : وز نو فلکی دگر چنان ساختمی

۷ ـ خ ، پیر : این رباعی را باردیف «خواهد رفت» ثبت کرده اند که مصراع آخرش مختل می‌شود باین شکل : «برمراد ما خواهد رفت» و «کجا خواهد رفت» و «دیر آمده‌ایم وزود می‌باید رفت» !

۸ـ خ : فرسوده و کرده تا گریبانش

۵۰

چون‌جود[۱] ازل بودمرا انشا کرد برمن ز نخست درس عشق املا کرد
وانگاه قراضه ریزهٔ قلب مرا[۲] مفتاح خزاین[۳] در معنی کرد

۵۱

مقصود ز جمله[٤] آفرینش ماییم درچشم خرد جوهر[۵] بینش ماییم
این‌دایرهٔ جهان چو انگشتری‌ست بی‌هیچ شکی[٦]نقش نگینش ماییم

۵۲

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در کشف علوم[۷]شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون گفتند فسانه‌یی ودر خواب شدند[۸]

۵۳

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست گفتن نتوان که آن وبال سرماست[۹]
چون‌نیست‌دراین مردم‌دنیا[۱۰]اهلی نتوان گفتن‌هر آنچه درخاطرماست[۱۱]

---

۱ ـ می ، گل: بود

۲ ـ خ : قراضهٔ زراند ود مرا

۳ ـ پ : خزاین درمعنا . ـ پیداست که اگر قوافی‌را بصورت الف کشیده بخوانیم اینجاهم باید «معنا» با الف کشیده تلفظ کرد ولیکن من رسم‌الخطی را که در اکثرنسخ «طربخانه» بود عیناً نقل کردم و شاید اگراین رباعی مأخذ قدیمی داشته قوافی با الف مماله بوده است یعنی «املی» و «انشی» و «معنی» همانطور که در قصاید قدما از قبیل انوری وظهیروناصرخسرو دیده‌ایم

٤ ـ پیر : ز گل

۵ ـ پیر : روان

٦ ـ پیر : میدان بیقین

۷ ـ گل ، می: دقیقه، خ : درجمع کمال . ـ متن موافق (س ، پیر) است

۸ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۳٦) درفصل دیگردرج کرده و در نسخ مامتعلق‌بهمین فصل است

۹ ـ می : زانکه وبال دل ماست . ـ تحریفست

۱۰ ـ می ، پیر : دانا ؛ گل: نادان امنی .ـ متن موافق (س ، خ) است .

۱۱ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۳۱٦) در فصل دیگردرج کرده است.

۵۴

هرچند[۱] دلم ز علم محروم نشد　　کم ماند[۲] زاسرار که مفهوم نشد
اکنون که بروی کاردر می‌نگرم[۳]　　معلومم شد که هیچ معلوم نشد[٤]

۵۵

این چرخ جفا پیشهٔ عالی بنیاد　　هرگز گره بستهٔ کس را نگشاد
هرجا که‌یکی دید که داغی دارد　　داغی دگرش برسر آن داغ نهاد

۵٦

آن مرد نیم کز عدمم بیم بود　　آن نیم مرا خوشتر ازین نیم بود
جانی‌است بعاریت‌مرا داده خدای　　تسلیم کنم چو وقت تسلیم بود[٥]

۵۷

بر ترز سپهر[٦] خاطرم روز نخست　　لوح وقلم وبهشت ودوزخ می‌جست
پس گفت مرامعلم ازعلم[۷] درست　　لوح‌وقلم‌وبهشت‌ودوزخ‌رخ تست[۸]

۵۸

این کهنه رباط را که عالم‌نام‌است　　آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی‌است که‌وامانده‌ٔصدجمشیداست　　قصری[۹]است که‌تکیه گاه‌صدبهرام‌است

---

۱ ـ خ ، م : گفتم که ؛ مت : هرگز دل من

۲ ـ خ : کم بود

۳ ـ ف :«هفتاد ودو سال فکر کردم‌شب و روز»

٤ ـ خ ، م :

اکنون که همی بنگرم از روی خرد　　عمرم بگذشت و هیچ معلوم نشد

توضیحاً این رباعی را بشیخ رئیس «ابوعلی‌سینا» و«امام فخرالدین رازی» نیز نسبت داده‌اند والله‌العالم بحقایق الامور .

۵ ـ کل : چون این رباعی را در دو نسخهٔ خطی بنام «بابا افضل‌کاشانی» یافته آنرا از متن «طربخانه»حذف کرده است ومادرمتن تصرف نکردیم

٦ ـمی، کل : برطرز سپهر .

۷ ـ ت : از رای .

۸ ـ ت : دوزخ با تست .

۹ ـ پیر : گوری‌است .

۵۹

در دهر کسی بگلعذاری نرسید تا بر دلش از زمانه خاری نرسید
درشانه نگر که تابصد شاخ نشد[۱] دستش بسر زلف نگاری نرسید[۲]

۶۰

از واقعه‌یی ترا[۳] خبر خواهم کرد وانرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاك فرو خواهم شد با مهر توسرزخاك برخواهم کرد[٤]

۶۱

تا دست باتفاق برهم[٥] نزنیم پایی ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم‌ودمی‌زنیم‌پیش‌ازدم‌صبح[٦] کاین‌صبح‌بسی‌دمد که‌ما‌دم‌نزنیم[۷]

۶۲

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس در پیش نهاده کلّهٔ کیکاوس
باکله‌همی گفت که افسوس‌افسوس کوبانگ‌جرسهاو کجانالهٔ کوس[۸]

---

۱ ــ خ : چون شانه که تا سرش بصد شاخ نشد .

۲ ــ این رباعی عیناً بدون اختلاف درنسخهٔ مورخ ٦۰٤ «پیرپاسگال» هم درج شده است ؛ ومن مطمئن نیستم که اصلا این رباعی ازخیام باشد ؛ دراصالت این‌نسخه‌هم تردید دارم؟

۳ ــ پیر : از سر نهفته ات .

٤ ــ این رباعی عاشقانه هم در نظر من بآثار اصیل حکیم خیام نمی ماند اتفاقاً در نسخهٔ «پیرپاسگال» هم آمده است !

٥ ــ پیر : درهم .

٦ ــ پیر : پیش ازکه صبحدم صبوحی بزنیم .

۷ ــ م : بسیاردمد صبح که مادم نزنیم

۸ ــ این رباعی بهمین صورت که در نسخ «طربخانه» می‌بینیم درنسخهٔ «پیرپاسگال» نیزدرج شده است ؛ واگراین رباعی چنانکه بظاهر می‌نماید واقعاً ازحکیم خیام باشد می‌توان گفت که نظر بآن رباعی داشته است که از «شهید بلخی» شاعرحکیم سدهٔ چهارم هجری‌نقل کرده‌اند :

دوشم گذر افتاد بویرانهٔ طوس دیدم جغدی نشسته جای طاوس
گفتم‌چه‌خبرداری ازاین‌ویرانه گفتاخبراین‌است که افسوس‌افسوس

٦٣

بسیار بگشتیم بگرد در و دشت — یك کار من از گردش من نیك نگشت(۱)
خرسندم از آنکه عمر من باهمه رنج — گر خوش نگذشت باز خوش خوش بگذشت(۲)

٦۴

ایدل چو نصیب تو همه خون شدن است — احوال(۳) تو هر لحظه دگرگون شدن است
ای جان تو در این تنم چه کار آمده یی — چون عاقبت کار تو بیرون شدن است

٦٥

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم — وز طاس سپهر سرنگون(٤) سوده شدیم
دردا و ندامتا که تا(٥) چشم زدیم — نابوده(٦) بکام خویش نابوده شدیم(۷)

٦٦

آن قصر که برچرخ همی زد پهلو — بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته یی — بنشسته همی گفت که کو کو کو کو(۸)

---

۱ – خ :
یك کار من از گشت همی نیك نگشت ؛ پیر: از گشتن ما کارجهان نیك نگشت

۲ – خ :
وز ناخوشی زمانه باری عمرم — گرخوش نگذشت یکدمی بدنگذشت
توضیحاً این رباعی هم در « پیرپاسگال » درج شده است با اختلاف جزئی که در نسخه بدل حاشیهٔ قبل اشاره شد .

۳ – گل ، می : و احوال .

٤ – پیر : سپهر باژگون ؛ عب : بادگون . سهو قلم است .

٥ – عب : دردادندا ساقی‌تا . – نسخهٔ «پیر» را که مأخذ طبع بوده است اشتباه خوانده‌اند .

٦ – خ : ناسوده ؛ می : تابوده .

۷ – این رباعی فقط بااختلاف «باژگون» بجای «سرنگون» درنسخهٔ ٦٠٤ (پیر)هم درج شده است ؛ گل : آنرا از قلم انداخته است (؟) .

۸ – این رباعی درهمهٔ نسخ «طربخانه» درج شده ؛ ف : هم آنرا اختیار کرده است ؛ اما در (پیر، ت) نیامده است .

۶۷

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن کـه لایق بند نیم
گرمیل توبا بی خرد ونا اهل است من نیزچنان‌اهل‌وخردمند(۱)نیم

۶۸

ترسم که چو بیش از ین(۲) بعالم نرسیم با همنفسان نیز فراهم نرسیم
این دم که در او ییم غنیمت شمریم شاید که‌بعمرخود(۳)درآندم‌نرسیم(٤)

۶۹

عاقل بچه امید در این شوم سرا بر دولت او نهد دل از بهر خدا
هر گاه که خواهد که نشیند ازپا گیرداجلش دست که بالافرما (۵)

۷۰

درعشق توصد گونه ملامت بکشم ور بشکنم این عهد غرامت بکشم
گر عمر وفا کند جفا های ترا باری کم از آنکه تا قیامت بکشم

۷۱

گر آمدنم ز من بدی(۶) نامدمی ورنیز شدن ز من بدی کی شدمی(۷)
به‌زان‌نبدی که‌اندرین دیرخراب(۸) نه آمدمی نه شدمی نه بُدمی (۹)

---

۱ ـ می : اهل خردمند.

توضیحاً این رباعی در طبع استانبول بشمارهٔ (۳٤۰) درفصل دیگر ذکرشده‌است اما نسخه‌ـ های ما همه آنرا در همین فصل دوم آورده اند ؛ و از این قبیل اختلافات در نسخ « طربخانه » فراوانست .

۲ـ پیر : ترسیم که زین بیش . ـ شاید «ترسم که ازین بیش» ؟

۳ـ پیر : شاید که بزندگی .

٤ـ گل : این رباعی را اینجا ازقلم انداخته است .

۵ـ گل : بالا بنما . بهرصورت که باشد بنظرمن ازرباعیهای مشکوکست

۶ـ ف : گرآمدنم بخود بدی .

۷ـ خ ورنیز بخود شدن بدی کی شدمی .

۸ـ م ، ت : اندرین دیرکهن ؛ خ : اندرین عالم خاك .

۹ـ گل : این رباعی را دراین فصل ندارد .

۷۲

گردون کمری از تن فرسودهٔ ماست[۱] | جیحون اثری ز چشم پالودهٔ ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست[۲] | فردوس دری[۳] ز وقت آسودهٔ ماست[٤]

۱ـ پیر : کمری برتن فرسودهٔ ماست ؛ خ : خبری زعمرفرسودهٔ ماست ؛ می : کمری زعمر فرسودهٔ ماست .

۲ـ پیر: زآه بیهوده ؛ می : زآه سوده . ـ گویا سهو قلم کاتبست و اصل آن هم «بیهوده» بوده است ؟

۳ـ ت : دمی .

٤ـ گل: این رباعی‌را ازمتن‌عمداً حذف کرده برای‌اینکه دردونسخهٔ‌خطی‌آنرابنام «باباافضل» دیده است (مقدمه صفحهٔ : کح) .

ت ، پیر: بااختلافی که درنسخه بدلها ذکر کردیم این رباعی را درج کرده‌اند

فصل سوم

در پند و نصیحت[1]

۷۳

خوش باش که غصّه بی کران خواهد بود[۲] — بر چرخ قران اختران خواهد بود[۳]
خشتی که ز قالب تو خواهند زدن — بنیاد سرای[٤] دیگران خواهد بود

۷۴

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ[٥] — پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی — از سلخ بغرّه آید از غرّه بسلخ

۷۵

کم کن طمع از جهان و[٦] میزی خرسند — وز نیك و بد زمانه بگسل پیوند
خوش باش چنانکه هست کاین دور فلك — هم بگذرد و نماند این روزی چند[۷]

۱ــ می ، گل : فی‌النصایح .

۲ــ خ : که عالم گذران خواهد بود ؛پ: که دهر بی کران خواهد بود. متن موافق نسخ «طربخانه» است که نسخهٔ ٦٠٤ (پیر) هم با آن موافقت دارد ؟

۳ــ پ : بر چرخ زاختران نشان خواهد بود .

٤ــ می : ایوان وسرای ؛ گل: ایوان سرای؛ پیر : دیوار سرای . ــ متن موافق نسخهٔ خطی اساس ماست ؟

٥ــ پیر، ف، ت: این رباعی‌را بااختلاف فاحش درج کرده‌اند .
علاوه می کنم که «گل» این رباعی‌را بشمارهٔ (٢٤٦) درفصل دیگر آورده است.

٦ــ پیر: آزارهمی بگاه و

۷ــ پیر :
می در کف و زلف دلبری گیر که زود — می بگسلد و نماند این روزی چند

٧٦

پیش از من و تولیل و نهاری بوده است ‌‌ گردنده فلك برای(١) کاری بوده است(٢)
زنهار قدم بخاك آهسته نهی(٣) ‌‌ کآن مردمك چشم نگاری بوده است

٧٧

چون چرخ بکام یك خردمند نگشت ‌‌ خواهی تو فلك هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و آرزوها همه هشت ‌‌ چه مور خورد بگور و چه گرگ بدشت

٧٨

ای دل چو حقیقت جهانست مجاز ‌‌ چندین چه بری رنج ازین آز و نیاز(٤)
تن را بقضا سپار و با داده(٥) بساز ‌‌ کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز(٦)

٧٩

آنرا که وقوفست بر اسرار جهان ‌‌ شادی و غم جهان برو شد یکسان
چون نیك و بد جهان همه خواهد شد ‌‌ خواهی همه درد باش و خواهی درمان(٧)

٨٠

فردا که جزای هر صفت خواهد بود ‌‌ قدر تو بقدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوش که در رستاخیز(٨) ‌‌ حشر تو بصورت صفت خواهد بود

١ـ پ ، م : زبهر ؛ پیر: برسر
٢ ـ خ : درهرقرنی بزرگواری بوده است .
٣ ـ خ : هرجا که قدم نهی تو برروی زمین .
٤ ـ می:چندین چه خوری تو غم از این رنج و نیاز ؛ گل :چندین چه‌بری خواری ازین رنج ونیاز .
٥ ـ می : با درد ؛ گل : با وقت .
٦ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (٢٧٣) درفصل دیگر برده و نسخ ماهمه دراین فصل است
٧ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (٢٧٣) درفصل دیگر برده ونسخ ما همه دراین فصل است .
٨ ـ می ، گل :که درعرصهٔ حشر
٩ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (٢٧٦) درفصل دیگر ثبت کرده است .

۸۱

در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست — زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
جز در دل خاك هیچ منزلگه نیست — فریاد که این فسانه‌ها[۱] کوته نیست

۸۲

هرسبزه که بر کنارجویی رُسته‌است[۲] — گویی زلب[۳] فرشته خویی رُسته‌است
پا بر سر سبزه تا بخواری ننهی — کان سبزه زخاك ماهرویی[٤] رسته‌است

۸۳

در دهر بر[٥] نهال تحقیق نرست — زیرا که دراین راه کسی نیست درست[٦]
هر کس زده‌است دست در شاخی[۷] سست — امروز چو دی شناس و فردا چو نخست

۸۴

خاکی که بزیر پای هرحیوانی‌است — زلف صنمی و عارض جانانی است
هرخشت که بر کنگرهٔ ایوانی است — انگشت وزیری و سر سلطانی است

۸۵

چند از پی حرص و آز تن فرسوده — ای دوست روی گرد جهان بیهوده
رفتیم و روند وهر که آید ورود[۸] — یکدم بمراد خویشتن نابوده

۸٦

آن به که درین زمانه کم گیری دوست — با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که ترا بجملگی تکیه بدوست[۹] — چون چشم خرد باز کنی دشمن اوست

۱ـ پیر ، ف ، ت: می‌خور که چنین فسانه‌ها؛ خ :بنگر که چنین فسانه‌ها؛پ: می‌خور که‌زمانها چنین ؛ می ؛ بشنو که چنین فسانه ها .
متن مطابق نسخهٔ خطی اساس ماست (؟)
۲ ـ پیر : «بوده است» بجای «رسته است» در هر سه مصراع .
۳ ـ پیر : گویی که خط .
٤ ـ پیر ، ف : زخاك لاله رویی .
٥ ـ ت : آنرا که بر .
٦ ـ ت : زآنست که او نیست دراین راه درست .
۷ ـ می ، گل : کاری .
۸ ـ می ، گل : رفتیمو رویم و هر که آید برود ؛ خ : هرچه آیندو روند .
۹ ـ پیر : آنکس که بزندگی ترا تکیه براوست .

۸۷

افسوس(۱) که عمر رفت(۲) بر بیهوده — هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
ناکردن فرموده(۳) سیه رویم کرد — فریاد ز کرده های نافرموده(٤)

۸۸

خرم دل آن کسی که معروف نشد — در فوطه و در اطلس و در صوف نشد
سیمرغ وش از سر دو عالم برخاست — در کنج خراب همچنان(٥) بوم نشد(٦)

۸۹

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد — در دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نآمد از آنجهان که تا پرسم از و(۷) — کاحوال مسافران عالم چون شد

۹۰

خوش باش که پخته اند سودای تو دی — ایمن شده از همه تمنای تو دی(۸)
تو شاد بزی(۹) که بی تقاضای تو دی — دادند قرار کار فردای تو دی

۹۱

چون حاصل آدمی درین دیر دو در — جز خون دل و دادن جان نیست دگر(۱۰)
خرم دل آنکسی که نآمد بوجود(۱۱) — آسوده کسی که خود نزاد از مادر(۱۲)

---

۱ ـ می ، گل : فریاد .
۲ ـ پیر : که رفت عمر .
۳ ـ پیر ، می ، گل : فرمودهٔ ناکرده . ـ متن موافق نسخهٔ اساس ماست .
٤ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۲۹) در فصل دیگر درج کرده است .
٥ ـ می : همچو این .
٦ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۹۲) بفصل دیگر برده است .
۷ ـ پیر : که آرد خبری .
۸ ـ مت : فارغ شده‌اند از تمنای تو دی.
۹ ـ مت : قصه چکنم که .
۱۰ ـ خ : جز خون دل و رنج نیامد دیگر .
۱۱ ـ می ، گل : آنکسی که معروف نشد ؛ خ : آنکس که بطفلی جان داد .
۱۲ ـ نظیر این رباعی در رباعیهای منتسب بخیام مکرر است نظیر :

چون حاصل آدمی درین شورستان — جز خوردن غصه نیست یا کندن جان
خرم دل آن کزین جهان زود برفت — آسوده کسی که خود نیامد بجهان

۹۲

آنها که[۱] بکار عقل درمیکوشند هیهات که جمله گاو نر[۲] میدوشند
آن به کـه لباس ابلهی درپوشند کامروز بعقل تره می نفروشند[۳]

۹۳

دل سر حیات را کماهی دانست در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ فردا که‌زخودروی‌چه‌خواهی‌دانست[٤]

۹۴

بودی که نبودت بخورو خواب نیاز کـردند نیازمندت این چار انباز
هریك بتو آنچه داد بستاند باز تابازچنان شوی که بودی ز آغاز[٥]

۹۵

در عالم جان بهوش می‌باید بود در کار جهان خموش می باید بود
تا چشم وزبان و گوش برجا باشد بی‌چشم وزبان و گوش‌می‌باید بود

۹٦

گردرپی‌شهوت وهواخواهی رفت از من خبرت که بی نوا خواهی رفت
بنگر چه کسی و از کجا آمده‌یی می‌دان که‌چه‌میکنی کجاخواهی‌رفت[٦]

۹۷

ای‌کشته شب‌وروز[۷] بدنیا نگران اندیشه چه‌میکنی‌توازروز گران[۸]
آخر نفسی ببین و بازآی بخود[۹] کایّام چگونه میکند با دگران

۱ـ پیر : آنانکه .

۲ـ پیر : بیهوده بود که گاو نر .

۳ـ پیر: بفروشند .

٤ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۹۰) در فصل دیگر درج کرده است و نسخ ما همه در این فصل است (؟)

٥ـ این رباعی در رباعیات « باباافضل» هم درج شده و از این جهت «گل»آنرا عمداً حذف کرده است (صفحهٔ کج مقدمه) و مادر متن «طربخانه» از خود تصرف نکرده‌ایم .

٦ـ گل این رباعی را حذف کرده است برای اینکه آنرا درمناجات خواجه عبدالله انصاری یافته‌است(مقدمه‌صفحهٔ کج)

۷ـ پیر: شبانروز .

۸ـ پیر: واندیشه نکرده هیچ ازدور گران .

۹ـ پیر: آخربخودآی ونیك بنگریکدم .

۹۸

از تن چو برفت جان پاك من و تو　　خشتی دو نهند در مغاك من و تو
وانگه ز برای خشت گور دگران　　در کالبدی کشند(۱) خاك من و تو(۲)

۹۹

کو محرم راز تا بگویم(۳) یکدم　　کز روزنخست‌خود چه بودست‌آدم
محنت زدهٔ سرشته‌یی از گل غم　　یك چندجهان بگشت وبرداشت‌قدم

۱۰۰

نیکی وبدی(٤) که در نهاد بشرست　　شادی وغمی(٥) که درقضا وقدرست
باچرخ مکن حواله کاندر برعقل(٦)　　چرخ ازتوهزاربار بیچاره‌ترست(۷)

۱۰۱

تاکی ز چراغ مسجد و دود کنشت　　تاکی‌ززیان(۸) دوزخ وسود بهشت
بر لوح قضا نگر که از روز ازل(۹)　　استادهرآنچه بودنی‌بودنوشت(۱۰)

۱ـ خ : کنند .

۲ـ گل : این رباعی را عمداً حذف کرده است باین دلیل که آنرا در رباعیات « باباافضل » یافته است (مقدمهٔ صفحهٔ : کز) و ما در متن تصرف نکردیم .

۳ـ می : محرم چونیی که با توگویم ؛ گل : محرم نیستی که تا با توگویم .
متن مطابق نسخهٔ خطی ماست که اتفاقاً با (پیر) موافق است .

٤ـ پیر : هرنیك وبدی .

٥ـ پیر : هر شاد و غمی .

٦ـ پیر ، ف: کاندر ره عقل ؛ گل ، خ : کاندر ره عشق .
متن موافق (می ، س) است .

۷ـ گل : این رباعی را ازمتن «طربخانه» عمداً حذف کرده است برای اینکه آنرا درجزو رباعیهای «باباافضل کاشانی» هم درج کرده اند و ما در متن تصرف نکرده ایم .
پیر ، ف ، ت : نیز همه این رباعی را در رباعیات خیام ثبت کرده‌اند .

۸ـ پیر : تا چند زبان .

۹ـ می : روبر سر لوح بین که استاد قلم .

۱۰ـ می : اندرازل آنچه.

١٠٢

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد چند از پی هر زشت و نکو خواهی شد
گر چشمهٔ زمزمی و گر آب حیات آخر بدل خاك فرو خواهی شد[١]

١٠٣

ای دل زغبار جسم اگر پاك شوی تو روح مجردی بر افلاك شوی
عرش است نشیمن تو شرمت بادا کآیی و مقیم خطّهٔ خاك شوی[٢]

١٠٤

این کوزه گران که دست در گل دارند عقل وخرد و هوش بر آن بگمارند[٣]
مشت ولگد و طپانچه تا چند زنند[٤] خاك پدرانست[٥] چه می پندارند[٦]

١٠٥

بر کوزه گری پریر کردم گذری از خاك همی نمود هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی خبری خاك پدرم بر کف[٧] هر کوزه گری

١٠٦

درکارگه کوزه گری کردم رای در پایهٔ[٨] چرخ دیدم استاد بپای
میکرد سبوو کوزه را[٩] دسته‌وسر از کلّهٔ پادشاه و از پای گدای

١ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (٢٨٩) درفصل دیگرآورده اما نسخ ما همه‌آنرادرفصل‌سوم درج کرده اند . و از این قبیل اختلاف در نسخه های «طربخانه» بسیار است !

٢ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ(٢٤٥)درفصل‌دیگرآورده‌است .

٣ـ پیر : گر عقل و خرد نیك برو بگمارند .

٤ـ پیر : هر گز نزنند مشت وسیلی ولگد .

٥ـ عب : خد پدرانست . ـ نسخهٔ مأخذش « خاك » بوده و اشتباهاً (خد) نوشته است ؛ ـ گل ، مـی : خاك بدنانست .

٦ـ پیر : خاك پدرانست نکو میدارند .

٧ـ پیر : پدران در کف .

٨ـ می : در پلهٔ .

٩ـ می : می کرد دلیر کوزه را .

۱۰۷

این کوزه چومن عاشق زاری بوده‌ست ‌‌ در بند سر زلف نگاری بوده‌ست[۱]
این دسته که در گردن[۲] او می‌بینی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ دستی‌است که بر گردن یاری بوده‌ست[۳]

۱۰۸

درکارگه کوزه گری رفتم دوش ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش[۴]
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش[۵] ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کو کوزه گرو کوزه‌خرو کوزه‌فروش[۶]

۱۰۹

لب برلب کوزه هیچ دانی مقصود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یعنی لب من نیز چولبهای تو بود
آخر که وجود تو نماند جاوید[۷] ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ لبهات چنین شود بفرمان ودود[۸]

۱۱۰

ای کوزه گر آهسته[۹] اگرهشیاری ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا چند کنی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و سر کیخسرو ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ برچرخ نهاده‌یی چه می‌پنداری[۱۰]

۱ـ پدرم رحمةالله علیه می‌فرمود اگرمن بجای سازندهٔ این رباعی بودم می گفتم « لب تشنهٔ لعل آبداری بوده است » .

۲ـ پیر : بر گردن .

۳ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۵۶) در فصل دیگر آورده است اما نسخ ما همه آنرا در همین فصل سوم درج کرده اند .

٤ـ م : برآورد خروش .

٥ـ ط : این کوزه بدان کوزه همی گفت بجوش .

٦ـ پیر، ف ، ت : همه این رباعی را با «طربخانه» موافق و بدون اختلاف ثبت کرده اند .

۷ـ می : نماند موجود .

۸ـ می : یعنی که شود اگر بفرمان ودود .

بااینکه‌این‌رباعی‌درهمهٔ‌نسخ«طربخانه»آمده‌است اگر بنای تصرف وانتخاب‌بود من آنرابابسیاری ازرباعیهای دیگر که دراین‌مجموعه وسایرمجموعه‌ها به«حکیم‌خیام» نسبت داده‌اند حذف می کردم !

۹ـ گل، می : ای کوزه گرا بکوش اگرهوشیاری.

۱۰ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۳۵۷) درفصل دیگر آورده است.

۱۱۱

این کاسه که بس نکوش پرداخته‌اند[۱] بشکسته و در رهگذر انداخته اند
زنهار بر او قدم بخواری ننهی[۲] کاین کاسه ز کاسه های سر ساخته‌اند[۳]

۱۱۲

آن[٤] کاسه گری که کاسهٔ سرها کرد در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد
برخوان وجود ما نگون کاسه نهاد[٥] وان کاسهٔ سرنگون پر ازسودا کرد[٦]

۱۱۳

روزی کـه گذشتست[۷] ازو یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن[۸]
بر نامده و گذشته بنیاد مکن[۹] حالی خوش باش وعمر برباد مکن[۱۰]

۱۱۴

بر چهرهٔ گل نسیم نوروز خوش است درصحن چمن روی دل افروز خوش است
ازدی که گذشت هرچه گویی خوش نیست خوش باش وزدی مگو که امروز خوش است(۱۱)

۱۱۵

ای دوست غم جهان به بیهوده مخور[۱۲] بیهوده غم جهان فرسوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید[۱۳] خوش باش وغم بوده ونابوده مخور

۱ـ خ :آن کاسه که بسیار نکو ساخته‌اند .
۲ـ خ : قدم براو بآهسته نهی .
۳ـ پیر : هم این رباعی را عیناً مثل «طربخانه» ثبت کرده است.
٤ـ پیر : این .
٥ـ خ : برخوان وجود سرنگونش بنهاد .
نسخهٔ (پیر) ، با اکثر نسخ طربخانه که درمتن اختیار کرده‌ایم موافقست .
٦ـ توضیحاً ازاین قبیل رباعیهای مربوط بکاسه و کوزه که مناسب نقش خطوط کاسه‌ها و کوزه‌های قدیم است دررباعیات منتسب بخیام فراوان یافته می‌شود (؟ !)
۷ـ ف، مت: ازدی که گذشت هیچ ازو یاد مکن.
۸ـ گل : نیامده‌ست ازویاد مکن . ـ سهوالقلم است برای تکرار قافیه .
۹ـ خ : بنیاد مبند .
۱۰ـ ت : این رباعی را ندارد ؛ اما (پیر ، ف) مثّل «طربخانه» ثبت کرده اند .
۱۱ـ گل : این رباعی را ندارد .
ـ۱۲ ط ، م،پیر : بیهوده .
۱۳ـ م : گذشت وبودنیهاهمه‌بود .

۱۱٦

چون واقفی ای پسر بهر(۱) اسراری چندین چه بری بیهده هر تیماری(۲)
چون می نرود باختیارت کاری خوش‌باش درین نفس(۳) که هستی‌باری

۱۱۷

آنکس که زمین وچرخ وافلاك نهاد بس داغ که او بر(٤) دل غمناك نهاد
بسیارلب‌چولعل وزلفین چومشك(٥) در طبل(٦) زمین و حقهٔ خاك نهاد

۱۱۸

عالم اگر از بهر تو می آرایند(۷) مگرای بدان که عاقلان نگرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند بربای نصیب خویش کت بربایند(۸)

۱۱۹

از جملهٔ رفتگان این راه دراز بازآمده‌یی کو که خبر گویدباز(۹)
زنهار درین دو راههٔ(۱۰) آز و نیاز تاهیچ‌نمانی(۱۱) که‌نمی آیی‌باز(۱۲)

۱ـ ط : زهر اسراری ؛ پیر : چون آگهی ای دوست زهر اسراری .

۲ـ پیر : چه خوری بیهده تیماری .

۳ـ پیر : دراین دمی .

٤ـ پیر ـ بس داغ که براین دل .

٥ـ پیر : بسیار لب‌لعل‌وش وروی چوماه .

٦ـ پیر : در زیر زمین .

۷ـ گل ، ف : بر چشم تو عالم ارچه می‌آرایند .
متن موافق نسخهٔ خطی ماست کـه اتفاقاً با روایت « مونس‌الاحرار » و نسخهٔ مورخ ٦۰٤ (پیرپاسگال) موافقست .

۸ـ این رباعی از جملهٔ ۱۳ رباعی‌است که «محمد بن بدر جاجرمی» در کتاب «مونس‌الاحرار فی دقایق الاشعار» تألیف ۷٤۱ هجری قمری ازخیام نقل کرده است .
توضیحاً رباعی دیگربرهمین قافیه بخیام نسبت داده‌اند که محتمل است ازدیگری باشد ناظر بهمین رباعی‌خیام :

آرند یکی و دیگری بربایند برهیچ کسی راز همی نگشایند
مارا زقضا جزاین قدر ننمایند پیمانهٔ عمر ماست می پیمایند

اما مرحوم «فروغی» هردو رباعی را ازآثار مسلم خیام شمرده و هردو را ضبط کرده‌اند ؟

۹ـ ف : بازآمده کیست تا بمـا گوید راز .

۱۰ـ گل : سراچه.

۱۱ـ پیر، گل :چیزی نگذاری .

۱۲ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۸٤) درفصل دیگرآورده است .

۱۲۰

اجرام که ساکنان این ایوانند	اسباب تردّد خردمندانند
هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی	کانها[۱] که مدبّرند سرگردانند

۱۲۱

ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر	باغ طربت بسبزه آراسته گیر
وانگاه بران سبزه شبی چون شبنم	بنشسته و بامداد برخاسته گیر[۲]

۱۲۲

چندین غم مال و حسرت دنیا چیست	هرگز دیدی کسی که جاوید بزیست
این یك دونفس که در تنت[۳] عاریتست	با عاریتی عاریتی باید زیست[٤]

۱۲۳

ای بیخبر این شکل مجسّم هیچ است	وین دایرهٔ سطح مخیّم[٥] هیچ است
خوش باش که در نشیمن[٦] کون وفساد	وابستهٔ یك دمیم و آن هم[۷] هیچ است

۱۲۴

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد	بالای بنفشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید	کو دامن خویشتن فراهم گیرد[۸]

۱ـ ت : کایشان ،

۲ـ می : این رباعی‌را باین‌صورت ندارد ودر عوض آن رباعی ذیل را نوشته که ظاهراً محرف همین رباعی است ؛ اما (گل ، خ) هردو رباعی را ثبت کرده‌اند وچون من معتقدم که رباعی دوم تحریف شدهٔ همین رباعی متن است که قافیهٔ صحیح هم ندارد آنرا درحاشیه آوردم :

ایدل همه اسباب طرب ساخته گیر	وین خانه پر از نعمت پرداخته گیر
خوش باش ودرین نشیمن کون وفساد	روزی دو سه بنشسته و برخاسته گیر

گل : در قافیهٔ مصراع دوم «پرازنعمت وازخواسته گیر» ؛ و در هرصورت پیداست که قوافی صحیح نیست .

۳ـ پیر: این چند نفس در تن تو .

٤ـ گل : چون این رباعی را در رباعیات باباافضل یافته آنرا ازمتن «طربخانه» عمداً حذف کرده است (مقدمهٔ آن طبع صفحهٔ : کج) .

٥ـ می : وین طارم نه سپهر ارقم .

٦ـ می : دردایرهٔ .

۷ـ گل : آن دم .

۸ـ پیر : هم این رباعی را بدون اختلاف روایت مثل نسخ «طربخانه» در رباعیات خیام درج کرده است .

۱۲۵

تا درتن تست استخوان ورگ وپی — از خانهٔ تقدیر منه بیرون پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال — منّت مبر ار دوست[۱] بود حاتم طی

۱۲٦

گردست دهد ز مغز گندم نانی — وز می دومنی[۲] ز گوسفندی رانی
با ماهرخی[۳] نشسته در بستانی[٤] — عیشی بود آن نه حدّ هر سلطانی[٥]

---

۱ ـ پیر : منت مکش ار دوست بود ؛ ـ خ : منت مبر ار شخص بود .

۲ـ ت ، خ : وز می کدویی . ـ با روح قناعت وخرسندی حکیمانه «کدویی» از «دومن» مناسبتراست اما اکثر نسخ موافق متن نوشته‌اند ؛ اتفاقاً در رباعی دیگرهم گفته است .

گرزانکه بدستت آید ازمی دومنی — مینوش بهر جمع و بهر انجمنی

حافظ هم میگوید :

دو یار زیرك و از بادهٔ کهن دومنی — فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

۳ ـ پیر : با دلبرکی .

٤ـ ت : «وانگه من‌وتو نشسته در ویرانی» ؛ ـ ف : «بالاله رخی‌وگوشهٔ بستانی» ؛ ـ گل : «باماهرخی‌نشسته در ایوانی» . .

گویا هرکاتبی هرچه خود می‌خواسته بحساب «خیام» نوشته است !

٥ـ پیر : عیشی است که نیست حد هر سلطانی .

توضیحاً درفصل پنجم « طربخانه » که بعد ازاین خواهدآمد ونیز در نسخهٔ «اکسفرد» مورخ ۸٦۵ طبع تقویم تربیت که ما ازآن در حواشی برمز اختصاری (ت) نقل کرده ایم رباعی دیگر با همین قافیه و مضمون هست که باعتقاد من هردو را از «خیام» نمی توان دانست والله العالم بحقایق الامور (؟) .

تنگی می لعل خواهم و دیوانی — سد رمقی باید و نصف نانی
وانگه من وتونشسته درویرانی — خوشتر بود از مملکت سلطانی

فصل چهارم

در اغتنام فرصت[1]

۱۲۷

از حادثهٔ زمان زاینده مترس وزهرچه رسد چو نیست پاینده مترس
این یك دم نقد را بعشرت بگزار ازرفته[2]میندیش وز آینده مترس[3]

۱۲۸

پندی دهمت اگر بمن[4] داری گوش از بهر خدا جامهٔ تزویر مپوش
عقبی همه ساعتست و[5] دنیا یك دم از بهر دمی ملك ابد را مفروش

۱۲۹

رازازهمه‌ناکسان[6] نهان باید داشت واسرار نهان ز ابلهان[7] باید داشت
بنگر که‌بجای‌مردمان‌خودچه کنی[8] چشم ازهمه مردمان همان باید داشت

۱ـ گل، می : دراغتنا . ـ غلط واضح است .

۲ـ پیر : وزرفته .

۳ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۵۱) در فصل دیگر ذکر کرده و مطابق نسخ دیگر همه متعلق بهمین فصل است .

توضیحاً نسخهٔ مورخ ٦۰٤ (پیر) بامتن « طربخانه » غیر از اختلاف جزئی که درحاشیهٔ قبل ذکر شد ندارد .

٤ـ گل : اگر ز من .

٥ـ ت : ساعتیست و . ـ با متن جزاین اختلاف ندارد .

٦ـ پیر: مردمان ؛ ـ می : سر از همه ناکسان .

۷ـ پیر : ناکسان ؛ ـ گل : راز از همه ابلهان نهان .

۸ـ پیر : بنگر که چه میکنی توباخلق خدای ؛ ـ گل : بنگر که بجای مردمان می‌نکنی؛ـ خ : بنگر که چه میکنی بجای مردم .

۱۳۰

گر شهره شوی بشهر شرّالناسی ور گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود گر خضر و الیاسی کس نشناسد ترا تو کس نشناسی(۱)

۱۳۱

هر گز بطرب شربت آبی(۲) نخورم تا از کف اندوه شرابی نخورم
نانی نزنم در نمك هیچ کسی تا از جگر خویش کبابی نخورم

۱۳۲

امروز ترا دست رس فردا نیست واندیشهٔ فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم ار دلت شیدا(۳) نیست کاین باقی عمر را بها پیدا نیست(٤)

۱۳۳

ای دوست، بیا تا غم فردا نخوریم وین یك دم نقد را غنیمت شمریم
فردا که ازین دیر کهن در گذریم باهفت هزارسالگان سربسریم(٥)

۱ـ گل : درمقدمهٔ (صفحهٔ کج) تحقیق کرده که این رباعی از « فخرالدین عراقی » است و بدین سبب آنرا از متن «طربخانه» حذف کرده است وما در متن تصرف نکردیم ؛ اما نکتهٔ مهم این است که این رباعی بدون اختلاف در نسخهٔ ٦٠٤ مأخذ «پیرپاسگال» هم درج شده است و اگر در واقع از «عراقی» باشد دلیل واضح است براینکه این نسخه هم مثل نسخهٔ مورخ ٦٥٨ مأخذ طبع «آربری» مجعولست برای اینکه «فخرالدین عراقی» درسال ٦٠٤ اصلا بدنیانیامده بودزیراولادتش در ٦١٠ وفاتش در ٦٨٨ هجری است ؛ اتفاقاً قراین دیگرهم برجعل وتزویر این نسخه پیدا کردهام (؟)

علاوه میکنم که آقای سعید نفیسی درحاشیهٔ دیوان عراقی طبع طهران نوشتهاند :

«این رباعی بنام امام عمر خیام وابوسعید ابوالخیر وافضل الدین کاشانی بااندك اختلاف آمده است ومحمد صالح بدخشی در رسالهٔ احوال اکابر بلخ این رباعی را بنام عثمان بن علی غزنوی ساکن و مدفون درشهر بلخ ضبط کرده است» .

۲ـ پیر : شراب نابی .

۳ ـ پیر : سودا .

٤ ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲٦۲) درفصل دیگرآورده ومطابق نسخهٔ اساس ما متعلق بهمین فصل است .

توضیحاً (پیر ، ت ، ف ، بر ، م) : نیز همه این رباعی را در جزو رباعیات خیام ضبط کرده اند .

٥ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۳۰۹) درفصل دیگر ذکر کرده است .

توضیحاً نسخهٔ (ت) این رباعی را ندارد ؛ اما (پیر ، بر ، م)آنرا عیناً مثل «طربخانه» ثبت کرده اند .

۱۳۴

خیّام ز بهر گنه[۱] این ماتم چیست وزخوردن‌غم[۲] فایده‌بیش‌وکم‌چیست
آنرا که گنه نکرد غفران نبود[۳] غفران ز برای گنه آمد غم چیست

۱۳۵

وقتست که از سبزه جهان آرایند موسی دستان ز شاخ کف بنمایند
عیسی نفسان ز خاك بیرون آیند وز چشم سحاب‌چشمه ها بگشایند[٤]

۱۳٦

برخیز و مخور غم جهان گذران بنشین وجهان[٥] بشادکامی گذران
درطبع جهان اگر[٦] وفایی بودی نوبت بتوخود نیامدی از دگران[۷]

۱۳۷

ازبودنی ایدوست چه داری تیمار[۸] وز فکرت بیهوده دل و جان افکار
خرّم بزی و جهان بشادی گذران تدبیر نه با توکرده اند اول کار[۹]

۱۳۸

زنهار کنون کـه میتوانی باری بردار ز خاطر عزیزان[۱۰] باری
کاین‌دولت‌ده[۱۱] روزه‌نماندجاوید ازدست‌توهم برون[۱۲] رود یکباری

۱- پیر : برای گنه .
۲- پیر : وز غم خوردن .
۳- پیر : گر هیچ گنه نباشدی غفران چیست .
توضیحاً نسخ (ت ، پ ، م) عیناً مثل متن است .
٤ ـ ت :
وقتست که از صبا جهان آرایند وز چشم سحاب چشمها بگشایند
موسی دستان ز شاخ کف بنمایند عیسی نفسان ز خاك بیرون آیند
٥ـ ف : بنشین و دمی .
٦ ـ پیر : در طبع زمانه گر .
۷- پیر : هرگز بتو نوبت نشدی از دگران .
۸- پیر: ای مرد چه داری تیمار .
۹ـ گل ، می : آخر کار ؛ ـ پیر : تدبیر نه با تو بوده است اول کار .
۱۰- پیر: عزیزی.
۱۱-گل ، می ، پیر: کاین مملکت حسن نماند جاوید . ـ متن موافق نسخهٔ اساس است .
۱۲- می : برون برد .

۱۳۹

هشدار که روزگار شور انگیز است — ایمن‌منشین که تیغ[1] دوران تیز است
در کام تو گر زمانه لوزینه نهد — زنهار فرو مبر که زهرآمیز است[2]

۱۴۰

چون آب بجویبار و چون باد بدشت — روزی دگر ازعمرمن وتو بگذشت[3]
هرگز غم دو روز نباید خوردن[4] — روزی که‌نیامده‌ست‌وروزی که گذشت

۱۴۱

گر یك نفست ز زندگانی گذرد — مگذار کـه جز بشادمانی گذرد
هشدار که سرمایهٔ سودای جهان[5] — عمراست‌وچنان کش گذرانی گذرد[6]

۱۴۲

شادی[7] مطلب که‌حاصل‌عمردمی‌است — هر ذرّه زخاك کیقبادی و جمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود[8] — خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

۱۴۳

غم چند خوری بکار ناآمده پیش — رنج است نصیب مردم دور اندیش
خوش‌باش‌وجهان‌تنگ‌مکن‌بردل‌ریش — کزغم خوردن‌قضا نگردد کم‌وبیش[9]

۱ـ گل : که چنگ.
۲ـ این رباعی را (پیر ، ت) هم مثل متن ضبط کرده اند .
۳ـ ت ، خ : روزی دگر ازنوبت عمرم بگذشت .
٤ـ گل ، می : تا من باشم غم دوروزه نخورم ؛ ـ م : هرگز غم دوروز نخواهم خوردن ؛ ـ ت ، ف : هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت .
٥ـ می ، گل ، پیر ، پ : زنهار که سرمایهٔ این ملك جهان .
٦ـ پیر : عمر ست و بدانسان گذرانی گذرد .
۷ـ می : شاهی .
۸ـ پیر : احوال جهان و ملك گیتی نگری ؛ ـ خ : احوال جهان و اصل این عمر که هست .
۹ـ این رباعی درنسخه‌یی از «طربخانه» که اساس‌طبع(گل) قرارگرفته است نبوده وازروی نسخهٔ دیگر درملحقات ذکر کرده است درنسخهٔ ما هم درج شده است .

۱۴۴

سر گشته بچوگان قضا[۱] همچون گوی چپ می‌خور و راست می‌رو و هیچ مگوی

کآنکس که ترا فکند اندر تك و پوی او داند و او داند و او داند و اوی[۲]

۱۴۵

زین گنبد گردنده بد افعالی بین وز جملهٔ دوستان جهان خالی بین

تا بتوانی تو یک نفس خودرا باش فردا مطلب دی منگر حالی بین[۳]

۱۴۶

آنکو بسلامتست و نانی دارد وز بهر نشستن آشیانی دارد

نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گوشاد بزی که خوش جهانی دارد[۴]

۱۴۷

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه گری[۵]

یعنی که نمودند در آیینهٔ صبح کز عمر شبی گذشت وتو بی خبری[۶]

۱۴۸

چون نیست زهرچه هست جز باد بدست چون هست بهرچه نیست نقصان و شکست

انگار که هرچه هست در عالم نیست پندار که هرچه نیست در عالم هست[۷]

۱ـ گل ، می : ای رفته بچوگان قضا .

۲ـ گل ، می : در هر چهار مصراع بدون یاءِ متمم کلمه یعنی «کو ، مکو ، پو ، او» . ـ متن موافق نسخهٔ اصلی ماست که اتفاقاً با (پیر) موافق است .

۳ـ این رباعی در(س،می،خ) درج شده اما در نسخهٔ اساس «گل» نبوده وآنرا از روی نسخهٔ دیگر «طربخانه» درملحقات آورده است .

۴ـ این رباعی درمرزبان‌نامه صفحهٔ (۸۸) آمده‌است ؛ من همان روایت را اختیار و از نسخه بدلهای زاید صرف نظر کردم .

۵ـ می ، گل : « دانی که چرا می کنداین نوحه گری» ؛ـ پیر :

دانی که سپیده دم خروس سحری هرلحظه چرا همی کند نوحه گری

۶ـ این رباعی رابشیخ ابوسعید ابوالخیرهم نسبت داده‌اند وبدین‌سبب درطبع استانبول ازمتن «طربخانه» حذف شده است رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (کد) .

۷ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۸۲) درفصل دیگرآورده است .

۱۴۹

ای بیخبر از کار جهان هیچ نیی(۱)   بنیاد تو باد است(۲) وزان هیچ نیی
شد حد وجود تو میان دو عدم   اطراف تو هیچ و در میان هیچ نیی

۱۵۰

مشنو سخن زمانه ساز آمدگان   می‌گیر مروّق از طراز آمدگان
رفتند یکان یکان فراز آمدگان   کس می ندهد نشان باز آمدگان(۳)

۱۵۱

آن قصر که بهرام(٤) دراو جام گرفت   آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت(٥)
بهرام کـه گور می‌گرفتی همه عمر   دیدی که چگونه گور بهرام گرفت(٦)

۱۵۲

آن مایه زدنیا که خوری یا پوشی(۷)   معذوری اگر در طلبش می‌کوشی(۸)
باقی همه رایگان نیرزد ُهشدار   تا عمر گرانمایه بدان(۹) نفروشی

۱ـ پیر : درهر چهار مصراع «نه‌یی» نوشته است باختلاف رسم الخط که «نه‌ای» هم میتوان نوشت ؛ نگارنده درکتابی کـه برای قواعد املاء فارسی تألیف کرده این قاعده را بشرح نوشته است .

۲ـ می ؛ گل : بنیاد بباد است .

۳ـ گل : این رباعی را ازروی یکی از نسخ « طربخانه» در ملحقات کتاب خود آورده ؛ در نسخهٔ ما هم درج شده است .

توضیحاً بیت دوم این رباعی درکتاب «سندبادنامه» محمد بن‌علی ظهیری‌آمده‌است؛ رجوع شود بمقدمه «گل» صفحهٔ (ط) .

٤ـ ف : آن قصر که جمشید .

٥ـ گل ، می : « روبه بچه کرد و آهوآرام گرفت » .

٦ـ این رباعی در [س،می،خ] درج شده ؛ ـ گل : همآنرا ازروی‌یکی‌ازنسخه‌های طربخانه نقل کرده است .

۷ـ پیر : آن مایه که نوشی زجهان یا پوشی .

۸ـ پیر : اگر درطلب آن کوشی .

۹ـ گل : بران .

١٥٣

زین گونه که من کار جهای می‌بینم — عالم همه رایگان بر آن می‌بینم
سبحان الله بهرچه در می نگرم — ناکامی خویش اندر آن می‌بینم(۱)

١٥٤

هم دانهٔ امید بخرمن ماند — هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم وزرخویش از درمی تابجوی — بادوست بخورورنه بدشمن‌ماند(۲)

١٥٥

بشنو زمن ای زبدهٔ یاران کهن — اندیشه مکن زین فلك بی سرو بن
بر گوشهٔ عرصهٔ قناعت بنشین — بازیچهٔ چرخ را تماشا میکن(۳)

١٥٦

یك قطرهٔ آب بود و با دریا شد — یك ذره زخاك بازمین یکجا شد(٤)
آمد شدن تو اندراین عالم چیست — آمد مگسی پدید و ناپیدا شد(٥)

١٥٧

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد — وآن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام اوبود شباب — فریاد ندانم که کی آمد کی شد(٦)

۱ـ گل : ناکامی خویشتن درآن می‌بینم .
توضیحاً دراین رباعی قافیهٔ مصراع دوم وچهارم تکرار شده واینطورایطاء ازاستاد سخندان بعید است ؛ اتفاقاً نسخهٔ مورخ ٦٠٤ « پیرپاسگال » هم مثل «طربخانه» است ؛ مع ذلك احتمال میرود که در یکی ازاین دو مصراع تحریفی شده باشد (؟)
علاوه می کنم که این رباعی درنسخهٔ (می ، س) درج شده امادرنسخهٔاساس‌طبع‌استانبول‌نبوده وآنرا از روی نسخ دیگر «طربخانه» ملحق کرده است .
۲ـ این رباعی فقط در یکی ازنسخ « طربخانه » دیده شد ؛ و (گل) آنرا از روی (ف) ملحق کرده است .
۳ـ پیر : این رباعی را عیناً مثل (ط) ثبت کرده است .
٤ـ ف : یکتا شد .
٥ـ گل : این رباعی را ندارد اما در دونسخهٔ ما موجود است .
توضیحاً این رباعی یکی از جملهٔ ۱۳ رباعی است که در « مونس‌الاحرار» بنام خیام درج شده است [رجوع شود بمقدمه] ؛ در نسخهٔ مورخ ٦٠٤ کلیشهٔ « پیرپاسگال » هم بامتن یکسان ثبت شده است .
٦ـ گل : این رباعی را هم ندارد اما در دو نسخهٔ (ط) درج شده است ؛ این‌هم یکی از ۱۳رباعی «مونس الاحرار» است .

۱۵۸

از آمده‌ها زردمکن چهرهٔ خویش وز نامده‌ها آب مکن زهرهٔ خویش[۱]
بر گیرزعمر بی بدل بهرهٔ خویش زان‌پیش که‌دهربر کشددهرهٔ[۲]خویش

۱۵۹

چون‌روزی‌وعمربیش‌و کم‌نتوان کرد دل را بکم وبیش دژم نتوان کرد
کار من وتو چنانکه رای من وتست ازموم‌بدست‌خویش‌هم‌نتوان کرد[۳]

۱۶۰

آنانکه بحکمت[٤] درمعنی سفتند در ذات خداوند سخنها گفتند
سررشتهٔ اسرار ندانست کسی اوّل زنخی زدند وآخر خفتند[٥]

۱۶۱

گردون ز زمین هیچ گلی برنارد کش نشکند و باز زمین نسپارد[٦]
گر ابر چو آب خاك را بردارد تا حشر همه خون عزیزان بارد

۱ـ می ؛ گل :

از آمد ها آب مکن زهرهٔ خویش وز هر جهتی شور مکن شهرهٔ خویش

متن موافق (س ،خ ، نف) است .

۲ـ **دهره** با فتح دال وسکون هاء : شمشیر کوتاه سرتیز ونوعی ازحربه و داس که مردم گیلان دارند وباآن درخت بیفکنند ؛ خاقانی گوید :

زهره و دهره بسوخت کوکبهٔ رزم او زهرهٔ زهره بتیغ دهرهٔ دهر ازسنان

* * *

حق کرده برون ز دست کسبت از دهرهٔ دهر نعل اسبت

۳ـ این‌رباعی درهرسه نسخهٔ ما درج شده وازجملهٔ (۱۳) رباعی «مونس‌الاحرار»است .

٤ـ خ : بفکرت ؛ ـ نف : آنها که بفکر در معنی .

٥ـ این رباعی بشکل دیگر در فصل دهم جزو حکایات آمده و در معنی با فصل اول انسب است .

پیر : هم این رباعی را با متن که از روی (س) نوشته‌ایم . یکسان ضبط کرده است .

٦ـ پیر ، مل:باز بگل نسپارد ؛ ـ می ، ف : کش نشکند وهم بزمین نسپارد .

۱٦۲

این بحر وجود آمده بیرون زنهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند زان روی که هست کس نمی‌داند گفت(۱)

۱٦۳

ای پیر خردمند پگه‌تر برخیز وان کودك خاك بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم‌نرمك می‌بیز مغز سر کیقباد و چشم پرویز(۲)

۱٦٤

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن که میزند موجی نو موجش خوانند ودرحقیقت دریاست(۳)

۱٦٥

در دایرهٔ وجود دیر آمده ایم وز پایهٔ مردمی بزیر آمده ایم
چون عمر نه بر مراد ما می گذرد باری بسر آمدی که سیر آمده‌ایم(٤)

۱ــ می ، گل، پیر : این رباعی را ندارد اما درنسخهٔ اساس ما موجود است ، در (ف، نف) هم ثبت شده است .

توضیحاً این رباعی و رباعی بعد نیز هر دو از جملهٔ ۱۳ رباعی است که در «مونس‌الاحرار» بنام خیام درج شده است .

باز علاوه می گفتم که بهمین قافیه باز رباعی دیگر بخیام‌منسوبست که (ط ، نف) هردوراو (پیر) فقط آن یك رباعی را ثبت کرده اند «در خواب بدم مرا خردمندی گفت . . الخ »

۲ــ گل: این رباعی را ندارد اما در نسخهٔ اصلی ما موجود است ؛ ــ پیر ، مو ، مل ، ف ، ط ، پ ، بر : همه این رباعی را ازخیام نقل کرده‌اند .

۳ــ این رباعی به «باباافضل» نیزمنسوبست ، وباین سبب (گل) آنرا حذف کرده است .
علاوه می کنم که تناسب این‌رباعی با «حکمیات» فصل دوم بیشترست تا این فصل؛ و درنسخهٔ مأخذ (گل) جزو فصول بعد بوده که حذف شده است و عذر این مشوشی را در مقدمه گفته‌ایم .

٤ــ گل : این رباعی را دراین فصل ندارد ودرنسخهٔ مأخذ ما موجود است ، نف : هم‌آنرا با متن یکسان ضبط کرده است .

١٦٦

این تابهٔ چرخ(۱) بین نگون افتاده(۲) درروی دل زیرکان زبون افتاده
در دوستی صراحی و جام نگر(۳) لب بر لب و در میانه خون افتاده

١٦٧

ایکاش که جای آرمیدن بودی یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش ازپی صدهزارسال ازدل خاك چون سبزه امید بر دمیدن بودی(٤)

١٦٨

ای بس که نباشیم وجهان خواهد بود نی نام زمـا و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل زین پس چونباشیم همان خواهد بود

١٦٩

هرذرّه که درخاك زمینی بوده است خورشیدرخی زهره جبینی بوده است(٥)
گرد از رخ نازنین بآزرم(٦) فشان کان هم رخ خوب نازنینی بوده است(۷)

١٧٠

این کوزه که آبخوارهٔ مزدوریست از دیدهٔ شاهی و دل دستوریست
هرکاسهٔ می که بر کف مخموریست ازعارض مستی و لب مستوریست(۸)

۱ـ پیر : این بایهٔ چرخ . ـ ظاهراً سهو قلم کاتبست .

۲ـ ت ، بر : این چرخ چو طاسیست نگون افتاده .

۳ـ پیر ، ت : در دوستی شیشه وساغر نگرید .

٤ـ گل : این رباعی و رباعی بعد هیچکـدام را در نسخهٔ مأخذ خود نداشته و هر دو را بطور ملحقات از رباعیات مرحوم « فروغی » علاوه کـرده است اما نسخهٔ اسـاس ما هر دو رباعی را دارد .

٥ـ ف : پیش ازمن وتو تاج و نگینی بوده است .

٦ـ نف : بآرام ، ـ ظاهراً تحریفست .

۷ـ این رباعی درتاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی تألیف ۷۳۰ ازخیام نقل شده واتفاقاً روایت نسخهٔ (ط) که در دست ماست باآن یکی است ؛ اما (گل) این رباعی را درمتن نسخهٔ مأخذ خود نداشته و درملحقات افزوده است .

۱۷۱

آرند یکی و دیگری بربایند — برهیچ دل از راز دری[1] نگشایند
این گردش مهر و مه که مان بنمایند[2] — پیمانهٔ عمر ماست می پیمایند

۱۷۲

در گوش دلم گفت فلك پنهانی — فرمان قضا چرا زمن میدانی[3]
در گردش خویش اگرمرا دست بدی — خود را برهاندمی ز سرگردانی

۱۷۳

برمن قلم قضا چو بی من رانند — پس نیك و بدش زمن چرا[4] میدانند
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو — فردا بچه حجّتم بداور خوانند

۱۷۴

چون حاصل آدمی درین خارستان[5] — جز خوردن غصه نیست یا کندن[6] جان
خرم دل آن کزین جهان زود برفت — آسوده کسی که خود نیامد بجهان

۱۷۵

تا چند ازین حیله و زرّاقی عمر — تا چند مرا دُرد دهد ساقی عمر
خواهم که من ازستیزه و خدعهٔ او[7] — چون جرعه بخاك ریزم این باقی عمر

۱ـ ف : برهیچ کسی راز همی نگشایند .

۲ـ ف : مارا زقضا جزاین قدر ننمایند .

۳ـ ف: حکمی که قضا بود زمن میدانی .

٤ـ خ: نیك وبد من چرا زمن .

توضیحاً این رباعی با فصل دوم مناسبتراز این فصل است وبطوریکه درمقدمه ذکرشده تقدیم وتأخیردرنسخ (ط) فراوانست واگر ما میخواستیم رباعیهارا بسلیقهٔ خود فصل بندی کنیم کتابی تازه بوجود میآمد که «طربخانهٔ» رشیدی تبریزی نبود !

۵ـ ف : شورستان ؛ ـ خ : گورستان .

٦ـ ف ، نف : تاکندن جان . ـ محتمل صحت است ؟

۷ـ کل ، می : « حقا که من از ستیزهٔ جرعهٔ او » ؛ ـ پیر : « خواهم که ز دست حیله وخدعهٔ او » ؛ ـ نف : «حقا که من از ستیزه وخدعهٔ او» . ـ متن موافق (س ، خ) است .

توضیحاً نسخهٔ (می) این رباعی را داخل فصل پنجم نوشته است .

فصل پنجم

در خمریات

۱۷۶

این چرخ فلك[۱] بسی چوما کشت و درود — غم خوردن بیهوده نمی دارد سود[۲]
پر کن قدح می بکفم درنه زود — تا باز خورم[۳] که بودنیها همه بود

۱۷۷

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست — نتوان بگمان وشك[٤] همه‌عمر نشست
هان تا ننهیم ساغر باده ز دست[٥] — در بیخبری مردچه هشیاروچه مست[٦]

۱۷۸

چون آمدنم بمن نبد روز نخست — وین رفتن بی مراد عزمیست درست
برخیز و میان ببند ای ساقی چست — کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

۱ـ ف : دهقان قضا .

۲ـ پیر :

غم خوردن بیهوده کجا دارد سود — کین چرخ هزارها چو ما کشت و درود

نف : درمصراع اول با (پیر) یکسان ودرمصراع دوم چنین است : «کاین چرخ فلك بسی چو ما کشت و درود »

۳ـ پیر : با یار خورم . ـ ظاهراً تصحیف کانبست ؛ ـ : نف : تا نوش کنم .
شاید درنسخ قدیم « باذه » با املاء ذال فارسی بوده که به «باز» تصحیف شده اصت (؟)

٤ـ ف ، نف : نتوان بامید شك ؛ ـ پیر : « نتوان بگمان تمامی عمر نشست » .

٥ـ پیر : تا ننهیم جام می را از دست ؛ ـ ف ، نف ، گل ، می : تا ننهیم جام می از کف دست . ـ متن موافق (س ، خ ، پ) است.

٦ـ گل : دربیخبری چه هوشیارست وچه مست؛ ـ می: دربیخبری چه هوشیاروچه مست؛خ: در بیخبری او چه هشیار چه مست ، ـ متن موافق (س ، ف ، پ) است .

۱۷۹

در دست هماره(۱) آب انگورم باد　　درسر هوس بتان چون حورم باد(۲)
گویند بمن خدا ترا(۳) توبه دهاد　　اوخودبدهد(٤)من‌نکنم دورم باد(٥)

۱۸۰

چون جنس مرا خاصه نداند ساقی　　صد فصل ز هر نوع براند ساقی
چون وامانم برسم خود باده دهد　　وز حد خودم درگذراند ساقی(٦)

۱- خ : همیشه .
۲- پیر: دومصراع را مقدم ومؤخراوشته است ؛ - ت : هم مقدم ومؤخراست‌بااختلاف‌جزئی درمصراع‌اول باین صورت :

در سر هوس بتان چون حورم باد　　بر کف همه ساله آب انگورم باد

۳- خ گویند مرا خدا ترا ؛ - پیر :گویند بمن کـه ایزدت .
٤- پیر ، خ : گر او دهد و من نکنم دورم باد .
٥- گل : این رباعی را ندارد و در نسخهٔ ما موجود است .
٦ - پیر : هم این رباعی را عیناً مثل متن ضبط کرده است؛ وازنسخ «طربخانه» که دردست ماست تنها (می) این رباعی را دارد : در نسخهٔ مأخذ طبع استانبولّ هم این رباعی نبوده است ؛ ما نیز درانتساب آن بحکیم خیام اطمینان نداریم چراکه لطفی درلفظ ومعنی‌آن نمی‌بینیم ؛ وانگهی پیداست که گویندهٔ این رباعی عمدهٔ مقصودش اعمال صنعت بدیعی «مراعاة النظیر» و«ایهام تناسب» بوده‌که شش کلمه از مصطلحات فن ایساغوجی منطق را در چهار مصراع آورده است : (**جنس** و **خاصه** و **فصل** و **نوع** و **رسم** و **حد**) . - وگویا بهمین مناسبت‌که بویی از حکمت در این رباعی هست آنرا بحکیم خیام نسبت داده‌اند ؛ اما من باور نمی‌کنم که طبع حکیم آزاد کم‌گوی گزیده‌گوی زیر بارتکلفات لفظی رفته وفقط برای اعمال صنعت بدیع شعرگفته باشد ؟
اینکه‌گفتم نمونه‌یی بود از رباعیهای مشکوك کـه درنسخهٔ مورخ ٦۰٤ پیرپاسگال نیزبنام خیام ثبت شده است والله العالم بالصواب .
علاوه می‌کنم که نظیر رباعی قبل « در دست هماره آب انگورم باد » باز رباعی ذیل را در خود «طربخانه» که بعد ازاین بشمارهٔ (۲۲۹) خواهدآمد ونیزدرمجموعهٔ «نف» و بعض‌مجموعه‌های دیگر بخیام نسبت داده اند‌که آن هم بنظر من مشکوك و مخدوش است .

دنیا چو فناست من بجز فن نکنم　　جز رای نشاط و می روشن نکنم
گویند مرا که ایزدت توبه دهاد　　او خود ندهد وگردهد من نکنم

حکیم دانشمند جز این نمی‌گوید کـه با خواستهٔ حق ، کاری از بندهٔ ناچیز ساخته نیست. « ماشاء الله کان ومالم یشأ لم یکن » :

ایزد چو نخواست آنچه من خواسته‌ام　　کی گردد راست آنچه من خواسته‌ام
گرهست صواب‌آنچه او خواسته است　　پس جمله خطاست آنچه من خواسته‌ام

پس دیگر چگونه این گستاخی ونادانی خواهد کرد که « وگردهد من نکنم » !

۱۸۱

چون نیست مقام ما درین دیر (1) مقیم — پس بی‌می و معشوق (2) خطاییست عظیم (3)
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم (4) — چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم (5)

۱۸۲

ترکیب پیاله‌یی (6) که درهم پیوست (7) — بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین و برو دست (8) — از مهر که پیوست و بکین که شکست (9)

۱ـ ف، مو: دهر؛ پیر: جاویدنیم چواندرین دهرمقیم.ـ متن موافق نسخ (ط، ت، پ، م، تر) است .
۲ـ ت : بی ساقی ومعشوق .
۳ـ خ : عذابیست الیم .
٤ـ پیر، می ، گل، پ : ای مرد سلیم ؛ ـ ت : ای مرد حکیم ؛ ـ عب : ای مرد سقیم . ـ مأخذش همان نسخهٔ (پیر) یعنی «سلیم» بوده وممکن است باشتباه طبع «سقیم» شده باشد ؛ اما متن را موافق (مو ، ف ، خ) اختیار کرده‌ایم .
٥ـ این رباعی ازجملهٔ ۱۳ رباعی است که محمد بن بدر جاجرمی در «مونس‌الاحرار» بنام خیام ثبت کرده ؛ در «سندبادنامه» محمدبن علی ظهیری هم آمده است .
٦ـ گل ، می ، پیر ، خ : اجزای پیاله‌یی .
۷ـ گل، می ، خ : درهی پیوست .
۸ـ گل ، می ، س : «چندین سر و دست نازنین از سر دست» ؛ ـ ف : « چندین سر و پای نازنین از سر دست» ؛ ـ پیر : نازنین وسرودست ؛ ـ نف : چندین «سروساق نازنین و کف دست» .
سایر نسخ نیز هیچ کدام صحیح بنظر نمی‌رسد و «برو دست» تصحیح احتمالی نگارنده است ؛ وممکن است « برو پای نازنین و سرو دست» باشد (؟)
۹ـ این رباعی در تاریخ جهانگشای جوینی تألیف ٦٥۸ و تاریخ « وصّاف » نیزباسم خیام مذکور است ؛ در همهٔ نسخ « طربخانه » نیزدرج شده است اما در طبع استانبول عمداً آنرا حذف کرده اند .برای اینکه دربعض مجموعه هابنام **باباافضل** ضبط شده‌است؛ رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (یب) .
توضیحاً علاوه می کنم که این رباعی را درحاشیهٔ یکی ازنسخ قدیم رسالهٔ «التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سورالقرآن العظیم » امام فخر الدین رازی متوفی ٦۰٦ متعلق بکتابخانهٔ دانشگاه طهران‌هم نوشته اند بمناسبت رباعی‌دیگرخیام «دارنده چوترکیب‌چنین‌خوب‌آراست ...الخ» کـه در متن آن رساله نقل شده است ؛ رجوع شود بفهرست کتب اهدائی آقای « مشکوة » تألیف «دانش پژوه» .
در بارهٔ رسالهٔ مزبور و رباعی که از خیام در متن آن ذکر شده است آقای مجتبی مینوی سلّمه‌الله هم در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات طهران [شمارهٔ ۲ سال ٤ مورخ دیماه ۱۳۳٥ شمسی] مقالهٔ مفیدی نوشته‌اند که‌درمقدمه ازآن گفت‌وگو کرده‌ایم .
باز علاوه می کنم که رباعی‌ذیل منسوب‌به«باباافضل» ظاهراً درجواب همین‌رباعی خیام است .

معلوم نمی شود چنین از سر دست — کاین صورت ومعنی زچه درهم پیوست
اسرار بجملگی بنزد همه کس — آنگاه عیان شود که صورت بشکست

۱۸۳

گویند مخور باده بشعبان[۱] نه رواست   نه نیز رجب که آن مه خاص خداست
شعبان ورجب مه خدایست ورسول[۲]   می در رمضان[۳] خوریم کان خاصهٔ ماست[٤]

۱۸۴

من باده خورم ولیك مستی نکنم[٥]   اِلّا بقدح دراز دستی نکنم
دانی غرضم ز می پرستی چه بود   تا همچوتوخویشتن پرستی نکنم[٦]

۱۸۵

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم   یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی می خوردم   اکنون که توبردلم نشستی نخورم[۷]

۱۸٦

هشیار نبوده ام[۸] دمی تا هستم   ورخودشب قدراست هم امشب مستم[۹]
لب بر لب جام و سینه بر سینهٔ خم   تا روز بگردن صراحی دستم

۱ـ گل : گویند مخور می که بشعبان .

۲ـ می : خدایند ورسول .

۳ـ خ : ما می رمضان ؛ ـ پ : ماه رمضان ؛ ـ پیر : ما در رمضان .

٤ـ این رباعی بعقیدهٔ من اگرازخیام باشد از اشعار متوسط سبك مقدار اوست برای اینکه نه فکر مستدل حکیمانه دارد نه لطف خطابهٔ شاعرانه ؟

٥ـ گل : « می نوش کنیم لیك مستی نکنیم » ؛ وهمچنین در هر چهار مصراع « نکنیم » بصیغهٔ جمع .

٦ـ این رباعی دردیوان **کمال الدین اسماعیل اصفهانی** ثبت شده وبدین سبب « گل » آنرا ازمتن « طربخانه » حذف کرده است اما ما درآن تصرف نکردیم .

گل : علاوه می کند که این رباعی را در دیوان **«انوری»** نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول نیز دیده است وما در نسخ موجود خودآنرا نیافتیم .

۷ـ این رباعی هم دردیوان « کمال الدین اصفهانی » درج شده وبدین جهت « گل » آنرا ازمتن حذف کرده است.

۸ـ خ : بی باده نبوده ام .

۹ـ پیر : گرچه شب قدر باشد آن هم مستم .

۱۸۷

گرخود(۱) ز می مغانه مستم هستم　　ور کافر و رند و(۲) بت پرستم هستم
هر طایفه‌یی بمن گمانی دارند　　من ز آن خودم چنانکه هستم هستم(۳)

۱۸۸

برگیر زخود حساب اگر باخبری　　کاوّل تو چه آوردی و آخر چه بری
گویی نخورم باده که می باید مرد　　می باید مرد اگر خوری یا نخوری(٤)

۱۸۹

ای همنفسان مرا زمی‌قوت کنید(۵)　　وین چهرهٔ کهربا چو یاقوت کنید
چون درگذرم بمی بشویید مرا　　وز چوب رزم تختهٔ تابوت کنید(٦)

۱ـ گل ، پیر : گرمن .
۲ـ پیر : ور عاشق و رند ؛ ـ نف : ور کافر و گبر .
۳ـ خ : من خود دانم هرآنچه هستم هستم .
توضیحاً این رباعی را بنام «باباافضل کاشانی» هم ثبت کرده اند ؛ و بدین سبب «گل» آنرا حذف کرده است .
ط ، نف : رباعی ذیل را که شبیه رباعی متن است هم در رباعیات خیام ضبط کرده اند که بعقیدهٔ من از رباعی متن مشکوک‌تر است .

گویند مرا که می پرستم هستم　　گویند مرا فاسق و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن　　کاندر باطن چنانکه هستم هستم

٤ـ گل : این رباعی را ندارد و در (می ، خ) درج شده است .
۵ـ گل : «زنهار مرا ز جام می قوت کنید» ؛ ـ می : زنهار مرا بآب می قوت کنید .
٦ـ پیر ، پ ، نف : هم این رباعی را مثل (ط) ضبط کرده اند .
توضیحاً این رباعی و رباعی دیگر تقریباً بهمین سبك و سیاق که هر دو در نسخ مزبور ضبط شده است باعتقاد من مناسب لوح مزار و سنگ قبور رندان لاابالی باده خوار است نه شایستهٔ حکیم بزرگوار ! ومرحوم «فروغی» خوب‌کاری کرده که هیچ یك ازاین دورباعی‌را اختیار نفرموده است ؛ من هم اگر مقید بضبط نسخهٔ «طربخانه» نبودم هیچکدام را انتخاب نمی کردم .

چون درگذرم بباده شویید مرا　　تلقین زشراب وجام گویید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا　　از خاك در میکده جویید مرا

۱۹۰

ساقی گل وسبزه بس طربناك شده‌است　　دریاب که هفتهٔ دگر خاك شده‌است
می نوش وگلی بچین که تادرنگری　　گل خار(۱)شده‌ست وسبزه خاشاك شده‌است(۲)

۱۹۱

برخیز بتا و از برای دل ما(۳)　　حل کن زره لطف همه مشکل ما(٤)
یك کوزهٔ می بیار تا نوش کنیم(۵)　　زان پیش که کوزه ها کنند ازگل ما (٦)

۱۹۲

تا کی غم آن خورم که دارم یانه(۷)　　وین عمر بخوشدلی گذارم یا نه
پر کن قدح باده که معلومم نیست　　کاین دم که فرو برم برآرم یا نه

۱۹۳

این چرخ فلك(۸) بهرهلاك من وتو　　قصدی دارد بجان پاك من وتو
برسبزه نشین ومی خور وشادی کن(۹)　　کاین سبزه بسی دمدز خاك من وتو(۱۰)

۱ـ پیر ، ف ، نف ، پ : گل خاك شده‌ست ؛ ـ پیر : « گل خاك شدست وسبزه هم پاك شدست » .

۲ـ گل : این رباعی و رباعی بعد را ندارد و از روی رباعیات فروغی ملحق کرده است؛ اما نسخهٔ اصلی ما هردو را دارد وما متن را موافق آن نسخه اختیار کرده‌ایم .

۳ـ ف : برخیز بتا بیار بهردل ما ؛ ـ نف : برخیز و بیا بتا برای دل ما ؛ ـ خ : برخیز بتا بیا زبهر دل ما .

٤ـ ف ، نف ، خ : حل کل بجمال خویشتن مشکل ما .

۵ـ ف : یك کوزه شراب تا بهم نوش کنیم ؛ ـ خ : یك کوزه شراب ده که تا نوش کنیم .

٦ـ پ : زان پیش که پر کنند گور از گل ما .

۷ـ پیر : که داری یا نی ؛ وهمچنین در دو قافیهٔ دیگر بصیغهٔ خطابست « گذاری یا نی » و « برآری یا نی » ونیز درمصراع اول « غم آن خوری » .

۸ـ مو ، ف : می خور که فلك .

۹ـ ف : در سبزه نشین ومی روشن میخور ؛ ـ پیر : برسبزه نشین و می‌خور وشاد بزی ؛ ـ نف : « بر سبزه نشین پیاله کش دیر نماند + تا سبزه برون دمد » ؛ ـ ت : بر سبزه نشین بتا که بس دیرنماند + تا سبزه برون دمد » . ـ باین قرارمعلوم شد که (نف،ت) یکی تحریف نسخهٔ دیگری‌است .

۱۰ـ این رباعی از جملهٔ ۱۳ رباعی است که محمد بن بدر جاجرمی در «مونس‌الاحرار » بنام خیام درج کرده ودرنسخهٔ طربخانهٔ ما نیزموجود است اما در طبع استانبول ظاهراً ازقلم افتاده ←

١٩٤

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بندهٔ[۱] آن دمم که ساقی گوید یك جام دگر بگیر و من نتوانم[۲]

١٩٥

ای دل تو باسرار معمّا نرسی در نکتهٔ[۳] زیرکان دانا نرسی
اینجا بمی و نقل[٤] بهشتی می‌ساز کآنجا که بهشتست رسی یا نرسی

١٩٦

خشت سرخم ز ملکت جم خوشتر بوی قدح[٥] از غذای مریم خوشتر
آه سحری ز سینهٔ خمّاری[٦] از نالهٔ بوسعید و ادهم خوشتر[۷]

١٩٧

برخیرم و عزم بادهٔ ناب کنم این چهرهٔ کهربا چو عنّاب کنم[۸]
وین عقل فضول پیشه را مشتی می بر روی زنم چنانکه در خواب کنم

◆ باین‌دلیل که‌نه‌آنرادرمتن‌آورده ونه از ملحقات فروغی نقل‌کرده‌است؛ شاید این رباعی بارباعی هم قافیه‌اش « ازتن چوبرفت جان پاك من وتو» که چون منسوب به **باباافضل** است آنرا از متن «طربخانه» حذف کرده‌اند [رجوع شود بمقدمه صفحهٔ: کز] اشتباه شده باشدوباین‌جهت‌هردوراحذف کرده اند ؟

علاوه می‌کنم که غیرازنسخهٔ (ت) که فقط رباعی متن را آورده وهم قافیه‌اش را ضبط نکرده است باقی نسخ ازقبیل (پیر ، ف ، نف ، ط) هر دو رباعی را ثبت کردها ند ؛ ومن خود در بارهٔ این نوع رباعیهای متحدالقافیهٔ متقارب المضمون نظری دارم که چون درمقدمه بتفصیل گذشته است درحواشی تکرار نمی‌کنم .

۱ـ گل ، خ : شرمندهٔ .

۲ـ این رباعی در (می ، خ) موجود است؛ درمتن مأخذ(گل) هم بوده که بشمارهٔ(۲۱۱) نوشته اما باشتباه اینکه در مأخذ اونبوده است یك باردیگرهم آنراازرباعیات «فروغی» در ملحقات تکرار کرده اند .

۳ـ می : با نکتهٔ .

٤ـ ت ، نف : اینجا بمی وجام ؛ ـ ف: اینجا بمی لعل . ـ متن‌موافق نسخ (ط) است.

٥ـ پیر : یك جرعه می .

٦ـ خ : ز سینهٔ مست خراب .

۷ـ این باعی ورباعی بعد درنسخهٔ اصلی‌ما (س) موجود است؛ گل:هردورا ازروی رباعیات فروغی ملحق‌کرده است .

۸ـ ف : رنگ رخ خود برنگ عناب کنم ؛ ـ خ : این زردی رخ برنگ عناب کنم .

۱۹۸

زان کوزهٔ می که نیست دروی ضرری
پر کن قدحی بخور [۱] بمن ده دگری
زان پیشتر ای صنم که در رهگذری [۲]
خاك من و تو کوزه کند کوزه گری

۱۹۹

هر توبه که کردیم شکستیم همه
بر خود در ننگ و نام بستیم همه
عیبم مکنید گر کنم بیخودیی
کز بادهٔ عشق مست مستیم همه

۲۰۰

تا کی عمرت [۳] بخود پرستی گذرد
یا در پی نیستی و هستی گذرد
می خور که چنین عمر که مرگ از پس اوست (٤)
آن به که بخواب یا بمستی گذرد [۵]

۲۰۱

آنها که کشندهٔ مدام [٦] نابند
وانها که بشب مدام [۷] درمحرابند
بر خشك کسی نیست همه در آبند
بیدار یکیست دیگران در خوابند

۲۰۲

درده پسرا می که جهانرا تابی است
زان می که گل نشاط رامهتابی است
بشتاب که آتش جوانی آبی است
دریاب که بیداری دولت خوابی است (۸)

۱ـ پیر : مینوش یکی قدح .

۲ـ پیر : زان پیش کی روزگار دررهگذری ؛ ـ نف : زان پیشتر ای پسر که دررهگذری .

۳ـ گل : عمرت چو همی .

٤ـ گل : که غم ازپس اوست ؛ ف : می نوش که عمری که اجل درپی اوست .

۵ـ این رباعی به **مجد همگر** شاعرمعروف قرن هفتم نیزمنسوبست؛ وبهمین جهت درطبع استانبول آنرا ازمتن «طربخانه» حذف کرده اند .

٦ـ ت : نبید ؛ ـ نف : شراب .

۷ـ گل : که بشب همیشه .

۸ـ این رباعی در نسخهٔ اصلی ما موجود است اما درنسخهٔ اصلی (گل) نبوده وآنرا ازروی نسخهٔ دیگر(ط) ملحق کرده است.

۲۰۳

صبحی خوش‌وخرّم است‌خیز ای‌ساقی در شیشه کن آن شراب ازشب باقی
جامی بمن آر وخوش غنیمت می‌دان این یك‌دم نقد را که فردا باقی(۱)

۱ـ س : که فردا عاقی . ـ متن از روی سایر نسخ (ط) تصحیح شده است .

توضیحاً وقتی مرحوم ملك‌الشعراء بهار نسخهٔ «طربخانه» را که برمز(س) درحواشی نوشته‌ایم ازاین حقیر بامانت گرفته وآنرا سخت پسندیده بود وسفارش اکید در طبع و نشرآن داشت؛ درآن مدت که کتاب پیش وی بود درحواشی‌آن بخط خود درچند موضع یادداشتهای مختصری کرده‌است؛ ازآنجمله درحاشیهٔ بیت متن می‌نویسد .

«ظ» « نقد را که شد در باقی» درباقی یعنی پس انداز و « فردا عاقی » معنی ندارد ـ حرره بهار غفرله » .

نگارنده گوید کلمهٔ «درباقی» که با فعل «شدن» و «کردن» و نظایر آن ترکیب می‌شود از مصطلحات فن سیاق گرفته شده وبمعنی ازبین رفتن وسوخت وسوز شدن حساب ونیست و نابود شدن ونابود کـردن وترك نمودن وموقوف داشتن وصرف نظر کـردن هم درنثر ونظم قدیم ازقبیل کتـاب «اسرارالتوحید» و«اخلاق ناصری» وشعر«جمال الدین» و«کمال‌الدین اصفهانی» فراوان‌آمده است .

مثلا جملهٔ « جان درباقی کند» یعنی جان نثار کند و ازسرجان بر خیزد ، و «فلاق عمل را در باقی کند» یعنی‌آن کاررا موقوف دارد وترك کند ؛ استاد جمال‌الدین اصفهانی گوید :

برو ای دوست کـه در باقی شد با توام نامه و پیغـام برو

***

ناز در باقی کن اکنون کان گذشت ور چنان دانی تو چونان نیستم

***

درباقی‌آمده‌است زجودتوهرچه بود کان را زآفتاب فلك حاصلی شده

صاحب « برهان قاطع» وسایر فرهنگ نویسان که متعرض ضبط کلمه شده حق مطلب را ادا نکرده‌اند ؛ من بهمین جهت تفصیل فوق را نوشتم با اینکه بنای ما براختصار حواشی است .

باری اگرتصحیح احتمالی « بهار» غفرله مورد قبول باشد معانی دیگرمناسبتر از ذخیره و پس انداز کردن است؛ وانگهی محتمل است کـه گویندهٔ رباعی هر کـه هست (؟) کلمهٔ «باقی» را هم مأخوذ ازاصطلاح سیاق درمقابل« نقد» ومجازاً بمعنی همان «درباقی» استعمال کرده و همانطور که درمتن از روی نسخ دیگر«طربخانه» نوشته‌ایم صحیح باشد یعنی دم نقد را دریاب که فرداجزو باقی‌حسابست که وصول‌وحصول‌آن مسلّم نیست یا درباقی ومعدومست .

اما تردید ما در مورد تصحیح «بهار» ازاین جهت است که جملهٔ «این یك دم نقدرا که شد درباقی» با هیچکدام ازمعانی‌کلمه دراین‌مورد مناسب نیست؛ واگرخوب بخواهید اصلا اینجا معنی ندارد والله العالم بالصواب .

۲۰۴

چون هست زمانه درشتاب[1] ای‌ساقی برنه بکفم جام شراب ای ساقی

هنگام صبوح قفل بر در زده‌ایم[2] تعجیل که‌آمد[3] آفتاب ای‌ساقی[4]

۲۰۵

هنگام صبوح ای صنم[5] فرّخ پی برساز ترانه‌یی و پیش آور می

کافکند بخاك[6] صدهزاران جم و کی این آمدن تیرمه و رفتن دی[7]

۲۰۶

روزی بینی مرا تو مست افتاده بر پای تو سر نهاده پست افتاده

دستار ز سر قدح ز دست افتاده در حلقهٔ زلف بت پرست افتاده[8]

۲۰۷

در دل نتوان درخت اندوه[9] نشاند همواره کتاب خرّمی باید خواند[10]

می باید خورد و کام دل باید راند پیداست که چند درجهان خواهی ماند[11]

۲۰۸

گویند مرا زمی که کمتر[12] خور ازین آخر بچه عذر برنداری سر ازین

عذرم رخ یار و بادهٔ صبحدم است انصاف بده چه عذر روشنتر ازین[13]

۱ـ گل: درخراب .

۲ـ نف : قفل از در بگشای .

۳ـ نف : می ده که برآمد آفتاب .

٤ـ این رباعی در (س ،خ) ثبت شده و (گل) آنرا از روی نسخ دیگر(ط) غیرازآن نسخهٔ که مأخذ طبع وی بوده است علاوه کرده .

۵ـ پیر : ای پسر .

٦ـ پیر : بردست بخاك .

۷ـ ف ، نف : هم این رباعی را با (ط) یکسان ضبط کرده اند .

۸ـ ازجملهٔ رباعیهاست که درمأخذ طبع (گل) نبوده و از روی نسخ دیگر(ط) علاوه کرده است اما درنسخهٔ مأخذ طبع ما موجود است وباین جهت آنرا درمتن آورده‌ایم نه در ملحقات .

۹ـ پیر : نشان اندوه .

۱۰ـ پ :کتاب وحرف میباید خواند .

۱۱ـ پیر : در جهان باید ماند .

نف : این رباعی را با (ط) یکسان ضبط کرده است .

۱۲ـ پیر : گویند مرا که می تو کمتر .

۱۳ـ این رباعی هم ازجمله رباعیهاست که (گل) از روی نسخهٔ دیگر (ط) علاوه کرده ودر (س ، خ) موجود است .

۲۰۹

باباده نشین که ملك محموداین‌است / وزچنگ شنو که لحن داود اینست
از نآمده و رفته دگر یاد مکن / خوش‌باش که ازوجود مقصوداینست

۲۱۰

جامی و بتی و ساقیبی بر لب کشت / این هرسه مرا نقد وترا نسیه بهشت
مشنوسخن بهشت‌ودوزخ از کس(۱) / که رفت‌بدوزخ و که‌آمدزبهشت(۲)

۲۱۱

تا چند زنم بروی دریاها خشت / تا کی‌غم‌مسجد برم‌وفکر کنشت(۳)
خیّام که‌گفت دوزخی خواهد بود / که رفت بدوزخ و کـه آمد زبهشت(٤)

۲۱۲

چون‌هشیارم‌طرب(۵) زمن پنهانست / ورمست(٦) شوم در خردم نقصانست
حالیست میان مستی و هشیاری / من بندهٔ آن ، که زندگانی آنست

۱ـ گل : زکسی .

۲ـ تکرار قافیهٔ «بهشت» دلیل مخدوش بودن این رباعی است اما در همهٔ نسخ (ط) و نیز در (نف) آنرا بهمین صورت ضبط کرده‌اند ؛ ودرنسخهٔ (ت) باین صورت ذکر شده که‌آن‌هم دارای عیب تکرار قافیه است :

یك شیشه شراب ولب یارولب کشت / این جمله مرا نقد وترا نسیه‌بهشت
قومی ببهشت و دوزخ اندر گروند / که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت

توضیحاً براین قافیه تاکنون پانزده رباعی منسوب بخیام دیده‌ام کـه باعتقاد من اکثر آنها ازخیام نیست بلکه از شعرای دیگراست که گفتهٔ خیام را استقبال وتتبع کرده‌اند ؛ رجوع شود به مقدمه .

۳ـ ت : «بیزار شدم ز بت پرستان کنشت» ؛ باقی همه با متن (ط) یکسانست .

٤ـ گل : این رباعی را ازقلم انداخته نه در متن آررده ونه درملحقات (فروغی) علاوه کرده است؛ اما درنسخهٔ ما موجود است.
توضیحاً این رباعی را بصور و اشکال مختلف ضبط کرده اند که اکثرش مغشوش و مخدوش است .

۵ـ پیر : تا هشیارم خرد ؛ ـ نف : تا هشیارم طرب .

٦ـ پیر : چون مست .

۲۱۳

چون عهده نمی‌شود(۱) کسی فردارا	حالی‌خوش کن تواین دل شیدارا(۲)
می نوش بنور ماه ای ماه کـه ماه	بسیار بتابد(۳) و نیـابد ما را (٤)

۲۱۴

یاران چو باتّفاق میعاد کنید(٥)	خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه بر کف گیرد	بیچاره مرا هم(٦) بدعا یاد کنید

۲۱۵

معشوق(۷) که‌عمرش‌چوغمم‌باد دراز	امروز بمن تلطّفی(۸) کرد آغاز
برچشم من‌انداخت دمی‌چشم وبرفت	یعنی که نکویی کن و درآب انداز

۲۱۶

ای خواجه یکی کامروا کن ما را	دم درکش و در کار خدا کن مارا
ما راست رویم لیك تو کج بینی	رو چارهٔ دیده کن رها کن ما را(۹)

۲۱۷

زان باده که عمررا حیاتی‌دگراست	پرکن قدحی گرچه ترا دردسراست
برنه بکفم که کار عالم سمر است	بشتاب که عمرت‌ای‌پسردرگذراست(۱۰)

۱ـ ت : عهده نمی‌کند .
۲ـ پ : دل سودا را .
۳ـ ت : بسیار بجوید ؛ ـ پ : بسیار بگردد ولیابی مارا .
٤ـ گل : این رباعی را ندارد و در (س ، می) درج شده است .
٥ـ ت : یاران بموافقت چو میعاد کنید .
٦ـ ط ، ت ، نف : بیچاره فلانرا . ـ متن را موافق نسخهٔ مورخ ٦٠٤ کلیشهٔ «پیرپاسکال» اختیار کردم .
توضیحاً دراین رباعی علاوه بربرودت مضمون قاعدهٔدال وذال فارسی وعربی‌هم‌درقوافی رعایت نشده است ؛ واین امر خود قرینه‌یی برمخدوش بودن آن تواند بود (؟)
۷ـ پیر : دلبرده (؟)
۸ـ گل : امروز بنو تلفظی ؛ ـ پیر : امروز تلفظی زنو ؛ ـ نف : امروزتلفظی بنو . ـ متن موافق (س،می) است .
۹ـ این رباعی درنسخهٔ ما ثبت شده واز (گل) افتاده است ؛ اما تناسب‌آن بافصل خمریات معلوم نیست (؟)
۱۰ـ پ : که عمر هر دمی در گذر است .

۲۱۸

درپای‌اجل[1]چومن‌سرافکنده شوم — وز بیخ امید عمر بر کنده شوم[2]

زنهار گلم بجز صراحی مکنید — باشد که زباده پر شوم زنده شوم[3]

۲۱۹

درخواب‌شدم[4]مراخردمندی گفت — کز خواب کسی را گل‌شادی‌نشکفت

کاری[5]چه کنی که بااجل باشدجفت — می‌نوش که عمرهات[6]می‌باید خفت

۲۲۰

روزیست‌خوش‌وهوانه‌گرمست‌ونه‌سرد — ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

بلبل بزبان حال خود[7] باگل زرد — فریاد همی زند[8]که می‌باید خورد

۲۲۱

هر جرعه که ساقیش بخاك افشاند — در دیدهٔ گرم آتش دل بنشاند

سبحان الله تو باد[9] می پنداری — آبی که ز صد درد دلت برهاند[10]

۲۲۲

نتوان دل شاد را بغم فرسودن — وقت خوش‌خود بسنگ‌محنت‌سودن

کس‌غیب چه داند[11]که چه خواهد بودن — می باید و معشوق و بکام آسودن

۱ـ پیر : عمل .

۲ـ پیر : ازدست اجل چو مرغ پرکنده شوم .

۳ـ ت : شاید که چو پر باده شود زنده شوم ؛ پیر : شاید که چو بوی می رسد زنده شوم .

٤ـ پیر، پ ، نف : درخواب بدم .

۵ـ می، گل، ت : چیزی .

٦ـ پ: می‌خور که بزیر خاك .

۷ـ می، گل: بزبان حال ما ؛ ـ ت بزبان پهلوی ؛ ـ پیر: بزبان حال نزدگل زرد .

۸ـ پیر : همی کند .

۹ـ می ، نف : باده . ـ متن موافق (س ، ت) است و ظاهراً همین «باد» صحیح است برای اینکه پیداست گویندهٔ رباعی درصدد اعمال صنعت تضاد عناصراربعه بوده ودرهرمصراع یکی ازچهار عنصررا آورده‌است (خاك، آتش، باد ، آب) .

۱۰ـ گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲٦۱) جای دیگر ثبت کرده است .

۱۱ـ گل : دردهر که داند ؛ ـ پیر : کس غیب نداند .

۲۲۳

از گردش روزگار بهری برگیر — برتخت‌طرب‌نشین بکف‌ساغر گیر[۱]
ازطاعت ومعصیت خدا مستغنی است — باری تو مراد خود ز عالم برگیر[۲]

۲۲۴

ننگ‌است[۳] بنام نیك مشهور شدن — عار است ز جور چرخ رنجور شدن
خمّار ببوی[٤] آب انگور شدن — به زانکه بزهد خویش مغرورشدن

۲۲۵

ما افسر خان و تاج کی بفروشیم — دستار قصب[۵] ببانگ نی بفروشیم
تسبیح که پیك لشکر تزویر است — ناگاه بیك‌جرعهٔ می[٦] بفروشیم[۷]

۲۲٦

خیّام[۸] زمانه ازکسی دارد ننگ — کو در غم ایّام نشیند دلتنگ
می نوش درآبگینه[۹] بانالهٔ چنگ — زان‌پیش که‌آبگینه(۱۰)آیدبرسنگ(۱۱)

۲۲۷

یاقوت لبا لعل بدخشانی کو — وان راحت روح و راح ریحانی کو
می گرچه حرام در مسلمانی شد — می‌میخوروغم مخورمسلمانی کو[۱۲]

۱ـ پیر : نشین وساغر برگیر.
۲ـ این رباعی درنسخهٔ ما درج شده و از(کل) افتاده است .
۳ـ پیر : ننگی است ؛ ـ می، نف: نیکست .
٤ـ س، نف : مخمور ببوی ؛ ـ خ : خمار بپای .
۵ـ پیر : دستار وقصب .
٦ـ پیر : بیك پیاله می .
۷ـ این رباعی را بنام **عمادفقیه کرمانی** هم نوشته‌اند وبدین‌سبب(کل)آنراازمتن‌حذف کرده است وما تصرف نکردیم .
۸ـ مو، ف: ایام ؛ ـ پیر : خیام زمانه زانکسی .
۹ـ کل، می، نف: زآبگینه ؛ ـ مو، ف: می خورتو درآبگینه .
۱۰ـ کل :کت‌آبگینه .
۱۱ـ این رباعی ازجملهٔ ۱۳ رباعی است که « مونس الاحرار» بنام خیام ثبت‌کرده است با اختلاف روایت«ایام زمانه از کسی دارد ننگ» که قابل توجیه است(؟)
۱۲ـ این‌رباعی‌رادردیوان **سلمان ساوجی** هم نوشته‌اند وباین جهت(کل)آنرا ازمتن(ط) حذف‌کرده است .

۲۲۸

مگذار که غصّه درحصارت گیرد[۱] — واندوه محال روزگـارت گیرد
مگذار کنار آب‌صاف ولب کشت[۲] — زان پیش که خاك در کنارت گیرد[۳]

۲۲۹

دنیا چو فناست من بجز فن نکنم — جز رای نشاط و می روشن نکنم
گویند مرا که ایزدت توبه‌دهاد[٤] — اوخود ندهد و گردهد[٥] من نکنم

۲۳۰

این‌خاك‌ره‌ازخواجه‌بخاری بوده‌است[٦] — در وقت خود او بزرگواری بوده است
هرجا که قدم نهی یقین می پندار — کان دست کریم‌شهسواری بوده‌است[۷]

۲۳۱

می لعل مذابست و صراحی کانست — جسمست پیاله و شرابش جانست[۸]
آن جام بلورین کـه ز می خندانست — اشکی‌است که‌خون‌دل‌دراوپنهانست[۹]

۱ـ گل، می، ت، نف : در کنارت گیرد . ـ متن موافق (س،خ) است .

۲ـ خ : مگذار دمی کنارآب ولب کشت ؛ ـ نف : می‌خور بکنار سبزه وآب روان .

۳ـ خ ، نف : در حصارت گیرد .

توضیحاً این ربـاعی به **فخرالدین عراقی** نیز منسوبست و بـدین سبب (گل) آنرا عمداً حذف کرده‌است. رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (کز) .

٤ـ گل : دهد .

٥ـ گل : ور بدهد .

دربارهٔ این رباعی که انتسابش بخیام درنظرمن‌مسلم‌نیست درحواشی‌قبل (صفحهٔ٤٩)شرحی نوشته‌ام .

٦ـ خ : ای خواجه .

۷ـ گل : این رباعی را ندارد ودرنسخهٔ ما موجود است .

۸ـ گل ، می :

لعل تو می مذاب و ساغر کانست — جسم تو پیاله و شرابش جانست

۹ـ این رباعی را (پیر ، ت ، ف ، نف ، مل) همه مثل متن که موافق (س) اختیارشده است ضبط کرده اند .

۲۳۲

ای بر سر سروران عالم فیروز — دانی که چه‌وقت می‌بود روح‌افروز
یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چار — پنجشنبه و آدینه و شنبه‌شب‌وروز (۱)

۲۳۳

تا بتوانی غم جهان هیچ مسنج — برخود منه ازانده ناآمده (۲) رنج
خوش‌میخورومی‌بخش کزین دیرسپنج (۳) — با خود نبری جوی اگر داری گنج

۲۳۴

این گنبد لاجوردی زرّین طشت — بسیار بگشته است و بسی خواهد گشت
یك چند ز اقتضای دوران قضا — مانیزچودیگران رسیدیم و گذشت (٤)

۲۳۵

دنیا نه مقام تست نه جای نشست — فرزانه در او خراب اولیتر و مست
بر آتش غم ز باده آبی میزن — زان‌پیش که درخاك روی بادبدست (۵)

۲۳۶

خواهی که اساس عمر محکم یابی — یك چند بعالم دل بی غم یابی (٦)
غافل منشین زخوردن باده دمی (۷) — تا لذّت عمر خود (۸) دمادم یابی

۱ــ گل : این رباعی‌را ندارد ومتأسفانه درنسخهٔ قدیم ما موجوداست وگرنه من آنرا هرگز نقل نمی‌کردم واین منظومهٔ سخیف راکه هیچ شاعر متوسطی هم زیربار انتساب آن بخود نمی رود بحکیم بزرگوار نسبت نمی دادم ؛ اتفاقاً از این قماش اشعار در تمام مجموعه ها که باسم رباعیات خیام ازقدیم تاکنون تدوین شده است حتی در نسخهٔ مورخ ٦۰٤ (پیرپاسگال) ونسخ (بر ، ف ، ت، نف، مل) که‌آنهارا نسبت بسایرنسخ معتبرترشمرده‌اند فراوان یافته می شود ؛ افسوس که سنّت امانت درنقل‌اجازهٔ‌حذف وتصرف‌نمی‌دهد وگرنه من برروی‌همهٔ‌این نوع‌رباعیهای منسوب‌بحکیم‌خیام خط بطلان می کشیدم !

۲ــ خ : از آمده ونامده .

۳ــ گل، می : میباش دراین‌دار سپنج ؛ ــ پیر : درین دورسپنج ؛ ــ خ : درین دهر سپنج .

٤ــ این رباعی درنسخهٔ ماآمده ودر مأخذ (گل) نبوده است .

علاوه می کنم که این رباعی و رباعی قبل با فصل سوم وچهارم مناسبترست تافصل «خمریات» وعذر این تقدیم و تأخیرها راکه درنسخ طربخانه دیده می‌شود درمقدمه باز نموده ایم .

۵ــ این رباعی به **عبیدزاکانی** نیز منسوبست و بهمین مناسبت (گل)آنرا از متن حذف کرده است ولیکن ما در متن تصرف نکرده ایم .

٦ــ پیر : بگیتی دل خرم یابی .

۷ــ پیر : از خوردن می دمی تو فارغ منشین .

۸ــ پیر : تا لذت عمررا .

۲۳۷

تن زن چو بزیر فلك بی باکی　　می نوش چو در جهان آفتنا کی(۱)
چون اول و آخرت بجز خاکی نیست　　انگار که برخاك نیی در خاکی

۲۳۸

ای آمده از عالم روحانی تفت　　حیران شده در پنج و چهار(۲) وشش وهفت
می نوش ندانی ز کجا آمده‌یی　　خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت(۳)

۲۳۹

اندیشهٔ عمر بیش برشست(٤) منه　　هرجا که قدم نهی بجز مست(٥) منه
زان پیش که کاسهٔ(٦) سرت کوزه کنند　　تو کوزه زدوش(۷) وکاسه ازدست منه

۲۴۰

گرهست ترا دراین جهان دسترسی　　هان تا نزنی بی می و ساقی نفسی
پیش از من و تو بیازمودند بسی　　دنیا نکند کرای آزار کسی(۸)

۲۴۱

ای بادهٔ خوشگوار(۹) درجـام بهی　　بر پای خرد تمام بند و گرهی
هر کس که زتو خورد امانش ندهی　　تا گوهر او بر کف دستش ننهی

۱ـ گل : آتشنا کی ؛ ـ نف : می خور چو درین جهان آفتنا کی .
۲ـ پ : چهار وپنج .
۳ـ پ :
می خور که تو درخاك بسی خواهی خفت　　کم خور غم عالمی که چون رفتی رفت
٤ـ پیر : از شصت ؛ ـ ت : چون عمر زیاده گردد از شست منه .
٥ـ ت : پست .
٦ـ گل : که از خاك و گلت ؛ ـ نف : که کلهٔ سرت ؛ ـ خ : که از آب و گلت .
۷ـ خ ، گل : ز پیش .
۸ـ خ : دنیا نکند وفا برادر بکسی .
۹ـ خ : بر جام .

۲۴۲

آن روز که نیست درسر آب تا کم　　زهری بود ار دهر دهد تریا کم
زهراست غم جهان وتریا کش می　　تریاك خورم ز زهر ناید با کم (۱)

۲۴۳

هرچند(۲) که از گناه بدبختم وزشت　　نومید نیم چو بت پرستان کنشت
امّا سحری که میرم از مخموری(۳)　　می‌خواهم ومعشوق‌چه‌دوزخ‌چه‌بهشت(٤)

۲۴۴

می گرچه بشرع زشت‌نامست‌خوش‌است　　چون‌از کف(٥)شاهدوغلامست‌خوش‌است
تلخست وحرامست و خوشم می‌آید　　دیر یست(٦) که‌تاهرچه‌حرامست‌خوش‌است

۲۴۵

روبرسر املاك‌جهان (۷) خاك‌انداز　　می میخورو گردخوبرویان‌میتاز(۸)
نه‌جای عتاب‌آمد ونه جای نماز (۹)　　کز جملهٔ‌رفتگان یکی‌نامدباز(۱۰)

۱ـ نف : هم‌این رباعی‌را مثل(ط) روایت کرده است اما (پیر) اختلاف زیاددارد واینطور نوشته است :

آن روز که نبودی شراب پاکم　　زهرست بکامم ار بود تریاکم
زهرست غم گیتی وتریاکش می　　چون‌می‌خورمی ززهرنبودباکم

در خود نسخه «پاکم» مصراع اول را بدون نقطهٔ حرف اول، و «تریاکش» مصراع سوم را «برتاکش» نوشته ؛ و (عب) آنرا باصلاح بازآورده است مانیزباهمان اصلاح نقل کردیم .
علاوه می کنم که (گل) این‌رباعی‌را ندارد ودر(می،س) ضبط شده است.

۲ـ پیر : گرچند .

۳ـ پیر : میرم چو که سحر زمخموری باز .

٤ـ خ: نه دوزخ نه‌بهشت ؛ پیر : نه‌مسجد نه کنشت . ـ غلط واضح است‌برای‌تکرارقافیه .
علاوه می کنیم که در(پیر) یعنی‌نسخهٔ مورخ ٦۰٤ هم‌ازاین قسم رباعیها که انتسابش بخیام مسلم نیست بلکه خلافش اظهراست بسیار دارد !

٥ـ پ : درکف .

٦ـ گل، می: دیرست .

۷ـ پیر : افلاك وجهان .

۸ـ پیر : می میخور و دل بماهرویان میباز .

۹ـ س : چه جای‌عبادت است وچه جای نماز(؟)

۱۰ـ گل : این‌رباعی‌را ندارد ودرنسخهٔ اساس ما آمده وباعتقاد بنده‌ازجملهٔ رباعیهای‌مخدوش مشکوکست که علاوه بر«طربخانه» درمجموعه های دیگرنیزحتی نسخهٔ ٦۰٤ «پیرپاسگال»هم ضبط شده است !

۲۴٦

چندان بخورم شراب کاین بوی شراب　　آید ز تراب چون روم (۱) زیر تراب
تا گر سرخاك من (۲) رسد مخموری　　از بوی شراب من شود مست وخراب (۳)

۲۴۷

ماییم ومی ومطرب واین کنج خراب　　دین ودل وجام وجامه در رهن شراب (٤)
سردرسر می کرده وپس در سرمی　　بنیاد نهاده خانه مانند حباب (٥)

---

۱ ـ گل : شوم .

۲ـ گل، می، پ : تا برسرخاك من ؛ ـ نف : گر برسرخاك من .

۳ـ من درمورد این رباعی ونظایرش که غیرازافراط درمیخوارگی مفهوم ومعنی دیگر ندارد با «فروغی» رحمة‌الله علیه هم عقیده‌ام که ازآثارمسلم خیام نتواند بود والله‌العالم .

٤ـ خ : جان ودل ودین وعقل مرهون شراب .

٥ـ این رباعی باین صورت در(س،خ) ضبط شده ودر (می، گل) باین شکل است .

ماو می ومعشوق درین کنج خراب　　جان‌ودل‌وجای وجامه دررهن شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب　　آزاد ز خاك و باد و از آتش وآب

می : درمصراع دوم نوشته شده است «جان‌ودل‌وجسم نیزدررهن شراب» .

توضیحاً اختلاف‌روایت دراین رباعی‌چندان زیاداست که اگرهمهٔ نسخه‌هارا نقل کنیم چندین صفحه بی‌فایده سیاه میشود فقط بذکر دو نسخهٔ ٦۰٤ رمز(پیر) و نسخهٔ مورخ ۸٦٥ رمز (ت) قناعت می کنم ؛ ایکاش خود را قانع میکردم که اصلا و ابداً پیرامن تصحیح ومقابلهٔ نسخ نگردم و تنها بنقل متن «طربخانه» مطابق یکی ازنسخ موجود همانطورکه درطبع استانبول رمز(گل) عمل شده است اکتفامی کردم ؛ اهل خبرت ازروی همین نمودار کوچك متوجه خواهندشد که این بندهٔ ضعیف با چندین نسخهٔ مختلف رباعیات منتسب بحکیم عمر خیام درچه گردابی هایل افتاده و باچه رنج وزحمتی دست وگریبان شده است . نجانی‌الله وخلصنی من‌هذه الورطة الموبقة بمنه وتوفیقه .
خلاصه نسخهٔ (پیر) تقریباً مثل(گل) است باتقدیم وتأخیر دومصراع باین شکل :

ما ومی معشوق درین کنج خراب　　فارغ ز امید رفتن و بیم عذاب
جان‌وتن وجام وجامه دررهن شراب　　آزاد زخاك و باد و ازآتش وآب

ت :

ماییم و می و مصطبه و تون خراب　　فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
جان ودل وجام و جامه پردرد شراب　　آزاد زخاك و باد وزآتش وآب

۲۴۸

از آمدن بهار وز رفتن دی اوراق وجود [۱] ما همی گردد طی
می خور مخور اندوه که گفته‌است حکیم(۲) غمهای جهان چوزهر و تریاکش می [۳]

۲۴۹

گفتم که دگر بادهٔ گلگون نخورم می خون رزانست دگر خون نخورم
پیر خردم گفت بجّد می گویی گفتم که مزاح(٤) می کنم چون نخورم(٥)

۲۵۰

هوشم [٦] بشراب ناب باشد دایم گوشم بنی و رباب باشد دایم
گر خاك مرا کوزه گران کوزه کنند(۷) آن کوزه [۸] پر از شراب باشد دایم

۲۵۱

از بادهٔ لعل آب [۹] شد گوهر ما و آمد بفغان ز دست ما ساغر ما
از بس که همی خوریم می بر سر می ما در سر می شدیم و می در سر ما [۱۰]

۲۵۲

تا چند زیاسین و برات ای ساقی بنویس بمیخانه برات ای ساقی
روزی که برات ما بمیخانه بود آن روز به از شب برات ای ساقی

۱- پیر : کتاب .
۲- پیر : که فرموده حکیم .
۳- خ : تریاقش می .
٤- می : مذاق .
٥- پیر : گفتم که خطاست این سخن چون نخورم .
٦- می، گل : میلم .
۷- پیر: کوزه پس ازمن سازند .
۸- پیر: خواهم که پراز شراب .
۹- خ : لعل ناب
۱۰-این رباعی به **مولانا جلال الدین بلخی** و **فخر الدین عراقی** نیز منسوبست؛ وبدین سبب (گل) آنرا ازمتن حذف کرده است .

۲۵۳

ای باده تو شربت من لالایی　　چندان بخورم ترا من شیدایی
کز دور مرا هر که ببیند گوید　　ای‌خواجه‌شراب از کجا می‌آیی (۱)

۲۵۴

در روی زمین اگرمرا یك خشتست　　آن وجه می‌است گرچه نامی‌زشتست
ما را گویند وجه فردای تو کو　　دّراعه و دستارنه مریم رشتست (۲)

۲۵۵

ما و می ومعشوق و صبوح ای ساقی　　از ما نبود توبه نصوح ای ساقی
تا کی خوانی قصّهٔ نوح ای ساقی　　پیش آر سبك راحت روح ایساقی

۲۵۶

در ده می لعل لاله گون صافی　　بگشای ز حلق شیشه خون صافی
کامروز برون ز جام می نیست مرا　　یك دوست که‌دارداندرون‌صافی (۳)

---

۱ - پیر :

ای باده تـو معشوق من شیـدایی　　من می خورم و نترسم ازرسوایی
چندان‌خورمی که هر که‌بیندگوید　　ای خم شراب از کجـا می‌آیی

توضیحاً این رباعی را (گل) در نسخهٔ مأخذ خود نداشته وازنسخهٔ دیگر(ط) علاوه کرده است ودرنسخه های ما (س، می) هم‌آنرا ضبط کرده‌اند .

علاوه می کنم کـه مرحوم « فروغی » این رباعی‌را مثل متن فقط با اختلاف‌درمصراع‌اول «ای بادهٔ ناب وای می مینایی» ذکر کرده وآنرا جزو رباعیهای مردود شمرده است باین دلیل که « غیر از میخوارگی مفرط متضمن معنـائی نیست : ص ٦٢» ؛ و اگر انصاف بدهیم حق با اوست والله‌العالم .

۲ـ نسخ معتبر رباعیات خیام از قبیل (پیر ، ت ، ف، نف) هیچکدام این رباعی را ضبط نکرده‌اند .

۳ـ این‌رباعی بنام «**ظهیر فاریابی**» متوفی ۵۹۸ نیزضبط شده‌است؛ وباین سبب در طبع استانبول «گل»آنرا از متن (ط) حذف کرده اند ؛ رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (کو) . ـ وما در متن تصرف نکردیم .

۲۵۷

چون می ندهد اجل امان ای‌ساقی   در ده قدح شراب هان ای ساقی
غم خوردن بیهوده نه‌کاردل ماست   با این دو سه روزه درجهان‌ای‌ساقی

۲۵۸

می‌خور که سمن‌بسی‌سیا خواهد شد   خوش‌زی که سهی‌بسی‌سهاخواهدشد
بر طرف چمن ز زندگانی برخور   زیرا که چمن‌بسی چوماخواهدشد(۱)

۲۵۹

در ده می لعل مشکبو ای ساقی   تا باز رهم زگفتگو ای ساقی
یك‌کوزه می‌بده‌از آن‌پیش که دهر   خاك من وتو کند سبو ای ساقی

۲۶۰

گرزانکه بدست‌آید(۲)از می دو منی   مینوش بهر جمع و بهر انجمنی (۳)
کانکس که جهان کرد(٤) فراغت دارد   ازسبلت چون تویی وریش چومنی(٥)

۲۶۱

درسنگ اگرشوی چو نار ای ساقی   هم آب اجل کند گذارای ساقی
خاك‌است‌جهان‌غزل‌بگوای‌مطرب(٦)   باد است نفس باده بیارای ساقی

۱ـ این رباعی همین‌طور کـه درمتن نوشته‌ایم درنسخهٔ (می، خ) درج شده است ؛ دریکی ازنسخ(گل) هم بوده که‌آنرا درملحقات علاوه کرده است ؛ واگر ما ملتزم بضبط متن (ط) نبودیم آنرا درملحقات هم نمی‌آوردیم ؛ازبس که سست وسخیف‌است (!)

۲ـ خ : بدستت افتد ؛ ـ پیر: بدستت‌آید ؛ ـ ت : بدست‌آیدت .

۳ ـخ : می خورتوبهرانجمنی درچمنی ؛ ـ ت : می نوش بهرمحفل وهرانجمنی .

٤ ـ می ، ت : جهان ساخت .

٥ ـ دررباعیات «فروغی»بیت اول بانسخ دیگر تفاوت‌دارد وبیت دوم یکی است :

ای دوست حقیقت شنوازمن سخنی   بـا بـادهٔ لعل باش و بـا سیم تنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد   ازسبلت چون تویی وریش چومنی

چون درنسخهٔ طربخانه که مأخذ طبع استانبول« گل » بوده است نبوده آنرا از رباعیات فروغی در ملحقات‌آورده است اما درنسخ ما مطابق روایت متن ضبط شده است .

٦ـ می ،گل : غزل بخوان ای ساقی .

۲۶۲

عاشق همه ساله مست و رسوا بادا — دیوانه و شوریده و شیدا بادا
در هُشیاری غصّهٔ هر چیز خوریم — چون‌مست شویم‌هرچه بادا بادا (۱)

۲۶۳

آنها(۲) که زپیش رفته‌اند ای ساقی — در خاك غرور خفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو — باداست هر آنچه گفته اند ای ساقی

۲۶۴

با ما فلك ار جنگ ندارد عجب است — ور بر سرما سنگ نبارد عجب است
قاضی که خرید باده ووقف فروخت — درمدرسه گر بنگ نیارد عجب‌است(۳)

۲۶۵

من‌می‌خورم ومخالفان ازچپ‌وراست — گویند مخور باده که دین‌را اعداست
چون‌دانستم که‌می‌عدوی‌دین‌است(٤) — بالله(٥) بخورم خون عدورا که‌رواست

۲۶۶

بردار پیاله و سبو ای دلجوی — خوش‌خوش بخرام گردباغ‌ولب‌جوی(٦)
کاین‌چرخ‌بسی‌سروقدان گلروی(۷) — صد بارپیاله کرد وصد بار سبوی(۸)

۱ـ این رباعی رابنام **مولانا جلال‌الدین بلخی** و **اوحدی** نیزضبط کرده‌اند ؛ـ گل : بهمین جهت آنـرا از متن (ط) حذف کرده است رجوع شود بمقدمهٔ طبع استانبول صفحهٔ (کح ـ کط).

۲ـ ت : آنان .

۳ ـ گل : کرنیك نبازد عجبست . ـ تصحیف واضحست

علاوه می کنم که این رباعی را بنام **عماد فقیه کرمانی** نیز ضبط کرده‌اند ؛ وبدین سبب (گل) آنرا از متن (ط) حذف کرده است .

٤ـ گل ، می : که می عدودین است

٥ ـ ت ، پ : والله .

٦ـ ف ، خ : فارغ بنشین بکشتزاروابب جوی .

۷ـ پیر: سروقدان مهروی ؛ ـ گل ، می ، ت ، ف: «بس‌شخص عزیز را که چرخ‌بدخوی».ـ متن موافق نسخهٔ اساس است که با(پیر) جز دریك‌کلمهٔ«مهروی»اختلاف ندارد .

۸ ـ این رباعی از جملهٔ پنج رباعی خیام است که در کتاب«سندباد نامه» تألیف محمدبن‌ـ علی‌الظهیری تألیف حدود ٥٥٦ هجری‌آمده است ؛ رجوع شود بمقدمهٔ «عبدالباقی گول پینارلی» برریاعیات خیام طبع استانبول مورخ ۱۳۳۸ که ازآن درحواشی برمز(گل) کنایت کرده‌ایم .

۲۶۷

بر روی گل از ابر نقابست هنوز — درطبع دلم (۱) میل شرابست هنوز
درخواب‌مرو چه‌جای خوابست هنوز — جانا می خور (۲) که‌آفتابست هنوز

۲۶۸

من ظاهر نیستی و هستی دانم — من باطن هر فراز و پستی دانم
با این‌همه از دانش خود بیزارم (۳) — گر مرتبه یی و رای مستی دانم

۲۶۹

با خوش پسران بادهٔ ناب اولیتر — درصومعه نغمهٔ رباب اولیتر (٤)
چون عالم دون پیشه نماند جاوید — ازباده دراو مست وخراب اولیتر (٥)

۲۷۰

برخیزو بیا (٦) که‌چنگ‌بر (۷) چنگ زنیم — می نوش کنیم ونام بر ننگ زنیم
سجّاده بیك پیاله می بفروشیم — وین‌شیشهٔ‌نام‌وننگ‌برسنگ‌زنیم (۸)

۲۷۱

دیگر غم‌این گردش گردون‌نخوریم — جز بادهٔ صاف ناب گلگون نخوریم
می‌خون‌جهان‌است وجهان خونی ما — ماخون دل خونی خودچون نخوریم

---

۱ ـ ت : درطبع ودلم .
۲ ـ ت : می ده .
۳ـ پیر، ت : از دانش خود شرمم باد .
٤ـ گل ، می :«واندرمستی دیده پرآب اولیتر» . ـ متن موافق(س)است .
٥ ـ گل ، می :«چون عالم دون وفا نخواهد کردن» . ـ متن موافق(س) نوشته شده‌است
پیر: با نسخ(ط) فقط درمصراع آخریکی ودرباقی مختلف است :

ایام جوانیست شراب اولیتر — با روی نکو بادهٔ ناب اولیتر
این عالم‌فانی‌چوخرابست‌ویباب — از باده درومست‌وخراب اولیتر

٦ـ پیر: برخیزدلا ؛ ـ خ : برخیز بتا . ـ متن موافق(س ، می ،گل) است .
۷ ـ گل : چنگ درچنگ .
۸ ـ می ،گل : وین شیشهٔ زهد برسرسنگ زنیم .
توضیحاً رباعی دیگربا همین قافیه وبااتحاد دریك مصراع بحکیم‌خیام منسوبست که درنسخهٔ مورخ ۸٦٥ اکسفرد هم ضبط شده وآن هم‌باعتقاد نگارنده از رباعیهای مشکوکست

صبح است دمی برمی گلرنگ زنیم — وین شیشهٔ نام‌وننگ برسنگ زنیم
دست از امل دراز خود باز کشیم — در زلف دراز ودامن چنگ زنیم

۲۷۲

می گرچه حرام است ولی تا که خورد — وانگاه[۱] چه مقدار و دگر با که خورد
هر گاه که این سه شرط بر آید راست[۲] — پس می نخورد مردم دانا که خورد

۲۷۳

می‌خور که بزیر گل بسی خواهی خفت — بی‌مونس و بی‌حریف و بی همدم[۳] و جفت
زنهار بکس مگو تو این راز نهفت — هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

۲۷۴

می‌خور که مدام[٤] راحت روح تو است — آسایش جان و دل مجروح تو است
طوفان غم ار در آید از پیش و پست — در باده گریز کشتی نوح تو است

۲۷۵

در دایرهٔ سپهر ناپیدا غور — جامی است که جمله را چشانند بدور
نوبت چو بدور تو رسد آه مکن — می‌نوش بخوشدلی که دور است بجور[۵]

۲۷۶

سرمست بمیخانه گذر کردم دوش — پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم زخدا شرم نداری ای پیر[٦] — گفتا که کریم است خدا باده بنوش[۷]

۲۷۷

آباد خرابات ز می خوردن ماست — خون دو هزار توبه در گردن ماست
گر من نکنم گناه رحمت که کند — آرایش[۸] رحمت از گنه کردن ماست[۹]

۱ـ ت: آنگاه

۲ ـ ت: سه‌شرط شد راست بگو

۳ـ پ: بی باده .

٤ـ گل: که همیشه .

۵ ـ این رباعی را درجزو رباعیات **بابا افضل کاشانی** هم ثبت کرده‌اند؛ وبدین جهت در طبع (گل) از متن (ط) حذف شده است؛ رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (لج) .

٦ـ پیر: «گفتم که چرا نداری از یزدان شرم».

۷ ـ گل ، نف: گفتم کرم از خداست می‌نوش وخموش .

۸ ـ خ: کآرایش .

۹ ـ این رباعی از طبع (گل) افتاده است .

۲۷۸

من ترك همه گیرم (۱) وترك می نه   از جمله گریز باشدم از وی نه
آیا بود این که من مسلمان گردم   پس ترك می مغانه گیرم هی نه

۲۷۹

یك جرعهٔ میز ملك کاوس به است   وز تخت قباد وملکت(۲)طوس به‌است
آهی که سحرگاه کشدرندی‌مست(۳)   ازطاعت (٤)زاهدان سالوس‌به‌است(٥)

۲۸۰

مـا جامه نمازی بسر خم کردیم (٦)   وز خاك خرابات تیمّم کردیم
باشد که درین میکده ها (۷) دریابیم   آن‌عمر(۸)که‌درمدرسه‌هاکم کردیم(۹)

۲۸۱

می‌را که‌خرد‌خجسته‌دارد‌پاسش(۱۰)   او آب حیاتست و منم الیاسش
من قوت‌دل وقوّت روحش گویم(۱۱)   چون گفت خدا منافع‌للناسش(۱۲)

---

۱ ـ خ : کردم .

۲ ـ پیر: مسند .

۳ ـ ف : هرناله که رندی بسحرگاه زند ؛ ـ پیر: هرآه که عاشق بسحرگاه کشد .

٤ ـ پیر: از نالهٔ ؛ ـ خ : از نعرهٔ .

٥ ـ این رباعی درنسخهٔ مأخذ طبع(گل) نبود، وآز رباعیات فروغی‌درملحقات افزوده‌است؛ اما نسخهٔ اساس‌ما و(خ)نیزآنرا دارد .

٦ـ گل ، پیر، خ ، نف : ما خرقهٔ زهد درسرخم کردیم .

۷ ـ پیر: باشد که خاك میکده ؛ ـ نف : شاید بدرمیکده ما دریابیم .

۸ ـ خ : عمری که درآن مدرسه‌ها .

۹ ـ این‌رباعی رامرحوم هدایت در«ریاض‌العارفین» ومرحوم نایب الصدردر«طرایق‌الحقایق» به **امام محمد غزالی** نسبت داده‌اند ؛ در قدیم هم از یکی از مشایخ خود شنیدم که‌آنرا بنام «غزالی»خواند والله العالم بالصواب .

۱۰ـ گل: می‌خور که خرد خسته‌شدست ازباسش ؛ ـ نف : می‌را که خردهمیشه داردپاسش.

۱۱ ـ گل : جانش خوانم ؛ ـ نف : قوت روانش .

۱۲ ـ این رباعی باعتقاد من از رباعیهای‌مشکوك خیام است که باید گویندهٔ آنرا در میان متوسطین شعرا پیدا کرد (؟).

۲۸۲

تنگی می لعل خواهم و دیوانی سدّ رمقی باید و نصف نانی
وانگه من وتونشسته درویرانی[۱] خوشتر بود از مملکت سلطانی[۲]

۲۸۳

از درس علوم جمله بگریزی به و اندر سر زلف دلبر آویزی به
زان پیش که روزگار خونت ریزد تو خون پیاله در قدح[۳] ریزی به

۲۸۴

گر باده بکوه برزنی[٤] رقص کند ناقص بود آنکه باده را نقص کند
از باده مرا توبه چه میفرمایی[٥] روحی‌است[٦] که‌او تربیت شخص کند

۲۸۵

ای باده برم نیست بغیر تو محك تلخی ترا نیست که در تنگ‌نمك(؟)
آمد رمضان چون زتو دل بردارم ماهی بسفر میروم الله معك[۷]

۲۸٦

از باده شود تکبّر از سر ها[۸] کم وز باده شود گشاده بند محکم[۹]
ابلیس اگرباده بخوردی[۱۰] یك‌دم کردی دو هزار سجده پیش آدم

---

۱ ـ گل : ایوانی ؛ خ : بستانی .
۲ ـ درحواشی رباعی(۱۱۷) توضیحی دربارهٔ این رباعی گذشت .
۳ ـ ت : توخون صراحی بقدح .
٤ پیر: بردهی .
٥ ـ پیر: هرگز نکنم زباده من توبه ازآنك .
٦ ـ پیر: چیزی ست که .
۷ ـ گل ،می: این رباعی را ندارد وبطوری که در(س) درج شده‌است عیناً نقل شد(؟).
۸ ـ گل : زسرتکبرها کم .
۹ ـ س : بیت اولش با سایرنسخ متفاوت وبیت دومش یکی است :
بی باده مباش تا توانی یك دم کزباده شودعقل ودل ودین محکم
ابلیس اگر بـاده بخوردی یکدم کردی دو هزار سجده پیش آدم
۱۰ ـ : پیر، نف : اگرزباده خوردی .

۲۸۷

شد عید که ما بادهٔ گلرنگ کشیم / با نغمهٔ عود و نالهٔ چنگ کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم / رطلی‌دوسه‌بادهٔ گران‌سنگ کشیم(۱)

۲۸۸

این‌صورت کون جمله‌نقش‌است‌وخیال(۲) / عارف‌نبود هر که‌نداند (۳) این‌حال
بنشین‌قدح(٤) باده‌بنوش وخوش باش / فارغ شواز‌ین‌نقش (۵)خیالات‌محال

۲۸۹

گویند مرا که می پرستم هستم / گویند مرا عارف و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن / کاندر باطن چنانکه هستم هستم (٦)

۲۹۰

افتاد مرا (۷) با می و مستی کاری / خلقم ز چه میکنند ملامت باری
ای کاش که هر حرام مستی دادی / تامن بجهان ندیدمی هشیاری (۸)

۲۹۱

ماییم خریدار می کهنه و نو / وانگاه فروشندهٔ جنّت (۹) بدو جو
گویی که‌پس‌ازمرگ کجاخواهم‌رفت(۱۰) / می‌پیش‌آرو(۱۱)هر کجاخواهی‌رو (۱۲)

---

۱ ـ گل : این رباعی را ندارد ودرنسخهٔ اساس ما موجود است .
۲ـ پیر: موجود هرآنچ هست نقشست وخیال .
۳ ـ گل : ندارد این حال .
٤ ـ پیر: قدحی .
۵ ـ پیر: نقش وخیالات .
٦ـ راجع باین رباعی درحواشی قبل‌صفحهٔ (۵۲) توضیحی نوشته ایم .
۷ـ گل : افتاد مرا .
۸ ـ ازجمله‌رباعیهاست که‌درمجموعه‌های (ط ، پیر، ف ، نف) برروی هم شش رباعی‌متحد القافیه دارد که پاره‌یی ازآنها متحدالمضمون نیز هست ؛ و مطابق قاعده یی که درمقدمه تأسیس و تشریح کردیم همهٔ این شش رباعی را نمی‌توان باور کرد که از خود«خیام» باشد(؟) .
۹ ـ پیر: فروشندهٔ عالم .
۱۰ ـ پیر: کجا خواهی رفت .
۱۱ ـ پیر: می پیش من‌آرو .
۱۲ ـ این رباعی درنسخهٔ اساس ما درج شده واز(گل) افتاده است

۲۹۲

صحرا رخ خود بابر(۱) نوروز بشست — وین دهر شکسته دل بنو گشت(۲) درست
با سبز خطی بسبزه زاری می خور — بریاد کسی(۳) که سبزه ازخاکش رست

۲۹۳

ابر آمد و باز (٤) بر سرسبزه گریست — بی بادهٔ گلرنگ (٥) نمی باید زیست(٦)
این سبزه خودامروز(۷) تماشا گه ماست — تا سبزهٔ خاك ما تماشا گه کیست (۸)

۲۹۴

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست — بر خیز و بجام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشا گه تست(۹) — فردا همه ازخاك تو برخواهد رست(۱۰)

۱ـ خ : بآب .

۲ ـ خ : بنو کرد درست .

۳ ـ گل : شادی کسی .

٤ـ گل : آمد وزار؛ خ : آمدوفاش .

٥ ـ پیر: بی بادهٔ ارغوان .

٦ ـ خ : نمی شاید زیست .

۷ـ گل، پیر، ف، نف : این سبزه که امروز .

۸ ـ این رباعی فقط با اختلاف روایت دریك کلمهٔ «ابر آمد ودوش» که درحکم نسخه بدلی بیش نیست درجزورباعیات **عراقی** تدوین وتصحیح «آقای سعید نفیسی» طبع طهران (ص۲٥۹) درج شده است ؛ واگرانتساب آن به «عراقی» مسلم باشد مسلم می شود که نسخهٔ مورخ ٦۰٤ «پیر پاسکال» هم که این رباعی راجزورباعیات خیام ضبط کرده مثل نسخهٔ ٦٥۸ «آربری» ساختگی ومجعولست برای اینکه ولادت عراقی رادر ٦۱۰ هجری نوشته اند که شش سال بعدازتاریخ کتابت آن نسخه است(؟!)
چیزی که هست مأخذ درج این رباعی دردیوان «عراقی» فقط یك سفینه بوده است متعلق بسدهٔ ۸ـ۹ هجری که معلوم نیست اعتبار آن بیشتر ازمآخذی باشد که آنرابنام خیام ثبت کرده اند (؟)
توضیح آنکه از ۱۸ مأخذ که آقای نفیسی برای جمع آوری دیوان عراقی دردست داشته اند تنها دریکی ازآنها که برمز(۲) مشخص شده است این رباعی را باسم «عراقی» دیده اند ؛ چنانکه رباعی که درسابق گذشت «گرشهره شوی بشهرشرالناسی ... الخ » دردو مأخذ(٥ ـ۱۳) بنام عراقی ضبط شده بوده است [رجوع شود بمقدمه ومتن رباعیات دیوان عراقی]؛ درحاشیهٔ رباعی بعد هم چیزی در این باره خواهیم گفت انشاالله .

۹ـ خ :کاین سبزه ولاله یی که نزهتگه تست .

۱۰ـ این رباعی ازجملهٔ ۱۳ رباعی است که **محمد بن بدرجاجرمی** در کتاب **مونس الاحرارفی دقایق الاشعار** تألیف ۷٤۱ هجری بنام خیام درج کرده است؛ وبطوری که می بینیم ←

۲۹۵

ای گل تو بروی دلربایی مانی وی مل تو بلعل جانفزایی مانی
ای بخت ستیزه کار هردم با من بیگانه تری بآشنایی مانی

۲۹۶

می‌خور که بسی زیرزمین خواهی خفت بی مونس و بی یاور (۱) و بی‌همدم و جفت
زنهار مگو بکس تو این راز نهفت هر لاله که پژمرد (۲) نخواهد بشگفت (۳)

◆ مضمون وسیاق فکر آن بارباعی ۲۹۳ وهمچنین با رباعی ما قبل آن یعنی ۲۹۲ که بارباعی متن متحد القافیه‌نیز هست «صحرا رخ خود با برنوروز بشست ... الخ» یکی‌است ؛ بازهم‌نظیر آنها رادر رباعیات منتسب بخیام داریم ؛ ومن می گویم دلیلی ندارد که حکیم زبده گوی که اصلاً شعروشاعری پیشهٔ اونبود. وگاهی بتفنن آن‌هم برای‌بیان یك مطلب مهم حکیمانه سخنی منظوم از نوع رباعی می‌ساخته است‌یك مضمون را این قدرتکرار کرده‌باشد ؛ وازاین جهت می‌توانیم حدس‌بزنیم که این سنخ رباعیها مخصوصاً آنهاکه متحد القافیه نیز باشند نباید همه از حکیم خیام باشد ؛ وآنچه در مقدمه از این بابت سخن گفته‌ام نظرم بهمین قسم رباعیات بوده است ؛ ودر خصوص رباعی متن معتقدم که احتمال انتسابش بخیام بیشتراز رباعی پیشترست «صحرا رخ خود بابر نوروز بشست» والله العالم بالصواب .

علاوه می کنم که رباعی متن را(پیر، ف)هم ضبط کرده ورباعی هم قافیه‌اش را(رباعی۲۹۲) ننوشته‌اند ؛ و(نف) برعکس رباعی ۲۹۲ را نوشته و ۲۹٤ را ضبط نکرده است ؛ و(ت)هیچکدام را ندارد ودر عوض سه رباعی هم قافیهٔ دیگررا نوشته است که بادو رباعی فوق جمعاً پنج رباعی متحد القافیه می‌شود که همه در «طربخانه»آمده است [شماره‌های ۵۷،۸۳،۱۷۸،۲۹۲،۲۹٤]؛ و ما برای اینکه نوع رباعیات هم قافیه را که در بالا اشاره شد از هر دو صنف متحد المضمون و مختلف‌المضمون یکجانشان داده باشیم آن سه رباعی را هم‌اینجا مطابق روایت(ت،نف)ذکرمی کنیم

بر تر ز سپهر خاطرم روز نخست لوح وقلم وبهشت ودوزخ می‌جست
پس گفت مرا معلم از رای درست لوح وقلم‌وبهشت و دوزخ با تست

***

آنرا که بر نهال تحقیق نرست زآنست که اونیست‌دراین راه‌درست
هر کس‌زده‌است‌دست درشاخی‌سست امروزچودی شناس وفرداچونخست

***

چون آمدنم بمن نبد روز نخست وین رفتن‌بی‌مراد عزمی است‌درست
برخیز ومیان ببند ای ساقی چست کاندوه جهان بمی فروخواهم شست

۱ ـ می : بی نگار.
۲ ـ می : پژمرده .
۳ ـ گل : این رباعی را ندارد .

۲۹۷

فصل گل وطرف جویبار(۱) ولب کشت — با یك دوسه اهل و لعبتی حور سرشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبوح — آسوده زمسجدند و فارغ زکنشت

۲۹۸

تاکی(۲) زجفای هر کسی ننگ کشیم — وزمالش(۳) روزگار نیرنگ کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم — رطلی دوسه بادهٔ گرانسنگ کشیم(٤)

۲۹۹

باسروقدی(۵) تازه تراز خرمن گل — از دست مده(٦) جام می ودامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل — پیراهن عمر ما چوپیراهن گل(۷)

۳۰۰

برخیز و بیا تامی گلرنگ کشیم — با نغمهٔ عود و نالهٔ چنگ کشیم
هش دار که(۸) ایام تراویح(۹) گذشت — عید است بیا تا می گلرنگ کشیم

۳۰۱

حال گل و مل باده پرستان دانند — نه تنگدلان و تنگدستان دانند
از بیخبری بی خبری معذوری — ذوقی است دراین شیوه که مستان دانند(۱۰)

۱ـ گل : طرف نوبهار. ـ سهوقلم کاتبست .
۲ـ گل : تا که .
۳ ـ گل : وین نالش .
٤ ـ خ: این رباعی را بارباعی متحدالقافیه‌اش که بعد ازاین بشمارهٔ ۳۰۰ خواهدآمد باشتباه مخلوط کرده یعنی بیت اول راازاین رباعی وبیت دوم را از رباعی بعد نوشته است .
۵ـ پیر: با دلبر کی .
٦ ـ گل : از دست منه .
۷ ـ این رباعی را به **کمال الدین اسماعیل اصفهانی** نیزنسبت داده‌اند و ما آنرا دردیوان وی ندیده‌ایم(؟)
۸ـ خ : خوش باش که .
۹ـ گل : هنگام تراویح .
تراویح (= نمازتراویح) : ازنمازهای نافلهٔ چهاررکعتی مخصوص ماه رمضانست که اهل سنت وجماعت معمول دارند .
۱۰ـ گل ، خ : مصراع چهارم را بجای دوم ودوم را بجای چهارم نوشته اند .

٣٠٢

اکنون که زخوشدلی بجز نام نماند یك همدم پخته جزمی‌خام نماند
دست طرب از ساغرمی باز مگیر امروز که در دست بجزجام نماند

٣٠٣

باروی[١] نکوی‌ولب‌جوی‌ومل‌وورد[٢] تا بتوانم عیش وطرب[٣] خواهم کرد
تابوده‌ام و هستم[٤]و خواهم بودن می خورده‌ام‌ومیخورم[٥]وخواهم‌خورد

٣٠٤

چند از غم وغصّهٔ جهان قالا قال برخیز وبشادی گذران حالاحال
ازسبزه‌چوشد[٦]روی زمین میلامیل درکش می‌لعل از قدح مالامال

٣٠٥

خوش‌باش که ماه عید نو خواهد شد واسباب طرب جمله[٧]نکوخواهدشد
مه‌زردوخمیده قد ولاغرشده است[٨] گویی که ازین رنج[٩]فروخواهدشد

٣٠٦

ای می لب لعل یار می‌دار بدست زآنرو که شگرف داری‌این‌کاربدست
زان شد زلب لعل قدح برخوردار کآورد بخون دل لب یاربدست[١٠]

١ـ پ : برروی .

٢ ـ پیر: با ماهرخی برلب جوی ومی وورد .

٣ ـ پیر:تاهست میسرم طرب خواهم کرد ؛ـ نف : چندانکه توان عیش‌وطرب .

٤ ـ پ : باشم .

٥ ـ پیر، نف ، خ : می میخورم وخورده‌ام .
توضیحاً اینطور گستاخی ولج بازی‌درمیخوارگی،درنظرما کودکانه‌می‌نمایدنه حکیمانه ؛ وبدین سبب درصحت انتساب‌آن بحکیم خیام تردید بلکه بجد انکارداریم (!)

٦ـ خ : از سبزه بود .

٧ـ پیر: همه .

٨ ـ پیر: مه لاغروزرد وخم شدست از سستی .

٩ـ گل ، می : گویی‌تو که ازروزه ؛ ـ پیر: ناچاراز این رنج؛ ـ پ : گویی که درین رنج.
توضیحاً درریاعیهای منسوب بخیام با همین ردیف وقافیه نظیر« گویند بحشر گفت و گوخواهدشد... الخ »یابصورت خطاب«تا چند اسیررنگ وبو خواهی شد ...ا لخ» متعدد ضبط کرده‌اند .

١٠ـ این رباعی بنظراین‌حقیراز رباعیهای مشکوك‌خیام است که اتفاقاً غیراز « طربخانه » هم ندیده‌ام که درمجموعه‌ها وسفینه‌های‌قدیم‌معتبرآنرا بخیام منسوب کرده باشند ؛ وبظاهر ازآثار گویندگان سبك عراقـی می‌نماید مخصوصاً ازشعرای قرن هفتم ببعد والله العالم بحقایق الامور .

۳۰۷

کردیم دگر شیوهٔ رندی آغاز تکبیر همی زنیم[۱] بر پنج نماز
هرجا که پیاله‌یی است مارا بینی گردن‌چوصراحی‌سوی[۲]او کرده دراز

۳۰۸

تاچرخ فلك‌بر آسمان[۳] گشت پدید بهتر زمی لعل کسی هیچ ندید[٤]
من درعجبم ز می فروشان کایشان به‌زین که فروشند چه‌خواهند خرید

۳۰۹

دربزم‌خرد عقل دلیلی سره گفت درروم وعرب میمنه ومیسره گفت
گرنااهلی گفت که می ناسره است[٥] من کی شنوم[٦]چونکه‌خدامیسره گفت[۷]

۱ـ خ : همی زدیم .

۲ ـ کل ، می ، نف : پی او.

این رباعی هم بنظرمن از رباعیهای مشکوك خیام است ؛ اتفاقاً از جمله رباعیهاست که در مجموعه های منتسب بخیام حدود ۲۰ رباعی هم قافیه دارد که مابین‌آنها متحد المضمون هم بسیار است ؛ ومن درخصوص این نوع رباعیها همان اعتقاد را دارم که درحواشی قبل باختصار ودر مقدمه بتفصیل نوشته‌ام؛ خلاصه‌اش‌اینکه همه ازخیام‌نیست بلکه ازگویندگان دیگرهم‌هست که‌گفته‌های منسوب بخیام راباهمان‌ذوق وفکر که ازخیام تشخیص داده استقبال‌وتتبع کرده‌اند وهمهٔ‌آنها بدست نساخ بپای خیام بسته شده است والله العالم .

۳ـ نف : تا زهره ومه درآسمان .

٤ ـ ت : بجای بیت اول نوشته شده است :

با آنکه شراب پردهٔ ما بدرید تا جان دارم‌نخواهم ازباده برید

وممکن است دورباعی بهم مخلوط شده باشد(؟)

٥ـ پیر: گر گفت کسی که ناسره باشد می .

٦ ـ می : من چون شنوم .

۷ ـ کل : می سره گفت .

ازجمله رباعیهای مصنوع متکلفانه‌است که بجرأت می‌توان درصحت انتساب‌آن‌بحکیم خیام تردید کرد ؛ وشاید نظر گوینده‌اش در «خدا میسره گفت» برسبیل ایهام تجنیس وشبه اشتقاق‌متوجه کلمهٔ «میسره» بمعنی یسرمقابل عسر بوده که درآیهٔ کریمه راجع بحکم قرض واعسار آمده است « فنظرةالی میسرة : سورهٔ بقره» ؛ یا بکلمهٔ « میسر» بمعنی قمار که درچندآیه با «خمر» ترديف شده است نظیر« انماالخمر والمیسر: مائده » و « یسألونك عن‌الخمر والمیسر : بقره » و بهرحال مضمون خنك با ردی است غیرشاعرانه (!)

۳۱۰

حکمی که ازو محال باشد پرهیز فرموده و امر کرده کزوی بگریز(۱)
مامانده(۲) میان امرونهیش عاجز(۳) این قصّه(٤) چنان بود که کج دارومریز

۳۱۱

آب رخ نوعروس رز پاك مریز جزخون دل تائب ناباك(٥) مریز
خون دو هزار تائب نامعلوم برخاك بریز وجرعه برخاك مریز

۳۱۲

تاکی ز ابد حدیث و تاکی زازل بگذشت زاندازهٔ من علم وعمل(٦)
هنگام طرب شراب را نیست بدل هر مشکل را شراب گرداند حل

۳۱۳

زان پیش که از زمانه تابی بخوریم با یکدگر امروز شرابی بخوریم
کاین پیك اجل بگاه(۷) رفتن مارا چندان ندهدامان که آبی(۸) بخوریم

۳۱۴

پیری دیدم بخواب مستی خفته وز گرد شعور خانهٔ تن رفته
می‌خورده و مست خفته و آشفته اللهُ لطیفٌ بعباده گفته

۱ـ خ : با روح چگونه تن برآید بستیز .
۲ ـ کل ، می ، نف :آنگاه میان .
۳ ـ خ : حرصم بشراب ومنع زاهد از پی .
٤ ـ خ : القصه .
٥ـ خ :زاهد غمناك .
٦ـ ت : مصراع دوم وسوم را برعکس متن نوشته است .
۷ـ کل : بوقت .
۸ ـ کل : ندهد مجال کآبی .
پیر: هم این رباعی را بامتن که از روی(س ، می) نوشته‌ایم یکسان ضبط کرده‌است .

۳۱۵

دریاب که از روح جدا خواهی شد [۱] در پردهٔ اسرار فنا [۲] خواهی شد
می‌نوش [۳] ندانی ز کجا آمده‌یی خوش‌باش [۴] ندانی که کجا خواهی شد

۳۱۶

در جسم پیاله‌جان روانست روان در روح مجسّم آن روانست روان
در آب فسرده آتشی سیّار است [۵] در روح بلور لعل کانست روان

۳۱۷

درفصل بهار اگر بتی حور سرشت یك ساغرمی [۶] دهد مرابرلب کشت
هرچند بنزد عامه این باشد زشت [۷] سگ به ز من ار باز کنم یادبهشت [۸]

۳۱۸

هرروز برآنم که کنم شب توبه از جام وپیالهٔ لبالب توبه
اکنون که‌رسید [۹] وقت گل‌تر کم‌نیست در موسم گل زتوبه یارب توبه [۱۰]

۳۱۹

آن لعل در آبگینهٔ ساده بیار وآن محرم ومونس [۱۱] هرآزاده بیار
چون میدانی که مدّت عالم خاك بادیست کـه زود بگذرد باده بیـار

۱ـ ت : اینجا ومصراع دوم وچهارم«خواهی رفت».

۲ ـ ت : خدا .

۳ـ ت :خوش باش .

٤ ـ ت : می نوش .

٥ ـ می : بسیـارست . ـ گویندهٔ این رباعی که بنظر من خیام نیست تمام نظرش صنعت جناس بوده وانصافاً سیار سست وبی‌مزه گفته است .

٦ـ خ : یك کوزهٔ می ؛ ـ گل؛ می: پرمی قدحی ؛ ـ ت، نف: پرمی قدحی بمن دهد ؛ ـ پیر: یك ساغر می بردهدم .

۷ـ گل، می، نف:گرچه برهر کس این‌سخن باشد زشت ؛ـ پیر: هرچند که این سخن بسی باشد زشت.

۸ـ گل ، نف : سگ به زمن ار دگر برم نام بهشت ؛ ـ می : سگ به زمن ار باز برم نام بهشت ؛ ـ پیر: سگ به ز منست اگر کـنم یاد بهشت ؛ ـ ت : سگ به ز من ار زانکه برم نام بهشت .

۹ـ نف : رسیده .

۱۰ـ این رباعی در(س،خ) ضبط شده است.

۱۱ـ ت : آن مونس ومحرم .

۳۲۰

عمریست که مدّاحی می‌ورد من است　　اسباب می است هرچه در گردمن است
زاهد اگر استاد توعقل است اینجا[۱]　　خوش باش که استاد توشا گردمن است

۳۲۱

می نوش که عمر جاودانی اینست　　خود حاصلت[۲] از دور جوانی اینست
هنگام گل و مل است[۳] و یاران سرمست　　خوش باش دمی که زندگانی اینست

۱ـ پ : آنجا .
۲ـ می، گل : خاصیت .
۳ـ ت: گل و باده و .

فصل ششم

درجریان فصول سال (۱)

۳۲۲

چون‌نیست دربن زمانه سودی زخرد　　جز بی‌خرد از زمانه برمی نخورد

پیش آوراز آنکه‌او خردرا ببرد (۲)　　تابو که (۳) زمانه سوی ما بـه نگرد

۱- می : فی جریان الاصول [ظ : الفصول] .

توضیحاً عنوان « فصل ششم» کـه مابین این رباعی و رباعی قبل نوشته شده مأخوذ است از نسخهٔ (می) ـ اما (ر) اصلا عنوان فصول دهگانه را ندارد؛ وسایرنسخ بعض‌فصلهارانوشته وباقی را ننوشته‌اند ؛ وبطور کلی‌عناوین ازفصل پنجم تادهم‌هیچکدام قابل‌اعتمادنیست ؛برای‌اینکه‌اولا ترتیب ضبط رباعیها درنسخ موجود یکسان نیست وتقدیم وتأخیر بسیار دارد ؛ وثانیاً مطالب ومضامین همهٔ رباعیها که پشت سرهم نوشته‌اند بهم مرتبط نمی‌شود بلکه هر کدام‌را میتوان متعلق بفصلی‌علی‌حده قرارداد و چه بسا ربـاعیهای مندرج در ذیل یك فصل کـه با آن عنوان اصلاً تناسب ندارد یا مناسبتش بادیگرعناوین بیشتر ازاین فصل‌است یااینکه همه ازحیث مطلب بهم مربوطست وعنوان «فصل» مابین آنها بیجا وناجموورداست مثلا اکثر رباعیها که در ذیل همین فصل ششم خواهیم دید که با «فصل خمریات» هیچ تفاوت وتمایزی ندارد .

خلاصهٔ سخن اینکه اگرمجموعهٔ «طربخانه» دراصل هم واقعاً مرتب ومبوّب بوده نسخ‌موجود عموماً ازاین جهت مغشوش ومشوش است؛ واگر کسی طالب این‌امرباشد باید خود ازسرنو این‌کاررا برعهده‌بگیرد وآنرا مطابق‌ذوق وسلیقه ودلخواه خود انجام بدهد؛ پیداست که«طربخانه» هم‌دراین باره راهنمایی برای‌اوخواهد بود واللهّ‌الموفق.

۲ ـ پیر: پیش‌آر از آنکه خردم را ببرد .

۳ـ پیر : باشد که .

۳۲۳

هر کو رقمی زعقل دردل[۱] بنگاشت — یك لحظه[۲] زعمر خویش ضایع نگذاشت
یادرطلب رضـای یزدان کـوشید — یاراحت خود[۳] گزید وساغر برداشت

۳۲۴

بااین دوسه نادان که چنان می‌دانند[۴] — از جهل کـه دانای جهان ایشاننـد
خرباش که ازخری که این دونانند[۵] — هر کونه خراست کافرش می‌خوانند[۶]

۳۲۵

ای مـن در میخانه بسبلت رفتـه — تـرك بدونیك جمله عالـم گفته
گر هردو جهان چوگوی افتدمیگوی — بـرمن بجـوی چومست باشم خفته[۷]

۳۲۶

یك هفته شراب خورده باشی پیوست — هان تـا ننهی توروز آدینـه زدست
درمذهب ماشنبه و آدینه یـکی است — جبّار پرست بـاش نه روز پـرست

۱ـ پیر: آنکو سطری زعقل دردل؛ ـت: هر کورقمی زعشق بردل .
۲ـت : یك روزه .
۳ـ پیر: یاراحت جان ؛ـت: یاراحت تن .
٤ـ گل: که جهان دارانند .ـ تحریف واضحست .
۵ـ گل: خوش باش که ازخری ایشان بمثل ؛ ـ پیر: خرباش که آنان زخری چندانند ؛ ـت: خرباش که ازخری ایشان بمثل .
٦ـ رباعی ذیل که باهمین قافیه وقریب بهمین مضمون ساخته شده منسوب به «بابا افضل» است .

مردان رهت کـه سر معنی داننـد — از دیدهٔ کـوته نظران پنهـانند
وین طرفه ترست هر که حق رابشناخت — مؤمن شد وخلق کافرش می‌خوانند

واین رباعی بنظر من عارفانه‌تر و عاقلانه تر از رباعی متن است که آنرا همه جا باسم خیام نوشته اند .

۷ـ می : این رباعی را ضبط کرده و (گل) هم آنرا ازبعض نسخ(ط) درملحقات آورده است؛ وباعتقاد من باید آنرا ازرباعیهای مردود خیـام شمرد ومعلوم نیست گوینده‌اش کدام سبیل دررفته‌است که درمیخانه‌را بسبلت می‌روبد(؟!)

۳۲۷

کس خلد و جحیم راندیدست ای دل ‌ گویی که از آن جهان رسیدست ای دل
امید و هراس ما ز چیزیست کزان ‌ جز نام و نشانی نه‌پدیدست[۱] ای دل[۲]

۳۲۸

چون دی و پریر و پار و پیرار گذشت ‌ شادی وغم محنت بسیار گذشت
امروز بدانچه میرسد خوش میباش ‌ این نیز چنین که آید انگار گذشت

۳۲۹

ای دل چو نصیب تو همه خون شدنست ‌ واحوال تو هر لحظه دگر گون شدنست
ای جان تو درین تن بچه کار[۳] آمده‌یی ‌ چون عاقبت کار تو بیرون شدنست[٤]

۳۳۰

ای صاحب فتوی[٥] از تو پرکارتریم ‌ با اینهمه مستی ز تو هشیار تریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان[٦] ‌ انصاف بده کدام خونخوار تریم

۳۳۱

گر می نخوری[۷] طعنه مزن مستانرا ‌ بگذار ز دست [۸]حیله ودستانرا[۹]
تو غرّه بدان شدی که می می‌نخوری[۱۰] ‌ صد کار کنی که می غلامست آنرا[۱۱]

۱ـ می، گل: جز نام و نشان کسی ندیدست. ـ تکرار قافیهٔ واضح دارد وپیداست که تحریف نساخ است

۲ـ گل: این رباعی‌را بشمارهٔ (۲۰۸) جای دیگر آورده است .

۳ـ می: ای جان تو درین تنم چکار ؛ ـ نف : ای جان تو بدین بدن چه کار .

٤ـ این رباعی از (س، گل) افتاده ودر (می،خ) درج شده است .

٥ـ نف : ای مفتی شهر.

٦ـ پیر: ماخون رزان خوریم وتوخون کسان .

۷ـ خ : ایدوست دگر طعنه مزن ؛ ـ م : تا بتوانی .

توضیحاً (می) این رباعی‌را درفصل چهارم آورده است .

۸ـ ف : بنیاد مکن تو حیله .

۹ـ خ ، نف : گر دست دهد توبه کنم یزدان‌را .

۱۰ـ پ، نف: توفخربدین کنی که من‌می نخورم ؛ ـ پیر: توغره‌از آنی که ننوشی می‌ناب؛ ـ ف: توغره بدان مشو که می می‌نخورم .

۱۱ـ گل: این رباعی‌را درنسخهٔ مأخذ خودنداشته‌واز«رباعیات فروغی» ملحق کرده اما درنسخهٔ اساس ما موجود است.

۳۳۲

دانی که‌چراست توبه ناکردن من   زیرا که حرام نیست می خوردن من
بر اهل مجاز است بتحقیق حرام   می خوردن اهل رلز در گردن‌من(۱)

۳۳۳

مشنو سخن زمانه(۲)سا زآمدگان   می گیر مروّق ز طراز آمدگان(۳)
رفتند یکان یکـان فراز آمدگان   کس می ندهد نشان باز آمدگان(٤)

۳۳۴

من بادهٔ تلخ تلخ دیرینه خورم   واندر مه روزه روز آدینه خورم
انگور حلال خویش در خم کردم   گوتلخ مکن‌خدای‌تـا مـی نخورم(۵)

۳۳۵

آنها که اسیر عقـل وتمییز شدنـد   درحسرت‌هست ونیست نـاچیز شدنـد
روبی خبری بآب(٦) انگور گزین   کاین‌بی‌خبران بغوره مویز(۷)شدند(۸)

۱ـ این رباعی در(س،خ) درج شده‌است و(گل) ندارد .

۲ـف : سخن‌اززمانه.

۳ـ ف: می‌خواه مروق بطراز آمدگان

٤ـس، گل : این رباعی‌را ندارد وفقط در(می) ضبط شده است که عیناً ازروی‌آن نقل‌شد؟
توضیحاً این رباعی در کتاب **نزهة‌المجالس** تألیف ۷۳۱ جزو رباعیهاست که بخیام نسبت داده است؛ در «سندبادنامه» محمد بن علی ظهیری هم این رباعی آمده است .

۵ـ درنسخه‌ها عموماً «تامن نخورم» نوشته اند که علی‌التحقیق غلط‌است برای اینکه قافیه پیدا نمی‌کند وتصحیح ازنگارنده است.

توضیحاً اینطور قوافی را (می نه + خورم) در اصطلاح شعرا «قافیهٔ معمولی» می‌گویند که با «دیرینه + خورم» و «آدینه + خورم» قافیه می‌شود ؛ پیداست که کلمهٔ «خورم» ردیف‌است.

٦ـ گل،ت: روبی‌خبری وآب‌انگور؛ـ می: بی‌خبری زآب‌انگور.

۷ـ ت : میویز .

۸ـ انصافاً رباعی باردی است نه ازحکیم خیام؛ بلکه ازگوینده‌یی کـه غوره ناشده مویز شده است ؟

۳۳٦

تاچند اسیر عقـل هـر روزه شویم	دردهر چه صدساله چه یکروزه‌شویم
درده‌قدح باده[۱] از آن پیش کـه ما	در کـار گه کوزه گران کوزه شویم

۳۳۷

یك جرعـه می کهنه ز ملك[۲] نو به	وزهرچه طریق می نه بیرون شو بـه
جامیش به ازملك[۳] فریدون صدبار	خشت سرخم ز تاج[٤] کیخسرو به[٥]

۳۳۸

می خوردن و گرد نیکوان گردیدن	به زانکـه بزرق زاهـدی ورزیـدن
گرعاشق‌ومست دوزخی خواهد بود	پس روی‌بهشت کس نخواهد[٦] دیدن

۳۳۹

بیگانه اگر وفا کند خویش من است	ورخویش جفا کندبداندیش من است
گر زهر موافقت کند تریـاقست	ورنوش مخالفت کند نیش من است[۷]

۳٤۰

دادم بامید روزگـاری[۸] بربـاد	نـابوده زروزگـار خود روزی شاد
زان می‌ترسم که روزگارم ندهد	چندانکه زروزگـار بستانم داد[۹]

۱ـ گل : درده تو بکاسه می .
۲ـ ف: می کهن زملکی .
۳ـ ف : دردست به از تخت .
٤ـ ف : زملك .
٥ـ این‌رباعی را (پیر، ت) هردو با (ط) یکسان ضبط کرده‌اند .
٦ـ خ : روی بهشت‌را که خواهد دیدن .
۷ـ گل : این رباعی ورباعی بعد را ندارد وهردو در(س،خ) ثبت شده است .
۸ـ خ : زندگانی .
۹ـ گویندهٔ این رباعی که باعتقادمن ازخیام نیست لفظ«روزگار»رادرهرچهارمصراع ملتزم‌شده‌است.

٣٤١

هرجان شریف کوشناسای رهست   داند که هر آنچه آمد از جایگهست
رنجی که بدورسدنه از دور(١)مهست   کونیز زهر چه می‌رود بی گنهست

٣٤٢

دانی زجهان چه طرف بر بستم هیچ   وزکار جهـان چگونـه وارستم هیچ
شمع طـربم ولی چـو بنشستم هیچ   خودجام جمم ولی چوبشکستم‌هیچ(٢)

٣٤٣

گویند که‌دوزخی بودعاشق‌ومست(٣)   قولی است(٤)خلاف‌ودل درونتوان‌بست
گرعاشق‌ومست دوزخی خواهد بود   فردابینی(٥)بهشت‌همچون کف‌دست(٦)

٣٤٤

نـه جامهٔ عمر کهنه نـو خواهـد شد   نه کار باندیشه نکو خواهد شد(٧)
می خور بسبوکاسهٔ(٨) اندوه مخـور   کاین کاسه‌چوبشکندسبوخواهدشد(٩)

١ـ گل : از رنج .
٢ـ س : این رباعی را دارد .
٣ـ پ: گویند مرا که دوزخی باشد مست؛ ـ پیر: گویند که دوزخی بود مردم مست .
٤ـ پیر : حرفی است.
٥ـ پیر: فردا نگری .
٦ـ توضیحاً عبارت «کف‌دست» کنایه ازخالی وتهی ازتعبیرات قدیم پیش‌ازقرن ششم بنظر نمی‌رسد؛ وبااین جهت ونیزبقراین وامارات لفظی ومعنوی دیگر ظاهراین است که در انتساب این رباعی‌بحکیم‌خیام جای‌شك وتردید باشد ؛ ونسخهٔ «پیرپاسگال» هم که این رباعی را ضبط کرده‌است هرقدر پیش می‌رویم وبیشتردرآن غور می کنیم ظن مخدوش ومزور بودنش‌درنظرما قوت می گیرد والله‌العالم (؟)
٧ ـ پ :

نی جامهٔ کهنهٔ تو نو خواهد شد   نی نیز جهـان بکام تو خواهد شد
می خور بسبو کوزهٔ اندوه مخور   کاین کوزه چوبشکند سبوخواهدشد

٨ـ گل : ز کاسه .
٩ـ این رباعی‌را (س،می) ندارد ودر (گل،خ) ضبط شده است .
توضیحاً این رباعی دو رباعی متحد القافیه دارد یکی « هرگزنه جهان کـهنه نو خواهد شد . . الخ » دیگر «گویند بحشر گفت و گو خواهد شد . . الخ » کـه بعض نساخ آنها را بهم مخلوط کرده و اشتباه نوشته اند .

۳۴۵

گویند بهشت وحوروکوثر باشد　　جوی مـی وشیر وشهد وشکّر باشد
یك‌جـام بده زبـاده هـان ای‌ساقی　　نقـدی ز هزار نسیه خوشتر باشد

۳۴۶

خورشید کمند صبح بربام افکنـد　　کیخسرو روز مهره[۱] درجام افکند
می‌خور که منادی[۲]سحر که خیزان　　آوازهٔ اشربـوا در ایّـام افکنـد

۳۴۷

غم کشتهٔ[۳] جام یکمنی خواهم کرد　　خودرا بدو رطل[٤]می‌غنی‌خواهم کرد
اوّل سه طلاق عقل ودین خواهم گفت　　پس[٥] دختر رز را بزنی خواهم کرد

۳۴۸

طبعم[٦] همه باروی[۷]چوگل پیوندد　　دستم همـه با ساغر مـل پیوندد
از هر جزوی نصیب خود بستانم[۸]　　زان پیش کـه جزوها بکل پیوندد

۳۴۹

گر یار منید ترك طامات کنید　　غمهای مرا بمی مکافات کنید
چون در گذرم زخاك من خشت زنید　　در رخنهٔ دیوار خرابات کـنید

۱ـ می، نف: باده .

۲ ـ می : مؤذن ؛ ـ گل : مـؤذن صبوحی خیزان ؛ ـ پیر : می خور کـه نـدای عشق هنگام سحر .

۳ـ می، گل: امشب پی‌جام ؛ ـ نف: امشب می جام .

٤ـ نف: بدوجام .

٥ـ گل : من .

٦ـ پیر : میلم .

۷ـ پیر : با بوی .

۸ـپیر:خودبردارم.

۳۵۰

می خور کـه ز تو کثرت و قلّت ببرد — واندیشهٔ هفتاد و دو ملّت ببرد
پرهیز مکن[۱] ز کیمیایی کـه از او — یك جرعه خوری[۲] هزار علّت ببرد

۳۵۱

ای‌وای‌بر آن‌دل که‌در آن‌سوزی‌نیست — سودا زدهٔ مهر دل افـروزی نیست
روزی که توبی عشق بسر خواهی برد — ضایعتر از آن روز ترا روزی نیست

۳۵۲

دارم ز جفـای فلك آینه گـون — وز گردش روزگار خس پرور دون
ازگریه رخی همچو پیاله پر اشك — وزدیده دلی‌همچو صراحی پرخون[۳]

۳۵۳

غرّه چه شوی بمسکن و کاشـانه — وین عمر کـه نیست جز غم و افسانه
بر خانهٔ صرصری چه افروزی شمع — در رهگـذر سیل چه سازی خانه

۳۵۴

خواهی کـه پسندیدهٔ ایّام شوی — مقبول به پیش[٤] خاصه و عام شوی
اندر پی مؤمن و جهود و ترسـا — بد گوی مباش تا نکو نام شوی[٥]

۳۵۵

غم چند خوری بکار ناآمده پیش — رنجیست نصیب مردم دور اندیش
خوش‌باش‌وجهان‌تنگ‌مکن بردلخویش — ازغم‌خوردن قضا نگردد کم وبیش[٦]

۱ـ گل : توبه چه کنی .
۲ـ می : یك من بخوری.
۳ـ این‌رباعی‌را(گل)ندارد ودر(س) موجوداست .
٤ـ گل: مقبول وقبول .
٥ـاین‌رباعی‌را به **باباافضل کاشانی** نیزنسبت‌داده‌اند وبدین‌سبب(گل)آنرا ازمتن(ط) حذف کرده‌است رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع سفحه(لا) .
٦ـ این رباعی‌را(گل) ازنسخه های دیگر(ط) غیر ازآنچه مأخذ طبع او بوده است ملحق کرده و در نسخهٔ (می) هم موجود است .

۳۵۶

جانا ز کدام دست برخاسته یی — کز طلعت خویش ماه را کاسته‌یی
خوبان جهان بعید روی آرایند — تو عید بروی خویش آراسته‌یی

۳۵۷

یاری[۱] که دلم زبهر او زار شده‌ست — او جای دگر بغم گرفتار شده ست
من درطلب علاج خود[۲] چون کوشم — چون آنکه‌طبیب‌ماست‌بیمار شده‌ست[۳]

۳۵۸

دانی‌زچه‌روی‌شهره گشتست‌وچه‌راه[۴] — آزادی سرو و سوسن اندر افواه
کاین دارد ده زبان ولیکن خاموش[۵] — وان دارد صد دست ولیکن کوتاه[۶]

۳۵۹

تن در غم روزگار بیداد مده — جانرا[۷] زغم گذشتگان یاد مده[۸]
دل جز بسمنبری[۹] پریزاد مده — بی باده مباش و عمر بر باد مده

۳۶۰

این جسم پیاله بین بجان آبستن — همچون سمنی به ارغوان آبستن
نی‌نی غلطم که باده از غایت لطف — آبیست بآتش روان آبستن[۱۰]

۱ـ می : آن بت .
۲ـ پیر : درطلب داروی خود .
۳ـ بااینکه این رباعی در نسخهٔ مورخ ۶۰۴ (پیرپاسگال) هم ضبط شده راقم سطور را در صحت انتسابش بحکیم‌خیام ودراصالت آن نسخه نیزتردید است (؟)
۴ـ خ : دانی زچه روی اوفتاده است وچه راه ؛ ـ گل : اوفتاده‌است پراه .
۵ـ پیر : ده زبان همیشه خاموش .
۶ ـ پیر : صد زبان و دایم کوتاه . ـ کلمهٔ «زبان» قطعاً تحریفست ؛ برای اینکه نسبت « زبان‌داری » به «سرو» معمول نیست .
۷ـ ت : مارا ؛ ـ گل : جانرا سخن گذشتگان .
۸ـ گل: مصراع دوم وسوم‌را مقدم ومؤخر نوشته است .
۹ـ پیر : جز بسر زلف ؛ ـ گل: جز بشکر لب .
۱۰ـ این رباعی در (می) درج شده ودر یکی از نسخ (گل) هم بوده که آنرا درملحقات آورده است .

۳٦۱

زین‌سقف برون رواق ودهلیزی نیست ‌ ‌ ‌ جز با من و با تو هیچ تمییزی نیست
هرچیز که‌وهم کرده‌یی کان‌چیزی‌است ‌ ‌ ‌ خوش‌بگذر از آن‌خیال کان‌چیزی‌نیست

۳٦۲

گر گل نبود نصیب ما خار بس است ‌ ‌ ‌ ور نور بما نمیرسد نار بس است
گر خرقه و خانقاه و شیخی نبود ‌ ‌ ‌ ناقوس و کلیسیا و زنّار بس است(۱)

۳٦۳

ترکیب طبایع چو بکام تو دمی است ‌ ‌ ‌ رو شاد بزی اگرچه بر تو ستمی است
با اهل خرد باش کـه اصل تن تو ‌ ‌ ‌ گردی ونسیمی وغباری ودمی‌است(۲)

۳٦۴

شب نیست که عقل در تحیّر نشود ‌ ‌ ‌ وز گریه کنار من پر از دُر نشود
پر می نشود کاسهٔ سر از سودا (۳) ‌ ‌ ‌ هر کاسه که سرنگون بود(٤) پر نشود

---

۱ – این رباعی را (پیر) هم عیناً مثل (ط) ضبط کرده و مع ذلك پیش من از رباعیهای مشکوکست (؟)

۲ – این رباعی در نسخه مأخذ (گل) نبوده است و چون در بعض نسخ به **بابا افضل** منسوب شده است آنرا درملحقات نیز نیاورده اما درنسخهٔ ما موجود است .

توضیحاً درکتاب **زینةالمجالس** تألیف ۷۳۱ هم این‌رباعی باسم خیام ضبط شده وآنچه به «باباافضل» منسوبست بیت اولش مطابق روایت (گل) باین صورت است :

چون حاصل عمر تو فریبی ودمی است ‌ ‌ ‌ رو دادکن ارچه برتو هردم ستمی است

علاوه میکنم که باین قافیه وقریب بهمین مضمون رباعیهای دیگرهم از خیام نقل کرده اند نظیر «شادی مطلب کـه حاصل عمر دمی است ..الخ» ومطابق اصلی که درمقدمه تأسیس کرده ایم بعید است که تمام این نوع رباعیات ازخود حکیم خیام باشد وبظن‌قوی‌بعضی‌از آنهااز گویندگان دیگراست که رباعیهای منسوب بخیام را استقبال کرده‌اند (؟)

۳–پ : کاسهٔ سرازمی‌ناب .

٤– پیر : سرنگون شود .

توضیحاً این رباعی در (پیر) هم با (ط) تقریباً یکسان ضبط شده ومع ذلك باعتقاد من از رباعیهای مشکوکست (؟)

علاوه می کنم که شبیه این‌مضمون را بازهم دررباعیات منتسب بخیام‌داریم امادربعضی‌چنان می‌نماید که‌دوشاعربایکدیگر«مجابات» کرده‌باشند نظیراین رباعی که درپیش گذشت و در (پیر) هم ضبط شده است .

آن کاسه گری که کاسهٔ سرها کرد ‌ ‌ ‌ درکاسه گری صنعت خود پیدا کرد
برخوان وجود ما نگون کاسه نهاد ‌ ‌ ‌ وین کاسهٔ سرنگون پرازسودا کرد

امادررباعی‌متن‌بطرز «مجابات» می گوید « هرکاسه که سرنگون بود پرنشود » والله‌العالم .

۳٦۵

رفتم بخرابات بایمان درست   زنّار مغانه در میان بستم چست
شاگرد خرابات ز بدنامی من   رختم بدر افکند و خرابات بشست

۳٦٦

چون باد بزلف او رسیدن مشکل   وز دست غمش عنان کشیدن مشکل
گفتند بدیده روی او نتوان دید   گر دیدهٔ ماست دیده دیدن مشکل[۱]

۳٦۷

غوّاصی کن گرت گهر می باید   غوّاصی را چند هنر می باید
سر رشته بدست یار و جان بر کف دست   دم نازدن و قدم ز سر می باید

۳٦۸

محبوب جمال خود بآدم بخشید   سرّ حرمش بیار محرم بخشید
هر نقد کــه در خزانهٔ عالم بود   سلطان بکرم بجزو آدم بخشید

۳٦۹

هر لحظه بتا تکبّر و ناز مکن   خود بینی و خود پرستی آغاز مکن
آسوده برآ گره ز ابرو بگشا   وین عربده با عاشق جانباز مکن

۳۷۰

خیام اگر زباده مستی[۲] خوش باش   با ماهرخی[۳] اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است[٤]   انگار که نیستی چو هستی خوش باش[۵]

۱ـ این رباعی در نسخه های ما نیست وفقط در (گل) ضبط شده است که عیناً نقل شد(؟)

۲ـ خ : اگر باده پرستی؛ ـ گل: خیام چو رندو می پرستی .

۳ـ گل ،ت : بالاله رخی ؛ـمی: با تازه رخی (بانسخه بدل : تازه گلی) ؛ـ پیر: گر با صنمی دمی نشستی .

٤ـ پیر: پایان همه چیز جهان نیستی است؛ ـ خ : بسیار مخور غم جهان گذران؛ ـ گل: چون عاقبت کار فنا خواهی بود .

۵ـ این رباعی بااختلاف روایت درهمه نسخ (ط) آمده و در (پیر،ت،ف،نف،پ،مل) نیز درج شده است .

رباعی ذیل را راقم سطور درچندین سال قبل باستقبال رباعی متن ساخته است :

گر زاهد سجاده پرستی خوش باش   ور رند خراباتی مستی خوش باش
گــر پادشهی ور بمثل خاك رهی   باری تو بهرحال که هستی خوش باش

۳۷۱

سازندهٔ کار مرده و زنده تویی   دارندهٔ این خلق پراکنده تویی
من گرچه بدم خواجهٔ این بنده تویی   کس را چه گنه نه آفریننده تویی [۱]

۳۷۲

یاران موافق همه از دست شدند   در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند تنك شراب [۲] درمجلس عمر   یك لحظه زما پیشترك [۳] مست شدند [۴]

۳۷۳

ماییم که اصل شادی و کان غمیم   سرمایهٔ دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم   آیینهٔ زنگ خورده و جام جمیم [۵]

۳۷۴

از دفتر عمر برگشودم [۶] فالی   ناگاه ز سوز سینه صاحب حالی
می گفت خوشا کسی که [۷] اندر براو   یاریست چو ماهی و شبی چون سالی

۱ـ این رباعی بافصل اول «مناجات وتنزیه» مناسبت دارد نه بافصل «جریان فصول»؛ امابطوری که درمقدمه وحواشی قبل گفته‌ایم نسخ موجود ازجهت تقدیم وتأخیر ابیات سخت مشوش ودرهم وبرهم است؛ وچون این مطلب بقدر کافی گوشزد شده است اگر درمواضع دیگر آنرا تکرار نکردیم خوانندگان حمل برغفلت یا تغافل نکنند.

باری ضبط رباعی متن دراین موضع مطابق (گل ،خ) است .

۲ـ ف،نف: خوردیم زیك شراب .

۳ـ ف،نف: دوری دوسه پیشتر زما مست شدند .

٤ـ س: این رباعی را دارد ومابهمان روایت نقل کردیم ؛ اما (گل) درنسخهٔ خود نداشته و آنرا از « رباعیات فروغی » در ملحقات آورده است ؛ یادآوری می کنم که ضبط رباعیات «فروغی» دراکثر مواضع وازجمله درهمین رباعی مانحن فیه بانسخهٔ طبع ۱۳۰۵ شمسی که مقدمهٔ آقای « سعید نفیسی » را دارد و گویا زیر نظر خود ایشان هم تدوین و تصحیح شده باشد و باین مناسبت برای آن رمز «نف» اختیار کرده‌ایم ، متحد ومتوافق است .

۵ـ این رباعی در **زینة المجالس** مورخ ۷۳۱ هم بنام خیام ثبت شده‌است؛ ودربعض مجموعه‌ها آنرا به **باباافضل** نیزنسبت داده‌اند وبهمین جهت (گل) آنرامتروك داشته‌است [رجوع شودبمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ : یب] ؛ اما چون در نسخهٔ اساس ما ضبط شده بود ما در متن تصرف نکرده آنرا بحال خود واگذاشته‌ایم (؟)

٦ـ گل : برگرفتم.

۷ـ پیر : برگفت خوش آنکسی که .

۳۷۵

یك‌دست بمصحفیم و یك‌دست بجام / که مرد حلالیم و گهی‌مرد حرام[۱]
ماییم درین گنبد فیروزه رخام[۲] / نه کافر مطلق نه مسلمان تمام[۳]

۳۷۶

چون‌باده خوری زعقل بیگانه مشو / مدهوش مباش و جهل را خانه مشو
خواهی کـه می لعل حلالت باشد / آزار کسی مجوی و دیوانه مشو

۳۷۷

ما کز می بیخودی طربناك شدیم / وز پایهٔ دون بر سر افلاك شدیم
آخرهم از آلایش تن پاك شدیم / ازخاك برآمدیم و درخاك شدیم[۴]

۳۷۸

چون‌روزی‌وعمربیش‌و کم‌نتوان کرد / خودرا[۵] بکم‌وبیش دژم‌نتوان کرد
کار من وتو چنانکه رای من و تست / ازموم‌بدست‌خویش‌هم‌نتوان کرد[۶]

۱ـ گل،می،پیر،نف: که نزد حلالیم و گهی نزد حرام . ـ متن‌موافق (س،خ) است .

۲ـ گل ، می : گنبد ناپختهٔ خام ؛ ـ نف : گنبد فیروزه فام [مطابق این نسخه وزن بیت مختل است] .

۳ـ ت: این‌رباعی‌را ضبط نکرده ودرعوض‌هم‌قافیهٔ آنراآورده که اتفاقاً رباعی‌خوبی‌است که از پختگی‌طبع گوینده‌اش حکایت می کند .

دل فرق نمی کند همی دانه ز دام / راهیش بمسجدست و راهیش بجام
با اینهمه ما و می و معشوق مدام / درمیکده پخته‌به که درصومعه خام

نف: «راییش بمسجدست و راییش بجام» .

٤ـ س،می: این‌رباعی‌راندارد وازروی(گل)عیناًنقل‌شده؛ وپیداست که بارباعی‌متحدالقافیه‌اش «پاك‌ازعدم‌آمدیم وناپاك شدیم .. الخ» که‌آن‌هم ازرباعیهای منسوب‌به «خیام»است‌هردو نباید ازیك گوینده باشد (؟)

۵ـ ف: دل‌را .

٦ـ این رباعی‌را (گل) درنسخهٔ خود نداشته واز رباعیات «فروغی» درملحقات آورده اما در نسخهٔ ما موجود است .

توضیحاً این‌رباعی ازجملهٔ۱۳ رباعی است که در **مونس‌الاحرار** بنام خیام ثبت شده در **زینةالمجالس** ونسخهٔ مورخ ٦۰٤ «پیرپاسکال» نیزآمده است.

۳۷۹

می‌خور که تنت بخاك در ذرّه شود — وان ذره همی پیاله و جرّه[۱] شود
از دوزخ واز بهشت فارغ میباش[۲] — عاقل بچنین سخن چرا[۳] غرّه شود

۳۸۰

این چرخ فلك که مادر اوحیرانیم — فانوس‌خیال از او[٤] مثالی دانیم[٥]
خورشید چراغ دان[٦] وعالم فانوس — ما چون صوریم کاندرو گردانیم[۷]

۱ـ گل: پیاله وخمره ؛ـمی، نف: خاکت پس‌ازان پیاله وخمره شود؛ـت: خاکت پس‌ازان پیاله وجره شود . **جره** بضم جیم وتشدید راء : کوزه وسبوی بزرگ وخنبره .

۲ـ گل : مشنو سخن بهشت ودوزخ زخران. ـ باقی‌نسخ (ط) که ما دردست‌داریم وهمچنین دیگرمجموعه‌ها ازقبیل (ت، نف) که رباعیات خیام را ثبت کرده‌اند همه این مصراع را مانند متن نوشته‌اند ؛ وازاینجا مسلم می‌شود که روایت «خران» تحریف نساخ نادانست (!)

۳ـ گل: کجا ؛ـ ت: بچنین خبرچرا ؛ ـ نف: بچنین چیزچرا .

٤ـ گل: خیال زو .

٥ـ می : مثالی خوانیم .

٦ـ گل،خ: چراغدان .

توضیحاً اینجا ازمواردی است که متصل یا منفصل نوشتن کلمه موجب اختلاف معنی لفظ میشود نظیر (نگاهدارـ نگاه دار) و (آبخور ـ آب‌خور) ونظایر آن؛ وظاهراین‌است که‌کلمهٔ «دان» اینجا فعل امرحاضراست از «دانستن» نه بمعنی‌ظرفیت ازقبیل «نمکدان» و«قنددان» وامثال آن .

۷ـ می: این رباعی‌را درفصل دوم نوشته ودرمعنی هم مرتبط باهمان فصل است.

علاوه می کنیم که مجموعه‌های (ط،ت، نف) همه این‌رباعی‌را ضبط کرده‌اند؛و(گل) تحقیق کرده که این رباعی ازجملهٔ پنج رباعی است که در «سندبادنامه» محمدبن‌علی‌ظهیری تألیف بعداز سنهٔ ٥٥٦ آمده‌است [مقدمهٔ آن طبع صفحهٔ: ط] .

باهمهٔ این‌تفصیلات بازراقم سطوررا درصحت انتساب این رباعی بحکیم خیام تردید است؛ از این جهت که معلوم نیست مایهٔ اصلی مضمون شاعرانهٔ آن یعنی اصطلاح **فانوس خیالی** که بنوشتهٔ فرهنگ «بهار عجم» چیزی شبیه خیمه شب بازی بوده است در قرن پنجم هجری که عصر «خیام» است وپیش ازآن‌هم سابقه داشته یا ازمستحدثات زمانهای بعد است(؟)

برای تفسیر «فانوس خیالی» رجوع شود بفرهنگ «برهان‌قاطع» وغیاث‌اللغات» و«بهارعجم» و «آنندراج» .

۳۸۱

گویندهرانکسان که باپرهیزند[۱] زانسان که بمیرند بدانسان خیزند[۲]
ما با می و معشوق از آنیم مدام[۳] تابو که[٤] بحشرمان چنان‌انگیزند[٥]

۳۸۲

زان‌پیش که‌برسرت[٦] شبیخون آرند فرمای که تا بادهٔ[۷] گلگون آرند
تو زرنیی ای غافل نادان[۸] که ترا در خـاك نهند و باز بیرون آرند

۳۸۳

گویندبحشر گفت‌وگو[۹] خواهدبود آن یار عزیز تند خو خواهد بود
از خیّر محض بد نیاید هرگز خوش‌باش که‌عاقبت‌نکوخواهدبود[۱۰]

۱ـ پیر: که ناپرهیزند ؛ ـ خ : گویند کسانی که زمی پرهیزند .
۲ـ خ : که بمیرند چنان برخیزند .
۳ـ گل: ازآنیم مقیم .
٤ـ پیر، نف، ف: باشد که .
٥ـ می : این رباعی را ندارد .
٦ـ پیر : که غمهـات .
۷ـ پیر: بر گوی بتا تامی گلگون آرند .
۸ـ خ:ای‌ابله‌نادان؛ ـ پیر: ای‌غافل ابله .
۹ـ خ :گویند بهشت و گفتگو .
۱۰ـ می ،گل : این رباعی را ندارد ودردونسخهٔ (س، خ) درج شده است .
نف : آنرا باین شکل ضبط کرده است :
گویند بحشر گفتگو خواهد شد نی کار کسی بکار او خواهـد شد
از حشر نکو بجز نکوئی ناید خوشباش که عاقبت نکوخواهد شد
بطوری که ملاحظه میشود مصراع اول وچهارمش بامتن یکی است ؛ ومصراع دوم وسومش باین صورت که درآن نسخه نوشته‌اند بی‌معنی‌است؛ شاید مصراع سوم دراصل چنین بوده است «از خیر نکو بجز نکوئی ناید» ، ومصراع دومش ظاهراً بارباعی دیگر که باهمین ردیف و قافیه است وبعد ازاین خواهدآمد «هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد . . الخ » مخلوط شده وصحیح آن هم اینطور است «نی‌کار کسی بکام اوخواهد شد »
علاوه می کنم که یك‌رباعی متحدالقافیهٔ دیگرهم داردکه بشمارهٔ (۳٤٤) گذشت «نه جامهٔ عمر کهنه نوخواهد شد . . الخ » ؛ ودر بارهٔ این‌نوع رباعیها که بایك قافیه وتقریباً بیك مضمون ساخته شده است عقیدهٔ خودرا مکرر گفته‌ایم که ظاهراً همه ازیك گوینده نیست بلکه غالب ازآن نوع است که شعرا باستقبال وتتبع یا مجابات یکدیگر ساخته باشند واللهالعالم بالصواب .

۳۸۴

هر گه که(۱) طلوع صبح ازرق باشد — باید کـه بکف(۲) می مروّق باشد
گویند درافواه که حق تلخ بود(۳) — شاید بهمین دلیل(٤) می حق باشد(٥)

۳۸۵

قرآن که مهین(٦) کلام خوانند او را — گـه گاه نه بر دوام خوانند او را
درخطّ پیاله آیتی روشن هست(۷) — کاندر همه جا مدام خوانند او را

۳۸٦

تا بتوانی خدمت رندان میکن — بنیاد نماز و روزه ویران میکن(۸)
بشنو سخنان عمر خیّامی(۹) — می میخور و ره میزن و احسان میکن(۱۰)

۳۸۷

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی — سرمست بدم که(۱۱) کردم این اوباشی
بامن بزبان حال میگفت سبو(۱۲) — من چون تو بدم تو نیز چون من باشی(۱۳)

۱- می : وقتی که ؛ - پیر : زانکه که .
۲- پیر، نف: باید بکفت .
۳- می : گویند بافواه که می تلخ بود ؛ - پیر : مشهور چنین است که می تلخ بود .
٤- می، گل : شاید بهمه حال ؛- پیر : باید که بدین دلیل ؛ - نف : باید بهمه حال .
٥- گل : که صدّق باشد .
٦- می : بهین کلام .
۷- می؛ ف: بر گرد پیاله آیتی هست مقیم ؛ - ت : درخط پیاله آیتی هست مقیم . - متن موافق (س، گل) است.
۸- خ : و افعال بد از جمیع پنهان میکن .
۹- می، گل، ت، نف: بشنو سخن راست ز خیام عمر . - متن موافق (س ، خ) است.
۱۰- این رباعی باعتقاد من ازحکیم خیام نیست بلکه از گویندهٔی است که حکیم نیشابور را بقدر معرفت خود چونان شناخته که دراین رباعی گفته است؛ واگر اختیار انتخاب بدست مابود وسنّت امانت اجازت میداد آنرا از متن حذف می کردیم!
۱۱- مو ، ح : چو کردم .
۱۲- خ : سبوی .
۱۳- این رباعی ازجملهٔ ۱۳ رباعی است که «محمد بن بدرجاجرمی» درمجموعهٔ «مونس الاحرار» تألیف ۷٤۱ آنرا بنام خیام ثبت کرده است.

۳۸۸

هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد　　نه کار کسی بکام او خواهد شد
ای ساقی اگر باده دهی ور ندهی　　ناچار سر همه فرو خواهد شد(۱)

۳۸۹

روزی که بود وقت هلاك من و تو　　از تن برود روان پاك من و تو
ای بس که نباشیم و درین چرخ کبود　　مه در تابد بر سر خاك من و تو(۲)

۳۹۰

آن ماه که گفتی ملك رحمانست　　این بار گرش نگه کنی شیطانست
رویی که چو آتش بزمستان خوش بود　　امسال چو پوستین بتابستانست(۳)

۳۹۱

در دهر چو آواز گل (٤) تازه دهند　　فرمای بتا که می باندازه دهند
از دوزخ و از بهشت و از حور و قصور(٥)　　فارغ بنشین کاین همه آوازه دهند(٦)

۳۹۲

آن بادهٔ خوشگوار بر دستم نه　　وان ساغر چون نگار بر دستم نه
آن می که چو زنجیر بهپیچد برپای　　دیوانه شدم بیار بر دستم نه

۱ـ این رباعی ازروی (س) عیناً نقل شد؛ واین همان رباعی است که مصراع دوم آنرا دربعض نسخ بارباعی متحدالقافیه‌اش «گویند بحشر گفتگو خواهد . . الخ» مخلوط کرده‌اند؛ رجوع شود بحواشی رباعی شمارهٔ (۳۸۳)؛ علاوه می کنم که این رباعی بتحقیق نگارنده از «شیخ عطار» است نه از «حکیم خیام»؛ ولیکن درمتن (ط) تصرف نکردیم .

۲ـ گل: این رباعی را ندارد ودرنسخهٔ ما درج شده‌است؛ ورباعی متحدالقافیهٔ متقارب المضمون آن درپیش گذشت «این چرخ فلك بهر هلاك من و تو» ؛ ومطابق تحقیق نگارنده این رباعی و همچنین رباعی متحدالقافیه‌اش «می خور که فلك بهر هلاك من و تو» که در (مونس الاحرار) هم بنام خیام ثبت شده هردو از «شیخ عطار» است نه از «خیام» .

۳ـ این رباعی را دردیوان «سعدی» نوشته‌اند؛ وبدین سبب (گل) آنرا ازمتن حذف کرده است اتفاقاً نسخهٔ (س) هم این رباعی را ندارد ؛ اما چون درنسخهٔ دیگر(ط) بود آنرا نقل کردیم (؟)

٤ـ گل : می ـ تحریف واضحست.

٥ـ خ : از حور وقصور وز بهشت ودوزخ .

٦ـ خ : که آن هر آوازه دهند .

۳۹۳

عشقی که مجازی بود(۱) آبش نبود چون آتش نیم مرده تابش نبود
عاشق باید که سال و ماه وشب و روز آرام و قرار وخورد و خوابش نبود(۲)

۳۹۴

من می خورم(۳) وهر که چومن اهل بود می خوردن من بنزد او(٤) سهل بود
می خوردن من حق بازل(٥) میدانست گرمی نخورم علم خدا جهل بود(٦)

۳۹۵

شاد آمدی ای راحت جانم که تویی تو آمده و من نه بر آنم که تویی
از بهر خدا نه از برای دل ما چندان بنشین که من بدانم که تویی(۷)

۱ـ کل: عشقی که بود مجاز .

۲ـ مرحوم «فروغی» این رباعی را «چون عاشقانه وعارفانه است» ازخیام ندانسته است[رباعیات فروغی صفحهٔ۶۳] مانیز درصحت انتساب آن بحکیم خیام تردید داریم .

۳ـ کل، ت: می میخورم و .

٤ـ نف: می خوردن او نزد خدا .

٥ـ خ ، نف : ز ازل .

٦ـ گویندهٔ این رباعی علم ازلی واجب الوجودرا علّت تامهٔ افعال عباد قرار داده است ؛ واین مسئله پیش حکما مسلّم نیست ؛ معروفست که **خواجه نصیر الدین طوسی** و بقول بعضی **بابا افضل کاشانی** رباعی ذیل را در جواب آن رباعی گفته اند :

تو می خوری و کسی که نااهل بود می خوردن تو بنزد او سهل بود
علم ازلی علّت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

وبروایت دیگر که در مجموعهٔ رباعیات خیام با ترجمهٔ ترکی تألیف مرحوم «حسین دانش» و«رضا توفیق» ذکرشده است :

آنکس که گنه بنزد او سهل بود این نکته بگوید ارکه او اهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

و درخود «طربخانه» نسخهٔ خطی اصلی نگارنده درفصل آخر که برای بعض رباعیهاشأن نزول ومجابات شعرارا باخیام نوشته است می گوید :

این رباعی را مکرر جواب گفته‌اند اما «خواجه افضل کاشانی» بطریق تشرع وتشرح (کذا) نزدیکتر گفته است :

گفتی که گنه بنزد من سهل بود تحقیق بگوید آنکه او اهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهـل بود

۷ـ این رباعی هم بنظرمن مثل رباعی شمارهٔ (۳۹۳) است.

۳۹٦

گویند مخورمی که بلاکش باشی   در روز مکافات در آتش (۱) باشی
این هست ولی زهردو عالم بهتر (۲)   یك‌لحظه که(۳)ازشراب‌سرخوش‌باشی

۳۹۷

روبیخبری گزین اگر باخبری   تا ازکف مستان ازل باده خوری
تو بی‌خبری ، بیخبری کار تو نیست   هر بی خبری را نرسد بیخبری(٤)

۳۹۸

پیری دیدم بخانهٔ خمّاری   گفتم نکنی(٥) زرفتگان اخباری
گفتامی‌خور که‌همچوما(٦)بسیاری   رفتند و خبر باز نیامد باری(۷)

۳۹۹

از عقل(۸) عنان بپیچ و در ساغر پیچ   از خلد و سقر بگذر و در کوثر پیچ
دستار قصب بباده بفروش و مترس   کم کن قصبی بس‌طرفی برسر پیچ(۹)

۱ـ گل: اینجا «بلاکش» ودرمصراع اول «درآتش» نوشته است .

۲ـ پیر: حقست ولی بهردو عالم ارزد ؛گل : این هست ولی هردوجهان می‌ارزد ؛ خ : ولی زملك عالم خوشتر .

۳ـ گل : آن یکدمه‌کز شراب ؛ پیر : یکدم که تو از شراب

٤ـ دراین رباعی غیرازتکرارکلمهٔ «بیخبری» که گوینده‌اش درهوس اعمال صنعت «تجنیس» بوده است هیچ لطفی بنظر نمی رسد ؛ وبظن متاخم بعلم میتوان گفت که از «خیام» نیست .

٥ـ می : گفتم بکنم .

٦ـ می : که همچو من ؛گل: همچو تو .

۷ـ چند رباعی دیگر باهمین قافیه بخیام منسوبست از جمله « چون واقفی ای‌پسر ز هر اسراری . . الخ»؛ دیگر «افتاده مرابا می ومستی‌کاری . . الخ »؛ سدیگر « زنهار کنون که میتوانی باری . . الخ » ؛ و ظن غالب این است که همهٔ این رباعیها از «خیام» نیست [رجوع شود بمقدمهٔ نگارنده] .

۸ـ می : از فضل .

۹ـ چنین است در همهٔ نسخ (؟)

۴۰۰

موجود حقیقی بجز انسان نبود   کس منکر او بغیر شیطان نبود[۱]
اسرار الٓهی همه در ذات تو است   دریاب که این نکته‌بس آسان نبود[۲]

۴۰۱

تاچند حدیث هفت وچار[۳] ای ساقی   مشکل چه یکی چه صدهزار ای ساقی
خاکیم همه چنگ بسازای مطرب[٤]   بادیم همه باده بیار ای ساقی[٥]

۴۰۲

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار   بر پاره[٦] گلی لگد همی زد بسیار
وان گل بزبان‌حال با او میگفت[٧]   من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار

۴۰۳

عاقل غم واندیشهٔ لا شیی نخورد   جز جام لبالب و پیاپی نخورد
غم دردل ومی چو درصراحی باشد   خاکش‌برسر که‌غم خوردمی‌نخورد

۱ـ خ : بر هر فهمی این سخن آسان نبود .

۲ـ خ :

یك جرعه ازین‌شراب بی‌غش‌دریاب   تا خلق خدا پیش تو آنسان نبود

توضیحاً این رباعی را (می، گل) ندارد وبصورت متن فقط دریکی ازنسخ (ط) دیده شد ؛ و پیش نگارنده هم مسلم نیست که از «خیام» باشد (؟)

۳ـ ف ، نف : پنج و چار .

ظاهراً « هفت وچهار» مراد هفت فلك وچهار عنصراست که‌آنهارا «هفت‌پدر» یا «آباء سبعه» و«آباءِ علوی» و«چهارمادر» یا«امهات اربعه» و«امهات‌سفلی» می گویند؛ وحکمای قدیم معتقدبودند که از تأثیرآباءِ علوی در امهات سفلی ، موجودات این عالم ازجماد ونبات وحیوان متکون‌می‌شود که‌آنهارا«سه‌فرزند» یا«موالید ثلاثه» می‌نامند ؛ وبهمین‌امر اشاره شده‌است دررباعی دیگر«ای‌آنکه نتیجهٔ چهار وهفتی .. الخ»؛ علاوه‌می کنم که‌اصل‌این‌رباعی‌بتحقیق‌نگارنده از«شیخ‌عطار»است «تاکی گویی‌زچاروهفت‌ای‌ساقی» رجوع‌شودبمقدمه .

٤ـ ف، نف : بساز ای ساقی .

٥ـ می، گل: این رباعی را ندارد .

٦ـ گل : بر تازه .

۷ـ م : با وی می گفت .

۴۰۴

شب نیست که آه من بجوزا نرسد　　وز گریهٔ من سیل بدریا نرسد
گفتی که بتو باده خورم پس فردا　　شاید که مرا عمر بفردا نرسد(١)

۴۰۵

آورد باضطرارم اوّل بوجود　　جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود　　زین آمدن و بودن ورفتن مقصود(٢)

۴۰۶

ازهرچه بجز(٣) می‌است کوتاهی به　　می هم ز کف بتان(٤) خرگاهی به
مستی و قلندری و گمراهی به　　یك جرعهٔ می ز ماه تا ماهی به

۴۰۷

توبه نکند هرکه ثباتش باشد　　از باده که چون آب حیاتش باشد
اندر رمضان اگر کسی توبه کند　　باری ز نماز تا نجاتش باشد(٥)

١ـ این رباعی فقط در نسخهٔ (س) درج شده است ومن آنرا ازحکیم خیام نمی‌دانم (؟)

٢ـ گل، می : این رباعی را ندارد ودر (س،خ) درج شده است .

توضیحاً رباعی دیگر با همین قافیه و بهمین مضمون بخیام منسوبست که بشمارهٔ (٣٨) گذشت :

ز آوردن من نبود گردون را سود　　وز بردن من جاه و جلالش نفزود
از هیچ کسی نیز دوگوشم نشنود　　کاوردن و بردن من ازبهرچه بود

خوب پیداست که این هردورباعی با تکرار یك مضمون وبیك قافیه ازحکیم کم گوی زبده گوی ما نتواند بود ؟

باز رباعی دیگر باهمین قافیه اما نه باین اندازه متحد المضمون بخیام منسوبست که آن هم بشمارهٔ (١٧٦) گذشت :

این چرخ فلك بسی چوما کشت ودرود　　غم خوردن بیهوده نمیدارد سود
پر کن قدح می بکفم در نه زود　　تا باز خورم که بودنیها همه بود

٣ـ خ : از هرچه که جز می است ؛ می : از هرچه نه خرمی است .

٤ـ ت، پیر : وزدست بتان مست خرگاهی به .

٥ـ نف : زنمازها نجاتش باشد .

توضیحاً مابین نسخ (ط) که بنظرراقم سطور رسیده است این رباعی فقط درنسخهٔ (س) درج شده و باعتقاد من از رباعیهای مردود است

۴۰۸

یك چند بکودکی باستاد شدیم یك چند باستادی[۱] خود شاد شدیم
پایان سخن‌شنو[۲] که ماراچه‌رسید چون ابر درآمدیم وچون باد شدیم

۴۰۹

گویند که ماه روزه نزدیك رسید[۳] من بعد بگرد باده نتوان گردید[۴]
در آخر شعبـان بخوزم چندان می کاندر رمضان مست بیفتم تا عید[۵]

۴۱۰

با ما نگذارند دمی یارانت غمخوار شدم ز دست غمخوارانت
خورشید تو در درون ما چون افتد کز ذرّه فزونند هوا دارانت[۶]

۴۱۱

تا در هوس لعل لب و جام میی تا در پی آواز دف و بانگ نیی
اینها همه رنجست[۷] وتکلّف زنهار تا مست و خراب نیستی هیچ نیی[۸]

۱ـ گل : بشاگردی . ـ ظاهراً غلط نویسی کاتبست .
۲ـ ت : پایان سخن اگر .
۳ـ گل : گویند که ماه رمضان گشت پدید .
٤ـ خ :
گویند مخور می که مه روزه رسید من بعد شراب ناب نتوان نوشید
٥ـ این رباعی در اکثر نسخ (ط) درج شده و باعتقاد نگارنده جزو رباعیهـای مشکوك بلکه مطرود است؛ برای اینــکه غیر از دعوی افراط در شرابخواری هیچ مضمون لطیف و فکـر حکیمانه‌یی که متناسب با «حکیم خیام» باشد درآن وجود ندارد ؛ قاعدهٔ قافیهٔ دال وذال فارسی و عربی هم در آن رعایت نشده است ؛ اگر چه خصوص کلمهٔ « عید » را بعض اساتید جایز الوجهین شمرده وآنرا با دال عربی وذال فارسی هردو قافیه کرده اند (؟)
٦ـ با اینکه این رباعی در همهٔ نسخ «طربخانه» درج شده است اگراختیار انتخاب بدست ما بود آنرا جزو رباعیهای خیام نمی‌آوردیم ؛ نه از این جهت که سست وسخیف باشد بلکه باین جهت که با رباعیهای نسبةً مسلم حکیم مشابهت ندارد (؟)
۷ـ خ : ختوست(؟)
۸ـ گل ، می: این رباعی را ندارد ودر (س ، خ) درج شده‌است .

۴۱۲

در باغ چو بود غوره ترش اوّل دی　　شیرین زچه بود وتلخ چون آمد می
از چوب بتیشه گر کسی کرد رباب　　دربیشه چه گویی که که میسازد نی(۱)

۴۱۳

عمریست مرا تیره و کاریست نه راست　　محنت‌همه‌افزوده‌وراحت همه‌کاست(۲)
شکر ایزد را که آنچه اسباب بلاست　　مارا ز کس دگر نمی باید خواست(۳)

۴۱۴

گویندبهشت‌عدن(٤) باحورخوش‌است　　من میگویم که آب انگور خوش است
این‌نقد بگیرو دست از آن نسیه بدار　　کآوازدهل‌شنیدن(۵)ازدورخوش‌است

۴۱۵

ما را ز خرابات خراب آوردند　　در میکده بردند و شراب آوردند
گفتیم شراب را کبابی باید　　دلها همه بردند و کباب آوردند(٦)

۴۱٦

بر شاخ امید اگر بری یافتمی　　هم رشتهٔ خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنگنای زندان وجود　　ایکاش سوی عدم دری یافتمی(۷)

۱ـ این رباعی فقط در (س) ضبط شده است که عیناً نقل شد (؟)
۲ـ ف : راحت کم و کاست .
۳ـ این رباعی فقط در(خ) درج شده است وباقی نسخ ندارد
٤ ـ می ، پ : گویند مرا بهشت ؛ ف ، نف :گویندکسان بهشت ؛ پیر : گویند ترا بهشت
۵ـ می،ت: کآواز دهل برادر از دور خوش است
٦ـ س : این رباعی را ندارد ؛ وباعتقاد بنده هم از رباعیهای مشکوکست .
۷ـ این رباعی و دو رباعی بعد را (گل ، می) ندارد
توضیحاً این هر سه رباعی در مجموعهٔ **نزهةالمجالس** تألیف ۷۳۱هجری نیز بنام خیام ضبط شده و بااین جهت مرحوم « فروغی » آنها را جزو رباعیهای مسلّم خیام محسوب داشته است [رجوع شود بمجموعهٔ فروغی صفحهٔ : ۳۵] .

۴۱۷

دشمن بغلط گفت که من فلسفیم　　ایزد داند کـه آنچه او گفت نیم
لیکن چو دراین غم آشیان آمده ام　　آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

۴۱۸

خورشید بگـل نهفت می نتوانم　　واسرار زمانه گفت می نتوانم
از بحر تفکرم برآورد خرد　　دُرّی کـه زبیم سفت می نتوانم

۴۱۹

دست چو منی که جام و ساغر گیرد　　حیفست کـه آن دفتر و منبر گیرد
تو زاهد خشکی و منم عاشق[۱] تر　　آتش نشنیده ام[۲] کـه در تر گیرد

۴۲۰

رفتم کـه دراین منزل بیداد بدن　　دردست نخواهد بجز ازباد بدن
آنرا باید بمرگ من شاد بدن　　کز دست اجل تواند آزاد بدن[۳]

۱ـ گل : فاسق .
۲ـ گل : نشنیدهٔ .
۳ـ می ،گل : این رباعی را ندارد ؛ و (گل) آنرا از (ف) در ملحقات آورده است و چون در (س) درج شده بود ما آنرا در متن آوردیم .
توضیحاً این رباعی از جملهٔ (۳۱) رباعی است که در **نزهة المجالس** بنام « حکیم عمر خیام» ثبت شده است [ف : صفحهٔ ۴۲] .

فصل هفتم

درنکات وملمعات(۱)

۴۲۱

گاویست در آسمان(۲) ونامش پروین یك گاو دگر(۳) نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین(٤) زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

۴۲۲

قانع بیك استخوان چو کرکس بودن به زانکه طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقّا که به است کآلوده بپالودهٔ هر خس بودن(۵)

۴۲۳

سنّت مکن وفریضه هارا بگزار(٦) وان لقمه که داری ز کسان بازمدار
غیبت مکن ودل کسان را مآزار(۷) در عهدهٔ آنجهان منم باده بیار

۱ـ عنوان فصل دراین موضع فقط در (خ) بخط الحاقی دیده شد ؛ درسایر نسخ هیچ کجا اصلا عنوان فصل هفتم نوشته نشده است ؛ وحقیقت امر همانست که درمقدّمه بتفصیل و در حواشی «فصل ششم» باختصار نوشته ایم

۲ـ گل: برآسمان.

۳ـ نف : گاویست دگر .

٤ـ گل ، نف : چشم خردت گشای چون اهل یقین .

۵ـ این رباعی فقط در (خ) درج شده است وسایر نسخ آنرا ندارد (؟)

٦ ـ گل : سنت بکن و فریضهٔ حق بگزار ؛ می : سنت مکن وفریضه را هم مگذار ؛ پیر: سنتی مکن و فریضه ها را بگذار . ـ پیداست که کاتب این نسخه «سنت» را غلط خوانده وحق فریضهٔ املاء صحیح فعل «گزاردن» را که چون دراین موضع بمعنی بجای آوردن است بازاء نوشته می شود هم نگزارده است ؛ وهمین اشتباهکاریها بودکه در اثناء کار کم کم مارا دراصالت این نسخه که تاریخ آنرا ٦٠٤ گذارده اند مردد ساخت وبعداز غور رسی کامل درشیوهٔ خط واملاء وخصوصیات مندرجاتش برما مسلم شدکه این نسخه هم مثل نسخهٔ مورخ ٦۵٨ که مأخذ طبع «آربری» قرار گرفته مغشوش ومزور است الا لعنةالله علی الکاذبین المزوّرین المموّهین (!)

۷ـ خ غیبت مکن وخلق خدا را مآزار ؛ گل: درخون کس و مال کسی قصد مکن . ـ متن موافق (س ، می) است .

۴۲۴

هر لـذّت و راحتی کـه خلاّق نهاد از بهر مجرّدان در آفاق نهـاد
هر کس که ز طاق منقلب گشت بجفت(۱) آسایش خود ببرد و در طاق نهاد(۲)

۴۲۵

در مسجد اگر چه با نیاز آمده‌ایم والله که(۳) نه از بهر نماز آمده ایم
روزی اینجا(٤) سجاده‌یی دزدیدیم(٥) آن کهنه شده‌است باز باز آمده‌ایم(٦)

۴۲۶

چون نیست در این دایرهٔ بی پرگار از مایهٔ عمر هیچکس(۷) برخوردار
هم در می لعل و زلف دلبر آویز وین یك دو دم خویش غنیمت می‌دار

۴۲۷

وقت سحر است(۸) خیز ای طرفه پسر(۹) پر بادهٔ لعل کن بلورین(۱۰) ساغر
کاین یك دم عاریت درین کنج فنا(۱۱) بسیار بجویی و نیـابی دیـگـر

۱ـ نف : بخفت . ـ ظاهراً تصحیف است .

۲ـ نف : برطاق نهاد .

می ، گل : این رباعی راندارد و در نسخهٔ اساس ما درج شده است، امامن درصحت انتساب آن به «حکیم خیام» تردید دارم (؟)

۳ ـ نف : حقا که.

٤ـ گل : آنجا ؛ نف : زینجا روزی .

٥ـ ت : سجادهٔ گم کردیم .

٦ـ راقم سطور در صحت انتساب این رباعی هم به «خیام» مردد است (؟)

۷ـ خ : از دایرهٔ عمر کسی .

۸ ـ خ : وقت طربست .

۹ـ پیر : گاه سحرست خیز ای ساده پسر .

۱۰ـ پیر : بلوری .

۱۱ـ گل : عاریت که در کنج وفا . ـ تحریف واضحست .

۴۲۸

با ناز چو آرمیده(۱) باشی همه عمر — لذّات جهان چشیده باشی همه عمر
هم آخر کار رفت(۲) باید وانگه — خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

۴۲۹

ازهرچه خورد مرد شراب اولیتر — با سبز خطان بادهٔ ناب اولیتر
عالم همه سر بسر رباطیست خراب — در جای خراب هم خراب اولیتر

۴۳۰

وقت(۳) سحر است خیز ای مایهٔ ناز — نرمك نرمك باده خور وچنگ نواز
کاینها(٤) که‌بجایند نپایند دراز(٥) — وآنها که شدند کس نمی‌آید باز(٦)

۴۳۱

با بط می گفت ماهیی درتب و تاب — باشد که بجوی رفته باز آیدآب
بط گفت که‌چون‌من‌وتو گشتیم کباب — دنیاپس‌مرگ‌ماچه‌دریاچه‌سراب(۷)

۴۳۲

درحلقهٔ فقر آی و شاهی میکن(۸) — وز چهرهٔ دل رفـع سیاهی میکن
با معتکف کوی خرابات بگـو — خودرا بشناس وهرچه خواهی‌میکن

۱ـ م : آرمنده .
۲ـ م : آخر عمر رفت .
۳ـ پیر : گاه سحرست .
٤ـ س ، پیر : کآنها .
٥ـ خ : نمانند بسی ؛گل ، مو ، ف : نپایند بسی .
٦ـ خ ، گل : وآنها که برفتند نیاید کس باز .
توضیحاً این رباعی از جملهٔ ۱۳ رباعی است کـه « محمد بن بدر جاجرمی » در مجموعهٔ **مونس‌الاحرار** بنام خیام ثبت کرده واتفاقاً همهٔ آن رباعیها درمجموعهٔ «طربخانه» آمده است؛ در نسخهٔ مـأخذ (گل) هشت رباعی‌را از آن ۱۳ رباعی داشته وباقی را نداشته ؛ اما همهٔ آنها در نسخهٔ ما موجود است .
۷ـ این رباعی تنها در (خ) ضبط شده است وباقی نسخ آنرا ندارد (؟)
۸ـ خ : در حلقهٔ فقر پادشاهی میکن .

۴۳۳

خیّام که خیمه های حکمت میدوخت　　در کورهٔ[۱] غم فتاد وناگاه بسوخت
مقراض اجل[۲] طناب عمرش ببرید　　دلّال قضا[۳] برایگانش بفروخت[۴]

۴۳۴

زان روح که راح ناب[۵] میخوانندش　　معمار[۶] دل خراب می خوانندش
رطلی[۷] دوسه سنگین بمن آربدسبك[۸]　　خیرآب چرا شراب می خوانندش[۹]

۴۳۵

روحی که منزّه است ز آلایش خاك　　مهمان تو آمده است از عالم پاك
می ده تو ببادهٔ صبوحی مددش[۱۰]　　زان پیش که گوید أنعم‌الله مساك[۱۱]

۴۳۶

یك روز ز بند عالم آزاد نیم　　یك دم زدن از وجود خود شاد نیم
شاگردی روزگار کردم بسیار　　درکار جهان هنوز استاد نیم[۱۲]

۱ـ خ : درآتش ؛ گل : در بوتهٔ .
۲ـ خ خیاط ازل ؛ گل : جلاد اجل .
۳ـ ت : دلال امل ؛ ف : فراش قضا .
۴ـ ظاهراً این رباعی از خود حکیم خیام نیست بلکه ازگویندهٔ دیگری است که آنرا در بارهٔ «خیام» ساخته واشتباهاً جزو رباعیهای خود خیام قلمداد شده است ؛ قبل از ما « دکتر فرید ریخ رزن آلمانی » متوجه این مطلب شده ومرحوم « فروغی » هم باعتماد قول او نوشته است که «این رباعی چنانکه دکتر رزن توجه کرده یقین است که دیگری دربارهٔ خیام گفته است : مجموعهٔ رباعیات خیام فروغی صفحهٔ ۳۰» .
۵ـ گل : آن باده که روح ناب .
۶ـ ت، نف : تیمار.
۷ـ ت، نف: جامی.
۸ـ گل : بمن آرید نخست .
۹ـ رباعی خنك بی‌مزه‌ایست ازگوینده‌یی که بنظرخودش ازایهام «خیر» و «شر» درلفظ «شراب» و «خیراب» مضمون تازه‌یی پیدا کرده ؛ وبعقیدهٔ من ابداً از «خیام» نیست (!)
۱۰ـ گل : می ده تو پیالهٔ صبوحی ما را ؛ پیر : میده بیکی جام صبوحی مددش .
۱۱ـ این رباعی علاوه برهمه نسخ(ط) در (ت ، پیر، نف) هم آمده‌است .
۱۲ـ این رباعی فقط در (خ) درج شده است وباقی نسخ ندارد (؟)
توضیحاً این رباعی ازجملهٔ (۳۱) رباعی است که درمجموعهٔ **نزهة‌المجالس** تألیف ۷۳۱ بنام «حکیم عمرخیام» ضبط شده است ؛ رجوع شود به (ف) صفحهٔ (۳۶) .

۴۳۷

ای بس که نباشیم وجهان خواهد بود — نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین‌پیش‌نبودیم وهمان بود که‌بود[۱] — زین‌پس‌چونباشیم همان خواهد بود[۲]

۴۳۸

نه درخور مسجدم نه در خورد کنشت — ایزد داند گـل مرا از چه سرشت
چون کافر درویشم وچون قحبهٔ زشت — نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت[۳]

۱ـ ف ، نف : نبودیم و نبد هیچ خلل .

۲ـ این رباعی را تنها (خ) نوشته است وسایر نسخ ندارد (؟)

۳ـ مطابق یکی از اصول و قواعدی که ما برای تمییز رباعیها اصیل از دخیل در مقدمهٔ تأسیس‌وتمهید کرده‌ودرحواشی‌هم بدان اشارت نموده‌ایم ، درمورد آن دسته ازرباعیها که بایك قافیه ومخصوصاً بایك مضمون یا مضامین نزدیك بیکدیگر ساخته شده باشد ، باعتقاد ما میتوان اطمینان داشت که همهٔ آنها ازخود «حکیم خیام» نیست که‌می‌دانیم شاعری پیشهٔ اونبوده بلکه گاهی بتفنن دوبیتی مشتمل برمطالب وافکار عالی حکیمانه می‌ساخته است؛ ونه‌تنها «خیام» که حکیمی کم گوی و گزیده گوی بود بلکه درموردشعرا و گویندگان دیگرحتی کسانی که شعروشاعری‌را پیشه وحرفهٔ خود قرار داده‌باشند هم‌دیر میتوان باور کرد که چندین رباعی بایك‌قافیه وبیك مضمون‌ساخته‌ویك مطلب را چندین بار بایك شکل وبیك هیأت تکرارکرده باشند .

رباعی متن ازآن نوع رباعیهاست که در چند مجموعهٔ (ط ، ت، نف ، ف، پیر) برروی هم دوازده رباعی دیگر متحدالقافیه دارد که بسیاری از آنها متضمن یك‌فکرویك‌مطلب است و دربعضی یك جمله عیناً تکرار شده است ؛ وما معتقدیم که اگر درمیان این‌سیزده رباعی اثری واقعاً ازخود خیام باشد هرگز باین عدد بالغ نمیشود ؛ واکثرآنها ازگویندگان دیگراست که رباعیهای منتسب بحکیم را تتبع و استقبال یا مجابات کرده‌اند ؛ وما در این موضع مخصوصاً ۱۲ رباعی دیگر را که با رباعی متن متحدالقوافی است همانطور که درمجموعه ها ثبت شده است نقل میکنیم تاهمه یکجا پیش نظرخوانندگان حاضرباشد وخود با ذوق سلیم وسلیقهٔ مستقیم قضاوت کنند که‌آیا نگارنده در حدس خود مصیب بوده است یامخطی؛ والله الهادی الی طریق الصواب .

تا کی زچراغ مسجد و دود کنشت — تا کی ز زیان دوزخ و سود بهشت
رو بر سر لوح بین کـه استاد قلم — روز ازل آنچه بودنی بود نوشت

***

تا چند زنم بروی دریاها خشت — بیزار شدم ز بت پرستـان کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود — که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت

***

جامی و میی و ساقیی بر لب کشت — این جمله مرا نقد وترا نسیه بهشت
مشنو سخن بهشت و دوزخ ز کسی — که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت ⬆

۴۳۹

درهردشتی که لاله زاری(۱) بوده است　　آن لاله زخون(۲) شهریاری بوده است
هربرگ(۳) بنفشه کز زمین می روید(۴)　　خالی است که بر رخ نگاری بوده است(۵)

***

درچشم محققان چه زیبا وچه زشت　　منزلگه عارفان چه دوزخ چه بهشت
پوشیدن بیدلان چه اطلس چه پلاس　　زیرسرعاشقان چه بالین وچه خشت

***

در صومعه و مدرسه و دیرو کنشت　　ترسندهٔ دوزخند و جویای بهشت
آنکس که زاسرار خدا باخبراست　　زین تخم دراندرون دل هیچ نکشت

***

درفصل بهار اگر بتی حور سرشت　　پر می قدحی در دهدم برلب کشت
گرچند که این سخن بسی باشدزشت　　سگ به زمن است اگربرم نام بهشت

***

فصل گل وطرف جویبار و لب کشت　　بایك دوسه اهل ولعبتی حورسرشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبوح　　آسوده ز مسجدند و فارغ ز بهشت

***

گرچند که از گناه بدبختم و زشت　　نومید نیم چو بت پرستان کنشت
میرم چو که سحر ز مخموری باز　　می خواهم ومعشوق چه دوزخ چه بهشت

***

ما با می ومعشوق شما دیرو کنشت　　ما اهل جحیمیم وشما اهل بهشت
تقصیر من ازروز ازل چیست بگوی　　نقّاش چنین بلوح تقدیر نوشت

***

من هیچ ندانم که مراآنکه سرشت　　از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
جامی وبتی و بربطی بر لب کشت　　این هرسه مرانقد وترا نسیه بهشت

***

هردل که درو مهرومحبت نسرشت　　خواه اهل سجاده باش وخواه اهل کنشت
دردفترعشق نام هر کس که نوشت　　آزاد ز دوزخست و فارغ ز بهشت

***

یك شیشه شراب ولب یارولب کشت　　این جمله مرا نقدو ترا نسیه بهشت
قومی به بهشت ودوزخ اندر گروند　　که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت

۱ـ پیر: هرجا که گلی ولاله زاری:

۲ـ ف : از سرخی خون ؛ پیر:ازسرخی روی.

۳ـ گل؛ ف : هر شاخ بنفشه .

٤ـ پیر : هرجا که بنفشه رسته بر روی زمین .

٥ـ این رباعی نیزازآنجمله است که باشش رباعی دیگر باهمین قافیه وردیف وشبیه همین فکر ومضمون همه را بحکیم خیام نسبت داده اند ومن معتقدم که همه از خیام نیست .

۴۴۰

زهر است غـم جهـان و می تریاکم   تریـاك خورم ز زهر نبود باکم

با سبز خطان بسبزه بر می غلطم   زان پیش که سبزه بردمد از خاکم[(۱)]

۱ـ س : این رباعی را بصورت ضمیر خطاب نوشته است .

زهراست غم جهان و می تریاکت   تریاك خوری ز زهر نبود باکت

با سبز خطان بسبزه می خور مادام   زان پیش که سبزه بردمد از خاکت

نسخهٔ (می) هیچکدام را ندارد وفقط رباعی بعد را بهمین شکل که در متن درج کرده‌ایم نوشته است «یکروز که نیست درسر آب تا کم . . الخ » .

علاوه می کنم که درمتن (ط) رباعی دیگری باهمین قافیه داریم که درنسخهٔ (گل) بشمارهٔ (۳۵۱) درج شده است ؛ مجموعه های (ف) بشمارهٔ ۱۳ و (نف) بشمارهٔ ۳٤ و(تر) بشمارهٔ ۱۵۵ هم آنرا ثبت کرده اند :

ای‌دل چو زمانه می کند غمناکت   ناگه برود ز تن روان پاکت

برسبزه نشین، خوش بزی‌روزی‌چند   زان پیش که سبزه بردمد از خاکت

نگاره بظن‌قوی‌احتمال میدهد که اولاً قوافی متشابه ضمیر خطاب (پاکت، خاکت) وضمیر متکلم (پاکم ، خاکم) را نساخ بیکدیگر مخلوط کرده و ازاین تخلیط چهار رباعی ساخته اند (یعنی دو رباعی متن با دو رباعی حاشیه) ؛ وثانیاً همهٔ این رباعیها از خود حکیم خیام نیست که یك مطلب را تقریباً با یك عبارت این قدر تکرار کرده باشد ؛ خصوصاً کـه مضمون «تریاق می، وزهر غم» را در رباعیهای دیگر منتسب بخیام بازهم داریم ؛ نظیر این رباعی که هم در(ط) وهم‌در مجموعه های دیگر ازقبیل (ف : ۱۵۸) و (تر : ۱۷۱) و (نف : ۳۹۲) ضبط شده است :

از آمـدن بهـار و از رفتـن دی   اوراق وجود ما همـی گـردد طی

می‌خورمخوراندوه که گفتست حکیم   غمهای جهان چو زهروتریاقش می

ومن معتقدم که آنرا شاعری دیگر غیر از «خیام» ساخته و نظرش برباعی دوم متن بوده که یك مصراع آنرا تضمین کرده است .

غمهای جهان چو زهر و تریاکش می   تریاك خورم ز زهر نبود باکم

اتفاقاً دو رباعی دیگرباهمان قافیهٔ (دی ، می) درهمان مجموعه های خیام ثبت شده است ؛ یکی «تا درتن تست استخوان ورگ وپی ... الخ» ویکی «هنگام صبوح ای‌صنم فرخ پی ... الخ» . ـ و این امر هم مؤیداعتقاد ماست که رباعی «ازآمدن بهار... الخ» از خود خیام نیست ؛بازعلاوه می کنم که‌اساس‌مضمون رباعیهای «زهروتریاك» رباعی **شیخ عطار** است

زهرست غم این دل غمناك همه   جانا می ده که هست تریاك همه

می ده بلب کشت که بسیار نماند   تا کشت کنند بر سر خاك همه

۴۴۱

آن‌روز که نیست درسر آب تاکم[۱] — زهری بود ار دهر دهد تریاکم[۲]
زهر است غم جهان و تریاکش می — تریـاك خورم ز زهر ناید باکـم

۴۴۲

در کوی خرابات جگر سوزی چند — بنشسته بدند با دل افروزی چند
بر کف قدح باده و مطرب میگفت — هم بگذرد و نماند این روزی چند

۴۴۳

عشق ارچه بلاست آن بلاحکم‌قضاست — بر حکم قضا ملامت خلق خطاست
هر نیك و بد بنده بتقدیر خداست — پس روز پسین حساب بربنده چراست

۴۴۴

بر گیر ز خود حساب اگربا خبری — کاوّل تو چه آوردی و آخر چه بری
گویی نخورم باده که می باید مرد — می باید مرد اگر خوری ور نخوری

۴۴۵

ای دیده اگر کور نیی گور ببین — وین عالم پر فتنه و پر شور ببین
شاهان وسران و سروران زیر گلند — روهای چو مه در دهن مور ببین[۳]

۱ـ لف : «آنروز که نیست خود شراب تاکم . . . الخ » ؛ پیر ، آر :

آن روز که نبودی شراب پاکم — زهر است بکامم ار بود تریاکـم
زهر است غم گیتی و تریاکش می — چون می خورمی ز زهر نبود باکم

۲ـ گل : این رباعی را ندارد و در (س ، می) درج شده است؛ تر : آنرا بشمارهٔ ۳۵۱ عیناً مثل متن نبت کرده است .

۳ـ می، گل : این رباعی را ندارند ؛ و(گل)آنرا ازمجموعهٔ «فروغی» درملحقات آورده و ماخذ فروغی‌هم مجموعه های قدیم قبل ازسدهٔ نهم هجری‌است؛ بااینهمه راقم سطوردرصحت‌انتساب این‌رباعی که متناسب باالواح مقابر است بحکیم خیام تردید دارد (؟)

۴۴۶

گر کار فلك بعدل سنجیده بدی — احوال فلك جمله پسندیده بدی
ور علم[۱] بدی بکارها در گردون — کی خاطر اهل‌علم[۲] رنجیده‌بدی[۳]

۴۴۷

عاقل چو بکار این جهان درنگرد — عشرت کند و طریق شادی سپرد
دانی که درین زمانه از روی خرد — ازعمربراوخورد که غم می‌نخورد[٤]

۴۴۸

هرجان شریف کو شناسای ره است — داند که هرآنچه آید از جایگه است
چیزی که بمامیرسدازحکم‌شه‌است — اوبین که زهرچه میرودبی‌گنه‌است[٥]

۴۴۹

قومی که‌بخواب(٦) مرگ‌سربازنهند — تا حشر ز قال و قیل خود باز رهند
تا کی گویی که کس‌خبر باز نداد — چون‌بی‌خبرند ازچه خبر باز دهند

۴۵۰

تا کی غم‌آن خورم کزین چرخ کهن — احوال مرا نه‌سر پدید است نه ُبن
زان‌پیش که رخت‌ازاین‌سراپرده برم — ساقی بده‌آن می که هم این است سخن

۴۵۱

آنها که بکام دل‌جهان[٦] داشته اند — ناکام جهان بجای بگذاشته اند
تو پنداری که جاودان خواهی ماند — پیش ازتوهم ایشان چوتوپنداشته‌اند

۱ـ ف: ور عدل .

۲ـ ف: اهل فضل .

۳ـ این رباعی را اکثر نسخ (ط) ندارد وفقط (خ) ضبط کرده است(؟)
یادآوری‌می کنم که‌این‌رباعی‌ازجملهٔ (۳۱) رباعی‌است که مؤلف **نزهة‌المجالس**ازحکیم خیام نوشته است؛ رجوع شود بمجموعهٔ(ف)صفحهٔ(٤١) .

٤ـ گل : که او غم نخورد.

٥ـ س، گل : این رباعی را ندارد و در (می،خ) نوشته شده است .

٦ـ گل : آنها که بخاك . توضیحاً این رباعی از**شیخ‌عطار** است نه از«حکیم‌خیام»

۴۵۲

خودرا شب وروز در شراب اندازم — وز جور فلك مست و خراب اندازم
چون کشتی عمرغرقه خواهد بودن — آن به که سپر[1] بروی آب اندازم

۴۵۳

یاران همه رفتند براهی مشهور — که سوخته خرمنند و که ساخته گور
ما مانده در این بادیهٔ پر ز غرور — چون لاشه خری بار گران منزل دور

۴۵۴

صوفی شده یی دلت نه صافی است چه سود — وین زهد تو از بهر ریائیست چه سود
خود را بمیان خرقه کردی زاهد — فردا که خدا از تو نه راضی است چه سود[2]

۴۵۵

در دامن این چرخ نو انگیز کهن — با دوست تو سر زیك گریبان بر کن
دستی که زمانه را نه سریافت نه بن — کوته مکن ازمی که درازاست سخن

۴۵۶

پیری سر رای نا صوابی دارد[3] — گلنار رخم برنگ آبی دارد
بام و در چار رکن دیوار وجود — لرزان شده روی در خرابی دارد[4]

۴۵۷

گر من بمراد و اختیار خودمی — فارغ ز همه جهان ز نیك و بدمی
به زان نبدی که اندراین عالم دون — نه آمدمی نه شدمی نه بدمی[5]

۱ـ کل : سپهر. ـ سهو قلم است.

۲ـ س: این رباعی ودورباعی قبل‌را ندارد ؛ نگارنده هم درصحت انتساب آنها بحکیم خیام مردد است؛ مع‌ذلك‌چون دردونسخهٔ دیگر هم چنان یکسان درج شده بود عیناً بدون مقابلهٔ دیگر مجموعه‌ها نقل کردم (؟)

۳ـ نف : سروبرگ درخرابی دارد ؛ پیر: سروبرگ ناصوابی دارد .

٤ـ نف ، پیر : ویران شده و رو بخرابی دارد .

۵ـ رباعی دیگر باهمین‌قافیه ومضمون بشمارهٔ (۷۱) درپیش گذشت که مصراع چهارمش هم بارباعی متن یکی‌است : و پیداست که هردو رباعی از «خیام» نیست؛ و اگر بنای انتخاب باشد من رباعی قبل را باین‌صورت اختیارمی کنم :

گر آمدنم بخود بدی نامدمی — ور نیز شدن بمن بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین‌دیرخراب — نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

۴۵۸

زان پیش کـه نام تو ز عالم برود　　می‌خور که‌چومی‌بدل‌رسد[۱] غم‌برود
بگشای سر زلف بتی بند ز بند[۲]　　زان پیش که بند بندت از هم برود

۴۵۹

می نوش که می غم ز نهادت ببرد　　شغل دو جهان جمله ز یادت ببرد
رو آتش تر طلب کن و آب حیات　　زان پیش که همچو گرد بادت ببرد

۴۶۰

ای بس که نباشیم وجهان‌خواهدبود　　نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل　　زین‌پس‌چونباشیم‌همان‌خواهدبود[۳]

۴۶۱

یك‌جام شراب صددل‌ودین ارزد[۴]　　یك‌جرعهٔ‌می‌مملکت[۵] چین‌ارزد[۶]
جز بادهٔ لعل‌چیست[۷] درروی‌زمین　　تلخی کـه هزار جان شیرین ارزد

۴۶۲

می با رخ دلبران چـالاك بخور　　افعی غمت گـزید تریاك بخور
من می خورم و عیش کنم نوشم باد　　گر تونخوری‌من‌چکنم خاك بخور[۸]

۱ـ پ : بدل‌رود .

۲ـ کل : بتان بندزبند ؛ می: بتی چند زبند ؛ نف: بتی بند به بند ؛ پ: بتی را تو زبند .

۳ـ این رباعی فقط در (خ) درج شده است .

٤ـ نف: یك باده هزار مرد بادین ارزد .

٥ـ پیر،نف : بملکت .

٦ـ ت، ف : نیست ؛ نف : در روی زمین چیست ز باده خوشتر .

۷ـ می: این رباعی را ندارد ؛ کل : آنرا بشمارهٔ (۳۳۲) چنین ضبط کرده است :

یك قطرهٔ می مملکت چین ارزد　　یك جرعه شراب صد دل ودین ارزد
خوشترزشراب‌درجهان‌چیست‌بگو　　تلخی‌کـه هزار جان شیرین ارزد

متن موافق (س ، خ) اختیـار شده ؛ تر : هم آنرا عیناً مثل نسخهٔ ما ثبت کـرده است بشمارهٔ (۲۸٦) .

۸ـ این رباعی در همهٔ نسخ (ط) درج شده است ؛ وباعتقاد من از رباعیات مسلم « خیام » نیست .

۴۶۳

درووقت اجل چوکارم آماده کنید[۱] — هم بستر خاکم از می ساده کنید
درخاك لحد چوخشت خواهید[۲] نهاد — زنهار که آب و گلش[۳] از باده کنید[٤]

۴۶۴

می‌خوردن من[٥] نه از برای طربست — نز بهر نشاط[٦] و ترك دین و ادبست[۷]
خواهم که به بیخودی[۸] بر آرم نفسی[۹] — می خوردن و مست بودنم زین سببست

۴۶۵

این کوی ملامتست ومیدان هـلاك — وین راه مقامران بازندهٔ پاك
مردی باید قلندر و دامن چـاك — تا درگذرد عیار وار و بی باك[۱۰]

۱ـ گل : کنند (در ردیف همهٔ قوافی) .
۲ـ گل : خواهند (متناسب با «کنند» که درحاشیهٔ قبل گفته شد .
۳ـ گل : آب وخاکش .
٤ـ این رباعی تکرار همان مضمونست که دررباعی شمارهٔ (۱۸۹) گذشت ودربعض رباعیهای دیگرمنسوب بخیام هم‌دیده می‌شود؛ وغیرازهوس شراب بی‌حساب وافراط در میخوارگی متضمن‌معنی ومطلبی نیست که بافکر حکیمانه متناسب باشد (!)

چون درگذرم بباده شوبید مرا — تلقین زشراب وجام گویید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا — از خاك در میکده جویید مرا

***

ای‌همنفسان‌مرا زمی قوت کنید — وین‌چهرهٔ کهرباچویاقوت کنید
چون‌درگذرم بمی بشویید مرا — وز چوب رزم تختهٔ تابوت کنید

که‌اتفاقاً این‌دو رباعی‌هم‌در«طربخانه» وبسیاری‌ازمجموعه‌های دیگرازقبیل (نف، تر) ودرنسخهٔ مورخ ۶۰٤ (پیر، عب) نیزآمده ؛ وچنانکه‌درحواشی صفحهٔ (۵۲) گفته شداین قبیل اشعار حقاً مناسب سنگ نبشته‌های الواح قبوررندان شرابخواراست نه‌درخورشأن حکیم بزرگوار والله‌العالم‌بحقایق‌الاسرار.
٥ـ گل : می خوردن ما .
٦ـ پ : بهرفساد .
۷ـ گل : نز بهر خلاف شرع وترك ادبست .
۸ـ می : ز بیخودی .
۹ـ گل، خ : خواهم که دمی زخویشتن بازرهم .
۱۰ـ این رباعی‌فقط در(گل) درج شده است (؟)

۴۶۶

گر صحبت لیلی طلبی مجنون شو وز خویشتن وجمله جهان بیرون‌شو
در خلوت عاشقان گرت راه دهند بی دیده در آ و بی زبان بیرون شو

۴۶۷

دانستن راه دین شریعت باشد ور در عمل آوری طریقت باشد
ور علم و عمل جمع شود با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد(۱)

۴۶۸

رفتن بهوای دل شریعت نبود بی شرع کسی رود طریقت نبود
هرچیز که نادان ز ریاضت بیند آن وهم و خیالست حقیقت نبود(۲)

۴۶۹

هر یك چندی یکی بر آید که منم با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارك او نظام گیرد روزی ناگه‌اجل‌از کمین‌در آید که منم(۳)

۴۷۰

حال من خستهٔ گدا میدانی وین درد دل مرا دوا میدانی
باتو چکنم قصّهٔ درددل خویش ناگفته چو جمله حال ما میدانی

۴۷۱

ایزد ببهشت وعده با ما می کرد پس‌دردوجهان(٤)حرام‌می‌را کی کرد
حمزه بعرب اشتر شخصی پی کرد پیغمبر ما حرام می بروی کرد(۵)

۱ـ س،می،خ: این رباعی را ندارد ؛ از روی (گل) نقل شد با اصلاح «شود» بجای «شوی» در مصراع سوم .

۲ـ این رباعی هم مثل رباعی قبل فقط در (گل) درج شده است ؛ من هم آنرا عیناً نقل کردم اما باور ندارم که هردو از یك گوینده باشد ؛ چه پیداست که سازندهٔ این رباعی نظرش برباعی قبل بوده واعتراض گونه‌یی بر آن داشته است ؛ و اگر خوب بخواهید من معتقد نیستم که هیچکدامش از «خیام» باشد (؟)

۳ـ این رباعی فقط در (خ) درج شده است (؟)

ف : آنرا ازمجموعهٔ **نزهةالمجالس** مورخ ۷۳۱ نقل کرده‌است (صفحهٔ ٤۱) .

٤ـ گل : واندر دوجهان .

۵ـ این رباعی اتفاقاً در همهٔ نسخ (ط) ضبط شده است اما در مجموعه های معتبر دیگر آنرا ننوشته‌اند

۴۷۲

زان‌می[۱] که حیات[۲] جاودانی‌است‌بخور — سرمایهٔ لذّت جوانی است بخور[۳]
سوزنده چو آتش است لیکن غم را — سازنده[۴] چو آب زندگانی است بخور

۴۷۳

من نامهٔ زهد وتوبه طی خواهم کرد — با موی سفید قصد می خواهم کرد
پیمانهٔ عمر من بهفتاد رسید — اکنون نکنم نشاط کی خواهم کرد[۵]

۴۷۴

اکنون که گل‌سعادتت بربارست[۶] — دست تو ز جام می چرا بیکارست
می خور که زمانه دشمن غدارست — در یافتن روز چنین دشوارست

۴۷۵

گویند کـه فردوس برین خواهد بود — آنجا می ناب وحورعین خواهد بود[۷]
گرمامی‌ومعشوق گزیدیم[۸]چه‌باك[۹] — چون عاقبت کار همین خواهد بود

۱ـ گل، می: آن‌می

۲ـ پیر : که شراب جاودانیست .

۳ـ پیر : سرمایهٔ عیش این جهانیست بخور .

٤ـ پیر : برنده . ـ گویا تصرف کاتبست که می‌خواست نسخه‌اش بانسخ معروف اختلاف و ضمناً جنبهٔ قدمت داشته باشد؛ اما دراین موضع و کثیری ازمواضع دیگر اشتباه کرده وبرخلاف منظورش علایم و امارات ساختگی و تزویر نسخه را کـه کم کم دارد بر ما معلوم و مسلم می‌شود بدست داده است کمالایخفی علی‌من‌له دربة فی‌الادب الفارسی (!)

۵ـ س : این رباعی را ندارد .

٦ـ گل : پر بارست .

۷ـ گل ، نف :

گویند بهشت و حورعین خواهد بود — آنجا می ناب وانگبین خواهد بود

ف : آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود .

۸ـ می ، نف : پرستیم .

۹ـ گل : ما با می و معشوق ازآنیم مقیم .

۴۷۶

یك نان بدو روز اگر بود حاصل مرد — وز کوزه شکسته‌یی[۱] دمی آبی سرد
مأمور کم از خودی چرا باید بود — یاخدمت چون‌خودی چرا باید کرد[۲]

۴۷۷

هر راز که اندر دل دانا باشد — باید که نهفته تر ز عنقا باشد
کاندر صدف از نهفتگی گردد دُر — آن قطره که راز دل دریا باشد[۳]

۴۷۸

ای باقی محض با فنایی که نیی — هر جای نیی کدام جایی که نیی
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی — آخر تو کجایی و کجایی که نیی[٤]

۴۷۹

یا رب ز قبول وز ردم باز رهان — مشغول بخود کن ز خودم باز رهان
تا هشیارم نیك و بدی میدانم — مستم کن و از نیك و بدم باز رهان

۴۸۰

ای دل چو زمانه می‌کند غمناکت — تا که[٥] برود ز تن روان پاکت
برسبزه‌نشین‌وخوش‌بزی[٦] روزی‌چند — زان پیش که سبزه بردمد ازخاکت

۱ـ تر : وزکوزهٔ اشکستهٔ .

۲ـ کل : این رباعی را ندارد واز (ف) در ملحقات‌آورده است .

۳ـ این رباعی فقط در (خ) درج شده است وسایر نسخ (ط) آنرا ندارد (؟)

یادآوری می‌کنم که این رباعی جزو (۳۱) رباعی است که در مجموعهٔ **نزهة المجالس** تألیف ۷۳۱ از خیام نقل شده است [ف : صفحهٔ ۳۹] ؛ اما در مجموعه های معتبر دیگر آنرا نیافتم (؟)

٤ـ س، می: این رباعی ورباعی بعدرا ندارد ودر (کل، خ) درج شده ؛ وبنظرمن هردو از رباعیهای مشکوکست (؟)

یادآوری‌می‌کنم که هردو رباعی‌مناسب فصل‌اول است که در « تنزیه ومناجات» بود وعذر این تشویش وتخلیط راکه درهمهٔ نسخ (ط) راه یافته است مکرر خواسته ایم .

٥ـ خ : وآخر .

٦ـ پ : خوش بران .

۴۸۱

از دفتر عمر[۱] پاك میباید شد در چنگ اجل هلاك میباید شد
ای‌ساقی‌خوش‌لقاتوخوشدل[۲]میباش آبی در ده که خاك میباید شد

۴۸۲

ای آنکه نتیجهٔ چهار و هفتی وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشت گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی[۳]

۱ــ ت : اندر ره عشق .

۲ــ ت : تو فارغ ؛ نف : تویی خوش مارا .

۳ــ این‌رباعی‌درهمهٔ‌نسخ(ط) ضبط شده؛ وازجملهٔ(۱۳) رباعی‌است که «محمدبن‌بدرجاجرمی» هم در **مونس‌الاحرار** آنرا بنام «خیام» درج کرده است.

فصل هشتم

در موقوفات[1]

۴۸۳

ای عارض تو نهاده بر نسرین طرح روی تو فکنده[2] بر بتان چین طرح
ای غمزهٔ تو داده شه بابل را اسب ورخ و پیل[3] و بیدق و فرزین طرح[4]

۴۸۴

گرد دگری چگونه پرواز کنم با جز تو چگونه خویش دمساز کنم
یك‌لحظه سرشك دیده می‌نگذارد تا چشم بروی دیگری باز کنم[5]

۴۸۵

بامن[6] توهرآنچه گویی‌از کین[7] گویی پیوسته مرا ملحد و بی دین گویی
من‌خود مقرم بدانچه هستم لیکن[8] انصاف بده ترا رسد کاین گویی

۱ـ می : فی‌الموقوفات .
عنوان فصل دراین موضع از روی (خ) نوشته شد ؛ و حق مطلب همانست که در فصل پیش گفته‌ایم .
۲ـ می : نهاده .
۳ـ گل : فیل .
٤ـ مرحوم «فروغی» این رباعی را اختیار نکرده ودلیل حذف آنرا چنین گفته است: «ونوع این رباعی را «ای عارض تو نهاده بر نسرین طرح . .الخ» انداختیم ازآنرو که‌بی‌فلسفه وپرتصنع و تکلف است : صفحهٔ ٦٣» ؛ اعتقاد نگارنده نیز دراین مورد با «فروغی» یکی‌است.
٥ـ گل : باعشق تویی چگونه‌آغاز کنم ؛ می : یا چشم بروی دیگری باز کنم .
٦ـ خ : با ما .
٧ـ گل : از دین .
٨ـ گل : بدانچه هستم هستم ؛ پیر : من معترفم بدانچه گویی لیکن .

۴۸۶

بر چرخ فلك هیچ کسی چیر نشد وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
مغرور بدانی که نخورده است ترا تعجیل مکن هم بخورد دیر نشد[۱]

۴۸۷

ازمطبخ دنیا[۲] تو همه دود خوری تا چند غمان بود و نابود[۳] خوری
سرمایه نخواهی که جوی کم گردد مایه که‌خوردچون‌توهمه‌سودخوری[٤]

۴۸۸

گرباده خوری توباخردمندان‌خور یا با صنمی لاله رخ[٥] خنـدان خور
بسیارمخورورد مکن فاش مساز[٦] اندك‌خورو که‌گاه‌خورو پنهان‌خور[٧]

۴۸۹

هر دل کـه بزیر بار غم پست بود به زان نبود کـه عاشق و مست بود
گر باده بدست نیست بفرست مرا زان می که پیاله اش کف دست بود

۴۹۰

طاس فلك از عیش دلارای تهیست آسوده ندانم که دراین عالم کیست
ایمن‌نفسی زمرگ می‌نتوان‌زیست پس فایده زین‌حیات بی‌فایده چیست

۱ـ این رباعی فقط در (خ) نوشته شده ومحتمل است که از الحاقات ناسخ باشد نه مربوط بخود «طربخانه» ؛ واین شبهه در موارد مشابهش نیز جاری است (؟)

۲ـ می : دنیی .

۳ـ نف : غم بوده ونابود .

٤ـ می : این رباعی را درفصل‌نهم درج کرده وبیت دوم را اینطور نوشته است :

دنیا که بر اهل او زیانیست عظیم گر ترك زیان‌کنی همه سود خوری

نف : هم مثل (می) نوشته؛ ومتن موافق (س،گل،خ،ت) است .

٥ـخ : یا با پسری ساده رخ ؛ ـ گل : با لاله رخی صنوبری خندان .

٦ـ خ : خوی مکن وردمساز ؛گل : فاش مخور وردمساز ؛ می: فاش مکن ورد مساز .

۷ـ گل :کم کم خورو که که خورو هم پنهان خور .

۴۹۱

دوران حیات ما عجب میگـذرد برخیز که دوران طلب میگـذرد
درجام‌اجل زباده[۱] ریز آب حیات کز عمرتو روز رفت وشب میگـذرد

۴۹۲

این قافلهٔ عمر عجب میگذرد دریاب دمی که با طرب[۲] میگذرد
ساقی‌غم‌فردای‌حریفان[۳] چه‌خوری درده قدح باده[٤] که شب میگذرد

۴۹۳

تـا راه قلنـدری نپـویی نشود رخساره بخون دل نشویی نشود
سوداچه‌پزی که‌تاچودلسوختگان[٥] یکباره[٦] بترک‌خود نکویی‌نشود[۷]

۴۹۴

برخیز مگر داد دل شاد دهیم مستان صبوح را طرب یاد دهیم
برنغمهٔ بلبلان چو گل جامه دریم پس همچو شکوفه عمر بر باد دهیم

۴۹۵

در فصل بهار بی خبر خواهم بود وز صحبت عقل برحذر خواهم بود
ای می بحمایت تو خواهم پیوست وی بید بسایهٔ تو درخواهم بود[۸]

۴۹٦

باخاك جماعتی کـه یکسان کردند کی بستهٔ بند کفر و ایمان کردند
آنها که‌دراین‌جهان‌طرب کم کردند حقا که‌درآن‌جهان‌پشیمان کردند[۹]

۱ـ گل : زباده . ـ ظاهراً تصحیفست .
۲ـ خ ، ت: که ازطرب؛ پیر : نیکوست دمی که باطرب .
۳ـ پیر : فردای قیامت .
٤ـ خ : پیش‌آر پیاله‌یی .
٥ـ ف ـ تا که چو دلسوختگان .
٦ـ ف : آزاد .
۷ـ این رباعی فقط در (خ) درج شده است (؟)
۸ـ س : این رباعی را ندارد .
۹ـ س : این رباعی را ندارد .

۴۹۷

گر بافته[۱] زلف یار گیری بهتر ور بادهٔ خوشگوار گیری بهتر
زان پیش که روزگار گیرد کم تو گر تو کم روزگار گیری بهتر[۲]

۴۹۸

امروز که‌سوی‌طربت دست‌رس‌است خوش باش که‌اندیشهٔ فردا هوس‌است
دریاب که با توخود نخواهد ماندن آنها که بجا ماندهٔ بسیار کس است

۴۹۹

غم کیست کزودودیده خون‌باید کرد یا زو علم طرب نگون باید کرد
زآن پیش که فتنه‌یی پدیدآید ازاو از مملکت دلش برون باید کرد

۵۰۰

گفتی بمن ای غمت قرار جانم برگرد ز من اگر بری فرمانم
اکنون که رخ تو قبلهٔ جان منست از قبله چگونه روی برگردانم[۳]

۵۰۱

ابر آمد و عرصهٔ چمن می شوید تخت گل و کرسی سمن می شوید
وین‌دیده‌بدان‌طمع که رویت بیند روزی صد بار روی من می شوید[٤]

۱ـ گل : یافته .

۲ـ س : این رباعی را ندارد .

۳ ـ س : این رباعی را ندارد و بنظر من جزو رباعیهـای مشکوکست ؛ در بارهٔ عده‌یی از رباعیهای قبل وبعد آن نیز همین اعتقاد را دارم (؟)

٤ـ غرض گوینده‌اش این است که دیده بااشك روی اورا می‌شوید ؛ و انصافاً مضمون خنك باردی است که بهیچوجه باآثار اصیل «خیام» مشابهت ندارد ؛ معلوم نیست که مؤلف « طربخانه » اینطور رباعیها را از کجاجسته وبپای‌حکیم‌نیشابور بسته است (!)

ناگفته نماند که مخصوصاً درهمین‌فصل‌هشتم رباعیهای سخیف تر از رباعی متن ونیز رباعیها که علی‌التحقیق‌ازشعرای‌دیگرمخصوصاً **شیخ‌عطار** است‌فراوان‌داریم که من دندان برجگرفشرده و بمقتضی امانت در نقل هیچ کدام را حذف نکرده‌ام اما عقیدهٔ خودرابطوراجمال درحواشی‌وبتفصیل در مقدمه بازنموده‌ام .

۵۰۲

وقت سحر و باغ و دوسه باده پرست | يك مطرب خوش عارض و بس چابك و مست
بوی گل و بانگ مرغ و ياران سرمست | بخرام که جز تو هرچه ميبايد هست[۱]

۵۰۳

عشقی دارم پاکتر از آب زلال | وين باختن عشق مرا هست حلال
عشق دگران بگردد ازحال بحال | عشق من ومعشوق مرا نيست زوال[۲]

۵۰۴

با فاقه و فقر همقرينم[۳] کردی | با درد و فراق همنشينم کردی
اين مرتبهٔ مقرّبان ره تست | يارب بچه خدمت اين چنينم کردی[٤]

۵۰۵

دنيا شه را و قيصر و خاقان را | دوزخ بدرا بهشت مر نيکان را
تسبيح فرشته را صفا رضوان را | جانان ما را وجان جانان جان را[۵]

۵۰٦

از مدرسه ها همه تباهی خيزد | وز لقمهٔ وقف دل سياهی خيزد
در کنج خرابه‌يی گدا وار بزی | بالله که از اين مرتبه شاهی خيزد

۱ـ س، می: اين رباعی‌را ندارد ؛ چون در (گل،خ) بودآنرا نوشتيم اما خود اعتقاد نداريم که از «خيام» باشد ؟

۲ـ اين رباعی را هم (س،می) ندارد وازروی(گل،خ) نوشته‌ايم ويقين نداريم که از«خيام» باشد برای اينکه آنـرا در جزو رباعيات **مولانا** [مولوی صاحب مثنوی] در صفحهٔ (۱۹۸) طبع اسلامبول نيزدرج کرده‌اند

يادآوری‌می کنم که دررباعيهای منتسب بخيام سه‌رباعی‌ديگربراين قافيه ضبط کرده اند که در «طربخانه» فقط اين يکی را ندارد ودر(نف) درج شده است .

در سر مگذار هيچ سودای محال | می خور همه ساله ساغر مالامال
با دختر رز نشين و عيشی ميکن | دختر بحرام به کـه مادر بحلال

و دورباعی ديگر بشماره‌های(۲۸۸) و(۳۰٤)درپيش گذشت « اين صورت کون جمله نقش است وخيال . . . الخ» و«چند از غم و غصهٔ جهان قالاقال . . . الخ » ؛ و من اعتقاد ندارم که آن سه رباعی نيز از «خيام » باشد (؟)

۳ـ گل : فقريم قرينم .

٤ـ می : اين رباعی را ندارد .

۵ـ اين رباعی بهمين صورت که درمتن نوشته‌ايم فقط در (گل) ضبط شده است (؟)

۵۰۷

مردان بخیل را خداوند جلیل　　بر آتش سوزنده بکرده است سبیل
از لفظ دُرربار چنین گفت رسول　　ترسای سخی به که مسلمان بخیل

۵۰۸

در مدرسهٔ عشق اگر قال بود　　کی فرق میان قال با حال بود
در عشق نداد هیچ مفتی فتوی　　در عشق زبان مفسدان لال بود

۵۰۹

در خانقه و زاویه ها حال بود　　در مدرسه قول قیل یا قال بود
از فتوی مفتی چو بود عشق فزون　　باخوف وخطر در مه ودر سال بود(۱)

۵۱۰

تا چند کنی خدمت دونان وخسان　　جان برسر هر طعمه منه چون مگسان
نانی بدوروز خور مکش منّت خلق(۲)　　خون دل خود خوری به از خوان(۳) کسان(٤)

۵۱۱

در مدرسه قال و خانقه حال بود　　وین عشق برون ز قال و احوال بود
گر مفتی شرع است و گر واعظ شهر　　در محکمهٔ عشق زبان لال بود

۵۱۲

دوش از سر اشتیاق و شور ومستی　　بر رفت دلم بعرش کانجا هستی
عرشی دیدم بناله می گفت آخر　　حق با تو و تهمتی بما دربستی(۵)

۱ـ این رباعی ورباعی قبل فقط در (گل) درج شده وپیش من مسلم است که هیچکدام از «خیام» نیست ؛ گویندگان متوسط هم زیربار انتساب این قبیل اشعار بخود نمی روند (!)

۲ـ ف : منت کس .

۳ـ ف : به از نان .

٤ـ می، گل: این رباعی‌را ندارد .

۵ـ ازاین رباعی تاآخر فصل هشتم اکثر منحصر به(گل) است وما عیناً از روی‌آن نسخه نقل کرده‌ایم بااینکه‌پیش ماملعلوم ومسلم‌شده که بیشترآنها از گویندگان دیگراست بازباین منظور که چیزی ازنسخ (ط) حذف‌نشده‌ونقصانی‌ازطرف مادرآن‌راه‌نیافته باشداین‌قبیل رباعیها را برخلاف ذوق وتشخیص‌خودضبط کرده‌ایم؛ گویندهٔ بعض رباعیهاراهم درحواشی ذکرنموده وهمهٔاین‌خصوصیات را مشروح‌تر ومفصل‌تر درمقدمه نوشته‌ایم .

۵۱۳

دوش آمد و گفت اگر تو ما می‌طلبی　　پس هرچه نه آن منم چرا می طلبی
درخود نگر ارزخود برون آمده‌یی　　پس من تو و تو من تو ترا می‌طلبی

۵۱۴

سرّیست برون زین همه اسرار که هست　　نوریست جدا زین همه انوار که هست
خرسند مشو بهیچ کاری که ترا　　کاریست ورای این همه کار که هست

۵۱۵

دل گفت که ما چو قطرهٔ مسکینیم　　در عمر کجا کنار دریا بینیم
آن قطره که این گفت چودردریارفت　　فریاد برآورد که ماخوداینیم (۱)

۵۱٦

تا چشم دلم بنور حق بینا گشت　　در دیدهٔ او دو کون ناپیدا گشت
گویی که دلم زشوق آن بحر عظیم　　از تن بعرق برون شد و دریا گشت

۵۱۷

امروز چومن شیفته و مجنون کیست　　بر خاك فتاده با دل پر خون کیست
این خود نه منم خدای میداند و بس　　تا آنگاهی که بودم واکنون کیست (۲)

۵۱۸

ای دل همگی خویش در جانان باز　　هر چیز که آن خوشترت آید آن باز
درششدرعشق چون زنان حیله مجوی　　مردانه درآی و همچو مردان جان باز

۵۱۹

مرد آن باشد که هر زمان پاکترست　　در باختن وجود بی باکترست
مردی که دراین طریق چالاکترست　　هرچند که پاکتر شود خاکترست (۳)

---

۱ ـ این رباعی بطوری که راقم سطور تحقیق کرده از **شیخ عطار** است : رجوع شود به «مختارنامه» .

۲ـ این رباعی هم از **شیخ عطار** است ؛ دربعض نسخ «ماآنگاهی» و «منآنگاهی» بجای «تاآنگاهی» نوشته‌اند .

۳ـ این رباعی نیز بتحقیق نگارنده از **شیخ عطار** است .

۵۲۰

ای روح تویی بعقل موصوف آخر   عارف شو و ره طلب بمعروف آخر
چون باز سپید دست سلطانی تو   ویرانه چه میکنی‌توچون بوف‌آخر (۱)

۵۲۱

ای‌مرغ عجب ستارگان چینهٔ تست   در روز الست عهد دیرینهٔ تست
گر جام جهان نمای می جویی تو   در صندوقی نهاده در سینهٔ تست (۲)

۵۲۲

ای روح در این عالم غربت چونی   بی آن همه جایگاه و رتبت چونی
سلطان جهان قدس بودی وامروز   از محنت نفس شوم صحبت چونی (۳)

۵۲۳

گرجان‌گویم عاشق آن دیدارست   ور دل گویم والهٔ آن گفتارست
جان و دل من پر گهر اسرارست   لیکن‌چه کنم که‌برزبان‌مسمارست (٤)

۵۲۴

یك عاشق پاك ویك دل زنده کجاست   یك‌سوخته‌جان‌دل‌پراکنده (۵) کجاست
چون بندهٔ اندیشهٔ خویشند همه   درروی زمین‌خدای‌را بنده کجاست (٦)

۱ـ خ: هم این رباعی را دارد ولیکن از«خیام» نیست بلکه از **شیخ‌عطار** است .
۲ ـ این رباعی‌هم بتحقیق نگارنده از **شیخ‌عطار** است نه از «حکیم‌خیام»
۳ ـ این رباعی هم مثل اکثررباعیهای فصل هشتم چنانکه درصفحهٔ (۱۲۹) گذشت فقط در «گل» یعنی‌نسخهٔ طبع‌استانبول درج شده وعلی‌التحقیق از**شیخ‌عطار** است ؛ رباعی دیگرهم بااین قافیه‌درآثارمنسوب به «خیام» داریم که‌آن نیز بعقیدهٔ نگارنده مشکوکست .

ای‌چرخ فلك خرابی ازکینهٔ تست   بیداد گری شیوهٔ دیرینهٔ تست
ای خاك اگر سینهٔ تو بشکافند   بس‌گوهر قیمتی که درسینهٔ تست

٤ـ این رباعی در(خ) هم درج شده امااز **شیخ‌عطار** است نه از«خیام» .
۵ـ گل: یك‌سوختهٔ‌فکرپراکنده .
٦ ـ این رباعی در (خ) نیز درج شده و علی التحقیق از **شیخ عطار** است .

۵۲۵

کو دل که بداند نفسی اسرارش   کو گوش که بشنود دمی **گفتارش**
آن ماه[۱] جمال می نماید شب وروز   کو دیده که تا برخورد ازدیدارش[۲]

۵۲۶

دنیا چه کنی که بی وفا خواهد بود   در خون همه خلق خدا خواهد بود
گیرم که بقای نوح یابی در وی   آخر نه بعاقبت فنا خواهد بود

۵۲۷

که خستهٔ لن ترانیم موسی وار   که کشتهٔ نامرادیم یحیی وار
هرلحظه بسوزنی برای دل خویش   دررشته کشم غمی دگر عیسی وار

۵۲۸

تا بر ره خلق می نشینی ای دل   در خرمن شرك خوشه چینی ای دل
گر صبر کنی گوشه گزینی ای دل   بینی که در آن گوشه چه بینی ای دل

۵۲۹

ای مرد رونده مرد بیچاره مباش   از خویش مرو برون و آواره مباش
درباطن خویش کن سفرچون مردان   اهل نظری تواهل نظّاره مباش

۵۳۰

در عشق تو هردلی که مردانه بود   در سوختن خویش چو پروانه بود
تاکی ز بهانه همچو پروانه بسوز   در عشق بهانه جستن افسانه بود

۵۳۱

آنرا که کلید مشکلی می باید   از عمر دراز حاصلی می باید
برتر ز دوکون منزلی می باید   ای مرده دلان زنده دلی می باید

۱ـ کل : معشوقه .

۲ـ این رباعی با شش رباعی بعدش که بشماره‌های (۵۲۶٬۵۲۷٬۵۲۸٬۵۲۹٬۵۳۰٬۵۳۱) خواهدآمد هرهفت رباعی فقط درنسخهٔ «کل» درج شده و همه بتحقیق نگارنده از **شیخ عطار** است ؛ نظایرش درپیش هم گذشت وچون این تخلیطات منحصر به «کل» است ودرسایرنسخ «طربخانه» که مادیده‌ایم این رباعیها وجود ندارد احتمال می‌رود که نسخهٔ مأخذ اواصلاً منحصر به «طربخانه» نبوده بلکه قسمتی ازرباعیات «عطار» راهم داشته که درطبع «کل» بهم مخلوط شده است یااینکه این تخلیط دراصل ازکاتب نسخهٔ مأخذآن طبع بوده‌است والله العالم بالصواب

۵۳۲

گرجان تو درپردهٔ دین خواهد بود   بادوست بهم پرده نشین خواهد بود
آن دم که نه درحضور اوخواهی‌زد   فردا همه داغ آتشین خواهد بود

۵۳۳

ای بیژن دل در چـه زندان غمت   سهراب خرد کشته بایوان غمت
بر کین سیاوش جهان کرد خراب   توران دلم رستم دستـان غمت[۱]

۱ ـ س:این رباعی را ندارد و در باقی نسخ ما (گل ، می ، خ) درج شده است .

فصل نهم

در سکریات و هزلیات[1]

۵۳۴

عید آمد وکارها نکو خواهد کرد — ساقی می لعل[2] درسبو خواهد کرد
افسار نماز و پوزه بنـد روزه — عیدازسراین‌خران فروخواهد کرد[3]

۵۳۵

درمیکده جز بمی وضو نتوان کرد — وان نام که زشت شد نکو نتوان کرد
خوش باش که این پردهٔ مستوری ما — بدریده چنان‌شد که‌رفونتوان کرد[4]

۱ـ رجوع شود بحواشی فصول‌قبل.

۲ـ گل، خ ، نف : می ناب ـ متن موافق (س، می) است ،

۳ـ متن رباعی مطابق (س ، خ ، نف) نوشته شد و در (می ،گل) آنرا بصورت « مستزاد » نوشته اند :

مستزاد

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد — ساقی می ناب در سبو خواهد کرد
چون روی عروس — چون چشم خروس
افسار نماز و پوزه بنـد روزه — عیدازسراین خران‌فروخواهد کرد
یك بار دگر — افسوس افسوس

من باور ندارم که اصل این رباعی ازحکیم خیام باشد تابصورت مستزادآن چه رسد (؟)
عجب است کـه از نام خیام و رباعی یك مجسمهٔ خیالی نظیر ارباب انواع یونانیهـای قدیم ساخته شده‌که مجمع اضداد وگنجینهٔ انواع تخیلات و توهمات است و هرکس هرچه دلش خواسته باین تندیسهٔ خیال انگیز بسته‌است ! بیچاره**حکیم‌عمرخیام‌نیشابوری** که روحش ازاین افسانه‌ها بی‌خبر بود ؛ اوحل معضلات فلسفی و ریاضی میکرد چه می دانست که این قبیل مستزادها را هم باو می بندند !

٤ـ این رباعی را به **اوحدالدین کرمانی** نیزنسبت داده‌اند ؛ وباین سبب (گل) آنرا از متن (ط) حذف‌کرده است و ما در متن تصرف نکردیم .
علاوه می‌کنم که (ت ، نف) هم این رباعی را ضبط کرده اند .

۵۳۶

آنانکه(۱) اساس کار(۲) برزرق نهند / آیند ومیان جان وتن(۳) فرق نهند
من ترك می لعل نخواهم گفتن(٤) / گر همچوخروس ار"ه برفرق نهند(٥)

۵۳۷

آن قوم کـه سجّاده پرستند خرند / زیرا کـه بزیر بار سالوس درند
وین از همه طرفه‌تر که درپردۀ زهد / اسـلام فروشند و ز کافر بترند(٦)

۱ـ خ : آنها که .

۲ـ پیر: اساس زهد .

۳ـ پیر : میان تن وجان .

٤ـ خ ، نف : برفرق نهم سبوی می را پس ازاین ؛ گل: برفرق خرد تیغ نهم من پس ازین ؛ ت : برفرق نهم خروس می را پس ازاین ؛ پیر : برفرق نهم سبوی می را زمن پس .
متن موافق (س، می) نوشته شده است .

٥ـ توضیحاً بیت اول این رباعی بابیت دوم هیچ تناسب و ارتباط معنوی ندارد ؛ وما در کتاب معانی بیان‌خود این‌امررا یکی ازعیوب فصاحت وبلاغت شمرده وآنرا **تنافرمعنوی** اصطلاح کرده‌ایم درمقابل **تنافرلفظی** که شامل تنافر حروف و تنافر کلمات می‌شود ؛ وپیداست که گویندۀ این رباعی تمام نظرش اعمال صنعت جناس در کلمۀ «فرق» بوده که «سعدی» افصح و ابلغ آنرا بدون تکلف دراین بیت آورده است.

ندانم از سر و پایت کدام خوبترست / چه جای فرق کـه زیبا زفرق تاقدمی

٦ـ این رباعی را بااختلاف روایت دربعض کلمات به **بابا افضل کاشانی** نیز نسبت داده‌اند وبدین سبب (گل) آنرا ازمتن (ط) حذف کرده ونوشته است که مصراع اول آن مطابق نسخۀ خطی رباعیات «باباافضل» اینطور است « آنها کـه ستاره می پرستند خرند» ؛ رجوع شود بمقدمۀ آن طبع صفحۀ (ل) .

علاوه می کنم که متن رباعی مطابق روایت (گل) چنین است :

آنهـا کـه سجاده می پرستند خرند / زیرا کـه بزیر بار سالـوس درند
مشتی خور[ظ :خر] خرقه‌پوش‌دربوتۀآز / چون سیم گـدازند کـه در بند زرند

راقم سطور احتمال می‌دهم که بیت دوم نسخۀ (گل) ازرباعی دیگرباشد که گوینده‌یی درجواب رباعی متن ساخته و بکیفر اهانت به سجاده نشینان ، برخرقه پوشان تاخته است(؟) هرچه گویاش من این گفته ها را از ساحت حکیم دانشمند نیشابور دور می‌دانم .

۵۳۸

ماه رمضان چنانکه امسال آمد — بر پای خرد بند گران حال آمد
ای بار(۱) خدای خلق را غافل ساز — تا پنـدارند مـاه (۲) شوّال آمد

۵۳۹

طبعم بنماز و روزه چون مایل شد — گفتم که مراد کلّیم حـاصل شد
افسوس که آن‌وضو بگوزی بشکست — وین‌روزه به‌نیم‌جرعه می باطل‌شد(۳)

۵۴۰

تا جان من از کالبدم گردد فرد — هرچیز که بهترست آن خواهم کرد
صد تیز بریشش که ملامت کندم(٤) — هرزن‌جلبی‌را غم‌خود باید خورد(٥)

۱ـ پ : این بار .

۲ـ س، گل،پ: تاپندارند که ماه .

۳ـ این رباعی را به **عبید زاکانی** هم نسبت داده‌اند وبهمین جهت (گل) آنرا ازمتن‌حذف کرده است ؛ رجوع شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (لب) .

٤ـ سازندهٔ این رباعی خود نفس لوّامه نداشت وغم خود نمی خورد (؟!) .

٥ـ س، می، خ : این رباعی را ندارد وفقط در(گل) بشمارهٔ (۳٤۷) درج شده است واز این جهت‌آنرا ضبط کردم ؛ اما ازریخت لفظ ومعنی‌آن آشکار است که این رباعی ورباعی بعد هیچ کدام از «خیام» نیست بلکه ازگوینده‌یی است رکیك طبع ازگویندگان متوسط بعد ازعهد مغول واگر تقید به‌امانت درنقل وتمام‌بودن‌نسخهٔ (ط) نبود عمرعزیز بی‌بدل را بخواندن ونوشتن این‌قبیل اراجیف تلف نمی‌کردم؛ اما فایدتی که درصرف وقت در ثبت کردن این نوع رباعیها متصور است ومن تاحدی‌خاطر خودرابدان‌تسلی‌می‌دهم‌این‌است که جویندگان وناقلان‌آثارخیام بعدازما دردام این‌خطایاوهفوات نیفتند وتوهم نکنند که این‌اشعارهم ازخیام بوده وازقلم ما افتاده است بلکه بدانند که ما نیز این‌رباعیهارا در مجموعه های منتسب بخیام دیده وازسر بصیرت‌گفته‌ایم که آنهارا بدروغ برخیام بسته‌اند؛ پس‌اگر بتشخیص ما اعتماددارند یا بمقتضی ذوق سلیم وسلیقهٔ مستقیم خودکار می‌کنند باید آثار مشخص ممتاز «خیام» را ازاین قبیل گـفته های سخیف بپیرایند و این زنگهـای تیره را از لوح سخنان حکیم روشن‌فکربزدایند .

علاوه می‌کنم کـه این جمله که‌گفتم اختصاص بدو رباعی متن ندارد بلکه اکثر رباعیها کـه در (ط) ودیگر مجموعه‌ها بوی نسبت داده‌اند ازگویندگان دیگراست وپاره‌یی ازآنها چندان سست وناتندرست‌است که شعرای متوسط کم مایه نیززیر بارانتساب‌آنها بخود نمی‌روند تابامثال **شیخ‌عطار** و **مولانا** و **باباافضل** و **عراقی** و **اوحدی** و **سحابی** وامثال‌ایشان‌چه‌رسد که اتفاقاً عدهٔ زیادی ازرباعیات آنها را داخل آثارخیام کرده‌اند والله العالم و هوالهادی الی طریق الصواب .

۵۴۱

مشنو سخن دهر هم آواز شده　　　می خواه و سماع و یار دمساز شده
کان کز کس مادر بدر افتاد امروز　　　فردا بینی بکون زن باز شده(۱)

۵۴۲

من دررمضان روزه(۲) اگر میخوردم　　　تا ظن نبری که بیخبر میخوردم
از محنت روزه روزمن چون شب بود　　　پنداشته بودم که سحر میخوردم

۵۴۳

ابریق می مرا شکستی ربّی　　　برمن در عیش را(۳) ببستی ربّی
بر خاك بریختی می لعل(٤) مرا　　　خاکم بدهن‌مگرتو(٥)مستی‌ربّی(٦)

۵۴۴

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین　　　نه کفرو نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق نه حقیقت نه شریعت نه‌یقین　　　اندر دوجهان که‌رابود زهرهٔ‌این(۷)

۱ـ گل، می: این‌رباعی را ندارد و در (س،خ) درج شده ؛ وجزوهمان‌رباعیهاست که درحاشیه قبل گفتیم (!)

۲ـ می : روزی .

۳ـخ: برمن درخرمی .

٤ـ ت،نف:می‌ناب؛ پیر : بریختی می گلگون را ؛ خ : امروز میم نماند بردفع خمار :

٥ـ پیر : مگر که مستی ؛ ت : خاکم بدهن که طرفه مستی .

٦ـ این رباعی درهمهٔ نسخ (ط) ونیز در (ت، پیره نف، تر، پ، مل) درج شده ؛اما(ف) آنرا مردود دانسته است .

۷ـ این رباعی را صاحب «حبیب‌السیر» به **شیخ‌سنجان‌خوافی** نسبت داده است که درحق **قطب‌الدین‌حیدر** گفته‌بود؛ وبهمین‌جهت(گل)آنرا ازمتن(ط) حذف کرده است [رجوع‌شود بمقدمهٔ آن طبع صفحهٔ (لج)] .

ف : بشمارهٔ (۱٤۱) ؛ تر : بشمارهٔ (۵۸) ؛ نف : بشمارهٔ (۳۵۵) این رباعی را ثبت کرده اند

۵۴۵

چندین[۱] غم بیهوده مخورشادبزی وانـدر ره بیداد تو با داد بزی
چون آخر کار این جهان نیستی است انگار که نیستی و آزاد بزی[۲]

۵۴۶

ای چرخ همه خسیس را چیز دهی گـرمابه و آسیا و دهلیز[۳] دهی
آزاده بنان شب گروگان بنهد[٤] شاید که بر این چنین[۵] فلك تیز دهی[٦]

۵۴۷

ما را گویند دوزخ افراشته اند وانکه ز گـناه تو بر انباشته اند
که رفت بدوزخ که گناه من دید ورنه چه بهرزه خود بر این داشته اند[۷]

---

۱ ـ ت : چندان .

۲ـ توضیحاً رباعی که درحواشی صفحهٔ (۸) گذشت در نسخهٔ (می) قبل ازاین رباعی درهمین فصل آورده است.

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست تاریك دلم نور و ضیای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

در حاشیهٔ نسخه بالای همین رباعی بخط نسخ متوسط دو بیت عربی ذیل را نوشته کـه چون دارای مضمون لطیفی است برای مزید فایدت آنرا هم نقل می کنم..

اکلف نفسی کـل یوم و لیلة هموم هوی من لا افوز بخیره
کما سودالقصارفی الشمس وجهه لیجهد فی تبییض اثواب غیره

۳ـ ت : کاریز .

٤ـ پیر : بنهند ؛ نف: گروهان بنهند ؛ می : آزاده پناه شب بگر گان ببرند [تحریفی است که بنظرما عجیب می‌آید اما از نساخ عجب نیست !]

۵ـ گل : شاید که بدین چنین ؛ پیر : باید که باین چنین .

٦ ـ گل: این رباعی را بشمارهٔ (۲۷۹) درفصل قبل آورده است .

۷ـ س، خ : این رباعی را درج کرده اند اما (گل، می) ندارد .

فصل دهم

ده حکایت(۱)

۵۴۸

اندرهمه دشت خاوران سنگی نیست | کش بامن وروز کارمن جنگی نیست
درهیچ زمین وهیچ فرسنگی نیست | کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست(۲)

۵۴۹

خوش باش که عالم گذران خواهد بود | جان درپی تن(۳) نعره زنان خواهد بود
این کاسهٔ سرها که تو بینی فردا | زیر لگد کوزه گران خواهد بود

۱ـ می، گل : علی عشرة حکایات .

توضیحاً درنسخهٔ (می) اینجا نوشته است «فصل یازدهم علی عشرة حکایات» وبفاصلهٔ شش رباعی قبل هم بعربی مغشوش مغلوط که نمونه‌های آن درمقدمهٔ مؤلف «طربخانه» گذشت و درحواشی صفحهٔ (۵) اشاره کردیم نوشته است «فصل دهم علی عشرة حکایات منه مشتملة من البدایع و کراماته وحسن معاش و ولادته العالی ومدة عمره ووفاته » !

۲ـ این رباعی را در **ریاض العارفین** وبعض مؤلفات دیگربه **شیخ ابوسعیدابوالخیر** نسبت داده‌اند و بنظر من دراین باره اشتباهی شده برای اینکه رباعی مسلم «شیخ ابوسعید ابوالخیر» که در کتاب «اسرارالتوحید» ذکرشده و بنوشتهٔ آن کتاب شعر شیخ ابوسعید منحصر است بهمین یك رباعی ویك فرد بیت که درجواب نامهٔ یکی ازدوستانش نوشته بود چنین است :

جانا بزمین خابران خاری نیست | کش با من وروزگارمن کاری نیست
با لطف و نوازش وصال تو مرا | دردادن صد هزار جان عاری نیست

پس چنین می‌نماید که گویندهٔ رباعی متن نظر بهمین رباعی شیخ ابوسعید داشته ، یا باحتمال بعید همین رباعی شیخ در تحت تصرف نساخ چندان تغییر شکل داده تا بصورت رباعی متن درآمده است (؟)

اما آن یك فرد بیت دیگر « شیخ ابوسعید » در جواب نامه یی است که یکی از دوستان بدو نوشته وخودرا «تراب قدم شیخ» خوانده بود .

گر تو خاکی خاك ترا خاك شدم | چون خاك ترا خاك شدم پاك شدم

رجوع شود بکتاب « اسرارالتوحید» طبع طهران صفحهٔ (۱۶۶)

۳ـ م : روح ازپی تن .

٥٥٠

کس مشکل اسرار ازل را[1] نگشاد　　　کس یك قدم از نهاد[2] بیرون ننهاد
چون بنگری[3] ازمبتدی واز استاد　　　عجز است بدست هر که از مادر زاد

٥٥١

بر موجب عقل زندگانی کردن　　　شاید کـردن ولی ندانی کردن
استاد تو روزگار چـابك دستست　　　چندان بسرت زند که دانی کردن

٥٥٢

با مردم پاك اصل و عاقـل آمیز　　　وز نا اهلان هزار فرسنگ گریز
گر زهر[4] دهد ترا خردمند بنوش　　　ور نوش رسد ز دست نا اهل بریز

٥٥٣

چون در گـذرم بباده شویید مرا　　　تلقین ز شراب و جام[5] گویید مرا
خواهید بروز حشر[6] یابید مرا[7]　　　از خاك در میکده جویید مرا

٥٥٤

یك یك هنرم ببین گنه ده ده بخش　　　هر جرم کـه رفت حسبة لله بخش
از باد هوا آتش قهرت مفروز　　　ما را بسر خاك رسول الله بخش[8]

١ـ می، گل : اسرار فلك را .
٢ـ ت : از دایره ؛ خ. از نهاده .
٣ـ ت : چون بنگرم .
٤ـ می : ار زهر؛ گل: ور زهر .
٥ـ پیر : زشراب ناب .
٦ـ گل : خواهید که روز حشر .
٧ـ پ : بوبید مرا [= «پوبید» برسم الخط قدیم] ؛ خ : یابیدم باز .
٨ـ س : این رباعی را ندارد ودرباقی نسخ درج شده ؛ اما بنظر بنده آشکاراست که این رباعی ازخیام نیست؛ تکرارقافیه هم دارد ؛ وبالجمله هرخوانندهٔ خبیری خود درمی یابد که این رباعی ورباعی قبل که آنرا هم من ازخیام نمی دانم هردوتراوش یك طبع وزاییدهٔ یك روح نتواند بود .

علاوه می کنم کـه این رباعی باتغییر بیت دوم کـه صحیح تراز متن هم هست به **مجد همگر** منسوبست ؛ وبهمین جهت (گل) آنرا ازمتن(ط) حذف کرده است وما درمتن تصرف نکردیم .

یك یك هنرم ببین گنه ده ده بخش　　　هر جرم کـه رفت حسبة لله بخش
از باد ورع آتش خشمت مفروز　　　آب رخ من بخاك سلغر شه بخش

حکایت

** در تواریخ قدما چنین(۱) مسطورست که حضرت شیخ **ابوسعیدابوالخیر** قدس‌الله‌سره‌العزیز(۲) با حکیم خیّام معاصر بودند و میان ایشان تردّد رسولان و رسایل(۳) بسیار بود؛ ازاین‌جمله یك‌نوبت حضرت حکمت مآبی این‌رباعی بطریق اعتراض حکما بنوشته بحضرت شیخ‌الاسلامی فرستاد وایشان‌جواب فرستادند این رباعی را کالاعتراض(٤).

دارنده چو ترکیب طبایع آراست   از بهرچه او فکندش اندرکم وکاست
گرنیك آمد شکستن از بهرچه بود   ورنیك نیامد این صورعیب کراست(٥)

جواب

خیّام تنت بخیمه‌یی ماند راست   جان سلطان که منزلش(٦) دار بقاست
فرّاش ازل ز بهر دیگر منزل   هم‌خیمه بیفکند(٧) چوسلطان‌برخاست

** قسمت نثرخاتمهٔ «طربخانه» درنسخهٔ(س) که مأخذ اصلی کارما بود باسایرنسخ بکلّی‌متباین است چندانکه باضبط نسخه بدل‌نمی‌توان‌آنرا بادیگرنسخه ها تطبیق کرد؛ این‌بودکه ما دراین موضع ابتدا نسخهٔ(می) راکه بادیگر نسخ موافقتی داشت مأخذ قرارداده موارد اختلاف‌آنرا باسایر نسخه‌ها درنظرگرفتیم وعبارت صحیح‌تروکاملتررا درمتن ونسخه بدلهارا درحواشی‌نوشتیم؛ وبعد ازاتمام‌این‌فصل مجدداً آنرا ازروی نسخهٔ(س) عیناً نقل‌کردیم تاچنان باشدکه همهٔ نسخ پیش‌نظرخوانندگان حاضر شده باشد وخود درانتخاب حکایات وعبارات مختار باشند.

علاوه می‌کنم‌که حکایات مندرج در این فصل‌که باعبارات سست ناپخته هم انشاء شده اکثر بلکه همگی افسانه هاست‌که با حقیقت واقع و مأخذ تاریخی صحیح منطبق نمی شود؛ واگراحیاناً مطلب صحیح تاریخی هم درمیان‌آنها بوده چندان با افسانه آمیخته‌که از وضع وحالت اوّلش بیرون آمده ورنگ قصه های ساختگی بخودگرفته است؛ مع ذلك گاهی ازخلال همین حکایات نکاتی بچشم می‌خوردکه نمی‌توان ازآن بالمره صرف نظرکرد والله العالم بالسداد وهوالهادی الی طریق الرشاد.

۱ــ می : «چنین» ندارد.   ۲ــ می : «العزیز» ندارد.

۳ــ گل : تردد رسل ورسایل.

٤ــ گل : «کالاعتراض» ندارد.

٥ــ روایتی‌است‌ازیکی ازرباعیهای‌اصیل‌خیام‌که در **مرصادالعباد** ورسالهٔ **امام‌فخررازی** [رجوع شود بصفحهٔ ٥٠] آمده واقدم روایاتش چنین است:

دارنده چو ترکیب چنین خوب‌آراست   باز از چه سبب فکندش اندرکم وکاست
گر نیك نیامد این بنا عیب کراست   ور نیك آمد خرابی از بهر چراست

٦ــ خ : سلطان روحست ومنزلش.

٧ــ می، گل : نه خیمه بیفکند؛ ف : ویران کند این‌خیمه.

حکایت

ایضاً بتوالی معلوم شد که حکیم را[۱] میل تمام با شکار[۲] بوده؛ اتّفاقاً در دهستانی که از توابع استراباد بود بشکار رفته چنانکه رسم آن حال بودسگی را که توله[۳] گویند باجانوری درجنگل ازپی‌شکار رها کرد؛ ناگاه گرازی برسید وسگ را ناچیز کرد حکیم این رباعی بگفت :

افسوس‌ازین کرجسگ[٤] پرتک‌وتاز کو در رفتن بباد بودی همراز
از بس که دلش باستخوان مایل بود شد عاقبت او نصیب دندان گراز

حکایت

و ایضاً بعضی برآنند که مذهب حکمت مآبی تناسخ بوده ؛ و این ازآن جهت میگویند[٥] که مدرسه‌یی در نشابور خراب[٦] شده بود و در تعمیر آن، جمعی اشتغال داشتند[۷] و از درازگوشی چند که خشت میکشیدند یکی چون بپای صفّه میرسید[۸] اصلا بالا نمی رفتی و بزجر رضا داده بودی ؛ خیام درآن محل برخاست‌واین رباعی درگوش آن خرخواند فجأةً[۹] روان شد وبار بمنزل رسانید .

۱ـ خ ، گل : حکیم خیام را .

۲ـ گل : به شکار .

۳ـ می : تولد ؛ گل : نزله .

٤ـ می : ککوچك ؛ گل : کرجیك ؛ خ : کرچنك؛ تر : سگ‌بچهٔ‌ـبطوریکه ملاحظه میشود این‌کلمه دراکثرنسخ تحریف شده وصحیح آن ظاهراً همین‌است که ازروی (س) درمتن اختیار کرده‌ایم؛ و «کرجسگ» مرادف «کرگ سگ» است که امروز «سگ کرگ» میگویند ؛ و تبدیل گاف فارسی به «ج» درقواعد تعریب معروف ومعمولست .

٥ـ می: وازین نظم می گویند ؛ گل : وازین اظر می گویند .

٦ـ گل : بزلزله خراب شده بود .

۷ـ می : اشتغال می‌نمودند .

۸ـ گل : بپای صفه رسید .

۹ـ خ : خرفجأةً .

ای رفته وباز آمده و چم(۱) گشته نامت ز میان نامها گم گشته
ناخن همه جمع گشته و سم گشته ریش ازپس پشت آمده(۲) ودم گشته

وایضاً بعد از استفسار فرموده که روحی که حالی تعلّق بجسد این کرفته بیشترمتعلّق بدان مدرّسی بوده که دراین بقعه اقامت داشتی؛ وچون عروج نکرد درنزول مانده بدین حال آمد که پیش بعضی دوزخ جز این نیست واز شرمندگی بالای صفّه پا نمی نهاد ؛ چون سخن آشنا شنید علی‌الفور(۳) روانه شد ؛ والعهدة علی من استمع عنه (٤).

۱ ـ این کلمه در همهٔ نسخ طربخانه «خم» ثبت شده است و در بعض مجموعه ها بجای آن «بل‌هم» نوشته‌اند «ای رفته وباز آمده بل‌هم گشته» وبتکلف توجیه کرده‌اند که اشاره است بآیت کریمهٔ قرآن مجید «اولئك کالانعام بل‌هم اضل» ؛ وپیداست که این تصرف هم ازنساخ کج سلیقه است ؛ وشاید نخستین بار باشد که خوانندگان صورت صحیح کلمه را در متن می‌بینند ؛ مأخذ نگارنده در تصحیح متن گفتار عمّ معظم اکبرم شاعر ادیب بزرگوار **«میرزا محمد سها»** ست رحمةالله علیه که از پدرش دانشمند شهیر و شاعر عارف نامدار **«همای شیرازی»** قدس سره العزیز روایت می فرمود ؛ وروایت و درایت این‌بزرگواران‌برای من که بدرستی ازمتانت اقوال ومرتبهٔ تضلّع ایشان در شعروادب آگاهی‌دارم سندمتقن معتبرست ؛ خوانندگان خود در ردوقبول مختارند .

۲ـ س : ریش از پس کون آمده ودم گشته .

۳ـ کل : شنید بی مکث .

٤ـ حکایت خیام وشأن نزول رباعی «ای‌رفته وبازآمده‌وچم گشته ... الخ »را تقریباً همینطور که در «طربخانه» می‌بینیم **«احمد بن نصر الله تتّوی سندی»** درکتاب **تاریخ الفی** که مشتمل بروقایع تاریخی هزارسال است ازهجرت تاسنهٔ ۱۰۰۰ و«بنام اکبرشاه هندی» تألیف شده باین عبارت نوشته است :

«ازاکثر کتب‌چنین معلوم می‌شود که وی [یعنی‌حکیم عمرخیام]مذهب تناسخ داشته‌آورده‌اند که درنیشابور مدرسهٔ کهنه‌یی بود ازبرای عمارت آن‌خران خشت‌می کشیدند روزی‌حکیم درصحن‌مدرسه با جمعی طلبه راه میرفت یکی ازآن خران بهیچوجه باندرون نمی‌آمد حکیم چون این حال بدید تبسم کرد وبجانب خررفته بدیهه گفت :

ای رفته و باز آمده بل هم گشته نامت ز میان نامها گم گشته
ناخن همه جمع آمده و سم گشته ریش ازپس کون درآمده دم گشته

خرداخل‌شد ازحکیم پرسیدند سبب چه بود گفت روحی که تعلق بجسم این خر گرفته ببدن مدرس این مدرسه بود لهذا نمی توانست درآید اکنون چون دانست که حریفان اورا شناختند خود بضروره قدم باندرون نهاد » .

عبارت تاریخ الفی‌را همینطور که نقل‌شد مرحوم «قزوینی» درحواشی چهارمقاله‌آورده وبرای «بل‌هم گشته» درحاشیه توضیح داده‌اند که «اشاره است بقوله تعالی«اولئك کالانعام بل‌هم اضل» ؛ حقیرهم بیست سی‌سال قبل درحاشیه‌اش نوشته‌ام که صحیح این بیت «چم گشته» است نه «بل‌هم گشته» .

حکایت(۱)

وایضاً چون محقّق شده که امام اعظم قدوة الائمّه **محمدبن محمدالغزالی** رحمةالله علیه را داعیه برآن مرتّب(۲) شده بود که در حکمت بصحت(۳)نسختی بانبساط برحکیمی گذراند تادلایل وبراهین حکما را معلوم کرده برنقض(٤)آن چمن مزین شرع را ببهار علم رسانند وتزین(٥) دهند؛ و درآن عصر از خیام در حکمت اعلم نبود؛ چون ملاقات فرمودند حکمت مآبی منع تدریس کرد چه اوقات بطریقی که معلومست مضبوط بوده اما بالحاح قرار برآن رفت که در سحرگه که بحالت مخموری بود ایشان‌را دوکلمه بگویند(٦) مقتضای حال آنچه

۱ـ این‌حکایت که باثرعامیانهٔ ناشیواهم انشاء شده باین صورت که دراین کتاب دیده می‌شود افسانهٔ مجعولیست که باهیچ سریشمی‌نمی‌توان‌آنرا بحکیم **عمرخیام وامام‌محمدغزالی** چسبانید؛ شاید ریشهٔ اصلی این افسانهٔ بدروغ حکایتی باشدکه «زکریا بن محمد بن محمود قزوینی» در کتاب **آثارالبلاد واخبارالعباد** تألیف سنهٔ ٦٧٤ نوشته است که فقیهی هرروز محرمانه پیش از طلوع آفتاب بخانهٔ «خیام» می‌رفت ونزدوی درس حکمت و فلسفه می‌خواند اما درمیان مردم از وی بدگویی می‌کرد؛ خیام بفرمود تاگروهی ازطبالان درخانهٔ اوپنهان شدند ودرآن وقت که فقیه بعادت هرروزه بدرس‌آمده بود طبل وبوق نواختند؛ چون مردمان ازهرسوی بآواز طبل وبوق شتافته بردرخانهٔ حکیم مجتمع گشتند روی بایشان کرده گفت. هان ای مردم نیشابور این عالم پیشوای شماست که همه روزه دراین وقت بمنزل من می‌آید وپیش من درس می‌خواند و علم فرامی‌گیرد؛ اگر من چنانم که اوپیش شما می‌گوید چرا بخانهٔ من‌می‌آید ونزد من‌شاگردی می‌کند، وگرنه چرا حق‌حرمت‌استاد نمی‌گزارد وازمن ببدی یاد می‌کند.

عین‌عبارت عربی «آثارالبلاد» درحواشی چهارمقاله نقل شده است؛ گویا همین قصه که آن‌هم معلوم نیست تاچه حدصحت داشته باشد در افواه ناقلان یا درمؤلفات بعد باشاخ وبرگهای زاید بصورت افسانهٔ «خیام» و «امام محمد غزالی» درآمده و مؤلف «طربخانه» نیزمسموعات خودرا همچنان بدون تثبت وتحقیق نقل‌کرده است؛ واین‌کارهم دربین مؤلفان بخصوص درآن زمانها که عصراین تألیفات بوده است تازگی ندارد «ولیس‌هذا اول قارورة کسرت فی‌الاسلام»!

۲ـ می : مرتبه.

۳ـ گل : «بصحت» ندارد.

٤ـ می، گل : برنقیض.

٥ـ خ : تزیین.

٦ـ گل : دوکلمه گذراند.

املا گردد (۱) درك فرمایند الله اعلم .

دوازده سال بدین نهج اوقات صرف فرموده کتاب **حکمة العین** را(۲) باتمام رسانیده امّا خفیةً(۳) و بعد از اتمام کتاب رخصت طلبیده و متوجه مشهد معظّمهٔ رضویه شرّفها الله بانواره القدسیة گشته‌اند ؛ حکیم خیام رباعی در مذهب(٤) اهل حکمت وتنجیم فرموده فرستادند ودهلی‌را فرستاد(۵) تاشب بربام خانه‌یی که امام اقامت.داشت بزنند چون مردم جمع آمدند گفتند که امام محمد را بعد رؤیت شاگرد حکیم یافتند اما مقصود ایشان بطلان براهین حکما بوده ، رباعی :

در چرخ بانواع سخنها گفتند	وین گوهر حکمت بظریفی سفتند
معلوم نگشت حالشان آخر کار	اوّل زنخی زدند و آخر خفتند

۱ـ گل : املا کرده .

۲ـ گل : حکمت غیبی .

توضیحاً کتاب **حکمةالعین** که ازمتون قدیم فلسفه وازکتب درسی طلاب علوم عقلی بوده تألیف **نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد دبیران [= کاتبی] قزوینی** است که درسنهٔ ٦٧٥ فوت شد ؛ پس چگونه ممکن است که این کتاب را **خیام** برای **غزالی** [متوفی ۵۰۵] درس گفته باشد ؛کتاب دیگرهم باین اسم که مناسب آن زمان باشد سراغ ندارم ؛کتابی‌هم از متون فلسفهٔ قدیم بنام «حکمت غیبی» که دربعض نسخ نوشته‌اند نداریم .

گویا حقیقت مطلب این است که کتاب حکمة العین کاتبی درقرن نهم هجری که زمان تألیف «طربخانه» است ازکتب درسی معروف بوده ومؤلف این مجموعه بدون اینکه اطلاع وتوجهی بجهات تاریخی داشته باشد نام «حکمةالعین» را درحکایت مجعول ذکر کرده و درواقع سند جهل خود وجعل حکایت را بدست داده است .

عبدالباقی گول پینارلی درمقدمهٔ طبع استانبول صفحهٔ (مب) متعرض این امر شده است که کتاب « حکمة العین کاتبی » ممکن نیست کتاب درس غزالی باشد ؛ و در آخر بصورت تردید و استفهام نوشته‌است« آیا کتاب‌الحکمه ابوعبدالله‌احمدبن‌حرب نیشابوری‌است؟ » یعنی‌ممکن‌است مرادش آن کتاب باشدنه‌حکمةالعین کاتبی ؛ امانگارنده‌دراین‌احتمال‌هم‌باایشان موافق‌نیست‌چرا که‌باصل‌قصه‌اعتمادندارد(؟).

۳ـ می : «اماخفیة» ندارد .

٤ـ گل : درخدمت . ـ محتمل است که اصل صحیح آن «درمذمت» باشد (؟)

۵ـ خ : اهل حکمت وتنجیم فرموده وفرستاده بادهلی که شب بربام خانه ؛ می: اهل حکمت وتنجیم فرموده فرستادند ودهلی‌را که فرستاد شب بربام خانه .

حکایت

مخفی نماند کـه درآن زمان سید **ناصرخسرو**(١) قدّس‌سره **روشنایی‌نامه** تألیف کرده وبمطالعهٔ حکیم(٢) ارسال نموده بودند ایشان بجهت‌انزوا عذرتقصیر خواسته و باز ایشان التمـاس نسخه یا قصیده‌یی یا غزلی منبسط(٣) لااقل نموده که (٤) فسحت بساط رباعی انبساط را تعذّری (٥) هرچه تمامتر دارد ؛ ایشان رباعی چند موقوف فرمودند و فرستادند وعذر خواسته که چون ازازل نصیبهٔ این ضعیف چنین کلماتست(٦) اختیاری نیست ؛ و رباعیات مذکوره درفصلی علی حده که بموقوفات مشهوراست مسطور گشته هرآینه محتاج تکرار نیست .

حکایت

دیگر چنان(٧) مشهور است کـه در بلخ پیش حکیم ظرفی پر از صهبای صرف(٨)نهاده بودی ؛ محتسب می‌رسد وآن ظرف‌را می‌شکند ؛ حکیم در بدیهه این رباعی می گوید بعدازساعتی محتسب(٩) درکوچهٔ خود بسرچاهی‌می‌رسد که سرآن چاه را پوشیده بودند بقدرت حق تعالی درچاه می‌افتد وجان بمالکان جهنّم می‌سپارد(١٠) و رباعی این است :

١ـ خ ، گل : «سید» ندارد .
راجع بنسب سیادت « ناصرخسرو » آقای تقی زاده سلمه‌الله در مقدمهٔ دیوانش تحقیقی عمیق کرده‌اند بآنجا رجوع شود .

٢ـ گل : حکیمی .

٣ـ می : یا منبسط .

٤ـ گل : چه که .

٥ـ می : بقدری .

٦ـ می : این ضعیف کلامست ؛ گل : این ضعیف کلماتست ؛ تر: وعذر خواست کـه ازازل نصیب ما این نوع سخنانست ومارا درآن اختیاری نیست [گویا عین عبارت (ط) نیست بلکه ازخود مؤلف است] .

٧ـ می : چنانچه .

٨ـ گل : پراز صرف ؛ می : پر از صهبا نهاده بودی .

٩ـ می :محتسب علیه‌اللعنة .

١٠ـ گل : و جان می سپارد ؛ می : می سپارد الی یوم القیامة

از دیر(۱) برون آمده ناپاك تنی / وز دود جهنم به تنش پیرهنی
بشکست صراحیم که عمرش کم باد / آنکه چه می لطیف مردی و منی(۲)

حکایت

دیگر بروایات چنان استماع افتاده که یك نوبت حکیم(۳) میل بخارا فرمودند و چون آنجا رسیدندبعد از چند روز بمزار امام العلاّمة صاحب جمع الصحیح(٤) روّح الله روحه بروایح السرور(٥) رفتند جذبه‌یی ایشان را در رسید که دوازده شبانروز در صحرا و کوه می‌گشتی و بغیر از این رباعی هیچ تلفظ نکردی

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز / ور گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت / زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

[سرگذشت زندگانی حکیم خیام از ولادت تا وفات](٦)

تاریخ ولادت شریف حکمت مآبی یوم الخمیس ۱۲ شهر محرم سنهٔ ٤٥٥ بمقام **دهك** از توابع **فیروزغند** از بلوکات **استراباد**؛ ومدت عمرش ٥۲ سال شمسی(۷) بود و در سن(۸)

۱ـ خ : از دور .

۲ـ س: بیت‌دوم را اینطور نوشته که ظاهراً صحیح تر ازمتن است‌اماچون‌دراین‌قسمت نسخ غیر(س) منظوربوده‌است‌متن‌رابحال‌خود باقی گذارده‌ایم :

بشکست و بریخت آن نه مردی نه زنی / یك شیشه می لعل که مردی و منی

۳ـ گل : حکیم خیام .

٤ـ مقصودش کتاب **صحیح بخاری** است تألیف «محمدبن اسمعیل بخاری متوفی ۲٥٦» که معتبرترین کتب صحاح ستهٔ اهل سنت است و مزار مؤلفش در جزو مزارات معروف بخارا بوده است .

٥ـ گل: این دعارا ندارد .

٦ـ عنوان الحاقی نگارنده است .

۷ـ گل : برخلاف عموم نسخ «٥٨ سال شمسی» نوشته‌است (صفحهٔ ۹٦) که گویا اینجا غلط مطبعه باشد برای اینکه خود(گل) در مقدمه‌اش صفحهٔ (م) که این‌عبارت‌را نقل کرده هم مثل سایر نسخ «٥۲سال شمسی» نوشته است .

توضیحاً این‌تاریخ ولادت ومدت‌عمرحکیم خیام علی‌التحقیق صحیح نیست برای‌اینکه خیام بنوشتهٔ «ابن‌الاثیر» وجمع دیگرازمورخان وارباب رصد درسنهٔ ٤٦۷ جزوجماعتی ازعلما بود که برای امررصد کواکب واصلاح تقویم جلالی دردربار «ملکشاه سلجوقی» باصفهان مجتمع‌شده بودند وشرح آنرا انشاءالله جزوکارهای‌علمی‌خیام دربخشی‌جداگانه ازرباعیات‌خواهیم نوشت ؛ وعادةً ممتنع‌است←

هفده سالگی تمام علوم حکمت را کسب کرده؛ بود و اوّل کسب کمال پیش حضرت

که کودك نابالغ‌دوازده‌سیزده‌ساله‌بامشایخ حکما وعلمای ریاضی همچون **ابوالمظفر اسفزاری** و **میمون بن نجیب واسطی** و **ابوالعباس لوکری** درچنان‌کارمهم علمی‌شرکت کرده باشد. ونیزمی‌دانیم که‌ترجمهٔ خطبهٔ تمجیدیهٔ ابن‌سینارا درسال ۴۷۳ باصفهان نوشته؛ وقبل‌ازآن درسنهٔ ۴۷۲ درسفرشیرازش رساله‌یی درجواب بعض‌مسائل علمی برای قاضی‌القضاة فارس تألیف کرده بود ؛ وبسیار بعید نزدیك بمحال عادی است که جوان تازه بالغ ۱۷–۱۸ ساله اهلیت چنان‌تألیف ومقامی‌را داشته باشد که علما وبزرگان وقت ازوی درخواست‌حل معضلات مسائل علمی نموده باشند .

پس‌ولادت «خیام» درسنهٔ ۴۵۵ هجری که مؤلف «طربخانه» نوشته است صحیح نیست؛ وآنچه پیش‌حقیرتقریباً مسلم شده ولادت وی درحدود سنهٔ ۴۳۹ هجری قمری‌اتفاق‌افتاده ومدت‌عمرش بحوالی مابین ۷۰–۸۰ سالگی‌بالغ گردیده‌است؛ امابعیدنیست که ماه وروزتاریخ ولادتش‌همان‌پنجشنبه ۱۲ محرم که در«طربخانه» نوشته‌است صحیح باشد .

اتفاقاًخود نگارنده ازروی اصول وقواعد دقیق فنی‌استخراج کردم که سنهٔ ۴۳۹ هجری اول محرمش یکشنبه بوده که ۱۲ محرم درست باروزپنجشنبه منطبق می‌شده‌است؛ نزدیك‌بآن سال بازهم بعض‌سنوات مثل‌سال ۴۳۶ و ۴۴۴ داشته‌ایم که دوازدهم ماه محرمشان باروزپنجشنبه مطابق درمی‌آید؛ ولیکن‌اگرمسلم باشد که ولادت‌حکیم درروزپنجشنبهٔ ۱۲ محرم بوده‌است هرقدرجلوترازسنهٔ ۴۴۰ باشد بامآخذ تاریخی دیگراقرب بقبول می‌نماید (؟)

اما خود سنهٔ ۴۴۰ اول محرمش روزپنجشنبه بوده است که روز دوازدهمش باختلاف حساب تقریبی محاسبه ورؤیت هلال‌هم که اکثرازیك‌روزتجاوز نمی کند باپنجشنبه تصادف‌نمی کند

توضیحاً دراینگونه محاسبات تطبیقی ممکن است که قواعد محاسبهٔ فنی ذهنی بارؤیت هلال که مناط اعتبار اول‌ماه واقعی‌است تایك‌روز اختلاف واقع شود وزاید برآن‌هم بندرت‌اتفاق می‌افتد عجب‌است که سال ۴۵۵ که «طربخانه»نوشته هم ممکن است که‌بااختلاف یك روز ۱۲ محرمش باروز پنجشنبه تصادف کرده باشدبرای‌اینکه اول‌محرم آن‌سال روزشنبه‌بوده‌است که علی‌الحساب دوازدهمش چهارشنبه می‌شود اما باختلاف رؤیت ممکن است کـه اتفاقاً درآن سال ۱۲ محرم با پنجشنبه منطبق شده باشد .

ناگفته نماند که این‌قبیل محاسبات‌ممکن‌است درجزوقراین وامارات ومؤیدات باشد ودلیل قطعی نیست براینـکه چون ولادت درفلان روزاتفاق افتاده است پس باید قطعاً درفلان سال‌هم باشد چراکه انطباق عددایام ماه باروزهای هفته منحصربیك‌سال ودوسال نیست بلکه‌درچندسال ممکن‌است این‌موافقت اتفاق بیفتد مثل‌همان‌سنوات که‌دربالاذکرشدپس‌این‌دلیل باصطلاح علما اعم ازمدعاست ؛ امادرجهت نفی وانکارمی‌توان باین‌محاسبات متمسك گردید .

بازعلاوه می کنم کـه درنسخهٔ دیگر«طربخانه» کـه مطابق وعده‌یی که درحواشی قبل دادیم عین‌آنراهم بعدازین نقل‌خواهیم کرد درخصوصیـات تاریخ ولادت‌مطالبی زاید برسایرنسخ دارد ازاین قبیل کـه طالـع ولادت‌را هم می نویسد « بطالـع ثور و صاحبش زهره در برج شرف بوده » ؛ اتفاقاً **ابوالحسن علی بن زید بیهقی** مؤلف **تتمهٔ صوان‌الحکمة** که خود معاصرخیام بوده و در سنهٔ ۵۰۵ بخدمت اورسیده ومحضروی‌را درك کرده‌است هم طالع ولادت‌خیام راطوردیگر مفصل‌تر از «طربخانه»نوشته‌است: «وطالعه الجوزاء والشمس وعطارد علی‌درجةالطالع فی حمن‌الجوزاءِ وعطارد

صمیمی والمشتری من التثلیث ناظرالیهما».

کسی که بااصول فن استخراج ومحاسبات نجومی سروکار داشته باشد می‌تواند ازروی همین قراین واماراتهم بنکات تاریخی پی ببرد ؛ مثلا معلوم کند که این وضع وحالت که درطالع ولادت خیام گفته‌اند ممکن است در کدام ماه وسالی اتفاق افتاده باشد؛ یامثلا اگرهمه خصوصیات ماه وروزوسال و ساعت ولادت معلوم بود تحقیق کنند که ممکن است این وضع کواکب درآن وقت اتفاق افتاده باشد یا خیر؟ ودرفلان ساعت ازفلان روزطالع مثلا جوزا بوده است یاثور؛ تحقیق و کشف کردن این امور برای کسی که اهل این فنون باشد دشوار نیست اماچون غرض اصلی اینجاشرح حال «خیام» نیست ازتفصیل این مسائل خودداری می کنم .

راقم سطور بملاحظهٔ همین نکات در حواشی کتاب «مصباح الهدایه : ص ٤» بمناسبتی نوشتهٔ «طربخانه» را نقل کردم وچون جای تحقیق وتفصیل نبود سربسته بااختصار گفتم «پیداست که درخود این نسخه یادراصل مأخذش اشتباهی هست معذلك ازضبط دقیق روز وماه وسال وطالع ولادت وتعیین مدت تقریبی عمرخیام نمی توان صرف نظر کرد» ؛ مقصودم تصدیق نوشته های «طربخانه» نبود بلکه منظورم این بودکه ازروی نوع این نشانیها که وی میدهد میتوان بصحت وسقم مطالب پی برد همانطور که نمونه‌اش رادرسطورفوق اشاره کردم؛وگرنه هرگز معتقدنبوده‌ام که ولادت خیام درسنهٔ ٤٥٥ هجری اتفاق افتاده باشد(!)؛امایکی ازفضلای معاصر رحمه‌الله ازروی ولع برحرف گیری یاازراه شفقت که براهل علم داشت بمعنی سخنم نارسیده چنین پنداشت که گفتار«یاراحمدرشیدی» مؤلف «طربخانه» راکه بقول او «مردی بی‌سواد یاازآن خشت بقالب زنهای شارلاتان بوده است: مجلهٔ یادگارسال۳شمارهٔ٤» دربست پذیرفته وفریب نوشته‌های «این مرد دروغزن» را خورده‌ام ؛ وحال آنکه من سخنان اورا نپذیرفته وسخنی که دلیل برتصدیق همه گفته‌های اوباشد نگفته بودم ؛ ومنظورم جزاین نبودکه ممکن است شخص محقق ازروی همین طورنوشته‌های آشفته نیزراه بجایی ببرد پس نباید سرسری گذشت وهرمطلبی را نادیده وناشنیده انگاشت؛ مثلا چه امتناعی داردکه اگردرعددسال ولادت اشتباه کرده‌است تعیین ماه وروزش صحیح باشد ؛ همین مایه اطلاع هم برای کسی که طالب تحقیق درترجمهٔ حال «خیام» باشد سودمند است: وانگهی عددسال «ولادت ومدت عمرخیام دراکثرنسخ «طربخانه» با ارقام هندی یا هندسی نوشته شده که اشتباه نساخ درآن فراوانست؛ پس شاید نوشته‌های اودراصل مأخذی معتبر داشته که بدست نساخ تحریف شده‌است پس بیقین نمی توان گفت که مؤلف کتاب دراین مورد بخصوص تعمدی در کذب و جعل و تزویر داشته اگرچه انصافاً بی مایگی وقلت بضاعت علمی او از همه جای تألیفش معلومست اما اشتباهات تاریخی اختصاص باو ندارد کدام کتابست که مؤلفش ازسهو واشتباه بکلی مبرا باشد ؛ ازکتب ومقالات معاصران چیزی نمی گویم؛ این خود کتاب چهارمقالهٔ نظامی عروضی است ازاسناد مهم قدیم فارسی که مشحون باغلاط و اشتباهات تاریخی است وگاهی دریك حکایت چندین غلط واضح فاضح دارد ؛ مانیزدعوی عصمت نداریم والله یعصمنامن الخطاء والزلل بحق محمد وآله الطاهرین .

۸ ــ نسخهٔ عکسی «طربخانه» که ازآقای مینوی سلمه‌الله بامانت گرفته و در حواشی برای آن رمز «می» اختیار کرده‌ام بهمین کلمهٔ «درسن» ختم می‌شود وآخرنسخه افتاده یادرخدمت خود ایشان باقی‌مانده است، ازاینجاتاپایان کتاب را از روی نسخ دیگرنوشته ومقابله کرده‌ام .

منصور کرد نوّرالله‌مرقده که استاد **حکیم‌سنائی** اند وحکیم در «حدیقه» بتعریف ایشان میفرماید :

در سیاهی بنور راه طلب — وین چنین نور را ز ماه طلب

گفتم آن‌نور کیست گفت آن‌نور — بوالمحامد محمّد منصور [١]

دراوان شباب به**بلخ** بسربردی ودر اواخر عمردر **نیشابور** بودی وبتحقیق معلوم شده که هرگزمیل اتّهال نکرده واز او هیچ نتیجه و فرزندی غیراز این رباعیات ودیگر تصانیف منثور درحکمت بعربی وفارسی نمانده[٢]

ودیگرچنان‌مشهوراست که درحالت نزع اوجماعتی بربالینش‌نشسته بودند و التماس‌وصیّت کرده‌اند اوبجواب این رباعی فرموده :

چند از پی حرص و آز تن فرسوده — ای دوست روی گرد جهان بیهوده[٣]

رفتند و رویم و دیگر آیند[٤]وروند — یک دم [٥] بمراد خویشتن نابوده

✩✩✩

دیگر موضّح دارد که این‌فقیر در «سبزوار» نسختی بخط «نظامی عروضی» دید وبرذیل نسخه مکتوب آنکه‌درسنهٔ اثنی‌عشروخمسمائةدربلخ درخدمت‌حضرت استادی حکمت مآبی رسیدم ورخصت کعبهٔ مکرّمه طلبیدم؛ دراثنای‌سخنان‌فرمود که بعداز عودقبرمرا در موضعی‌یابی که بادشمال براو گل افشانی همی کند، بعد ازسه سال که مراجعت افتاد در خاطر خطور میکرد که هرگز ازآن بزرگ

١ـ این‌دوبیت سخت بدل می‌نشیند که از «حکیم سنائی» باشداما باین‌صورت درنسخ معمول متداول «حدیقةالحدیقه» وجود ندارد ، فقط یك مصراعش دراین بیت حدیقه دیده می‌شود .

آن چوموسی زشوق برسرطور — بوالمحامد محمد منصور

[ص٤٨٦ طبع آقای مدرس رضوی]

٢ـ این گفتار ظاهراً با نوشتهٔ تذکرهٔ دولتشاه سازگار درنمی‌آید که درترجمهٔ حال شاعری باسم **شاهفور نیشابوری** (متوفی٦٠٦) نوشته است : «نسب‌شاهفور بحکیم عمرخیام‌می‌رسد: ص١٣٨ طبع لیدن» (؟) .

٣ـ کل : گردیده ـ تحریف واضح است .

٤ـ نف : بازآیند

٥ـ نف : یك تن .

مرد(۱) سخنان گزاف ومکرّر استماع نیفتاده بود ؛ پس چون به «استراباد» رسیدم استفسار احوال ایشان رفت‌چنان معلوم شد که به «نیشابور» تشریف برده‌اند مشیاً علی‌الرّأس احرام ملازمت‌بسته بنشابور راندم گفتند(۲) که در همین ولابجوار حق پیوسته‌اند بزیارت‌ایشان عزیمت‌نموده شدملاحظه رفت در کنار باغی‌ایشان‌رادفن کرده بودندودرختان‌میوه‌دار ازدیوار(۳) باغ سربیرون کرده وباد چندان‌شکوفه از درختان فشانده بود که قبر(٤) درمیان شکوفه ناپیداشده بود؛ معلوم‌شد که آن سخن که حکیم‌خیّام فرموده بودبگزاف نبود(۵)

۱ـ کل : ازآن مظهر .

۲ـ کل : بنشابور راند گفتید .

۳ـ کل : که از دیوار باغ .

٤ـ کل : وچندان شکوفه باد از دیوار باغ بیرون فشانده که قبر

۵ـ حکایت متن‌را که دلیل برفکر روشن وقدرت پیش‌بینی وپیش گویی قضایاواحوال آینده است « **نظامی عروضی** » درمقالت سوم از «چهارمقاله» چنین می‌نویسد :

«درسنهٔ ست وخمسمایةبشهر بلخ‌در کوی برده فروشان‌درسرای‌امیر بوسعدجره‌خواجه‌امام عمر خیامی‌وخواجه‌امام‌مظفر اسفزاری‌نزول کرده‌بودند ومن‌بدان‌خدمت‌پیوسته‌بودم درمیان مجلس‌عشرت‌از حجةالحق عمر شنیدم که اوگفت گورمن درموضعی باشدکه هربهاری شمال برمن گل‌افشان‌می کند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوبی گزاف نگوید چون درسنهٔ ثلاثین بنشابور رسیدم چند [خ : چهار] سال بود تا آن بزرگ روی درنقاب خاك کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و اورا برمن حق استادی بود آدینه‌یی بزیارت او رفتم و یکی را با خود بردم که خاك او بمن نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم درپایین دیوار باغی خاك‌اودیدم نهاده و درختان امرود و زردالو سر ازآن باغ بیرون کرده وچندان برگ شکوفه برخاك‌اوریخته بود که خاك او در زیر گل پنهان شده بود ومرا یادآمد آن حکایت که بشهر بلخ ازاوشنیده بودم گریه برمن افتاد که دربسیط عالم و اقطار ربع مسکون اورا هیچ جای نظیری نمی‌دیدم ایزد تبارك و تعالی جای اورا در جنان کناد بمنه و کرمه » .

تا گفته نگذریم که جملهٔ مربوط بتاریخ ورود نظامی به‌نیشابور که ممکن است تاریخ‌وفات خیام را هرچند بتقریب باشد ازآن استنباط کرد درنسخ معمول متداول‌چهارمقاله ابداً قابل‌اعتماد نیست برای اینکه دراین‌مورد بخصوص اندك تحریفی که درعبارت راه یافته باشد در مؤدای آن اثرفاحش می‌بخشد مثل‌همین اختلاف نسخ «چند» و«چهار» که درطبع « لیدن» ضبط شده‌است ، یا احتمال تحریف درکلمهٔ «ثلاثین» یا «چهار» بجای «چهارده» وامثال آن .

ازاین جمله که بگذریم باقی نوشته‌های « نظامی » دراین موضع ومواضع دیگر چهارمقاله وهمچنین گفته‌های « **ابوالحسن بیهقی** » صاحب « تتمهٔ‌صوان الحکمه» که اونیز زمان‌خیام‌را ←

بعداز رقّت واستمداد بمسکن شریفش متوجّه گشتم؛ پیرزالی دیدم نشسته محزون چون‌مرا دید آشنا یافت استفسار احوال کرد ؛ بعداز وظایف تعزیت و خاطر جویی اخبار استاد شاگردی که ممهّد بود تقریر (۱) یافت وچون تفتیش حالات ماضیه رفت گفت که بعداز وفات به نه‌روز اورا درواقعه دیدم که بسیارخوش حال بود ؛ پرسیدم باوجود ملاهی ومناهی خوش حالی ازچیست با وجـود آنکه لیلاً ونهاراً دعای من این بود که خدایابر «عمر» رحمت کن؛ ازاین سخن که گفتم بسیارمکدّر گشت و بهم برآمد وخشمگین شد واین رباعی بگفت

ای سوختـهٔ سوختهٔ سوختنـی	وی آتش دوزخ از تـو افـروختنی
تا کی گویی که برعمر رحمت کن	حق‌را تو که‌یی برحمت آموختنی (۲)

چون بیدار شدم این‌رباعی درخاطر (۳) من‌مانده‌بود (٤).

درك کرده وبنوشتهٔ خودش درسنهٔ ۵۰۵ هجری‌خدمت اورسیده ومحضر فیض‌بخش اورادیده بود نکات مهم ومطالب سودمندی را دربارهٔ عظمت شخصیت علمی وروحانی «حکیم خیام» بدست‌می‌دهد که اورا از شبح خیالی معروف در افواه و اذهان عامّه وآن مردك سبکسار لاابـالی ملحدی کـه مخصوصاً اروپـاییان از روی رباعیات منتسب بوی شناخته و شناسانده انـد بکـلی جدا و ممتاز می‌سازد .

مآخذ موثق دیگر و ازهمه بالاتر مؤلفات باقی ماندهٔ خود حکیم نیز بهترین سند معرفی مراتب علمی واوضاع واحوال اخلاقی واعتقادی اوست .

۱ــ گل : تأکید .

۲ــ دربارهٔ این رباعی توضیحی درحواشی صفحهٔ (۸) نوشته‌ایم .

۳ــ گل : بخاطر .

٤ــ دربارهٔ پایان‌عمر و کیفیت وفات وآخرین‌رباعی‌حکیم‌خیام‌در کتاب **فردوس التواریخ** که «مولاناخسرو ابرقوهی» درسنهٔ ۸۰۸ تألیف‌کرده چنین نوشته است :

امام محمد بغدادی می گوید مطالعهٔ کتاب الهی از کتاب الشفاء می کرد وچون بفصل‌واحد وکثیر رسید چیزی درمیان اوراق نهاد ومراگفت جماعت را بخوان تـا وصیت‌کنم چون اصحاب جمع شدند بشرایط قیام نمود و بنماز مشغول شد و از غیر اعراض‌کرد نماز خفتن بگزارد وروی برخاك نهاد وگفت اللهم انـی عرفتك علی مبلغ امکانی فاغفرلی فان معرفتی ایاك وسیلتی الیك وجان بحق سپرد ؛ وگویند آخرین سخنان نظم او این بود :

سیرآمدم ای‌خدای ازهستی خویش	ازتنگ دلی وازتهی دستی‌خویش
ازنیست چوهست می کنی بیرون‌آر	زین نیستیم بحرمت هستی خویش

امید که حق تعالی همگنان را از خوان نعمت ورحمت خود بی نصیب نگرداند «یسّر الله طریقاً بك یاملتمسی» استغفر الله العظیم غفر الله لی ولسایر المسلمین انّه هو الغفور الرحیم والحمدلله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلّی الله علی خیر خلقه محمّد وآله وصحبه اجمعین والحمدلله رب العالمین والسّلام علینا وعلی عباد الله الصّالحین

قد تمّ الکتاب بعون الله الملك الوهّاب

والسّلام

بخش خاتمهٔ کتاب مطابق

نسخهٔ (س) (۱)

بتواتر چنان تحقیق شده که نظامی عروضی سمرقندی که از اکابر تألیف اخوان الصّفاست بداعیهٔ کعبهٔ معظّمه زادالله شرفه عزم جزم کرده ودر بلخ بصحبت بندگی حکمت فرجامی خیّامی رسیده دید که بر لب کشتی نشسته و بجرعه‌یی مشغولست و قطرات اشك بر صفحات رخساره می‌فشاند بعد از ملاقات بتعجّب استفسارات واقعه نموده واین رباعی بجواب او فی‌الفور گفت

ابر آمد وزار بر سر سبزه گریست — بی بادهٔ گلرنگ نمی‌شاید زیست
این‌سبزه‌خودامروز تماشاگه ماست — تا سبزهٔ خاك ما تماشاگه کیست

۱ـ این همان بخش است که درحواشی صفحهٔ (۱٤۱) وعده دادیم واین بخش را از روی نسخهٔ مورخ سنهٔ ۱۰۰۲ که برای آن رمز (س) اختیار شده است عیناً نقل کرده و صحت و سقم مطالب وعبارات نثرهردورا برعهدهٔمؤلف وکاتب واگذاشته‌ایم؛ ناگفته نماند که این بخش‌ازخاتمه مخصوصاً مطابق نسخهٔ (س) بسبب سستی عبارات عامیانه ونادرستی اکثرمطالبش چنانست که ظاهراً بیك بار خواندن‌هم نمی‌ارزد تا بصرف کردن اوقات عزیز در کتابت وطبع وتصحیح آن چه‌رسد؛ ولیکن درخلال همین سطور جسته گریخته مطالبی یافته می‌شود که در سایر نسخه‌های «طربخانه» که ما دیده‌ایم وجود ندارد؛ ازقبیل ذکر کردن طالع ولادت وتاریخ وفات «خیام» و رابطهٔ او با **عین‌القضاة همدانی** [متوفی ۵۲۵] و **امام احمد غزالی** [متوفی ۵۲۰] که معاصر بودن آنها با یکدیگر مسلّم است؛ ونیز اینکه نام آن شخص فقیه را که پیش خیام درس حکمت وفلسفه می‌خواند درسایر نسخ همه **امام محمد غزالی** [٤۵۰ـ۵۰۵] و منحصراً دراین‌نسخه برادرش «امام احمد» نوشته شده است؛ وهمچنین بعض مطالب دیگر که دراین نسخه زاید بر دیگر نسخه‌ها دارد. واگر درمیان همهٔ این اضافات یك مطلب کاملا صحیح یا نیمه صحیح یافته شود که در تاریکیهای سرگذشت زندگانی حکیم خیام روزنهٔ کوچکی را برای اهل تحقیق روشن کند نگارنده بعقیدهٔ خود باجر زحمت خویش رسیده وخستگی‌های او رفع شده است؛ تا نتیجهٔ تحقیقات وغوررسی درمآخذ موثق دیگرچه باشد (؟) ازباب مثال هیچ بعید نمی‌دانم که نام «خیام» درمؤلفات یا نامه‌ها و مسطورات متفرقهٔ «غزالی» و «عین‌القضاة» ذکر شده باشد؛ البته دراین باره باید تتبع وجست و جوی کافی کرد واگر از این راه به نتیجهٔ مطلوب رسیدیم برای ما بسیار گرانبها وارجمند خواهد بود ومن‌الله التوفیق وعلیه‌التکلان

بعد از تمهید صحبت و تلاقی رخصت راه مکهٔ معظّمه طلب کرده فرموده که درحین مراجعت ماراغرق ریاحین یابی .

چون نظامی ازمکّه مراجعت می‌نماید بعدیکسال و دو ماه بنشابور میرسد تفحّص احوال او میکند که بواسطهٔ مولد ازبلخ آمدند یانه؛میگویند که دی روز رخت بربسته بدارالبقاء رحلت‌فرموده بمزاراومیرود وملاحظه‌مینماید که‌اورادرپای دیواری دفن کرده‌اند ، چندان شکوفه برسرقبراوپر کرده که اصلاً تربت‌اوپدید نیست معلوم شد که آثارهمان کراماتست واین مثل مبیّن‌است .

* ✿ *

مخفی‌نماند که حضرت شیخ‌الاسلامی **شیخ ابوسعید ابوالخیر** قدس سرّه با حکمت مآبی‌خیّامی‌معاصر بوده‌اند وقدوةالعلماء وزبدةالاولیاء**عین‌القضاة همدانی** مقدمات نحو وصرف پیش‌جناب حکمت مآبی گذرانیده بوده اند چنانچه مشروحاً درکتب خود یادفرموده‌اند. وچون ازمقدمات پرداخت وداعیهٔ علم‌دین براو غلبه کردبملازمت شیخ‌الاسلامی توجه‌نمودخیّام‌این رباعی‌نوشت وفرستاد برسبیل ایراد

دارنده چو ترکیب طبایع آراست ازبهرچه او فکندش اندر کم و کاست
گرنیك آمد شکستنش از بهرچه بود ورنیك نیامد این صورعیب کراست

واین رباعی‌دیگر بعین‌القضاة داد که‌چون‌استفسار احوال نمایند که‌بدرگاه حق‌تعالی مرجوّاست باتمام بحکمت اختصار کرده بگذران تاچه فرماید(۱)

مائیم بلطف حق تولّا کرده وز طاعت و معصیت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد ناکرده‌چوکرده کرده‌چون‌ناکرده

حضرت شیخ بعدازمطالعه واستفسار هر دو راجواب گفته و ببرک تساکی نوشته فرستادند، جواب رباعی اول که مبنی براعتراض است اینست :

۱ـ معاصر بودن عین‌القضاة همدانی متوفی ۵۲۵ با حکیم خیام درست است اما هم عصر بودن «خیام» با شیخ ابوسعید ابوالخیر متوفی ۴۴۰ صحیح نیست ؛ باقی حکایت هم سند معتبری ندارد .

۱ـ جملهٔ « واین رباعی » تا «چه‌فرماید» مغشوش است (؟)

خیّام تنت بخیمه‌یی ماند راست　　جان سلطانست و منزلش دار بقاست
فرّاش اجل ز بهر دیگر منزل　　این خیمه بیفکند چوسلطان برخاست

وجواب رباعی ثانی این نوشته‌بودند .

ای نیك نکرده‌جمله بد ها کرده　　و آنگاه بلطف حق تـوّلا کرده
برعفومکن تکیه که هرگز نبود　　نا کرده‌چو کرده کرده‌چون نا کرده

* ✩ *

بتوالی وتراتر چنین منقولست که درنیشابور بردر مزار امامزاده حسین بن محمدالباقر مدرسه‌یی بنا کرده‌بودند واثر آن‌درشهر کهنهٔ نیشابورحالاظاهرست و خری‌را خشت‌پخته بار کرده می‌آورده‌اند چون بپای مدرسه رسیده ببالا نمی‌رفته است گویندبندگی‌شیرین کلامی این‌رباعی درطریق‌تناسخ درگوش آن خر گفته وخر روانه شده‌وخشت‌را بالای‌صفّه برده‌و آن‌رباعی اینست .

ای‌رفته‌و باز آمده‌وخم[1] گشته　　نامت ز میان نامهـا کم گشته
ناخن‌همه‌جمع آمده‌و سُم گشته　　ریش‌ازپس کون آمده‌ودم گشته

حضّار مجلس استفساراحوال او کرده‌اند گفته روحی که حالا برجسد او تعلق گرفته پیشترمتعلق بمدرّس این‌مدرسه‌بوده‌چون‌اورا کمال نفس حاصل‌نشده وتحت‌فلك قمر که پیش آن طایفه دوزخ ارواحست مانده اکنون بدین بدن تعلق گرفته ومن این‌سخن آشنا گفتم اوراروانی افزود والعهدةعلیه .

* * *

گویند که میل طبع اوبسیار بشکار بوده واکثر اوقات زمستان در دهستان استراباد بسر برده رنج‌شکار بسیار کشیده است واورا سگی بوده که بسیار دوست داشته روزی این کلب‌بوی برده بجهت جانوری که چون بپرد باز گیردش چنانچه معروفست که درجنگل بگرازرسیده وناچیزشده واین رباعی در بدیهه گفته

افسوس‌ازاین گُرجسك‌پرتك‌وتاز　　کو در رفتن بباد بودی همراز
ازبس که‌دلش باستخوان‌مایل‌بود　　شد عاقبتش نصیب دندان گراز

* ✩ *

١ ــ صحیح آن « چُم » است رجوع شود بحواشی صفحهٔ (١٤٣) .

چنان‌مشهوراست که امام اعظم امام‌غزّالی [۱] بجهت‌تحقیق مسایـل حکمت بنشابور رفته وحکمت عین‌را باچندنسخهٔ مشهورهٔ مشکله‌درآن‌علم براو خواندی تادلایل آن طایفه معلوم کردی وبرآن اعتراضات فرمودی بنا بتکوینی و تدین مسایل ودلایل دینی [۲] بنوعی که کس‌ندانستی تاشماتت فقهانشود وخیام را معلوم شده‌بود که اوامام است . چون رخصت حاصـل کرد واین رباعی جهت او نـوشت وفرمود تاشخصی بدفو نای ودهل‌بربام اورفت ومنادی کرد که امام غزّالی دراین خانه‌است این رباعی‌بدوداد وغرضش آن‌بود که تشهیر علم‌وحکمت خوددهد واین محقّق ومعیّن است وانتشار تمام‌دارد [۳]

آنها که بفکرتُ درمعنی سفتند ازذات خدا بسی سخنها گفتند
سر رشتهٔ اسرار ندانست کسی اوّل زنخی زدند وآخر خفتند

✩ ✻ ✩

پوشیده‌نماند که‌افتخارالحکماء سید **ناصرخسرو**صیت‌ذکای‌حکمت‌پناهی‌استماع نموده بود بمطالعهٔ بعضی‌رباعیات ایشان مبتهج گشته درویشی‌را فرستاده بود و دو غزل‌یکی برقوانین تصوّف ومراتب‌حکمت ویکی‌مبنی‌برنصایح‌التماس کرده ایشان ایجاباً لمسؤوله دوفقره برابطهٔ رباعیات موقوفه‌نوشته اند وعذر عدم ارتکاب غـزل و قصیده نموده وگفته که ترکیب اجزاء العالم ُرباعیٌ ولذلك اختصرتُ الکلام بالرّباعی [٤] وآنکه‌مبنی‌برحکمیّاتست اینست :

آنم که ز هیچم بوجود آوردی دانی که بمن بسی عنایت کردی
چون عاجز تقدیر تو ام معذورم مادام که‌باقی‌است‌زخاکم کردی

۱ـ درفصول بعد تصریح می کند که منظورش **امام احمد غزالی** است [متوفی۵۲۰] نه برادرش **امام محمد غزالی** [متوفی۵۰۵] که درسایر نسخ « طربخانه » نوشته‌اند و این مطلب‌هم یکی ازمختصات نسخهٔ (س) است .

۲ـ جملهٔ «بنا بتکوینی » تا «دلایل دینی» جملهٔ معترضه‌یی است لفظاً ومعنیً نامفهوم (؟)

۳ـ عبارت «چون رخصت حاصل کرد» تا اینجا مغشوش است .

٤ـ دراصل چنین است «تراکیب اجزای عن‌الرباعی واختصر بالرباعی» وعبارت متن تصحیح احتمالی نگارنده است (؟) .

ازباده بساط زهد خواهم‌فرسود　　امروز که دست یافتم برمقصود
فردا اگرم سوزی و گربنوازی　　شك نیست که آن کنی که‌باشدبهبود

وآنچه مشتمل برآداب‌ونصایح‌فرموده‌اینست :

وقتست که گل‌پرده‌زرخ‌برگیرد　　بلبل زطرب شور وشعف در گیرد
برسروسهی بسان مُقری قمری　　هرصبحدم این تفرقه ازسر گیرد

✡ ✡ ✡

کوآنکه‌غم گردش گردون‌نخورد　　این‌عشوه زروزگار وارون نخورد
تا ساعتی از عمر غنیمت شمرد　　هنگام‌سحر که پرده بر گل بدرد

✡ ✡ ✡

بر کف می‌ناب ودست دلداربدست　　بر طرف چمن کند باقبال نشست
می‌نوشدو از کار جهان نندیشد　　وانکه چوشود ز باده‌عشرت مست

* ✡ *

با دلبر خود دست درآغوش کند　　نیك و بد ایام فراموش کند
مست‌ارچه که پند عاقلان کم‌شنود　　این‌نکته بسان حلقه‌در گوش کند

✡ ✡ ✡

چنان‌مشهوراست که درمشهدمعظّمهٔ‌رضویّه شرفهاالله‌تعالی بالخیر، چهل‌روز پیش‌ازوفات معتکف بوده‌وبعد ازآن بنشابور رفته ، سه روز بیش در حیات نبوده ودرآن‌چهل‌روز متصل بزاری‌این‌رباعی میخواند واشتهارتمام دارد

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز　　گردگنه از چهره نرفتم هرگز
نومید نیم ز خاندان کرمت　　زیرا که یکی رادو نگفتم‌هرگز

ان‌الله لایغفران یشرك به و یغفر مادون ذلك لمن یشاء .

* ✡ *

گویند که‌درهرات علما بتعزیر وتکفیر اوسعی‌بسیار برده بودند . محتسبی رافرستاده بودند که اورا درحال سُکردریابد چون‌محتسب آمده بود وآنرادرآن حال دیده چنانچه قاعدهٔ ایشان‌بود صراحی‌اورا شکسته واورا منهزم گردانیده و درآن حالت این رباعی گفته

از خانه برون آمده نا پاك تنی | وز دود جهنم بتنش پیـرهنی
بشکست و بریخت آن نه مردی نه زنی | یك شیشه می لعل که مردی و منی

چون محتسب بسر کوی رسیده درممرّ چاهی بودوغافل در آن چاه افتاد .

نومیدهم مباش که رندان باده نوش | نا گه بیك خروش بمنزل رسیده اند

✩ ✩ ✩

گویند جماعتی ازاو خواستند که رساله یی تصنیف کند مبنی بر نکات و شواهد مدلّله که ازخواندن اوفی الجمله اطلاعی شود خالی از تمثیل نباشد و این رباعی گفت و آن اکابر که در آن عصر بودند هریك بقوّت مشرب خود درمعرض جواب آمدند و درشرح آن رسائل نیز نوشته این مختصر گنجایش تنمیق آن ندارد درمبسوطات ترقیم کرده شده و رباعی اینست

اجزای پیـاله یی که درمی پیوست | بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سر و دست نازنین ازسر دست | ازمهر که پیوست و بکین که شکست(۱)

✩ ✩ ✩

چندین صور خوب که پیوست و شکست | حاشا که بمهر و کین شکست و پیوست
ترکیب موالید که تحت فلك است | لازم بودش فساد و تحلیل و شکست

✩ ✩ ✩

معنی تو از صورت تو صورت بست | صورت چه کنی کنون که معنی بنشست
ترکیب پیاله یی که درهم پیوست | افتاد وسبك شیشهٔ ساقـی بشکست

✩ ✩ ✩

هر قطره که از صنع بدریا پیوست | درکام صدف دُرشد و ساکن بنشست
دُرّی است که دردرج صدف جای گرفت | آخرروزی صدف بخواهند شکست

✩ ✩ ✩

۱ـ این رباعی که باتصحیح ونسخه بدلهای لازم بشمارهٔ (۱۸۲) گذشت ظاهراً ازرباعیهای اصیل حکیم خیام است و شش رباعی بعد که براین قافیه وباستقبال یا جواب گویی از این رباعی ساخته شده بطوری که ازفحوی نوشته‌های متن استنباط می‌شود ازخیام نیست بلکه از موزون طبعان دیگراست که خواسته‌اند منظومه یی ساخته باشند وشایددراصل نسخهٔ(ط) هم بعدازاین رباعی عبارتی مربوط باین مطلب داشته که ازنسخهٔ (س) افتاده است (؟) .

هر گوهر معنی که بصورت پیوست / در درج کمال آنچه بایست نشست
غوّاص قضا فرو شد و از سر دست / در گرد یتیم و آن‌صدف را بشکست

✿✿✿

معلوم نمی‌شود چنین از سر دست / کاین صورت ومعنی بچه درهم پیوست
اسرارِ حقیقتی نهان بود ولی / خود گشت‌عیان کنون که‌صورت‌بشکست

✿✿✿

انظار جمالست نمودار الست / زان روح تعلقی بصورت در بست
وآنکه چو جلالی آشکا را گردد / تحقیق که‌این‌صور بخواهندشکست[1]

✿✿✿

واین‌رباعی مشهور اورامکرّر جواب گفته‌اند امّا **خواجه‌افضل کاشی** بطریق تشرّع وتشرح نزدیکتر گفته ورباعی‌اینست .

من‌می‌خورم وهر که چومن اهل بود / می خوردن من بنزد او سهل بود
می‌خوردن من حق بازل می‌دانست / گر می نخورم علم خدا جهل بود

✿✿✿

گفتی که گنه بنزد من سهل بود / تحقیق بگوید آنکه او اهل بود
علم ازلی علّت عصیان کردن / نزد عقلا زغایت جهل بود

✿✿درمحروسهٔ‌شاهرخیّه‌ازلواحق‌ماوراءالنهر برپشت‌نسخه‌یی‌بخط‌افتخار البلغاء **نظامی‌عروضی** که ازجملهٔ شاگردان کامل حکمت‌مآبی‌خیامی بودومضی ذکره مطالعه افتاده که مولوداو یوم‌الخمسین اثنی‌عشرمحرم‌الحرام سنة‌خمس وخمسین‌و

١ـ گوینده‌ٔ این رباعی گویا خواسته است دربارهٔ صفات جلالیه و جمالیه بخیال خودش عرفان بافی کرده باشد (!)

✿✿ راجع بسرگذشت «خیام» و تاریخ تولد و طالع ولادت وی که دراین نسخه نوشته‌است شرحی درحواشی صفحهٔ (١٤٧) نوشتیم ؛ وچنانکه درحواشی صفحهٔ (١٥٤) اشاره شد ذکرطالع ولادت و همچنین تاریخ وفات «خیام» درسنهٔ ٥١٥ ازمختصات نسخهٔ (س) است و در سایر نسخ «طربخانه» اثری ازاین دو مطلب نیست .

اربعمأةالهلاليّه بوده [۱] بمقام‌دهک از توابع دهستان استراباد که حالا داخل باز است بطالع ثور وصاحبش زهره‌در برج شرف بوده [۲] و مدت عمراو پنجاه ودو سال هلالی بوده [۳] ودرسن هفده‌سالگی پیش ابوالمفاخر **محمدبن‌منصور** که‌شیخ **سنائی** نورمرقده در حدیقه ذکر کرده

پیر گفتا ز نور راه طلب	اینچنین نور را ز ماه طلب
گفتم آن‌نورچیست گفت آن‌نور	بو المفاخر محمّد منصور

وجمهور حکماء ومتصوّفه راقول او برهان قاطع است درس خوانده وتا سنّ بیست وچهار بردلایل‌حکمیه کماینبغی‌واقف شده،وچون بسی‌وهفت‌سالگی‌رسیده بنوعی‌در فن‌خود کامل‌بوده که حضرت‌امام‌الائمه فی‌المقدّم والتالی امام**نورالدین**

۱ـ سال ولادت ومدت عمر «خیام» فقط دراین نسخه بطوری که ملاحظه می‌شودباحروف وکلمات کامل نوشته شده و در سایر نسخ عموماً با ارقام هندی یا هندسی است ؛ و علی ای حال چنانکه‌درحواشی‌صفحهٔ(١٤٧)گفتیم سال ولادت ومدت عمرخیام‌هردوعلی‌التحقیق‌اشتباه‌است؛ اتفاقاً مدت عمر ٥٢ سال هلالی با تاریخ ولادت ووفات که درخود این کتاب نوشته شده‌هم‌ناسازگاراست برای اینکه اگر تولد در٤٥٥ و وفات در٥١٥ باشد مدت عمرش ٦٠ سال هلالی می‌شود نه٥٢ سال ؛ فقط درنسخهٔ طبع استانبول دریك موضع (صفحهٔ٩٦) مدت عمررا ٥٨سال شمسی‌نوشته‌است که برمبنای (٤٥٥ـ٥١٥) تقریباً درست درمی‌آید ولیکن‌ظاهراً عدد٥٨ دراصل‌نسخهٔ «طربخانه» نبوده و تصرف خود طابع است یا بتصادف اینطور ازطبع درآمده است برای اینکه درمقدمهٔ همان طبع صفحهٔ (م) که بازعبارت‌طربخانه را راجع بولادت و وفات ومدت عمرخیام نقل می کند مدت عمر اورا مطابق سایر نسخ ٥٢ سال می‌نویسد با این تفاوت که آنرا مقید به «سال‌شمسی»می کند همانطورکه درنسخه‌های معمول «طربخانه» نوشته‌اند ومنحصراً درنسخهٔ (س) دیده می‌شودکه مدت عمر را «پنجاه و دوسال هلالی» نوشته است . علاوه می کنم که درهمان مقدمهٔ صفحهٔ (ما) ولادت خیام را سالهای مابین ٤٣٢ـ٤٤٢ دانسته‌اند .

۲ـ چنانکه درحواشی قبل گفته شد ذکرطالع ولادت منحصر باین‌نسخه‌است ودرسایر نسخ «طربخانه» که ما دیده‌ایم این قسمت را اصلاً ندارد .

علاوه می کنم که طالع ولادت خیام را « ابوالحسن بیهقی» که مثل « نظامی عروضی » خود حکیم خیام ومجلس صحبت اورا درك کرده بود در « تتمهٔ صوان الحکمه» مفصل‌تر و دقیق‌تر از روایت «طربخانه» نوشته وطالع اوراهم «برج جوزا» گفته است نه «برج ثور» وماعین عبارت‌اورا درحواشی صفحهٔ (١٤٨) نقل کرده‌ایم .

۳ـ درحاشیهٔ قبل گفتیم که ٥٢سال مدت عمرخیام‌هم اصلا اشتباه است وهم با نوشته‌های خود صاحب کتاب درست درنمی‌آید و قطعاً خودمؤلف درسال ولادت ومدت عمر اشتباه کرده یا در اصل طور دیگربوده ودرنسخه‌ها تحریف شده است (؟)

احمدغزالی (١) جهت‌ورود درمسایل‌حکمت‌مدّت‌مدیدچنانچه ذکراو تنمیق‌یافته نزدوی تحصیل نموده ودراین‌خود شایبه‌یی‌متصوّر نیست، واوایل‌عمردرنیشابوربسر بردی‌و بعد ازتحصیل دربلخ معاصر سلطان احمد و مصاحب اکابر آنجا بودی ، و وفات اودرخمس عشروخمسمأة بوده(٢)ودر شهر کهنهٔ نیشابورمدفونست(٣) .

وچنان محقّق‌شده که‌اوهرگزمتأ ّهل نشدی‌وازاوهیچ‌اثری وفرزندی‌نماند جزچند نسخهٔ که‌درفنون حکمت‌بفارسی(٤)و عربی‌تصنیف کرده واین‌رباعیات که مشحون بفنون لطایف وحکمت‌است ، وهرچند سخنان اورا توجیه کرده‌اند امّا باعتقاد درست بعضی‌ازآن درشرع‌شریف‌ممنوع‌است(٥) .

وچون این‌نسخه عجالةالوقت را باسم جناب آصفی‌ترقیم داده بود ، پریشان حال وحیران بال مانع‌انبساط‌وتکمیل وتفصیل گشت والعذر عند کرام‌الناس‌مقبول زیادت اطناب را مجال‌محال است؛ همیشه تا خیام قضا برروی دریا خیمهٔ حباب را بی‌ستون مخیّم‌می‌دارد خیمهٔ‌عمر آصفی‌باوتادخلودالی‌یوم‌الموعود آراسته وپیراسته باد ، تمّت بالخیر والسعادة والظفر

ای‌شاه که اصل تو هم از شاه آمد — تیغ ستمت بر سر بدخواه آمد
طبلست(٦)کزاوفخر سکندر دارد — درصید گهت مونس و دلخواه آمد

کتبه اقل‌الذرات جمالای‌دیلاسی سنه ١٠٠٢ (٧)

پایان نسخهٔ (س)

١ـ همان نکته‌است که درحواشی قبل اشاره کردیم که نام‌آن فقیه راکه نزد«خیام» تحصیل فلسفه می کرد دراین‌نسخه **امام احمد غزالی** (متوفی ٥٢٠) نوشته است وسایر نسخ عموماً نام برادرش **امام محمد غزالی** را (٤٥٠ـ٥٠٥) نوشته‌اند .

٢ـ اتفاقاً این تاریخ وفات (٥١٥) با مآخذ معتبردیگر که تاکنون بنظرما رسیده است سازگار درمی‌آید ؛ وجمعی‌تاریخ وفات را (٥١٧) نوشته‌اند ؛ ودرصورتی که ولادت خیام‌درحدود **۴۳۹** ووفاتش**۵۱۵** باشد مدت عمرش **۷۷** سال‌می‌شود والله‌العالم بالصواب .

٣ـکلمهٔ « مدفونست » با خط الحاقی در حاشیهٔ نسخه نوشته شده است .

٤ـکلمهٔ «بفارسی» ازروی نسخ دیگر درحاشیه ملحق شده است .

٥ـ راجع باین‌جمله بعد ازخاتمهٔ نسخهٔ (س) شرحی‌خواهیم نوشت .

٦ـ درحاشیهٔ نسخه‌بهمان خط متن‌باعربی‌مغلوط عبارتی‌نوشته که مدلولش‌این‌است «بمناسبت طبل بازگفته شده است واین رباعی ازخیام نیست» .

٧ـ مطابق‌رسم‌الخط‌مغلوط که‌بعض کتاب‌قدیم‌درعددنویسی‌داشته‌انددرنسخه(١٠٢)نوشته‌است.

توضیح مصحح در خاتمهٔ طبع

«طربخانه»

نسخهٔ (س) بپایان رسیدو ازعبارت خاتمه‌اش که‌متعلق باصل «طربخانه» نیست معلوم شد که این نسخه ر کاتبی بنام «جمالای دیلاسی» درسنهٔ هزارو دو هجری برای یکی ازرجال آن‌عهد که‌ظاهرا منصب وزارت‌داشته و بدین‌مناسبت اورا بلقب «آصفی» خوانده‌است نوشته‌ومحتمل است که‌خود این‌کاتب در عبارات نسخهٔ اصل «طربخانه» که دردست اوبوده‌است تصرف کرده و آنرابصورتی که درمتن ملاحظه شد تغییرداده‌است وخود رباعیات راهم بسلیقهٔ‌خود انتخاب‌وتلخیص نموده‌وقسمتی را که درنسخ‌دیگر «طربخانه» دیده می‌شود حذف کرده است همانطور که شرح آنرا درمقدمه بازنموده‌ایم .

امّاجمله‌یی که درحواشی‌صفحهٔ آخر وعدهٔ‌توضیح دادیم « هرچند سخنـان اورا توجیه کرده‌اند اماباعتقاد درست بعضی‌از آن درشرع‌شریف ممنوعست» لابـد منظورش‌ازاین‌جمله‌قسمتی‌ازرباعیاتست که‌مدلول آنها«باعتقاد درست»یعنی باعتقاد خود نویسنده‌اش مخالف شرع‌شریف وبقول‌او «درشرع شریف ممنوعست».

بیچاره «حکیم عمرخیّام» که‌اول باررباعیهای مجعول را که بظاهر مخالـف شرع‌شریف می‌نماید بدونسبت‌داده آنگاه‌اورا بدست‌آویزهمین نسبتهای‌ساختگی دروغی متّهم ببددینی‌ساخته‌اند ؛ وبالجمله هم‌رباعیات وهم تهمت خلاف‌شرع هردو را بمرددانشمندبی‌گناه بسته‌اند ، عیناًمثل کسی که مقدّس‌مآبان بخواهند ازاوبد گویی کنند نخست اورابتهمتی،جایزالغیبه کردانندوبعد هرقدرمی‌خواهند ازوی بدبگویندوسقط و دشنام بروی برانند .

آن‌حکیم‌خیام که‌مامی‌شناسیم مردبزرگواریست‌موحّدودیندار وعالم‌پرهیز کار که‌دامن علم‌وعملش ازشنعت‌الحاد وفسق و فجور مبرّا وروحش ازاین تهمتهاو افتراها بیزار است .

درمیان شعرای عرب اتفاقاً **ابوالعلاء معری** نیز درنظرمن ازاین جهات عیناً همانند حکیم خیام ماست ، وانگهی ازاین نکته غافل نباید بود که درافق فکرواندیشهٔ این قبیل اشخاص که درقدیم بوده‌اند واحیاناً بتهمت کفر والحادهم متّهم شده‌اند این مفهوم کفروالحاد که تحفهٔ اروپا ومولودفلسفهٔ مادّی قرون جدیده است ابداً و مطلقاً وجود نداشته ودرحول وحوش فکر آنها این گسیختگیها وبی بند و باریها که گاهی ازقلم وزبان وبیان پاره‌یی از کوته‌فکران امروزی تراوش می کنداصلاً راه نداشته است ، اگر می‌شنوید که مثلا «ابوالعلاء معرّی» شاعر ملحدی بود باین معنی است که معتقدات و گفته‌های اواحیاناً هم‌سطح عقاید عامّه نبودنه این که نعوذبالله منکر خدا وپیغمبر بود وبپاداش وجزای عمل نیك وبداعتقادنداشت چنانکه ملحدان امروزی می گویند و گذشتگان راهم بخود قیاس می کنند؛ برای اینکه شرح احوال و سرگذشت زندگانی اوخلاف این تهمتها را ثابت می کند .

باری قسمت عمدهٔ رباعیات فسق آمیز یا کفر آمیز که به«خیّام» نسبت داده‌اند اصلاً ازاو نیست وروح حکیم ازاین اشعاربیزاراست؛ اما درمورد کلماتی که واقعاً از خیّام صادرشده باشد نه آنها که بدروغ بدوبسته باشند نکتهٔ دیگری هم هست که حدود وسعت فکروفسحت اندیشهٔ اینگونه اشخاص درظرف تنگ افهام عوام نمی گنجد وازاین جهت که نه حقیقت شریعت ونه معنی واقعی سخنان ایشان را درك کرده‌اند بی درنگ تهمت فسق و کفر بر ایشان می بندند « بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه »

و کم من عائب قولاً صحیحاً	و آفته من الفهم السّقیم
چوبشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست	سخن شناس نیی جان من خطا اینجاست

اعاذناالله من الخطل والزّلل فی القول والعمل بحقّ محمد و آله الطاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین والسّلام .

طهران ـ آدینهٔ سوم شعبان ۱۳۸۰ قمری و ۳۰ دیماه ۱۳۳۹ شمسی هجری

جلال‌الدین همایی

احسن‌الله احواله وختم بالخیرمآله

اشعار عربی وفارسی حکیم خیام غیر از رباعیات

قصیدهٔ فارسی[1]

شبی بشهر ری اندر مفلسفی زقضات — رهی نمود مرا راست سوی آب حیات

اگر بخوانی بر آسمان بشب دعوات — نخست گفت که از کردگار دانش‌خواه

که بر توزار بگرید پس از حیات ممات[2] — حیات‌خویش بر آن گونه بی‌قرار مکن

پس از حیات نبات تو به حیات نبات — وگر حیات نبات تو جز بقا باشد

محقّقان حکایات و صادقان روات — وگر ترا عرصاتی نموده اند ز دور

دل تو منتظر حشر و قصهٔ عرصات — تو در ترازوی محشر نشسته‌یی وهنوز

توسر مپیچ زفرمان صوم و ورد صلات — وگر غرض ز صلات و صیام فرمانست

توگر صلات پرستی بود صلات تو لات — وگر ز حکمت کار صلات بی خبری

ز راه دور همی تا برآوری حاجات — براه حجّ شتابی و مال صرف کنی

نخست معرفت نفس جوی پس عرفات — نخست قاضی حاجات را طلب پس حج

چنانکه صورت آحاد مایهٔ عشرات — تومایهٔ‌همه اشیائی گرچه[3] یك چیزی

۱ـ این قصیده را جناب فاضل محقق آقای مجتبی مینوی سلمه‌الله در نسخه‌یی از «رباب‌نامهٔ» سلطان‌ولد فرزند مولانا جلال‌الدین بلخی که بشمارهٔ ۲۱٤۳ در موزهٔ قونیه محفوظست وقبل از سنهٔ ۷۰٤ کتابت شده یافته اند که در صفحهٔ اخیرآن نسخه تحت این عنوان نوشته بوده است « للخیام تجاوزالله عن سیئاته و رفع درجاته » وآنرا در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات طهران (شمارهٔ ۲ سال ٤) نقل کرده‌اند نگارنده هم ازروی‌آن مجله نقل کردم و دوفقره حاشیهٔ ابیات هم ازخودآقای مینوی است وبااینکه دربعض ابیاتش اصلاحی بنظر حقیر میرسید از ذکرآن صرف نظر نمودم .

۲ـ در نسخه چنین است .

۳ـ شاید : ارچه .

قطعه (۱)

دوش با عقل این سخن گفتم   کشف کن با من احتمالی چند
گفتم ای مایهٔ همه دانش   کرد خواهم ز تو سؤالی چند
گفتم از عمر من شدم بیزار   گفت سوز و بساز سالی چند
گفتم این دور زندگانی چیست   گفت خوابی و یا خیالی چند
گفتمش چیست کدخدایی گفت   اندکی عیش و غصّه سالی چند
گفتم اهل ستم چه طایفه اند   گفت گرگ و سگ و شغالی چند
گفتمش چون ستائی ایشان را   گفت بد مهر و بد سگالی چند
گفتم این دل بهوش کی گردد   گفت چون خورد گوشمالی چند

گفتمش چیست گفتهٔ خیام
گفت پیراست حسب حالی چند

***

اشعار عربی حکیم خیام(۲)

اذا قنعت(۳) نفسی بمیسور بلغة   یحصّلها بالکد کفّی و ساعدی

۱ـ این قطعه درمجموعهٔ رباعیات خیام که بهمت مرحوم «حسین دانش» و «رضاتوفیق» تألیف و با ترجمهٔ ترکی در استانبول بسال ۱۹۲۲ میلادی طبع شده است درصفحهٔ (۳۵۹) درج شده و دلیل مأخذ صحت انتساب آن به «خیام» برنگارنده مجهولست (؟)

۲ـ مأخذ بیشتر اشعار عربی خیام کتاب **تاریخ الحکماء شهرزوری** است [شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری] موسوم به «نزهة الارواح و روضة الافراح» که مابین سنهٔ ۵۸۶ ـ ۶۱۱ تألیف شده است و نسخهٔ خطی معتبری از آنرا نگارنده در سالهای پیش ازمرحوم «شیخ ضیاءالدین دری اصفهانی» مدتی بامانت داشتم و باشارهٔ مالکش رحمه‌الله مشغول ترجمهٔ آن بفارسی شده بودم و بعلتی که ناشی ازشخص ثالث بود وذکرش ملال‌آوراست ازآن کارمفید صرف نظر کردم‌وبعدازآن خود مرحوم دری خلاصه‌یی‌ازآنرا بفارسی نقل کرد که طبع شده است .

در **تاریخ الحکماء ابن القفطی** [جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف القفطی] که ظاهراً مابین سنوات ۶۲۴ـ۶۴۶ تألیف شده است هم در ذیل شرح حال خیام قسمتی از اشعار عربی او نقل‌شده که روایت او باشهرزوری دربعض ابیات مختلف است درحواشی چهار مقالهٔ مرحوم «قزوینی» ونیز بعد ازخاتمهٔ رباعیات «طربخانه» که بهمت «عبدالباقی گول‌پینارلی» دراستانبول بسال ۱۳۴۲ شمسی هجری طبع شده است هم اشعار عربی «خیام» را نقل کرده اند که روایت آنها بانسخ مأخذ مادر بعض ابیات تفاوت دارد ؛ ماارجح روایات‌را درمتن واختلافات قابل ذکر نسخ را در نسخه بدلهای حواشی آورده‌ایم .   ۳ـ اذا رضیت .

امنتُ تصاريف الحوادث كلّها فكن يا زمانی موعدی اومواعدی[۱]
وهبنی اتخذت النيّرين[۲] منازلی[۳] وفوق مناط الفرقدين مصاعدی
اليس قضی الرحمن فی حكمه بان[۴] يعيد[۵] الی نحس جميع المساعد
فيا نفس صبراً عن مقيلك انما تخر ذراها بانقضاض القواعد
متی مادنت دنياك كانت بعيدة[۶] فو اعجبا من ذاالقريب المباعد
اذا كان محصول الحيوة منية فسيّان[۷] حالا كل ساع و قاعد

***

تدين[۸] لی الدنيا بل السبعة العلی بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری
اصوم عن الفحشاء جهراً وخفية[۹] عفافاً وافطاری بتقديس فاطری
وكم عصبة ضلّت عن الحق فاهتدت بطرق الهدی من فيضی[۱۰] المتقاطر
فان صراطی المستقيم بصائر[۱۱] نصبن علی وادی العمی كالقناطر[۱۲]

***

زجيت[۱۳] دهراً طويلا فی التماس اخ يرعی ودادی أذا ذوخلّة[۱۴] خانا

۱ـ اومساعدی
۲ـ اتخذت الشعريين ، اتخذت البعديين
۳ـ ولی فوق هام النيرين منازل
۴ـ اليس قضی الافلاك فی دورهابان
۵ـ نعيد
۶ـ مصيبة
۷ـ فشتان
۸ـ تدير
۹ـ خيفة
۱۰ـ فيضه
۱۱ـ معابر
۱۲ـ در نسخهٔ مرحوم قزوينی اين بيت مغشوش بوده و همانطور درخواشی چهار مقاله نقل شده است ؛ وآنچه درمتن ديده می‌شود صورت اصلاح شده وروايت صحيح تراين بيت است.
۱۳ـ رجيت .
۱۴ ـ اذا ماخلته .

فكم ألفت و كم آخيت غير أخ　　وكم تبدلت[1] بالاخوان اخوانا
فما وفى لى فى الايام ذوثقة　　ولارعى احد حقى ولاصانا[2]
وقلت للنفس لمّا عز مطلبها　　بالله[3] لا تألفى ماعشت انسانا

***

سبقت العالمين الى المعالى　　بصائب فكرة و علو همة
فلاح بحكمتى نور الهدى فى　　ليال للضلالة مدلهمة
يريد الجاحدون ليطفؤوها　　و يأبى الله الا ان يتمه[4]

***

ألعقل يعجب فى تصرفه　　ممن على الايام يتكل
فنوالها كالريح منقلب　　و نعيمها كالظل منتقل

۱ـ وكم ابدل

۲ـ این بیت درهیچ کجا نقل نشده ودرنسخهٔ خطی تاریخ الحکماء شهزوری موجود است که مورد مطالعهٔ نگارنده قرار گرفت وشرح آنرا درحواشی قبل گفتم .

۳ ـ والله

٤ـ این قطعه وقطعهٔ بعد هردو در خاتمهٔ رباعیات خیام تألیف «حسین دانش» و «رضا توفیق» رحمهماالله درج شده است (صفحهٔ ۳٦۱) .

مستدرکات
وملحقات «طربخانه»

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقصود از «مستدرکات» یا «ملحقات» آن بخش از رباعیهاست که درمجموعه‌های معتبر قدیم که تاریخ کتابت یا تدوین آنها پیش‌از سال ۸۶۷ هجری قمری تاریخ تألیف «طربخانه» یانزدیك بآن ایام یعنی قبل‌ازسنهٔ ۹۰۰هجری است‌بنام «حکیم عمرخیّام» ثبت‌شده ودر «طربخانه» نیامده باشد.

توضیحاً راقم سطور درآن‌ایام که برای‌تصحیح وضبط نسخه بدلها وروایات مختلف اشعار «طربخانه» علاوه برنسخ موجود این کتاب درجست وجوی دیگر نسخه‌های قدیم ازرباعیات خیام بود، عده‌یی ازمجموعه‌های متعلق بقبل از حدود ۹۰۰هجری‌را که باعلامات ورموز اختصاری ممتازومشخص شده‌است وتفصیل‌آنرا درمقدمهٔ طربخانه نوشته‌ام از کتب خانه‌های عمومی یاشخصی که خوش بختانه از صفت شوم بخل وضنّت مبرّا بودند نسخت گرفته و در آنها با دقت هرچه تمامتر تتبّع و غوررسی نموده وآن دسته از رباعیات را کـه بحسب ظاهر با آثار اصیل شناختهٔ خیّام مشابهت ومانندگی داشت (نه‌تمام‌آنچه درآن مجموعه‌ها باسم خیّام ثبت کرده‌اند وشمارهٔ آنها بچندبرابراین‌ملحقات بالغ میشود) بتدریج التقاط ودر تحت عنوان «ملحقات» یا «مستدرکات» ضمیمهٔ نسخهٔ حاضر کردم؛ بدون‌اینکه از خود اظهارعقیده کنم که این رباعیها ازخودحکیم‌خیّام یااز گویندگان‌دیگرست که درمجموعه ها اشتباهاً بنام اودرج کرده‌اند؛ شرح وتفصیل این خصوصیات همه را بمقدمهٔ طربخانه موکول کرده وآنچه دربایست بوده‌است آنجاباز نموده‌ام باین

خلاصه که :

اگر حکیم عمر خیّام نیشابوری فیلسوف ریاضی دان معروف واقعاً رباعی ساخته و ازساخته های طبع اوچیزی برای ما بیادگارمانده باشد ؛ قدرمسلّم آثار اصیل‌او درنظرمن به یکصد رباعی بلکه بحدود نصف این‌مقدارنیزهرگزنمی‌رسد تا بپانصد وهزار رباعی و بیشتراز آن چه رسد !

چیزی که هست درست نظیر مسألهٔ «شبههٔ محصوره» کـه در فن اصول فقه معروفست رباعیهـای اصیل او در خلال کتب و مجموعه های قدیم احیاناً درجزو آثاردیگران مستور ومختفی مانده است؛ وانگهی غالباً آن رباعیها دراثر تصرف و دستکاری نسّاخ چندان تغییر شکل یافته و باررباعیهای مشابهش مخلوط ومشتبه شده است که تمییز اصیل ازدخیل وباز یافتن صورت اصلی کلمات وعبارات که از طبع خیّام تراوش کرده است براهل خبرت واستاد خریت صناعت ادب نیز دشوار است تا به احداث نوکار و عوام الناس بی‌بند وبار چه رسد !

اما کسی که بخواهد رباعیهای اصیل‌خیّام را دیده وخوانده باشد ناچارباید درمورد این شبههٔ محصوره بقاعدهٔ دیگرفقها واصولیان که آنرا « قاعدهٔ اشتغال » و «برائت‌یقینی» می‌گویندعمل کرده‌بارعایت‌جانب‌احتیاط‌همهٔ کتب ومجموعه‌های قدیم‌راکه‌مظنهٔ رباعیات‌خیّام‌است‌مرور کندتاشایددرضمن آنها نموداری ازرباعیّات اصیل‌خیّام را بصورت اصلی یا باتغییرکلمات‌خوانده باشد ؛ وبالجمله مثل رباعیهای خیّام و مجموعه‌های قدیم مثل این ابیاتست که من درقدیم ضمن منظومه‌یی بطور مثنوی ساخته‌ام

سرگشته بهر دری شتابم　　　شاید که نشانی از تو یابم
با سر بدوم بهر سرایی　　　کز تست امید نقش پایی

با وجود این مقدمه کـه خلاصه‌اش در سطور فوق و مفصّلش در سر آغاز «طربخانه» گذشت مقتضی ظاهر حال چنین می‌نمود که اگر در متن « طربخانه » ازخود تصرفی ننموده‌ومبلغی کثیر ازمندرجات آنرا نکاسته‌ام، لااقل چیزی برآن نیفزوده باشم ولیکن علاوه کردن ملحقات را دو امر موجب گردید؛ یکی اینکه

چون دست بکار رباعیات خیّام زده بودم خواستم حتی الامکان نسختی کامل تقدیم خوانندگان کرده باشم بطوریکه‌ازدیگرر باعیها که درمجموعه‌های‌قدیم بنام‌خیّام ثبت کرده‌اند و درخور انتساب بدوباشد چیزی فروگذارنشده باشدوخوانندگان این کتاب، از دیگرمجموعه‌ها بی‌نیازشده باشند؛ دیگراینکه ممکن‌است دراین مجموعه‌هااثری ازرباعیّات اصیل خیّام درج شده باشد که از قلم‌مؤلف «طربخانه» افتاده‌است.

✡ ✡ ✡

درضبط این مستدرکات‌هم بطوری که اشاره شد چندجهت‌را رعایت کرده‌ام باین قرار:

اولاً آن دسته ازمجموعه‌هارا مأخذ قرار داده‌ام که قبل‌ازسنهٔ ۹۰۰هجری کتابت‌شده یااساس‌طبع‌وتدوینش‌مبتنی‌برهمان‌نوع‌مآخذبوده‌است‌ازقبیل‌نسخ‌ذیل:

۱ـ نسخهٔ «ت» یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ «اکسفرد» انگلستان‌دارای۱۵۸ رباعی مورّخ سنهٔ ۸۶۵ دوسال قبل ازتاریخ اتمام «طربخانه» که ضمیمهٔ «تقویم تربیت» بسال ۱۳۰۸ شمسی هجری درتبریز بطبع رسیده است.

۲ـ نسخهٔ «پیر» یعنی نسخهٔ عکسی «پیرپاسکال» دارای۲۵۲رباعی باترجمه و توضیح رباعیّات بفرانسه که اساس آن نسخهٔ خطی مورّخ ۶۰۴ هجری است؛ و همین نسخه باز بطور عکسی با طبع معمولی هر دو با ترجمهٔ روسی در دو مجلّد بسال ۱۹۵۹میلادی در روسیّه؛ ویك بارهم‌مقارن‌همان ایام با اهتمام آقای «محمد عبّاسی» و کتابفروشی «بارانی» در طهران بسال ۱۳۳۸ شمسی هجری طبع و نشر شده است.

توضیحاً در جلد دوم طبع روسیّه ۴۱ رباعی دیگر هم که از نسخ معتبر گرفته‌اند بطور مستدرکات ضمیمهٔ ۲۵۲ رباعی شده که شمارهٔ رباعیات به۲۹۳بالغ گردیده است.

۳ـ نسخهٔ «فر» یعنی‌نسخه یی که درحواشی‌منظومهٔ «مخزن الاسرارنظامی» بخط نستعلیق مورّخ پانزدهم ماه صفرازسنهٔ۸۵۲قمری کتابت شده و نمونهٔ عکسی

آن هم ضمیمهٔ مجموعهٔ «پیرپاسکال» بطبع رسیده است ؛ وچون این نسخهٔ بسیار نفیس بطوریکه ازخط وامضای پشت ورق سرلوحه‌اش مورّخ ذی‌الحجه‌سنهٔ ١٢٦٥ قمری مستفادمی‌شود قبلادرتملك «فرهادمیرزا معتمدالدوله» فرزند «نایب‌السلطنه عباس میرزا» بوده وبعد ازوی ازایران بخارجه رفته است مابرای‌آن علامت «فر» که رمزاختصاری «فرهاد میرزا» ست اختیار کرده‌ایم .

٤ـ نسخهٔ « **ف** » یعنی‌مجموعهٔ رباعیات‌خیّام که بجهدواهتما م‌مرحوم «فروغی» میرزا محمد علی‌خان ذکاء الملك‌طیب‌الله رمسه تدوین وباخط زیبای‌نستعلیق‌کلیشه شده است و از روی مقدمه‌اش معلوم می‌شود که درجمع آوری و تهیّهٔ این نسخه بنسخه های قدیم متعلق بقبل ازقرن دهم هجری اعتماد واستناد داشته است .

مرحوم معتمد الدوله فرهاد میرزا نیزدر کتاب « زنبیل » که برای‌آن رمز « **ز** » اختیار شده است مقداری‌قلیل‌از رباعیات خیّام را ثبت‌کرده که علی الظاهر مأخذش همان نسخهٔ ملکی «فر» یا اشباه ونظایرآن بوده‌است ؛ ولیکن چون خود او مأخذ بدست نداده است ما بآن نسخهٔ تنها اعتماد و اکتفا نکرده و درصورتی نوشتهٔ‌اورا نقل کرده‌ایم که خودماآنرا در مجموعه های قدیم هم دیده باشیم .

٥ـ نسخهٔ «**مل**» یعنی‌نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌ملك(حاج حسین آقا) که‌براهنمایی کتابدار محترمش آقای « احمد سهیلی » و بخط آقای « حسین سادات ناصری » برای این حقیر نسخه برداری شد ، و همچنین نسخـهٔ «**پ**» یعنی نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ شخصی آقای « پرتوبیضائی » که از روی آن‌هم نسختی گرفته بودم ، وسایر رموز و علامات که دراثناءِ مستدرکات دیده می‌شود همانست که درمقدمه بتفصیل‌نوشته‌ایم وتکرارش‌اینجاضرورت‌ندارد ؛ آن چند نسخه راهم که باختصار معرفی کردم محض برای‌نمونه ونمودار بود .

✿ ✿ ✿

ثانیاً همهٔ رباعیّات‌را که در مجموعه های قدیم بنام خیّام درج کرده اند هم درملحقات نیاورده و تنها بآن بخش‌اکتفا کرده‌ایم کـه تاحدّی با شیوه و اسلوب رباعیهای معروف الاصالهٔ خیّام از قبیل دو رباعی **مرصادالعباد** « دایهٔ رازی » و

سیزده رباعی **مونس الاحرار** «محمّد بن بدر جاجرمی» که اتفاقاً همهٔ آنها در «طربخانهٔ» تصحیح شدهٔ ما آمده است تناسب و مشابهتی داشته باشد ؛ و اگر می‌خواستیم همه را ضبط کنیم بچند برابر ملحقات فعلی بالغ میگردید .

خلاصه اینکه ما درابتدا همهٔ رباعیها را که درمجموعه های قدیم زاید بر «طربخانه» داشت بیرون نویس کرده و آنرا بترتیب الفبا مرتب ساختیم ؛ آنگاه آن بخش از رباعیها را که بنام گویندگان دیگر نیز ثبت‌شده‌بود یاعلی‌الظاهر بآثار معروف الاصالهٔ خیّام نمی نمود حذف کردیم . و برمبلغی کثیر از محصول رنج و زحمت خود خط بطلان کشیدیم و باقی مانده را در مستدرکات آوردیم ؛ علامت نسخه‌یی را که مأخذ نقل‌ما بوده است هم بالای رباعی ها نوشتیم تا خوانندگان بدانند کـه متن رباعی مطابق کدام مجموعه است .

اما آن رباعیها که حذف کرده‌ایم ازاین‌قبیل‌است.

۱ـ رباعی ذیل را «فر ، پ» و بسیاری از مجموعه های چاپی وخطی دیگر بنام «خیّام» نوشته‌اند‌اما در تذکرهٔ «آتشکده» و«مجمع الفصحا» باسم **سلمان ساوجی** ثبت شده است

آمد سحری ندا ز میخـانهٔ ما	کای رند خرابـاتی دیوانهٔ ما
برخیز که پر کنیم پیمانه زمی	زان پیش که پر کنند پیمانهٔ ما

توضیحاً دردیوان «سلمان» چاپ‌هندوستان‌اثری ازاین رباعی‌یافته نمی‌شود ولیکن این نسخه جامع همهٔ اشعار سلمان نیست و سقطات فراوان دارد ؛ راقم سطور دیوان خطی‌کامل معتبراورا درقدیم دیده‌ام کـه متأسفانه درحال حاضر بآن نسخه دسترس ندارم .

۲ـ رباعی ذیل در «فر» باسم خیّام درج شده و درجزو رباعیهای منسوب به **شیخ‌عطار** است

امشب برما مست که‌آورده ترا	ازپرده‌بدین‌دست که‌آورده ترا
نزدیك کسی که‌بی‌تودر آتش‌بود	چون‌بادنمی‌جست که‌آورده ترا

۳ـ درنسخهٔ «پ» این رباعی‌را بنام خیّام نوشته است

جز حق حکمی که حکم‌را شاید نیست　　هستی که ز حکم او برون آید نیست
هرچیز کـه هست آنچنان می باید　　آن چیز کـه آنچنان نمی باید نیست

آنرا به«ابوعلی‌سینا» و«امام فخرالدین رازی» و«خواجه نصیرالدین‌طوسی» و «باباافضل کاشانی» نیز نسبت داده‌اند .

٤ـ رباعی‌ذیل در«ت» جزورباعیهای «خیّام» ؛ و در«نفحات‌الانس‌جامی» بنام «عزالدّین محمودکاشانی» نوشته شده است

دل گفت مرا علم لدنّی هوس است　　تعلیمم کن اگر ترا دسترس است
گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو　　درخانه‌اگر کس‌است‌یك‌حرف‌بس‌است

٥ـ این رباعی در «فر» باسم «خیّام» ؛ و در «مجمع الفصحا» جزو رباعیهای **شیخ سنجان خوافی** است

خواهی کـه ترا رتبت ابرار رسد　　مپسند کـه کس را زتو آزار رسد
ازمرگ میندیش‌وغم رزق مخور　　کاین هردوبوقت خویش ناچاررسد

٦ـ رباعی‌ذیل‌علی‌المعروف از«ابوعلی‌سینا»ست، ودر«مل،پ» جزورباعیهای خیّام درج شده است

کفر چو منی گزاف و آسان نبود　　محکمتر از ایمان من ایمان نبود
دردهریکی چون من وآن‌هم‌کافر　　پس درهمه دهر یك مسلمان نبود

٧ـ نسخهٔ «مل» این‌رباعی‌را جزورباعیهای «خیّام» نوشته ودردیوان‌خواجه **حافظ** نیز درج شده است

سیلاب گرفت گـرد ویرانهٔ عمر　　آغاز پری نهاد پیمـانهٔ عمر
ایمن‌منشین که‌بردخوش‌خوش‌بیرون　　حمّال زمانه رخت از خـانهٔ عمر

مشکل اینجاست که من‌این‌رباعی‌را بدون‌ذکرنام قایل درسفینهٔ خطی‌مورخ ٦٥١ هجری که درمقدمهٔ طربخانه معرفی شده است‌هم دیده‌ام ؛ وپیداست که این تاریخ قبل ازولادت حافظ است(!) علی‌ای حال چون رباعی‌موردتردید بودآن را حذف کردم .

✿✿✿

خلاصه اینکه در جمع آوری رباعیهای منسوب به «خیام» ماهمان عمل را کرده‌ایم که «حکیم‌سنائی» در تدوین اشعار «مسعود سعد سلمان» کرده بود

دُرّ و خرمهره در یکی رشته   جمع کرد آنگهی پریشان کرد

بعداز این همه رنج و اهتمام باز دراین‌قسمت باقی‌مانده نیز تاچه‌اندازه دُرّ و خرمهره دریك رشته‌جمع شده‌باشد خداوند عالم السّروالخفیّات آگاه‌است ؛ راقم سطور خود صریح‌می گوید که همهٔ این‌رباعیهارا ازحکیم‌خیّام نمی‌داند ، ومعتقد نیست که کلّی‌سفینه‌ها ومجموعه‌های قبل‌ازقرن‌دهم هجری‌نیز مخصوصاً آن‌قسمت که ازسدهٔ‌هفتم ببعد تألیف‌شده‌است ، همه‌مبتنی برمدارك و اسناد قاطع اطمینان بخش باشد والعلم عندالله .

☆ ☆ ☆

ثالثاً در صورتی کـه یك رباعی با اختلاف روایت جزئی در دو مجموعه یا بیشتر ثبت شده بود همه علامتها را نوشته و موارد اختلاف آنرا در حواشی بطور نسخه بدل ذکر کرده‌ایم ؛ ودرغیراین صورت ازذکرنسخ ونسخه بدلها خودداری نموده ایم .

پس خوانندگان تصورنکنند که اکتفا کردن بیك‌علامت درهمه‌جا علامت وحدت مأخذ است وآن رباعی در مجموعهٔ های دیگرحتی با اختلاف روایت نیز وجود نداشته است ؛ بلکه بدانند که این عمل احیاناً برای احتراز جستن ازعمل لغو بی‌فایده یعنی پر کردن حواشی ازنسخه بدلهای مغلوط و مغشوش بوده است؛ چه مکرر دیده‌ایم که یك‌رباعی درچندمجموعه بچندشکل‌مختلف ضبط شده‌است چندانکه باید برای هر کلمه‌یی یك حاشیهٔ نسخه بدل نوشت یاتمام رباعی را چند بار بصورمختلف تکرار کرد ؛ اتفاقاً نظایراین‌قبیل اختلافات را درمتن «طربخانه» داشتیم که چون آنجا مقیّدبذکرنسخه بدلها بودیم گاهی‌ناچارتمام رباعی راازروی نسخ دیگردرحواشی آورده‌ایم .

امّا دربخش مستدرکات درانتخاب روایت متن رباعی، ضبط نسخی‌را اختیار کرده‌ایم که از نظرخبرت وتشخیص فنّی علی الظاهر باشیوه وطرزبیان رباعیهای

مفروض الاصالهٔ خیّام بیشتر مشابهت ومجانست داشته باشد، ولااقل چندان از هم دور نباشند که صدور آنها ازیك زبان و دریك مکان باور کردنی نباشد .

☆ ☆ ☆

بازتکرار می کنم که در بخش مستدرکات نیز مثل اصل طربخانه نگارنده خود شخصاً معتقدنیست که همهٔ این‌رباعیها ازحکیم عمر خیّام باشد ؛ بلکه‌سخنی بیش‌ازاین نمی گوید که ممکن است مابین اینهمه رباعی نمونه‌یی‌هم‌از رباعیهای اصیل خیّام را هرچند با تغییر و تبدیل کلمات باشد ثبت کرده باشند والله العالم بحقایق الامور والاحوال .

علاوه می کنم که راقم سطور درجست‌وجوست که حتّی الامکان گویندگان رباعیهای منتسب بخیّام را پیدا کند؛ واگردر اثناء کار بازباین‌قبیل رباعیها وقوف یافت که ازقلم گذشته ودرجزومستدرکات طبع‌شده باشدآنرا درمقدمهٔ «طربخانه» توضیح خواهد داد؛ پس نباید خوانندگان سکوت مارا در همه جا دلیل بررضا و قبول تلقّی کنند .

☆ ☆ ☆

ناگفته نگذرم که در خصوص نسخهٔ «پیر» کـه آنرا معرفی کردم نگارنده کم کم یقین حاصل کرده است که خط وتاریخ کتابت اصل این نسخه کـه مورّخ ٦٠٤ هجری ودرمکتبهٔ موزهٔ بریتانیا محفوظست هم‌مثل نسخهٔ‌مورّخ ٦٥٨ که‌مأخذ طبع «آربری» قرار گرفته وعکس صفحهٔ آخرش درمجموعهٔ« پیرپاسکال » نیز چند بار طبع شده است ، سراپـا ساختگی و مجعول و مزوّر است ؛ دلایل این دعوی را هم درمحل خود بشرح خواهم نوشت ؛ اما نکتهٔ قابل ذکـر این است که‌جعل و تزویر که برای‌قدیمی جلوه دادن نسخه ببازارفروش‌اروپاباثمن‌غالی‌بوده است، بااصل رباعیات مندرج در این نسخه ارتباط ندارد ؛ یعنی ما نمی گوییم که خود رباعیهارا هم جاعلان ومزوّران نسخه ازخود ساخته باشند ؛ بلکه اکثرش همان رباعیهاست که درمجموعه‌ها وسفینه های کهن قبل از ۹۰۰ هجری از قبیل «مونس‌الاحرار» و «طربخانه» وامثال‌آن باسم خیّام نوشته‌اند ؛ ولیکن درپاره‌یی

از آنها باز بمنظور قدیمی جلوه دادن نسخه تصرّفات نابجا از خود کرده اند که اتفاقاً خود این تصرّفات پیش اهل خبرت یکی از قراین جعل و تزویر است. ـ وبالجمله نسخهٔ «پیر» ازجهت سندیّت پیش‌ما نظیر نسخهٔ «ف» است که چون مبتنی برمآخذ قدیم پیش ازقرن دهم هجری بوده است ، در ضبط نسخه بدلها و اختلاف روایت اشعار «طربخانه» و همچنین دراستخراج مستدرکات وملحقات بآن نسخه هم مراجعه کرده‌ایم؛ نه اینکه واقعاً معتقد باشیم که این نسخه اقدم نسخه های موجود ومتعلق بسنهٔ ٦٠٤ هجری است چنانکه دیگران تصور کرده‌اند .

باری راقم سطور در بارهٔ رباعیات خیّام اعمّ ازمتن «طربخانه» یا مستدرکات رنجی‌برده وبخیال‌خود خدمتی‌انجام داده‌ام؛ امیداست که ارباب‌ادب وخوانندگان عزیزازسرخطاها ولغزشهای من درگذرند واگراین‌خدمت درپیشگاه‌والای‌ایشان مقبول افتاد این‌حقیر را بدعای‌خیر یاد کنند

اذا المرء لم یدنس من اللؤم عرضه　　　فکل رداء یرتدیه جمیل
وان هولم یحمل علی النفس ضیمها　　　فلیس الی حسن الثناء سبیلٌ

ربّنا لاتؤاخذنا ان نسینا اواخطأنا ربّنا ولا تحمل علینا اصراً کما حملته علی‌الذین من قبلنا ربّنا ولاتحمّلنا مالاطاقة لنابه واعف عنّا واغفرلنا وارحمنا انّك انت مولانا ؛ اللّهم اغفرلنا ذنوبنا وکفّر عنّا سیّئاتنا و توّفنا مع‌الابرار ؛ اللّهم اجعل عاقبة امری‌خیراً بحقّ‌خیرخلیقتك محمّد وآله‌الطاهرین؛ وانا العبدالحقیرالضعیف

جلال‌الدین همایی

ملحقات «طربخانه»

حرف الف

۱

ت

تا بتوانی رنجه مگردان کس را / بر آتش خشم خویش منشان کس را
گر راحت جاودان طمع میداری / می رنج همیشه و مرنجان کس را

۲

پ

ای آنکه گزیدهٔ جهانی تو مرا / خوشتر ز دل و دیده و جانی تو مرا
ازجان صنما عزیزتر چیزی نیست / صد بار عزیزتر از آنی تو مرا

۳

پ

مرد آن نبود که خلق خوارند اورا / وز بیم بدی نیك شمارند او را
رندی که نمود روی دستی بکرم / رندان همه پشت دست دارند اورا

ت

۴

پ

آن لعل گرانبها ز کانی دگرست / وان دُرّ یگانه را نشانی دگرست
اندیشهٔ این و آن خیال من وتست / افسانهٔ عشق را بیانی دگرست

٥

پ

ازمنزل کفر تا بدین یك نفس‌است　　وزعالم شک تابیقین یک نفس‌است
این یک نفس‌عزیزرا خوش می‌دار　　کزحاصل عمرماهمین‌یک‌نفس‌است

٦

پیر ، ع

یارب تو کریمی و کریمی کرمست　　عاصی زچه رو برون زباغ ارم است
با طاعتم ار عفو کنی نیست کرم　　با معصیتم اگر ببخشی کرم است

٧

ف

چون لاله بنوروز قدح گیر بدست　　با لاله رخی اگر ترا فرصت هست
می‌نوش بخرّمی که این چرخ کهن　　ناگاه ترا چو خاك گرداند پست

٨

ف

چون بلبل مست راه دربستان یافت　　روی گل وجام باده را خندان یافت
آمد بزبان حال در گوشم گفت　　دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

٩

ف

گرشاخ بقا ز بیخ بختت رستست　　ور بر تن تو عمر لباسی چستست
در خیمهٔ تن که سایبانی است ترا　　هان‌تکیه مکن که چارمیخش‌سستست

١٠

ف

می خوردن وشاد بودن‌آیین منست　　فارغ بودن زکفرودین دین منست
گفتم بعروس دهر کابین تو چیست　　گفتا دل خرّم تو کابین منست

١١

پیر

برخود ستم و رنج نهادن بیجاست　　ازسهمی‌خود فزون نمی‌بایدخواست
آنچ از ازلت بنام بنوشته شده است　　آنست ترا بهره بدون کم و کاست

۱۲

پیر

گر در بر من دلبر یاقوت لبست | ور آب خضر بجای آب عنبست
گر زهره بود مطرب و همدم عیسی | چون دل نبود شاد چه جای طربست

۱۳

پیر

آنکس که بخوبان لب خندان داده‌ست | خون جگری بدردمندان داده‌ست
گر قسمت مانداد شادی غم نیست | شادیم که غم هزار چندان داده‌ست

۱۴

پ ، ز

ساقی چوزمانه درشکست من وتست | دنیا نه سراچهٔ نشست من و تست
گرزانکه بدست من وتوجام می است | می‌دان بیقین که حق بدست من وتست

۱۵

پیر

صدخانه ز خوناب دلم ویرانست | وز گریهٔ زار بیم صد چندانست
از هر مژه ناودان خونست روان | گر من مژه را بهم زنم طوفانست

۱۶

ز، پ

امروز که آدینه مر او را نامست | می‌نوش کن ازقدح چه‌جای جامست
هرروزاگر که یك قدح میخوردی | امروز دو خور کـه سیّد ایّامست

۱۷

فر

اکنون که بهشت عدن‌را ماند کشت | گردمی ورود و دوستان باید گشت
فردا که جهان بساط شادی بنوشت | کی بازپس آوریم روزی که گذشت

۱۸

پیر

هر دل که اسیر محنت اوست خوشست | هرسر که غبارسر آن کوست خوشست
از دوست بناوك غم آزرده مشو | خوش باش که هرچه آید از دوست خوشست

۱۹

ت

برخیز و بده باده چه جای سخنست — کامشب دهن تنگ تو روزی منست

مارا چو رخ خویش می گلگون ده — کاین توبهٔ من چوزلف توپر شکنست

۲۰

ت

اکنون که‌جهان‌رابخوشی‌دسترسی‌است — هرزنده‌دلی‌را سوی‌صحرا هوسی‌است

بر هر شاخی طلوع موسی دستی است — درهرنفسی خروش عیسی نفسی است

۲۱

ت

زین پیش نشان بودنیها بوده ست — پیوسته قلم ز نیك و بد ناسوده ست

در روز ازل هرآنچه بایست بداد — غم‌خوردن و کوشیدن مابیهوده ست

۲۲

مل

چون نیست امید عمر ازشام بچاشت — باری همه تخم نیکویی باید کاشت

چون‌عالم را بکس نخواهند گذاشت — باری دل دوستان نگه باید داشت

۲۳

پ

بیهوده بهر دری نمی باید تاخت — بانیك و بد زمانه می باید ساخت

از طاسك چرخ و کعبتین تقدیر — هرنقش که پیدا شودآن باید باخت

۲۴

پ

می بر کف من نه که دلم درتابیست — وین عمر گریزپای چون سیمابیست

برخیز که بیداری دولت خوابیست — دریاب که آتش جوانی آبیست

۲۵

پ

دیری‌است که‌صدهزارعیسی دیده‌است   طوری‌است که صدهزارموسی‌دیده‌است
قصری‌است که صد هزارقیصربگذاشت   طاقی‌است که‌صدهزار کسری‌دیده‌است

۲۶

پیر

ساقی که رخت زجام جمشید بهست   مردن برهت ز عمر جاوید بهست
خاك‌قدمت که‌چشم‌من‌روشن‌ازاوست   هرذرّه زصد هزار خورشید بهست

۲۷

ت ، پ

امروز کــه موسم(۱) جوانی منست   می‌نوشم(۲) ازآنکه کامرانی(۳) منست
عیبش(٤)مکنیدا گرچه‌تلخ‌است خوشست   تلخست از آنکه زندگانی منست

۲۸

پیر

ساقی‌دل من زدست‌اگرخواهد رفت   دریاست کجا زخود بدرخواهد رفت
صوفی که‌چوظرف‌تنگ‌پرازجهلست   یك‌جرعه‌اگرخورد بسرخواهدرفت

۲۹

پیر

ساقی غم من بلند آوازه شده است   سرمستی‌من‌برون زاندازه شده‌است
با موی سپید سرخوشم کز خط تو   پیرانه سرم بهار دل تازه شده است

---

۱ ـ پ : نوبت
۲ـ ت : می‌خواهم
۳ ـ ت : شادمانی
٤ ـ ت : عیبم

۳۰

بیر ، ع

خوش آنکه در این زمانه آزاده بزیست	خرسند بهرچش که خداداده بزیست
وین یك دم عمر را غنیمت بشمرد	آزاده و با ساده و با باده بزیست

۳۱

بیر ، ع

در عشق تو از ملامتم ننگی نیست	با بیخبران در این سخن جنگی نیست
این شربت عشق داروی مردانست	نامردان را از این قدح رنگی نیست

۵

۳۲

فر

صیّاد ازل چو دانه در دام نهاد	مرغی بگرفت و آدمش نام نهاد
هر نیك و بدی که می رود در عالم	خود میکند و بهانه بر عام نهاد

۳۳

پ

هردم ز توام غمی دگر باید برد	هر دم المی زدی بتر باید برد
شاید که بهای های بر من گریند	کم بی تو چنین غمی بسر باید برد

۳۴

پ

چون مرده شوم خاك مرا گم سازید	احوال مرا عبرت مردم سازید
پس خاك و گلم بباده آغشته کنید	وز کالبدم خشت سر خم سازید

۳۵

مل

در سیر فلکها همه یکسان نجهند	وین قسمتها بخلق یکسان ندهند
کاریست نهاده روتو خرسندی جوی	از بهر تو باز کارگاهی ننهد

۳۶

مل

عـالم همه اندر تك و اندر پويند وز بی خبری دیده بخون می‌شویند
چون دست بسرّ کار در می نشود از عجز دروغهای خوش می گویند

۳۷

مل

هر روز کـه آفتاب بر می آید یك روز ز عمر ما بسر می آید
هر روز که نقد عمر ما می دزدد دزدیست کـه با مشعله بر می‌آید

۳۸

پیر ، پ

آنها کـه خلاصهٔ جهـان ایشانند بر اوج فلك براُق فکرت رانند
در معرفت ذات تو مانـنـد فلـك سر گشته و سرنگون و سر گردانند

۳۹

ت

دیدم بسر عمارتی مردی فرد کو گل به‌لگد میزدوخوارش‌میکرد
آن گل بزبان حال با او می گفت ساکن که‌چومن‌لگدبسی‌خواهی‌خورد

۴۰

ت

گردون ز سحاب نسترن می ریزد گویی که شکوفه در چمن می‌ریزد
درجام چو سوسن می گلگون ریزم کز ابر بنفشه گون سمن می ریزد

۴۱

ت

پیرانه سرم عشق تو در دام کشید ورنه ز کجـا دست من و جام نبید
آن‌توبه که عقل دادجانان بشکست وان جامه که صبر دوخت ایّام درید

۴۲

مل

کس را پس پردهٔ قضا راه نشد از سرّ قدر هیچکس آگاه نشد
هر کس بدلیل عقل راهی رفتند معلوم نگشت و قصّه کوتاه نشد

۴۳

مل

از راه کرم کوه بکاهی بخشند / صد گونه گناه را بآهی بخشند
آنجا که عنایت الهی باشد / صد مجرم را به بیگناهی بخشند

۴۴

مل

ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود / نقش صفتت بردر ودیوار وجود
در پردهٔ کبریا نهان گشته زچشم / بنشسته عیان بر سر بازار وجود

۴۵

مل

از رفته قلم هیچ دگر گون نشود / از خوردن غم بجز جگر خون نشود
گر توهمه عمر خویش خونابه خوری / یك قطره از آنکه هست افزون نشود

۴۶

مل

نابرده بصبح در طلب شامی چند / ننهاده برون زخویشتن گامی چند
در کسوت خاص آمدهٔ عامی چند / بدنام کنندهٔ نکونامی چند

۴۷

ت ، مل

ای دل مطلب وصال معلولی چند / مشغول مشو بمهر(۱) مشغولی چند
پیرامن آستان درویشان گرد / باشد که شوی قبول مقبولی چند

۴۸

مل

از آخر عمر اگر کسی یاد کند / شرمش آید که خانه بنیاد کند
دیدیم بچشم خویش بادیست جهان / خاکش بسر آنکه تکیه بر باد کند

۴۹

مل

در آتش سوزنده اگر اهل بود / آن آتش سوزنده برو سهل بود
با مردم نااهل مبادت صحبت / کز زهر بتر صحبت نااهل بود

۱ــ ت : بعشق

۵۰

ف

از رنج کشیدن آدمی حر گردد قطره چو کشد حبس صدف در گردد
گر مال نماند سر بماناد بجای پیمانه چو شد تهی دگر پر گردد

۵۱

ف

بر پشت من از زمانه تو می آید وز من همه کارها نکو می‌آید
جان عزم رحیل کرد و گفتم بمرو گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید

۵۲

پیر،ف

گرچه غم و رنج من درازی دارد عیش و طرب تو سرفرازی دارد
بر دهر مکن تکیه که دوران فلك در پرده هزار گونه بازی دارد

۵۳

فر

چون صبح بخرّمی دمی بگشاید صافی قدحی و دلبری می باید
کان دلبر زیبا دمکی ناز کند وان بادهٔ صافی غمکی بزداید

۵۴

فر

تا با تو شراب جانفزایم ندهد صد بوسه فلك بر سر و پایم ندهد
گویند که توبه کن اگر وقت آید چون توبه کنم تا که خدایم ندهد

۵۵

فر ، ف

حیّی که بقدرت سر و رو می‌سازد همواره همو کار عدو می‌سازد
گویند قرابه گر مسلمان نبود آنرا تو ثنا گو(۱) که کدو می‌سازد

۵۶

پیر ، ع

می‌خور که‌ترا بی‌خبراز‌خویش کند خون در دل دشمن بد اندیش کند
هشیار بدن چه سود دارد جز آنك ز اندیشهٔ پایان دل تو ریش کند

---

۱ ـ ف : اورا توچه گویی

ر

۵۷

برخیز و دوای این دل تنگ بیار — آن بادهٔ مشکبوی گلرنگ بیار
اجزاء مفرّح غم از میخواهی — یاقوت می و بریشم چنگ بیار

۵۸

ت

می سرخ گل و قدح گلابست مگر — در درج بلور لعل نابست مگر
یاقوت گداخته در آبست مگر — مهتاب حجاب آفتابست مگر

۵۹

مل

گر بُت رخ تست بُت‌پرستی خوشتر — ور باده ز جام تست مستی خوشتر
درهستی عشق تو از آن نیست شدم — کان نیستی از هزار هستی خوشتر

ز

۶۰

پیر

این چرخ که با کسی نمی‌گوید راز — کشته بستم هزار محمود و ایاز
می‌خور که نبخشند بکس عمردراز — وانکس که شد ازجهان نمی‌آیدباز

۶۱

فر

آنها که ندانند حقیقت ز مجاز — مشغول نمازند بشبهای دراز
مافارغ از آنیم که درحضرت دوست — یك ذرّه نیازبه کـه صد ساله نماز

۶۲

ت

ساغرپر کن که برف گون آمد روز — زان باده که لعل هست‌ازورنگ آموز
بردارد و عود را و مجلس بفروز — یك عود بساز و آن دگر عود بسوز

۶۳

پیر ، ع

تاچند کنیم(۱) عرضه نادانی خویش بگرفت دل(۲) از بی‌سروسامانی خویش
زنّار ازاین‌سپس‌میان خواهم بست از شرم گناه و از مسلمانی خویش

ف

۶۴

ت

می‌درقدح‌انصاف که جانی‌است‌لطیف در کالبد شیشه روانیست لطیف
لایق نبود همدمی هیچ گران جز ساغر باده کان گرانیست لطیف

ك

۶۵

مل

بسیار تحیّر است در دور فلك اوهام شده ست عاجز از غور فلك
چون می‌نرهد هیچ کس ازجورفلك فریاد چه سود از حمل و ثور فلك

م

۶۶

مل

نی از سر کار با خلل می‌ترسم نه نیز ز نقصان عمل می ترسم
خوفم ز گنه نیست که اوغفّاراست از سابقهٔ روز ازل می ترسم

۶۷

ت

صبحست دمی بر می گلرنگ زنیم وین شیشهٔ نام وننگ برسنگ زنیم
دست از امل دراز خود باز کشیم در زلف دراز و دامن چنگ زنیم

---

۱ – ع : کنم
۲ – پیر : دلم

٦٨

ت

کنجی ودو قرص ازجهان بگزیدم
وز دولت و حشمتش طمع ببریدم
درویشی را بجان و دل بخریدم
در درویشی توانگریها دیدم

٦٩

فر

روزی که بکوی کوزه گر می گذرم
خود را بمیان کوزه‌ها درنگرم
زان پیش که گل بکوزه گر هدیه برم
شاید که کنون کوزه‌یی ازباده خورم

٧٠

فر

آن لحظه که ازاجل گریزان گردیم
چون برگ ‌زشاخ عمرریزان گردیم
عالم ز نشاط دل بغربال کنیم
زان پیش که خاک‌خاک بیزان گردیم

و

٧١

مل

ای زندگی تن و توانم همه تو
جانی و دلی ای دل و جانم همه تو
تو هستی من شدی از آنم همه من
من نیست شدم در تو از آنم همه تو

٧٢

مل

در چشم حقیر مور نورست از تو
در پای ضعیف پشه زورست از تو
ذات تو سزاست مر خداوندی را
هروصف که ناسزاست دورست از تو

ه

٧٣

پیر ، ع

آبی بودیم در کمر بنهاده
از آتش شهوتی برون افتاده
فرداست که باد خاک ما را ببرد
خوش می گذران این دو نفس باباده

۷۴

ت ، پیر ، ع ، فر

بنگر(۱) زصبا دامن گل چاك شده — بلبل زجمال گل طربناك شده
درسایهٔ گل‌نشین که‌بس گل که‌زباد — درخاك فروریزدو(۲) ماخاك شده(۳)

۷۵

پیر ، ع

تا چند بر ابرو زنی ازغصّه گره — هرگز نبرد دژم شدن راه بده
کار من وتو برون زدست من‌وتست — تسلیم قضـا شو بر دانا این به

ی

۷۶

ف

از کوزه‌گری کوزه خریدم باری — آن کوزه سخن گفت ز هر اسراری
شاهی بودم که جام زرّینم بود — اکنون شده‌ام کوزهٔ هر خمّاری

۷۷

فر

جز راه قلندر و خرابات مپوی — جز باده وجز سماع و جزیار مجوی
بر کف قدح باده و بر دوش سبوی — می‌نوش کن ای نکاروبیهوده مکوی

۷۸

پیر ، ع

گر دست بلوحهٔ قضا داشتمی — برمیل و مراد خویش بنگاشتمی
غم را ز جهان یکسره برداشتمی — وز شادی سر بچرخ افراشتمی

---

۱ پیر ، ع : اکنون ز صبا

۲ ـ ت : فرو رفته و

۳ ـ فر :

بنگر ز صبا دامن گل چاك شده — تن زیر زمین ز نیك و بد پاك شده
بس رهگذری که بگذرد برمن‌وتو — ما بی خبر ازهردوجهان خاك شده

مطابق این نسخه پیداست که مصراع اول با باقی رباعی ابداً تناسب ندارد ؛ و من احتمال میدهم که اصلا دورباعی هم قافیه بوده که در این نسخه بهم مخلوط شده است یعنی مصراع اول یك رباعی را اشتباهاً در صدر رباعی دیگر نوشته اند (؟)

٧٩

ت ، مل

بر رهگذرم هزار جا دام نهی ‌‌ گویی که بگیرمت اگر گام نهی

یك ذره ز حکم تو جهان خالی نیست ‌‌ حکمم تو کنی و عاصیم نام نهی

٨٠

فر

عالم همه گر چو گوی گردد بگوی ‌‌ من مست و خراب خفته برمن بجوی

دوشم بخرابات گرو می کردند ‌‌ خمّار همی گفت کـه نیکو گروی

٨١

فر ،خ

بشکفت شکوفه می بیار ای ساقی ‌‌ دست از عمل زهد بدار ای ساقی

زان پیش کاجل کمین کند فرصت دار(١) ‌‌ جام می لعل و روی یار ای ساقی

٨٢

فر ، خ

هنگام صبوحست و خروش ای ساقی ‌‌ ما و می و کوی می فروش ای ساقی

چه جای صلاحست خموش ای ساقی ‌‌ بگذر ز حدیث زهد، نوش ای ساقی(٢)

٨٣

فر

زاهد نکند ز زهد سود ای ساقی ‌‌ هرچند عمل چنان نمود ای ساقی

پر کن قدحی باده تو زود ای ساقی ‌‌ کاندر ازل آنچه بود بود ای ساقی

٨٤

فر

درده قدحی ز لعل ناب ای ساقی ‌‌ بر گیر از آتشم به آب ای ساقی

تا عقل گریبان دلم خواهد داشت ‌‌ دست من و دامان شراب ای ساقی

---

١ ــ فر : کند روزی چند .

٢ ــ خ : حدیث خرقه پوش ای ساقی .

۸۵

فر

می‌خور که ظریفان جهان‌را در دی بر گرد بنا گوش زمی بینی خوی
تا کی گویی توبه شکستم هی‌هی صد توبه شکسته به که یك کوزهٔ‌می

۸٦

پ ، مج

دی بر سر خاك دلبری سیم تنی دیدم تن نازنین او در کفنی
گفتم سخنی بگوی گفتا ای‌کاش هر گز ززبان من نرفتی سخنی

پایان ملحقات

رباعیهای طربخانه

باترتیب الفبا

چون رباعیهای «طربخانه» بترتیب حروف الفبا ثبت نشده وپیدا کردن رباعی ازروی آن دشوارست راقم سطوربخاطر تسهیل امربرخوانندگان این کتاب رنجی تازه برخودهموار کرد ورباعیهای منسوب به«خیام» راکه دراین کتاب مندرج است اعم از آن قسمت که بشماره های ترتیبی ذکر شده یا آن قسمت که بدون تعیین شماره درفصل دهم آخر کتاب ضمن حکایات آمده است، همه راجمع آوری ومجموع را بارعایت حروف اول و آخر بترتیب الفبا مرتب ساخت؛ وبالجمله دراین کارجهات ذیل را مراعات کرد

۱ـ رباعیهارا بحسب حروف آخر ازالف تایاء مرتب ساخت.

۲ـ درثبت رباعیهای هرحرفی، بازترتیب حروف اول رباعیهارا منظورداشت؛ یعنی آنرا که ابتدا بحرف الف شده بود برمبدو بحرف باء، وهمچنان باءرا برتاء ... الخ مقدم داشت .

۳ـ نسخه بدلهاورباعیهای غیر«طربخانه»وسایرتحقیقاتی راکه درحواشی شده بوداینجاتکرار نکرد، اما شمارهٔ ترتیبی هررباعی راهمانطور که درمتن «طربخانه» ثبت شده است بالای آن نوشت تااگرخواننده یی طالب باشد بتواند ازروی آن شماره به نسخه بدلها وافادات حواشی رجوع کند؛ وآن قسمت راکه درفصل آخر کتاب بدون شمارهٔ ترتیبی آمده است باحرف «ص» که علامت صفحه است نشان داد؛ وهرجا که مقصودش اشاره بحواشی بود رمز اختصاری «ح» آورد .

درخاتمه یادآور می‌شود که بعض رباعیها بسبب اغتشاش و اختلاط نسخ اشتباهاً درمتن «طربخانه» تکرار شده‌است نظیر رباعیهای [٦٤ = ۳۲۹ و] [۱۴۳ = ۳۵۵] و [۱۵۰ = ۳۳۳] کـه همه‌را در غلطنامه ومستدرکات آخر کتاب ذکر خواهم کرد انشاءالله تعالی ؛ در رباعیهای الفبایی آن شماره را نوشته‌ایم که بیشتر مورد توجه ما بوده است وازمکرّراتش خودداری کرده‌ایم .

امید است کـه خوانندگان محترم اشتباه تکراررا نادیده انگارند وآنرا براین حقیر که بضعف انسانی ونقص وجودامکانی معترفست ذنب لایغفر نشمارند .

درترتیب الفبایی رباعیات و پاکنویس آن وهمچنین در تهیهٔ فهارس اعلام که انشاءالله ضمیمهٔ کتاب خواهد شد دختران عزیزم که دررعایت حال پدردست پروردهٔمادرفرخنده‌سیرت‌پاکیزه سریرتند مرایاری کردند خداوندشان‌درهمه‌کار یارومددکار بادوهزارچندان که‌درطاعت‌یزدان‌وخشنودی‌خاطرپدرومادرمی کوشند حق تعالی ازایشان راضی وخشنود باد والسلام علینا وعلی‌عبادالله الصالحین .

جلال‌الدین همایی

رباعیهای طربخانه

بترتیب الفبا

حرف الف

۲۵۱

از بادهٔ لعل آب شد گوهر ما — وآمد بفغان زدست ما ساغر ما
ازبس که همی خوریم می برسر می — ما در سر می شدیم و می در سر ما

۲۱۶

ای خواجه یکی کام روا کن ما را — دم در کش و در کار خدا کن ما را
ما راست رویم و لیك تو کج بینی — رو چارهٔ دیده کن رها کن ما را

۱۹۱

برخیز بتا و از برای دل ما — حل کن ز ره لطف همه مشکل ما
یك کوزهٔ می بیار تا نوش کنیم — زان‌پیش که کوزه ها کنند از گل‌ما

۵۵۳

چون درگذرم بباده شویید مرا — تلقین ز شراب و جام گویید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا — از خاك در میکده جویید مرا

۲۱۳

چون عهده نمی شود کسی فردا را — حالی خوش کن تواین دل شیدا را
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه — بسیار بتابد و نیابد ما را

۵۰۵

دنیاشه را و قیصر و خاقان را — دوزخ بد را بهشت مر نیکان را
تسبیح فرشته را صفا رضوان را — جانان ما را و جان جانان ما را

۲۶۲

عاشق همه ساله مست و رسوا بادا | دیوانه و شوریده و شیدا بادا
در هشیاری غصهٔ هرچیز خوریم | چون مست شویم هرچه بادا بادا

۶۹

عاقل بچه امید در این شوم سرا | بردولت او نهد دل از بهر خدا
هرگاه که خواهد که نشیند از پا | گیرد اجلش دست که بالا فرما

۳۸۵

قرآن که مهین کلام خوانند او را | که گاه نه بر دوام خوانند اورا
در خط پیاله آیتی روشن هست | کاندر همه جا مدام خوانند اورا

۳۳۱

گرمی نخوری طعنه مزن مستان را | بگذار ز دست حیلت و دستان را
توغرّه بدان‌شدی که می می‌نخوری | صد کار کنی که می غلامست‌آن را

۳۴

هرچند که روی وموی زیباست مرا | چون لاله رخ وچو سرو بالاست مرا
معلوم نشد کـه در طربخانهٔ خاك | نقاش ازل بهر چه آراست مرا

ب

۴۳۱

بابط می‌گفت ماهییی در تب وتاب | باشد که بجوی رفته باز آید آب
بط گفت که‌چون‌من‌وتو گشتیم کباب | دنیا پس مرگ ماچه دریاچه سراب

۲۴۶

چندان‌بخورم شراب‌کاین بوی‌شراب | آید زتراب چون روم زیر تراب
تا گر سر خاك من رسد مخموری | ازبوی شراب من‌شود مست وخراب

۲۴۷ [ح : ٦٦]

ماییم ومیّ ومطرب واین کنج‌خراب | دین‌ودل‌وجام وجامه دررهن شراب
سر در سر می کرده وپس در سرمی | بنیاد نهـاده خانه مانند حبـاب

ت

۲۷۷

آباد خرابات ز می خوردن ماست — خون دوهزار توبه در گردن ماست
گر من نکنم گناه رحمت کـه کند — آرایش رحمت از گنه کردن ماست

۸٦

آن به که درین زمانه کم گیری دوست — با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که ترا بجملگی تکیه بدوست — چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

۱۵۱

آن قصر که بهرام در اوجام گرفت — آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر — دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

۳۹۰

آن ماه که گفتی ملك رحمانست — این بار گرش نگه کنی شیطانست
رویی که چوآتش بزمستان خوش بود — امسال چو پوستین بتابستانست

۲۹۳[ص۱۰٤]

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست — بی بادهٔ گلرنگ نمی باید زیست
این سبزه خودامروز تماشاگه ماست — تا سبزهٔ خاك ما تماشاگه کیست

۵۳

اسرار جهان چنانکه دردفتر ماست — گفتن نتوان که آن وبال سر ماست
چون نیست در این مردم دنیا اهلی — نتوان گفتن هر آنچه درخاطرماست

۴۷۴

اکنون که گل سعادتت بربارست — دست تو ز جام می چرا بیکارست
می خور که زمانه دشمن غدارست — در یافتن روز چنین دشوارست

۱۳۲

امروز ترا دست رس فردا نیست — واندیشهٔ فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم اردلت شیدا نیست — کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

۵۱۷

امروز چومن شیفته ومجنون کیست — بر خاك فتاده با دل پرخون کیست
این‌خود نه منم خدای میداند وبس — تا آنگاهی که بودم واکنون کیست

۴۹۸

امروز که سوی‌طربت دست‌رس‌است — خوش باش که‌اندیشهٔ فرداهوس‌است
دریاب که باتو خود نخواهد ماندن — آنها که بجا ماندهٔ بسیار کس است

۵۴۸

اندرهمه دشت خاوران سنگی‌نیست — کش بامن‌وروز گارمن‌جنگی نیست
درهیچ زمین وهیچ فرسنگی نیست — کزدست غمت نشسته دلتنگی‌نیست

۲۳۸

ای آمده از عالم روحـانی تفت — حیران‌شده‌درپنج‌وچهاروشش‌وهفت
می نوش ندانی زکجـا آمده‌یی — خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

۱۲۳

ای بیخبر این شکل مجسّم هیچست — وین دایرهٔ سطح مخیّم هیچست
خوش‌باش که درنشیمن کون وفساد — وابستهٔ یك دمیم وآن‌هم هیچست

۵۳۳

ای بیژن دل در چه زندان غمت — سهراب خرد کشته بایوان غمت
برکین سیاوش جهان کرد خراب — توران دلم رستم دستان غمت

۳۳

ای چرخ همه خرابی از کینهٔ تست — بیداد گری پیشهٔ دیرینهٔ تست
ای خاك اگر سینهٔ تو بشکافند — بس گوهر قیمتی که درسینهٔ تست

۴۸۰

ای دل چوزمانه می کند غمناکت — ناگه برود ز تن روان پاکت
برسبزه‌نشین‌وخوش بزی‌روزی چند — زان پیش که سبزه بردمد ازخاکت

۳۲۹

ای‌دل چونصیب‌توهمه خون شدنست — واحوال‌توهرلحظه‌دگر گون‌شدنست
ای‌جان تودر این‌تن بچه‌کار آمده‌یی — چون عاقبت کار تو بیرون شدنست

۱۷

ایزد چو گل وجود ما می آراست　　دانست ز فعل ما چه برخواهد خاست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست　　پس سوختن قیامت از بهر چه خواست

۵۲۱

ای مرغ عجب ستارگان چینهٔ تست　　در روز الست عهد دیرینهٔ تست
گر جام جهان نمای من جویی تو　　در صندوقی نهاده در سینهٔ تست

۳۰۶

ای می لب لعل یار می‌دار بدست　　ز آنرو که شگرف داری این کار بدست
زان شد ز لب لعل قدح برخوردار　　کآورد بخون دل لب یار بدست

۱۶۲

ای بحر وجود آمده بیرون ز نهفت　　کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند　　زان روی که هست کس نمیداند گفت

۲۳۰

این خاک ره از خواجه بخاری بوده‌ست　　در وقت خود او بزرگواری بوده‌ست
هرجا که قدم نهی یقین می پندار　　کان دست کریم شهسواری بودست

۱۰۷

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست　　در بند خم زلف نگاری بوده‌ست
این دسته که در گردن او می بینی　　دستی است که بر گردن یاری بوده‌ست

۱۷۰

این کوزه که آبخوارهٔ مزدوریست　　از دیدهٔ شاهی و دل دستوریست
هر کاسهٔ می که بر کف مخموریست　　از عارض مستی و لب مستوریست

۵۸

این کهنه رباط را که عالم نام است　　آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی است که واماندهٔ صد جمشید ست　　قصری است که تکیه گاه صد بهرام است

۲۳۴

این گنبد لاجوردی زرّین طشت　　بسیار بگشته است و بسی خواهد گشت
یك چند ز اقتضای دوران قضا　　ما نیز چو دیگران رسیدیم و گذشت

۳۵۱

ایوای بر آن دل که در آن سوزی نیست
سودا زدهٔ مهر دل افروزی نیست
روزی که تو بی عشق بسر خواهی برد
ضایعتر از آن روز ترا روزی نیست

۲۰۹

با باده نشین که ملك محمود این است
وز چنگ شنو که لحن داود این است
از نامده و رفته دگر یاد مکن
خوش باش که از وجود مقصود این است

۲۶۴

با ما فلك ار جنگ ندارد عجب است
ور بر سر ما سنگ نبارد عجب است
قاضی که خرید باده ووقف فروخت
در مدرسه گر بنگ نیارد عجب است

۴۱۰

با ما نگـذارند دمی یارانت
غمخوار شدم ز دست غمخوارانت
خورشید تو در درون ما چون افتد
کز ذرّه فزونند هوا دارانت

ص ۹ ح

بتخانه و کعبه خانهٔ بندگی است
ناقوس و اذان ترانهٔ بندگی است
محراب و کلیسیا و زنار و صلیب
حقا که همه نشانهٔ بندگی است

۵۷

برتر ز سپهر خاطرم روز نخست
لوح وقلم و بهشت و دوزخ می‌جست
پس گفت مرا معلّم این حرف درست
لوح وقلم و بهشت و دوزخ در تست

۱۱۴

بر چهرهٔ گل شبنم نوروز خوشست
درصحن چمن روی دل افروز خوشست
از دی که گذشت هرچه گویی خوش نیست
خوش باش وزدی مگو که امروز خوشست

ص۱۵۸

بر کف می ناب وزلف دلدار بدست
برطرف چمن کند باقبال نشست
می نوشد و از کار جهان نندیشد
وانگه که شود زبادهٔ عشرت مست

۶۳

بسیار بگشتیم بگرد در و دشت
یك کار من از گردش من نیك نگشت
خرسندم از آنکه عمر من باهمه رنج
گر خوش نگذشت باز خوش خوش بگذشت

۳۴۹

بیگانه اگر وفا کند خویش من است ورخویش جفا کند بداندیش من است
گر زهر موافقت کند تریاقست ور نوش مخالفت کند نیش من است

۷٦

پیش ازمن‌وتولیل ونهاری بوده‌است گردنده فلك برای کاری بوده است
زنهار قدم بخاك آهسته نهی کآن‌مردمك چشم‌نگاری بوده است

۵۱٦

تا چشم دلم بنور حق بینا گشت در دیدهٔ او دوکون ناپیدا گشت
گویی که دلم زشوق آن بحر عظیم ازتن بعرق برون شد و دریا گشت

۲۱۱

تا چند زنم بروی دریاها خشت تا کی غم مسجد برم و فکر کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت

۱۰۱

تا کی ز چراغ مسجد و دود کنشت تا کی ز زیان دوزخ و سود بهشت
برلوح قضا نگر که از روز ازل استاد هرآنچه بودنی بود نوشت

۱۸۲

ترکیب پیاله‌یی که درهم پیوست بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سروپای نازنین و برو دست ازمهر که پیوست وبکین که‌شکست

۳٦۳

ترکیب طبایع چوبکام تو دمی‌است روشاد بزی‌اگرچه برتو ستمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو گردی و نسیمی وغباری ودمی است

۲۱۰[حص : ۱۱۲،۱۱۳]

جامی و بتی و ساقیی بر لب کشت این هرسه مرانقد و ترا نسیه بهشت
مشنو سخن بهشت و دوزخ از کس که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

۱۲۲

چندین غم‌مال وحسرت دنیا چیست هرگز دیدی کسی که جاویدبزیست
این‌یك‌دونفس که‌درتنت عاریتیست با عاریتی عـاریتی باید زیست

۱۴۰

چون آب بجویبار وچون باد بدشت روزی دگر ازعمر من وتو بگذشت
هرگز غم دو روز نباید خوردن روزی که نیامده‌ستو روزی که گذشت

۱۷۸

چون آمدنم بمن نبد روز نخست وین رفتن بی مراد عزمیست درست
برخیز و میان ببند ای ساقی چست کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

۲۹۴

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست برخیز و بجام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه تست فردا همه ازخاك تو برخواهد رست

۷۷

چون چرخ بکام یك خردمند نگشت خواهی‌توفلك‌هفت شمرخواهی‌هشت
چون باید مرد و آرزوها همه هشت چه مورخورد بگورو چه گرگ بدشت

۳۲۸

چون دی وپریروپارو پیرار گذشت شادی و غم و محنت بسیار گذشت
امروز بدانچه میرسد خوش میباش این نیزچنین که آید انگار گذشت

۱۷۷

چون نیست حقیقت‌ویقین اندردست نتوان بگمان وشك همه عمرنشست
هان تا ننهیم ساغر باده ز دست دربیخبری مردچه هشیاروچه مست

۱۴۸

چون نیست‌زهرچه هست جز باد بدست چون‌هست‌بهرچه‌نیست نقصان‌وشکست
انگار که هرچه هست در عالم نیست پندار که هرچه نیست در عالم هست

۲۱۲

چون هشیارم طرب زمن پنهانست ور مست شوم در خردم نقصانست
حالیست میان مستی و هشیاری من بندهٔ آن که زندگانی آنست

۸۴

خاکی که بزیر پای هرحیوانی‌است زلف صنمی و عارض جانانی است
هرخشت که بر کنگرهٔ ایوانی است انگشت وزیری وسر سلطانی است

۱۳۴

خیّام ز بهر گنه این ماتم چیست — وزخوردن غم فایده بیش‌و کم‌چیست
آنرا که گنه نکرد غفران نبود — غفران زبرای گنه آمد غم چیست

۴۲۳

خیّام که‌خیمه‌های‌حکمت‌می‌دوخت — در کورهٔ غم فتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل طناب عمرش ببرید — دلال قضا برایگانش بفروخت

ص۱۴۱ [ح۱۴۱]

دارنده چو ترکیب طبایع آراست — ازبهرچه اوفکندش اندر کم و کاست
گرنیك‌آمد شکستن ازبهرچه بود — ورنیك نیامد این صور عیب کراست

۳۰۹

در بزم خرد عقل دلیلی سره گفت — در روم وعرب میمنه و میسره گفت
گر نااهلی گفت که می ناسره است — من‌چون‌شنوم‌چونکه‌خدامیسره گفت

۸۱

در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست — زین‌تعبیه جان هیچکس آگه نیست
جز در دل خاك هیچ منزلگه نیست — فریاد که این فسانه ها کوته نیست

۲۱۹

در خواب شدم مرا خردمندی گفت — کزخواب کسی‌راگل شادی نشکفت
کاری چه کنی که بااجل باشد جفت — می نوش که عمرهات می باید خفت

۲۰۲

درده پسرا می که‌جهان‌را تابی‌است — زان می که گل‌نشاط را مهتابی‌است
بشتاب کـه آتش جوانی‌آبی است — دریاب که بیداری دولت خوابی‌است

۸۳

در دهر بر نهـال تحقیق نرست — زیرا که‌دراین‌راه کسی‌نیست درست
هرکس‌زده‌است‌دست‌درشاخی‌سست — امروزچو دی شناس‌وفردا چونخست

۲۵۴

درروی زمین اگرمرا یك خشتست — آن‌وجه می‌است گرچه نامی‌زشتست
ما را گویند وجه فردای تو کو — درّاعه و دستار نه مریم رشتست

۳۱۷

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت یك ساغر می دهد مرا بر لب کشت
هرچند بنزد عامه این باشد زشت سگ به ز من ار باز کنم یاد بهشت

۲۰

در مدرسه و صومعه و دیر و کنشت ترسندهٔ دوزخند و جویای بهشت
وانکس که ز اسرارخدا باخبرست زین تخم دراندرون دل هیچ نکشت

۴۳۹

درهردشتی که لاله زاری بوده‌ست آن لاله زخون شهریاری بوده‌ست
هر برگ بنفشه کز زمین میروید خالی‌است که بررخ‌نگاری بوده‌ست

۹۳

دل سرّ حیات را کماهی دانست در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ فرداکه‌زخودروی‌چه خواهی‌دانست

۲۳۵

دنیا نه مقام تست نه جای نشست فرزانه در او خراب اولیتر و مست
بر آتش غم ز باده آبی میزن زان پیش که درخاك روی بادبدست

۴۵

دوری که در او آمدن ورفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس‌می‌نزند دمی دراین معنی‌راست کاین آمدن‌از کجاورفتن ز کجاست

۱۲۹

رازازهمه نا کسان نهان باید داشت واسرار نهان ز ابلهان باید داشت
بنگر که‌بجای مردمان خودچه کنی چشم ازهمه مردمان‌همان‌بایدداشت

۳۶۵

رفتم بخرابات بایمان درست زنّار مغانه درمیان بستم چست
شاگرد خرابات ز بد نامی من رختم بدر افکند و خرابات بشست

۲۱۷

زان‌باده که عمررا حیاتی دگرست پر کن قدحی گرچه ترا دردسرست
برنه بکفم که کار عالم سمرست بشتاب که عمرت‌ای پسر در گذرست

۳۶۱

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست
جز با من و با تو هیچ تمییزی نیست
هر چیز که وهم کرده یی کان چیزیست
خوش بگذر از آن خیال کان چیزی نیست

۱۹۰

ساقی گل و سبزه بس طربناك شده ست
دریاب که هفتهٔ دگر خاك شده ست
می نوش و گلی بچین که تا درنگری
گل خار شده است و سبزه خاشاك شده ست

۵۱۴

سرّیست برون زین همه اسرار که هست
نوریست جدا زین همه انوار که هست
خرسند مشو بهیچ کاری کـه ترا
کاریست ورای این همه کار که هست

۱۴۲

شادی مطلب که حاصل عمر دمی است
هر ذرّه زخاك کیقبادی وجمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

۲۹۲

صحرا رخ خود بابر نوروز بشست
وین دهر شکسته دل بنو گشت درست
با سبز خطی بسبزه زاری می خور
بر یاد کسی که سبزه از خاکش رست

۴۹۰

طاس فلك از عیش دلارای تهیست
آسوده ندانم که در این عالم کیست
ایمن نفسی زمرگ می نتوان زیست
پس فایده زین حیات بی فایده چیست

۴۴۳

عشق ار چه بلاست آن بلا حکم قضاست
بر حکم قضا ملامت خلق خطاست
هر نیك و بد بنده بتقدیر خداست
پس روز پسین حساب بر بنده چراست

۳۲۰

عمریست که مدّاحی می ورد منست
اسباب می است هرچه در گرد منست
زاهد اگر استاد تو عقل است اینجا
خوش باش که استاد توشاگرد منست

۴۱۳

عمریست مرا تیره و کاریست نه راست
محنت همه افزوده و راحت همه کاست
شکر ایزد را که آنچه اسباب بلاست
مارا زکس دگر نمی باید خواست

۲۹۷

فصل گل وطرف جویبار و لب کشت — بایك دو سه اهل ولعبتی حورسرشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبوح — آسوده ز مسجدند وفارغ ز کنشت

۱۱

کنه خردم در خور اثبات تو نیست — واندیشهٔ من بجز مناجـات تونیست
من ذات تو را بواجبی کی دانم — دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست

۵۲۳

گرجان گویم عاشق آن دیدارست — ور دل گویم والهٔ آن گـفتارست
جان و دل من پر گهر اسرارست — لیکن چه کنم که برزبان مسمارست

۹٦

گر درپی شهوت و هواخواهی رفت — ازمن خبرت که بی نوا خواهی رفت
بنگر چه کسی و از کجا آمده‌یی — می‌دان که‌چه‌میکنی کجاخواهی‌رفت

۷۳

گردون کمری ازتن فرسودهٔ ماست — جیحون اثری زچشم پالودهٔ ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست — فردوس دری ز وقت آسودهٔ ماست

۳٦۲

گر گل نبود نصیب ما خاربس است — ور نور بمـا نمی‌رسد نار بس است
گر خرقه و خـانقاه و شیخی نبود — ناقوس و کلیسیا و زنّار بس است

۴۱۴

گویند بهشت‌عدن باحورخوش‌است — من‌میگویم که‌آب انگورخوش‌است
این‌نقدبگیرودست ازان نسیه بدار — کآوازدهل شنیدن ازدورخوش‌است

۳۴۳

گویند که دوزخی بودعاشق‌ومست — قولی‌است خلاف ودل درونتوان بست
گرعاشق ومست دوزخی‌خواهی‌بود — فردا بینی بهشت همچون کف دست

۱۸۳

گویند مخورباده بشعبان نه‌رواست — نه نیزرجب که‌آن مه خاص خداست
شعبان ورجب مه خدایست و رسول — می‌دررمضان‌خوریم کآن‌خاصهٔ‌ماست

۵۱۹

مرد آن باشد که هر زمان پاکترست　　در باختن وجود بی باکترست
مردی که در این طریق چالاکترست　　هرچند که پاکتر شود خاکترست

[ص۸ و ۱۳۸ ح]

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست　　تاریك دلم نور و ضیای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی　　این بیع بود لطف وعطای تو کجاست

۲۶۵

من می خورم و مخالفان از چپ و راست　　گویند مخور باده که دین را اعداست
چون دانستم که می عدوی دین است　　بالله بخورم خون عدو را که رواست

۴۶۴

می خوردن من نه از برای طربست　　نز بهر نشاط و ترك دین و ادبست
خواهم که به بیخودی برآرم نفسی　　می خوردن ومست بودنم زین سببست

۲۹۶

می خور که بزیر گل بسی خواهی خفت　　بی مونس و بی حریف و بی همدم وجفت
زنهار بکس مگو تو این راز نهفت　　هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

۲۷۴

می خور که مدام راحت روح تواست　　آسایش جان و دل مجروح تو است
طوفان غم ار درآید از پیش وپست　　در باده گریز کشتی نوح تو است

۲۴۴

می گرچه بشرع زشت نامست خوشست　　چون از کف شاهد و غلامست خوشست
تلخست و حرامست وخوشم می آید　　دیریست که تا هرچه حرامست خوشست

۲۳۱

می لعل مذابست و صراحی کانست　　جسمست پیاله و شرابش جانست
آن جام بلورین که زمی خندانست　　اشکی است که خون دل دراو پنهانست

۳۲۱

می نوش که عمر جاودانی اینست　　خود حاصلت از دور جوانی اینست
هنگام گل و مل است و یاران سرمست　　خوش باش دمی که زندگانی اینست

۴۳۸

نه درخورمسجدم نه درخورد کنشت — ایزد داند گل مرا از چه سرشت
چون کافردرویشم وچون قحبهٔ زشت — نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت

۱۰۰

نیکی و بدی کـه در نهاد بشرست — شادی و غمی که در قضا و قدرست
با چرخ مکن حواله کاندر بر عقل — چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

۵۰۲

وقت سحرو باغ و دوسه باده پرست — یك‌مطرب‌خوش‌عارض‌وبس چابك ومست
بوی گل‌و بانگ‌مرغ‌و یاران سرمست — بخرام که جز توهرچه می‌باید هست

۳۴۱

هرجان شریف کو شناسای رهست — داند که هر آنچه آمد ازجایگهست
رنجی که بدو رسد نه ازدور مهست — کو نیز ز هرچه می رود بی گنهست

۲۴۳

هرچند که از گناه بدبختم و زشت — نومید نیم چو بت پرستان کنشت
اما سحری کـه میرم از مخموری — می‌خواهم‌ومعشوق‌چه‌دوزخ‌چه‌بهشت

۴۴

هردل که دراو مهرومحبت نسرشت — خواه‌اهل‌سجاده‌باش‌خواه‌اهل کنشت
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت — آزاد ز دوزخ است و فارغ ز بهشت

۱۶۹

هرذرّه که درخاك زمینی بوده است — خورشیدرخی زهره جبینی بوده‌است
گرد از رخ نازنین بآزرم فشان — کان هم رخ خوب نازنینی‌بوده است

۸۳

هرسبزه که بر کنارجویی رسته‌است — گویی زلب فرشته خویی رسته است
پا بر سر سبزه تا بخواری ننهی — کان سبزه زخاك ماهرویی رسته‌است

۳۲۳

هر کو رقمی زعقل در دل بنگاشت | یك لحظه زعمر خویش ضایع نگذاشت
یا در طلب رضای یزدان کوشید | یا راحت خود گزید و ساغر برداشت

۱٦۴

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست | این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن که میزند موجی نو | موجش خوانند و درحقیقت دریاست

۱۳۹

هشدار که روزگار شور انگیزست | ایمن منشین که تیغ دوران تیزست
در کام تو گر زمانه لوزینه نهد | زنهار فرو مبر که زهر آمیزست

۳۵۷

یاری که دلم ز بهر او زار شده‌ست | او جای دگر بغم گرفتار شده‌ست
من درطلب علاج خود چون کوشم | چون آنکه طبیب‌ماست بیمارشده‌ست

۲۷۹

یك جرعهٔ می زملك کاوس به است | وز تخت قباد و ملکت طوس به است
آهی که سحرگاه کشد رندی‌مست | از طاعت زاهدان سالوس به است

۵۲۴

یك‌عاشق پاك ویك‌دل زنده کجاست | یك‌سوخته جان‌دل پرا کنده کجاست
چون بندهٔ اندیشه خویشند همه | درروی زمین خدای‌را بنده کجاست

۳۲٦

یك‌هفته شراب خورده باشی پیوست | هان تا ننهی تو روز آدینه ز دست
درمذهب ماشنبه وآدینه یکی است | جبّار پرست باش نه روز پرست

ج

۲۲۳

تا بتوانی غم جهان هیچ مسنج | بر خود مده از انده نا‌آمده رنج
خوش‌میخوروممی‌بخش کزین‌دیرسپنج | باخود نبری جوی اگر داری گنج

چ

۳۹۹

از عقل عنان بپیچ و در ساغر پیچ   از خلد و سقر بگذر و در کوثر پیچ
دستار قصب بباده بفروش و مترس   کم کن قصبی پس‌طرفی بر سر پیچ

۳۴۲

دانی زجهان چه طرف بربستم هیچ   وز کار جهان چگونه وارستم هیچ
شمع طربم ولی چو بنشستم هیچ   خود جام جمم ولی چوبشکستم هیچ

ح

۴۸۳

ای عارض تو نهاده بر نسرین طرح   روی تو فکنده بربتان چین طرح
ای غمزهٔ تو داده شه بابل را   اسب ورخ وپیل وبیدق‌وفرزین‌طرح

خ

۷۴

چون‌عمربسررسد چه‌بغدادوچه‌بلخ   پیمانه چوپرشود چه شیرین وچه تلخ
می نوش که بعد ازمن وتو ماه بسی   از سلخ بغرّه آید از غرّه بسلخ

د

۱۷۱ [ح : ۳۴]

آرند یکی و دیگری بربایند   برهیچ دل از راز دری نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند   پیمانهٔ عمر ماست می پیمایند

۵۳٦

آنانکه اساس کار بر زرق نهند   آیند و میان جان و تن فرق نهند
من ترك می لعل نخواهم گفتن   گر همچو خروسم ارّه برفرق نهند

۱٦۰

آنانکه بحکمت دُر معنی سفتند — در ذات خداوند سخنها گفتند
سررشتهٔ اسرار ندانست کسی — اوّل زنخی زدند و آخر خفتند

۴۰

آنانکه جهان زیر قدم فرسودند — واندر طلبش هردو جهان پیمودند
آگاه نیم ازآنکه آنان زین پیش — از کار چنانکه هستآگه بودند

۵۴

آنانکه محیط فضل وآداب شدند — در کشف علوم شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون — گفتند فسانه‌یی و در خواب شدند

۵۳۱

آنراکه کلید مشکلی می‌باید — از عمر دراز حاصلی می‌باید
برتر زدوکون حاصلی می‌باید — ای مرده دلان زنده دلی می‌باید

۵۳۷

آن قوم که سجّاده پرستند خرند — زیرا که بزیر بار سالوس درند
وین‌ازهمه طرفه‌تر که درپردهٔ زهد — اسلام فروشند و زکافر بترند

۱۱۴[ح:ص۹۴]

آن کاسه گری که کاسهٔ سرها کرد — در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد
برخوان وجود ما نگون کاسه نهاد — وان کاسهٔ سرنگون پرازسودا کرد

۱۱۷

آنکس که زمین وچرخ وافلاك‌نهاد — بس داغ که او بردل غمناك نهاد
بسیار لب چولعل و زلفین چو مشك — در طبل زمین و حقّهٔ خاك نهاد

۱۴٦

آنکو بسلامتست و نانی دارد — وز بهر نشستن آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی — گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

۵٦

آن مرد نیم کز عدمم بیم بود — آن نیم مرا خوشتر ازین نیم بود
جانی است بعاریت مرا داده خدای — تسلیم کنم چو وقت تسلیم بود

۳۳۵

آنها کـه اسیر عقل و تمییز شدند   درحسرت هست و نیست ناچیز شدند
رو بی خبری بآب انگور گزین   کاین بی خبران بغوره مویز شدند

۹۳

آنها کـه بکار عقل درمیکوشند   هیهات که جمله گاو نر میدوشند
آن به کـه لباس ابلهی درپوشند   کامروز بعقـل تره می نفروشند

۴۵۱

آنها کـه بکام دل جهان داشته اند   ناکام جهان بجای بگذاشته اند
تو پنداری که جاودان خواهی ماند   پیش‌از توهم ایشان‌چوتوپنداشته اند

۱۵۷

آنها که بفکرت دُر معنی سفتند   از ذات خدا بسی سخنها گفتند
سررشتهٔ اسرار ندانست کسی   اوّل زنخی زدند و آخر خفتند

۴۶

آنها که فلك ریزهٔ دهر آرایند   آینـد و روند و باز با دهر آیند
در دامن آسمان و در جیب زمین   خلقیست که تا خدا نمیرد زایند

۲۰۱

آنهـا کـه کشندهٔ مدام نابند   وآنها که بشب مدام در محرابند
برخشك کسی نیست همه در آبند   بیدار یکیست دیگران در خوابند

۴۳

آنها که کهن شدند وآنها که نوند   هریك بمراد خویش لختی بدوند
وین شغل جهان بکس نماند جاوید   رفتند و رویم و دیگر آیند و روند

۴۰۵

آورد باضطرارم اوّل بوجود   جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود   زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

۵۰۱

ابر آمد و عرصهٔ چمن می شوید   تخت گل و کرسی سمن می شوید
وین دیده بدان طمع که‌رویت بیند   روزی صد بار روی من می شوید

۱۲۰

اجرام کـه ساکنان این ایوانند　　اسباب تردّد خرد مندانند
هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی　　کانها کـه مدبّرند سر گردانند

ص۱۵۸

از باده بساط زهد خواهم فرسود　　امروز کـه دست یافتم برمقصود
فردا اگرم سوزی وگر بنوازی　　شك‌نیست که آن کنی که باشد بهبود

۴۸۱

از دفتر عمر پاك می باید شد　　در چنگك اجل هلاك می باید شد
ای ساقی‌خوش‌لقا تو خوشدل می‌باش　　آبی در ده کـه خاك می باید شد

۵۰۶

از مدرسه ها همه تباهی خیزد　　وز لقمهٔ وقف دل سیاهی خیزد
در کنج خرابه‌یی گداوار بزی　　بالله که از این مرتبه شاهی خیزد

۶۰

از واقعه‌یی ترا خبر خواهم کرد　　وانرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاك فرو خواهم شد　　با مهر تو سر زخاك برخواهم کرد

۸۹

افسوس که‌سرمایه ز کف بیرون‌شد　　دردست اجل بسی جگرها خون شد
کس‌نامد از آنجهان که تاپرسم ازو　　کاحوال مسافران عالم چون شد

۱۵۷

افسوس کـه نامهٔ جوانی طی شد　　وآن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب　　فریاد ندانم که کی آمد کی شد

۳۰۲

اکنون که زخوشدلی بجز نام نماند　　یك همدم پخته جز می خام نماند
دست طرب از ساغر می باز مگیر　　امروز که در دست بجز جام نماند

۴۳۷

ای‌بس که نباشیم وجهان خواهدبود　　نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین‌پیش نبودیم وهمان بود که بود　　زین پس‌چونباشیم همان خواهد بود

۴۷۱

ایزد ببهشت وعده با ما می کرد پس دردوجهان حرام می را کی کرد
حمزه بعرب اشتر شخصی پی کرد پیغمبر ما حرام می بر وی کرد

۴۲

این جمع اکابر کـه مناصب دارند از غصّه و غم ز جان خود بیزارند
وانکس که اسیر حرص چون ایشان نیست این طرفه کـه آدمیش می نشمارند

۵۵

این چرخ جفـا پیشهٔ عـالی بنیاد هرگز گره بستهٔ کس را نگشاد
هرجا که یکی دید کـه داغی دارد داغی دگرش برسر آن داغ نهاد

۱۷۶

این چرخ فلك بسی چوما کشت و درود غم خوردن بیهوده نمی دارد سود
پر کن قدح می بکفم درنه زود تا باز خورم کـه بودنیها همه بود

۴۹۳

این قافلهٔ عمر عجب میگذرد دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری در ده قدحی باده که شب میگذرد

۱۱۱

این کاسه که بس نکوش پرداخته‌اند بشکسته و در رهگذر انداخته اند
زنهار بر او قدم بخواری ننهی کاین کاسه زکاسه های سرساخته‌اند

۱۰۴

این کوزه گران که دست در گل دارند عقل و خرد و هوش بر آن بگمارند
مشت ولگد و طپانچه تا چند زنند خـاك پدرانست چه می پندارند

۱۸۹[ح : ص۱۱۹]

ای همنفسان مرا ز می قوت کنید وین چهرهٔ کهربا چو یاقوت کنید
چوی درگذرم بمی بشویید مرا وز چوب رزم تختهٔ تابوت کنید

۳۲۴[ح : ص۱۷]

بااین دوسه نادان که چنان می‌دانند از جهل که دانای جهان ایشانند
خر باش که ازخری که این دونانند هر کو نه خرست کافرش می‌خوانند

۴۹۶

باخاك جماعتی که یکسان گردند کی بستهٔ بند کفر و ایمان گردند
آنها که دراین جهان طرب کم کردند حقا که در آن جهان پشیمان گردند

ص۱۵۸

با دلبر خود دست درآغوش کنید نیك و بد ایّام فراموش کنید
مست ارچه که پند عاقلان کم شنود این نکته بسان حلقه در گوش کنید

۳۰۳

باروی نکوی ولب جوی ومل و ورد تا بتوانم عیش و طرب خواهم کرد
تا بوده ام و هستم و خواهم بودن می‌خورده‌ام ومیخورم وخواهم‌خورد

۴۸۶

برچرخ فلك هیچ کسی چیر نشد وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
مغرور بدانی که نخورده است ترا تعجیل مکن هم بخورد دیر نشد

۱۷۳

بر من قلم قضا چو بی من رانند پس نیك و بدش زمن چرا می‌دانند
دی بی‌من وامروزچودی بی‌من وتو فردا بچه حجّتم بداور خوانند

۴۵۶

پیری سرِرای ناصوابی دارد گلنار رخم برنگك آبی دارد
بام و در چار رکن دیوار وجود لرزان شده روی در خرابی دارد

۵۴۰

تا جان من از کالبدم گردد فرد هرچیز که بهتراست آن‌خواهم کرد
صد تیز بریشش که ملامت کندم هر زن جلبی را غم‌خود باید خورد

۱۰۲

تا چند اسیر رنگك و بو خواهی شد چند ازپی‌هرزشت ونکو خواهی شد
گر چشمهٔ زمزمی وگر آب حیات آخر بدل خاك فرو خواهی شد

۳۰۸

تا زهره و مه برآسمان گشت پدید بهتر ز می لعل کسی هیچ ندید
من در عجبم ز می فروشان کایشان به زین که‌فروشندچه‌خواهندخرید

۴۹۳

تا راه قلندری نپویی نشود رخساره بخون دل نشویی نشود
سودا چه پزی که تاچودلسوختگان یکباره بترك خود نگویی نشود

۲۰۰

تا کی عمرت بخود پرستی گذرد یا در پی نیستی و هستی گذرد
می‌خور که‌چنین‌عمر که‌مرگ‌ازپی‌اوست آن به که بخواب یا بمستی گذرد

۴۰۷

توبه نکند هر که ثباتش باشد از باده که چون آب حیاتش باشد
اندر رمضان اگر کسی توبه کند باری ز نماز تا نجاتش باشد

۳۶

جانم بفدای آنکه او اهل بود سر در قدمش اگر نهم سهل بود
خواهی که بدانی بیقین دوزخ را دوزخ بجهان صحبت نااهل بود

۵۰

چون جود ازل بود مرا انشی کرد برمن ز نخست درس عشق املی کرد
وانگاه قراضه ریزهٔ قلب مرا مفتاح خزاین دُر معنی کرد

۳۱

چون روزی توخدای قسمت فرمود هرگز نکند کم و نخواهد افزود
آسوده زهرچه هست می باید شد وآزاده ز هرچه نیست می باید بود

۳۷۸

چون‌روزی‌وعمر‌بیش‌و‌کم‌نتوان‌کرد دل‌را بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رای من وتست از موم بدست خویش هم نتوان کرد

۴۸

چون کار نه بر مراد ما خواهد بود اندیشه و جهد ما کجا دارد سود
پیوسته نشسته‌ایم در حسرت آنك دیر آمده ایم و رفت می باید زود

۳۲۲

چون‌نیست دراین‌زمانه سودی‌زخرد جز بی خرد از زمانه برمی نخورد
پیش آور از آنکه او خرد را ببرد تا بو کـه زمانه سوی ما به نگرد

۳۰۱

حال گل و مل باده پرستان دانند — نه تنگ‌دلان و تنگ‌دستان دانند
از بیخبری بی خبری معذوری — ذوقی‌است‌در‌این‌شیوه که‌مستان‌دانند

۸۸

خرّم دل آنکسی که معروف نشد — در فوطه و در اطلس و در صوف نشد
سیمرغ وش ازسر دو عالم برخاست — در کنج خراب همچنان بوم نشد

۳۴۶

خورشید کمند صبح بر بام افکند — کیخسرو روز مهره در جام افکند
می‌خور که منادی سحر که خیزان — آوازهٔ اشربوا در ایّام افکند

۵۴۹

خوش‌باش که عالم گذران‌خواهدبود — جان درپی‌تن نعره زنان خواهد بود
این کاسهٔ سرها که تو بینی فردا — زیر لگد کوزه‌گران خواهد شد

۷۳

خوش‌باش که‌غصّه‌بی‌کران خواهد بود — برچرخ قران اختران خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهند زدن — بنیاد سرای دیگران خواهد بود

۳۰۵

خوش‌باش که ماه عید نوخواهد شد — واسباب طرب جمله نکو خواهد شد
مه زرد وخمیده قدولاغر شده است — گویی که ازین رنج فروخواهد شد

۳۴۰

دادم بامید روزگاری بر باد — نابوده ز روزگار خود روزی شاد
زان می‌ترسم که روزگارم ندهد — چندانکه ز روزگار بستانم داد

۴۶۷

دانستن راه دین شریعت باشد — ور در عمل آوری طریقت باشد
ورعلم و عمل جمع شود با اخلاص — از بهر رضای حق حقیقت باشد

ص۱۴۵

در چرخ بانواع سخنها گفتند — وین گوهر حکمت بظریفی سفتند
معلوم نگشت حالشان آخر کار — اوّل زنخی زدند و آخر خفتند

۵۰۹

در خــانقه و زاویه ها حــال بود　　در مدرسه قول و قیل یا قال بود
از فتوی مفتی چو بود عشق فزون　　با خوف وخطر در مه و در سال بود

۱۷۹

در دست هماره آب انگورم باد　　در سر هوس بتان چون حورم باد
گویند بمن خدا ترا توبه دهاد　　او خود بدهد من نکنم دورم باد

۲۰۷

در دل نتوان درخت اندوه نشاند　　همواره کتاب خرّمی باید خواند
می باید خورد و کام دل باید راند　　پیداست که‌چنددرجهان‌خواهی‌ماند

۳۹۱

در دهر چو آواز گــل تازه دهند　　فرمای بتا کــه می باندازه دهند
ازدوزخ و ازبهشت و ازحورو قصور　　فارغ بنشین کاین همه آوازه دهند

۵۹

در دهر کسی بگلعذاری نرسید　　تا بردلش از زمانه خاری نرسید
در شانه نگر که تا بصد دنده نشد　　دستش بسر زلف نگاری نرسید

۹۵

در عالم جان بهوش می‌باید بود　　در کار جهان خموش می‌باید بود
تا چشم و زبان و گوش بر جا باشد　　بی‌چشم و زبان و گوش می‌باید بود

۵۳۰

درعشق تو هر دلی کــه مردانه بود　　در سوختن خویش چو پروانه بود
تا کی زبهانه همچو پروانه بسوز　　در عشق بهانه جستن افسانه بود

۴۹۵

در فصل بهار بی خبر خواهم بود　　وز صحبت عقل برحذر خواهم بود
ای می بحمــایت تو خواهم پیوست　　وی بید بسایهٔ تو در خواهم بود

۴۴۲

در کوی خرابات جگر سوزی چند　　بنشسته بدند با دل افروزی چند
بر کف قدح باده و مطرب میگفت　　هم بگذرد و نماند این روزی چند

۵۰۸

در مدرسهٔ عشق اگر قال بود　　کی فرق میان قال با حال بود
در عشق نداد هیچ مفتی فتوی　　در عشق زبان مفسدان لال بود

۵۱۱

در مدرسه قال و خانقه حال بود　　وین عشق برون زقال و احوال بود
گرمفتی شرع است وگرواعظ شهر　　در محکمهٔ عشق زبان لال بود

۲۳

درملك تو از طاعت من هیچ فزود　　وز معصیتی که رفت نقصانی بود
مگذار و مگیر زانکه معلومم شد　　گیرندهٔ دیری و گـذارندهٔ زود

۵۳۵

درمیکده جز بمی وضو نتوان کرد　　وان نام که زشت شد نکونتوان کرد
خوش‌باش که این پردهٔ مستوری ما　　بدریده چنان شد که رفو نتوان کرد

۴۶۳

در وقت اجل چو کار آماده کنید　　هم بستر خاکم از می ساده کنید
درخاك لحد چو خشت خواهید نهاد　　زنهار که آب وگلش از باده کنید

۳۱۵

دریاب که از روح جدا خواهی شد　　در پردهٔ اسرار فنا خواهی شد
می نوش ندانی زکجا آمده‌یی　　خوش باش ندانی که کجا خواهی‌شد

۴۱۹

دست چو منی که جام و ساغر گیرد　　حیفست کـه آن سبحه‌ودفتر گیرد
تو زاهد خشکی و منم عاشق تر　　آتش نشنیده‌ام که در تر گیرد

۵۲۶

دنیا چه کنی که بی وفا خواهد بود　　در خون همه خلق خدا خواهد بود
گـیرم کـه بقای نوح یابی در وی　　آخر نه بعاقبت فنا خواهد بود

۴۹۱

دوران حیات ما عجب میگذرد　　برخیز که دوران طلب میگذرد
در جام اجل زباده ریز آب حیات　　کز عمر توروز رفت وشب‌میگذرد

۴٦۸

رفتن بهوای دل شریعت نبود　　بی شرع کسی رود طریقت نبود
هرچیز کـه نادان ز ریاضت بیند　　آن وهم و خیال است حقیقت نبود

۲۲۰

روزیست‌خوش‌وهوانه‌گرمست‌ونه‌سرد　　ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
بلبل بزبان حـال خود باگـل زرد　　فریاد همی زند کـه می باید خورد

۳۸

ز آوردن من نبود گـردون را سود　　وز بردن من جاه و جلالش نفزود
از هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود　　کآوردن و بردن من ازبهر چه بود

۳۸۲

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند　　فرمای کـه تا بادهٔ گلگون آرند
تو زر نیی ای غافل نادان کـه ترا　　در خاك نهند و باز بیرون آرند

۴۵۸

زان پیش که نام تو ز عالم برود　　می‌خور که چومی بدل رسدغم برود
بگشای سر زلف بتی بند ز بند　　زان پیش که بند بندت ازهم برود

۴۰۴

شب نیست که آه من بجوزا نرسد　　وز گـریهٔ من سیل بدریا نرسد
گفتی که بتو باده خورم پس فردا　　شاید کـه مرا عمر بفردا نرسد

۳٦۴

شب نیست کـه عقل در تحیّر نشود　　وز گریه کنار من پُر از دُر نشود
پُر می نشود کاسهٔ سر از سودا　　هرکاسه که سرنگون بود پُر نشود

۴۵۴

صوفی‌شده‌یی دلت نه‌صافیست‌چه‌سود　　وین‌زهد تو ازبهر ریائیست چه‌سود
خود را بمیان خرقه کردی زاهد　　فرداکه خدا ازتونه‌راضیست چه‌سود

۵۳۹

طبعم بنمـاز و روزه چون مایل شد　　گفتم کـه مراد کلّیم حاصل شد
افسوس که‌آن وضو بگوزی بشکست　　وین روزه به‌نیم جرعه می باطل‌شد

۳۴۸

طبعم همه با روی چو گُل پیوندد — دستم همه با ساغر مُل پیوندد
از هر جزوی نصیب خود بستانم — زان پیش که جزوها بکل پیوندد

۴۴۷

عاقل چو بکار این جهان درنگرد — عشرت کند و طریق شادی سپرد
دانی که درین زمانه از روی خرد — ازعمر بر او خورد که غم می‌نخورد

۴۰۳

عاقل غم و اندیشه لاشیی نخورد — جز جام لبالب و پیاپی نخورد
غم دردل و می چو در صراحی باشد — خاکش برسر که غم‌خورد می‌نخورد

۱۱۸

عالم اگر از بهر تو می آرایند — مگرای بدان که عاقلان نگرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند — بربای نصیب خویش کت بربایند

۲۹۳

عشقی که مجازی بود آبش نبود — چون آتش نیم مرده تابش نبود
عاشق باید که سال وماه وشب وروز — آرام وقرار و خورد و خوابش نبود

۵۳۴

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد — ساقی می لعل در سبو خواهد کرد
افسار نماز و پوزه بند روزه — عید ازسراین خران فروخواهد کرد

۳۴۷

غم کُشتهٔ جام یك منی خواهم کرد — خودرا بدورطل می‌غنی خواهم کرد
اوّل سه طلاق عقل ودین خواهم گفت — پس دختر رز را بزنی خواهم کرد

۴۹۹

غم کیست کزودودیده‌خون‌باید کرد — یا زو علم طرب نگون باید کرد
زان پیش که فتنه‌یی پدیدآید ازاو — از مملکت دلش برون باید کرد

۳۶۷

غوّاصی کن گرت گهر می باید — غوّاصی را چند هنر می باید
سررشته بدست یاروجان بر کف‌دست — دم نازدن و قدم ز سر می باید

۸۰

فردا که جزای هرصفت خواهد بود قدر تو بقدر معرفت خواهد بود
درحسن صفت کوش که دررستاخیز حشر تو بصورت صفت خواهد بود

۴۴۹

قومی که بخواب مرگ سر بازنهند تا حشر ز قال و قیل خود باز رهند
تا کی گویی که کس خبر باز نداد چون بی‌خبرند ازچه خبر باز دهند

۵۵۰

کس مشکل اسرار ازل را نگشاد کس یك قدم از نهاد بیرون ننهاد
چون بنگری از مبتدی واز استاد عجزاست بدست هر که ازمادر زاد

۷۵

کم کن طمع ازجهان‌ومیزی‌خرسند وز نیـك و بد زمانه بگسل پیوند
خوش‌باش‌چنانکه‌هست‌کاین دورفلك هم بگذرد و نماند این روزی چند

ص۱۵۸

کو آنکه غم گردش گردون نخورد این عشوه زروزگار وارون نخورد
تا ساعتی از عمر غنیمت شمرد هنگام سحر که پرده برگل بدرد

۲۸۴

گر باده بکوه برزنی رقص کند ناقص بود آنکه باده را نقص کند
از باده مرا توبه چه میفرمایی روحی‌است که اوتربیت شخص کند

۵۳۲

گرجان تو در پردهٔ دین‌خواهد بود بادوست بهم پرده نشین خواهد بود
آن‌دم که نه درحضور او خواهی زد فردا همه داغ آتشین خواهد بود

۱۶۱

گردون ز زمین هیچ گُلی برنارد کش نشکند و باز زمین نسپارد
گر ابر چو آب خاك را بردارد تا حشر همه خون عزیزان بارد

۳۴۹

گر یار منید ترك طامات کـنید غمهـای مرا بمی مـکافات کنید
چون درگذرم زخاك من خشت‌زنید در رخنهٔ دیوار خرابات کنید

۱۴۱

گر یك نفست ز زندگانی گـذرد   مگذار که جز بشادمانی گـذرد
هشدار که سرمایهٔ سودای جهان   عمرست وچنان کش گذرانی گذرد

۳۸۳ [ح : ص ۹۸]

گویند بحشر گفت و گوخواهد بود   آن یار عزیز تند خو خواهد بود
از خیّر محض بد نیاید هرگز   خوش‌باش که عاقبت نکوخواهد شد

۳۴۵

گویند بهشت و حور و کوثر باشد   جوی می و شیر و شهد وشکّر باشد
یك جام بده ز باده هان ای ساقی   نقـدی ز هزار نسیه خوشتر باشد

۴۷۵

گویند که فردوس برین‌خواهد بود   آنجا می ناب و حورعین خواهد بود
گرما می ومعشوق گزیدیم چه باك   چون عاقبت کار همین خواهد بود

۴۰۹

گویند که ماه روزه نزدیك رسید   من بعد بگرد باده نتوان گردید
در آخر شعبان بخورم چندان می   کاندر رمضان مست بیفتم تا عید

۳۸۱

گویند هرآنکسان که با پرهیزند   زانسان که بمیرند بدانسان خیزند
مـا با می و معشوق از آنیم مدام   تا بو که بحشرمان چنان انگیزند

۱۰۹

لب بر لب کوزه هیچ دانی مقصود   یعنی لب من نیز چو لبهـای تو بود
آخر که وجود تو نمـاند جاوید   لبهـات چنین شود بفرمان ودود

۴۱۵

ما را ز خرابات خراب آوردند   در میکده بردند و شراب آوردند
گفتیم شراب را کـبابی باید   دلها همه بردند و کبـاب آوردند

۵۴۷

ما را گویند دوزخ افراشته اند   وانکه زگـناه تو بر انباشته اند
که رفت بدوزخ که گناه من دید   ورنه چه‌بهرزه خود براین‌داشته‌اند

۵۳۸

ماه رمضان چنانکه امسال آمد بر پای خرد بند گران حال آمد
ای بار خدای خلق را غافل ساز تا پندارند ماه شوّال آمد

۳۶۸

محبوب جمال خود بآدم بخشید سرّ حرمش بیار محرم‌بخشید
هر نقد که درخزانهٔ عالم بود سلطان بکرم بجزو آدم بخشید

۲۲۸

مگذار که غصّه در حصارت گیرد واندوه مجال روزگارت گیرد
مگذار کنار آب صاف ولب کشت زان پیش که خاك در کنارت گیرد

۳۹۴

من می‌خورم وهر که چومن اهل‌بود می خوردن من بنزد او سهل بود
می خوردن من‌حق بازل می‌دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

۴۷۳

من نامهٔ زهد وتوبه طی خواهم کرد با موی سفید قصد می خواهم کرد
پیمانهٔ عمر من بهفتاد رسید اکنون نکنم نشاط کی خواهم کرد

۴۰۰

موجود حقیقی بجز انسان نبود کس منکر او بغیر شیطان نبود
اسرار الّهی همه درذات تواست دریاب که این نکته بس‌آسان نبود

۳۷۹

می‌خور که تنت بخاك ذر ذرّه شود وان ذره همی پیاله و جرّه شود
از دوزخ و از بهشت فارغ میباش عاقل بچنین سخن چرا غرّه شود

۳۵۰

می خور که ز تو کثرت و قلّت ببرد واندیشهٔ هفتاد و دو ملّت ببرد
پرهیز مکن ز کیمیایی که از او یك جرعه خوری هزار علّت ببرد

۲۵۸

می‌خور که سمن بسی‌سیاخواهد شد خوش‌زی که سهی بسی‌سهاخواهدشد
برطرف چمن ز زندگانی برخور زیرا که چمن بسی‌چوما خواهد شد

۲۷۲

می گرچه حرام‌است‌ولی‌تا که خورد   وانگاه چه مقدارو دگر باکه‌خورد
هر گاه که این‌سه‌شرط برآید راست   پس می نخورد مردم دانا که خورد

۴۵۹

می نوش که می غم زنهادت ببرد   شغل دو جهان جمله زیادت ببرد
رو آتش تر طلب کن و آب حیات   زان پیش که همچو گردبادت ببرد

۳۴۴

نه جامهٔ عمر کـهنه نو خواهد شد   نه کار باندیشه نکـو خواهـد شد
می خور بسبو کاسهٔ اندوه مخور   کاین‌کاسه چو بشکند سبو خواهدشد

۱۳۵

وقتست کـه از سبزه جهان آرایند   موسی دستان ز شاخ کـف بنمایند
عیسی نفسان زخاك بیرون آیند   وز چشم سحاب چشمه ها بگشایند

ص ۱۵۸

وقتست که گل پرده ز رخ برگیرد   بلبل زطرب شور و شعف درگـیرد
بر سرو سهی بسان مقری قمری   هر صبحدم این تفرقه از سرگیرد

۲۲۱

هرجرعه که ساقیش بخـاك افشاند   در دیدهٔ گرم آتش دل بنشاند
سبحـان الله تو باد می پنداری   آبی کـه زصد درد دلت برهاند

۵۴

هرچند دلم زعلم محروم نشد   کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
اکنون کـه بروی کار درمینگرم   معلومم شد کـه هیچ معلوم نشد

۴۸۹

هر دل کـه بزیر بار غم پست بود   به زان نبود کـه عاشق و مست بود
گرباده بدست نیست بفرست مرا   زان می که پیاله‌اش کف دست بود

۴۷۷

هر راز که اندر دل دانا باشد باید کـه نهفته تر زعنقا باشد
کاندر صدف از نهفتگی گردد دُر آن قطره که راز دل دریا باشد

۱۲۴

هرصبح کـه روی لاله شبنم گیرد بالای بنفشه در چمن خم گـیرد
انصاف مرا زغنچه خوش می آید کو دامن خویشتن فراهم گـیرد

۳۸۴

هرگه که طلوع صبح ازرق باشد باید کـه بکف می مروّق باشد
گویند درافواه کـه حق تلخ بود شاید بهمین دلیل می حق باشد

۳۸۸

هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد نه کار کسی بکام او خواهد شد
ای ساقی اگـر باده دهی ور ندهی ناچار سر همه فرو خواهد شد

۴۲۴

هرلذّت و راحتی کـه خلاّق نهاد از بهر مجرّدان درآفاق نهـاد
هر کس که‌زطاق‌منقلب گشت‌بجفت آسایش خود ببرد و در طاق نهـاد

۱۵۴

هم دانهٔ امید بخرمن مـاند هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از درمی‌تا بجوی با دوست بخور ورنه بدشمن ماند

۲۱۴

یاران چو باتّفاق میعاد کـنید خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه بر کف گیرد بیچـاره مرا هم بدعا یاد کنید

۳۷۲

یاران موافق همه از دست شدند در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند تنك شراب در مجلس عمر یك لحظه ز ما پیشترك مست شدند

۴۶۱

یك جام شراب صد دل و دین ارزد یك جرعهٔ می مملکت چین ارزد
جز بادهٔ لعل چیست درروی زمین تلخی که هزار جان شیرین ارزد

۱۵۶

یك قطـرهٔ آب بود و با دریا شد   یك ذرّه ز خاك با زمین یکجا شد
آمد شدن تو اندر این عالم چیست   آمـد مگسی پدید و ناپیـدا شد

۴۷۶

یك‌نان بدوروزاگر بود حاصل مرد   وز کوزه شکسته‌یی دمی آبی سرد
مأمورکم از خودی چرا باید بود   یاخدمت چون خودی چرابایدکرد

ر

۳۱۹

آن لعل در آبگـینهٔ ساده بیار   وآن محرم و مونس هر آزاده بیار
چون می‌دانی کـه مدّت عالم خاك   بادیست کـه زود بگذرد باده بیار

۱۳۷

از بودنی ای دوست چه داری تیمار   وز فکرت بیهوده دل و جان افکار
خرّم بزی و جهان بشادی گـذران   تدبیر نه با تو کـرده اند اوّل کار

۲۲۳

ازگردش روزگار بهری برگـیر   برتخت طرب نشین بکف ساغرگیر
ازطاعت‌ومعصیت خدا مستغنی است   باری تو مراد خود زعالم برگیر

۴۲۹

از هرچه خورد مرد شراب اولیتر   با سبز خطان بادهٔ ناب اولیتر
عالم همه سر بسر رباطیست خراب   در جای خراب هم خراب اولیتر

۳۹

افلاك که جز غم نفزایند دگر   ننهند بجـا تا نربایند دگـر
ناآمدگان اگر بدانند کـه ما   از دهر چه می‌کشیم نایند دگـر

١١٥

ای دوست غم جهان بیهوده مخور	بیهوده غم جهـان فرسوده مخور
چون‌بوده گذشت‌و نیست نابوده‌پدید	خوش باش و غم بوده و نابوده مخور

١٢١[ح‌ص۴۵]

ای‌دل‌همه‌اسباب جهان خواسته گیر	باغ طربت بسبزه آراسته گیر
وانگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم	بنشسته و بامداد برخاسته گیر

۵۴۰

ای روح تویی بعقـل موصوف آخر	عارف شو و ره طلب بمعروف آخر
چون باز سپید دست سلطـانی تو	ویرانه چه میکنی توچون‌بوف آخر

۳۵

این اهل قبور خاك گشتند و غبار	هر ذرّه ز هر ذرّه گرفتند کـنار
آه‌این‌چه شرابیست که درروزشمار	بیخود شده و بیخبرند از همه کار

۲٦۹

با خوش پسران بادهٔ ناب اولیتر	در صومعه نغمهٔ رباب اولـیتر
چون عالم دون پیشه نمـاند جاوید	از باده در او مست و خراب اولیتر

۴۲۸

با ناز چو آرمیده باشی همه عمر	لذّات جهان چشیده باشی همه عمر
هم آخر کار رفت باید وانکه	خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

۱۷۵

تا چند ازین حیـله و زرّاقی عمر	تا چند مرا دُرد دهد ساقی عمر
خواهم که من از ستیزه و خدعهٔ او	چون‌جرعه بخاك ریزم این باقی‌عمر

۹۱

چون حاصل آدمی درین دیر دودر	جز خون‌دل‌ودادن جان نیست دگر
خرّم دل آنکسی کـه نآمد بوجود	آسوده کسی که خود نزاد از مادر

۴۲٦

چون نیست دراین دایرهٔ بی پرگار	از مایهٔ عمـر هیچکس برخوردار
هم در می لعل و زلف دلـبر آویز	وین یك دودم خویش غنیمت می‌دار

۹۶۱

خشت سر خم ز ملکت جم خوشتر — بوی قدح از غـذای مریم خوشتر
آه سحری ز سینهٔ خمّاری — از نالهٔ بوسعید و ادهـم خوشتر

۲۷۵

در دایرهٔ سپهر ناپیدا غور — جامی‌است که جمله‌را چشانند بدور
نوبت چو بدور تو رسد آه مـکن — می‌نوش بخوشدلی که دوراست‌بجور

۴۰۲

دی کوزه‌گـری بدیدم اندر بازار — بر پاره گلی لگد همی زد بسیار
وان گل بزبان حال با او میگفت — من هچمو تو بوده‌ام مرا نیکو دار

۴۷۲

زان‌می که‌حیات جاودانی‌است‌بخور — سرمایهٔ لذّت جوانی است بخور
سوزنده چوآتش است لیکن غم را — سازنده چوآب زندگانی است بخور

۴۲۳

سنّت مکن و فریضه ها را بگـزار — وان لقمه که‌داری زکسان بازمدار
غیبت مکن و دل کسان را مآزار — در عهدهٔ آن جهان منم باده بیـار

۴۸۸

گرباده خوری توباخردمندان‌خور — یا با صنمی لالـه رخ خندان خور
بسیار مخور ورد مکن فاش مساز — اندك‌خوروگه‌گاه خوروپنهان‌خور

۴۹۷

گر بافته زلف یار گیری بهتر — ور بادهٔ خوشگوار گیری بهتر
زان پیش که روزگار گیرد کم تو — گر تو کم روزگار گیری بهتر

۵۲۷

که خستهٔ لن ترانیم موسی وار — گـه کشتهٔ نامرادیم یحیی وار
هرلحظه بسوزنی برای دل خویش — در رشته کشم غمی دگر عیسی وار

۴۶۲

می با رخ دلبران چـالاك بخور — افعی غمت گزید تریاك بخور
من می خورم و عیش کنم نوشم باد — گرتو نخوری‌من‌چه کنم خاك بخور

۴۲۷

وقت سحر است خیز ای طرفه پسر — پر بادهٔ لعل کن بلورین ساغر
کاین یك دم عاریت درین کنج فنا — بسیار بجویی و نیابی دیگر

۴۵۳

یاران همه رفتند براهی مشهور — گه‌سوخته خرمنندو که ساخته گور
ما مانده در این بادیهٔ پر زغرور — چون لاشه خری‌بار گران منزل‌دور

ز

۳۱۱

آب رخ نو عروس رز پاك مریز — جز خون دل تائب ناپاك مریز
خون دو هزار تائب نامعلوم — برخاك بریز وجرعه برخاك مریز

۱۱۹

از جملهٔ رفتگان این راه دراز — باز آمده‌یی کو که خبر گوید باز
زنهار در این دو راههٔ آز و نیاز — تا هیچ نمانی که نمی آیی باز

ص۱۴۲و۱۵۶

افسوس‌ازاین گرجسك پرتك وتاز — کو در رفتن بباد بودی همراز
ازبس که دلش باستخوان مایل بود — شد عاقبت او نصیب دندان گراز

۲۳۲

ای بر سر سروران عالم فیروز — دانی که چه وقت می‌بود روح افروز
یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه وچار — پنجشنبه و آدینه و شنبه شب وروز

۱۶۳

ای پیر خردمند پگه تر برخیز — وان کودك خاك بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم نرمك‌می بیز — مغز سر کیقباد و چشم پرویز

۷۸

ای دل چو حقیقت جهانست مجاز   چندین چه بری رنج ازین آز و نیاز
تن را بقضا سپار و با باده بساز   کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

۵۱۸

ای دل همه خویش در ره جانان باز   هرچیز که آن خوشترت آید آن باز
در ششدر عشق چون زنان حیله مجوی   مردانه در آی و همچو مردان جان باز

۵

با تو بخرابات اگر گویم راز   به زانکه بمحراب کنم بی تو نماز
ای اوّل و آخر تو و جز تو همه هیچ   خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز

۲۸

بازی بودم پریده از عالم راز   تا بو که پرم دمی ز شیبی بفراز
اینجا چو کسی نیافتم محرم راز   زان در که در آمدم برون رفتم باز

۵۵۴

با مردم پاك اصل و عاقل آمیز   وز نا اهلان هزار فرسنگ گریز
گر زهر دهد ترا خردمند بنوش   ور نوش رسد ز دست نااهل بریز

۲۶۷

بر روی گل از ابر نقابست هنوز   در طبع دلم میل شرابست هنوز
درخواب مرو چه جای خوابست هنوز   جانا می خور که آفتابست هنوز

۹۴

بودی که نبودت بخور و خواب نیاز   کردند نیازمندت این چار انباز
هریك بتو آنچه داد بستاند باز   تا باز چنان شوی که بودی ز آغاز

۳۱۰

حکمی که ازو محال باشد پرهیز   فرموده و امر کرده کز وی بگریز
ما مانده میان امر و نهیش عاجز   این قصّه چنان بود که کج دار و مریز

۳۴۵

رو بر سر املاك جهان خاك انداز   می میخور و گرد خوبرویان میتاز
نه جسای عتاب آمد و نه جای نماز   کز جملهٔ رفتگان یکی نامد باز

۳۰۷

کردیم دگر شیوهٔ رندی آغاز تکبیر همی زنیم بر پنج نماز
هرجا که پیاله‌یی است ما را بینی گردن‌چوصراحی‌سوی او کرده‌دراز

۲

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز ورگرد گنه ز رخ نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

۲۹

ما لعبتکانیم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم برنطع وجود افتیم بصندوق عدم یك یك باز

۲۱۵

معشوق که عمرش چو غمم باد دراز امروز بمن تلطّفی کرد آغاز
برچشم‌من‌انداخت دمی‌چشم وبرفت یعنی که نکویی کن و در آب انداز

۲۷

می‌پرسیدی که چیست‌این‌نقش‌مجاز گر برگویم حقیقتش هست دراز
نقشی است پدید آمده از دریایی وانگاه شده بقعر آن دریا باز

۴۳۰

وقت سحر است خیز ای مایهٔ ناز نرمك نرمك باده خوروچنگ نواز
کاینها که بجایند نپایند دراز وآنها که شدند کس نمی آید باز

س

۱۲۷

از حادثهٔ زمان زاینده مترس وزهرچه‌رسد چونیست پاینده مترس
این یك دم نقد را بعشرت بگذار از رفته میندیش و زآینده مترس

۶۲ [حص ۲۱]

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس — در پیش نهاده کـلّهٔ کیکاوس
باکله همی گفت کـه افسوس افسوس — کو بانگ جرسها و کجا نالهٔ کوس

ش

۱۵۸

از آمده ها زرد مکن چهرهٔ خویش — وز نامده ها آب مکن زهرهٔ خویش
بر گیر زعمر بی بدل بهرهٔ خویش — زان پیش که دهر بر کشد دهرهٔ خویش

۵۲۹

ای مرد رونده مرد بیچاره مباش — از خویش مرو برون و آواره مباش
در باطن خویش کن سفر چون مردان — اهل نظری تو اهل نظّاره مباش

۱۲۸

پندی دهمت اگر بمن داری گوش — از بهر خدا جـامهٔ تزویر مپوش
عقبی همه ساعتست و دنیا یك دم — از بهر دمی ملك ابد را مفروش

۱۳

جامی است که عقل آفرین میزندش — صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف — می سازد و باز بر زمین میزندش

۳۷۰

خیّام اگر زباده مستی خوش باش — با ماهرخی اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است — انگار که نیستی چو هستی خوش باش

۱۰۸

در کارگه کوزه گری رفتم دوش — دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش — کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه‌فروش

۴۳۴

زان روح که راح ناب میخوانندش — معمـار دل خراب میخوانندش
رطلی دوسه سنگین بمن آریدسبك — خیر آب چرا شراب میخوانندش

۲۷٦

سرمست بمیخانه گذر کردم دوش　　پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم زخدا شرم نداری ای پیر　　گفتا که کریم است خدا باده بنوش

ص۱۵۲

سیر آمدم ای‌خدای ازهستی خویش　　از تنگدلی و از تهی دستی خویش
ازنیست چوهست می کنی‌بیرون‌آر　　زین‌نیستیم بحرمت هستی خویش

۳۵۵

غم چند خوری بکار ناآمده پیش　　رنجیست نصیب مردم دور اندیش
خوش‌باش‌وجهان‌تنگ مکن بردل‌خویش　　از غم خوردن قضا نگردد کم وبیش

۵۲۵

کو دل که بداند نفسی اسرارش　　کوگوش که بشنود دمی گفتارش
آن ماه جمال می نماید شب وروز　　کودیده که تا برخورد از دیدارش

۲۸۱

می راکه خرد خسته دارد پاسش　　او آب حیاتست و منم الیاسش
من قوت دل و قوّت روحش گویم　　چون گـفت خدا منافع للناسش

۵۵۴ [ص۱۴۰]

یك‌یك هنرم ببین گنه ده ده بخش　　هر جرم که رفت حسبة للّه بخش
از باد هوا آتش قهرت مفروز　　ما را بسر خاك رسول الله بخش

ك

۲۸۵

ای باده برم نیست بغیر تو محك　　تلخی ترانیست کـه در تنگ نمك
آمد رمضان چون ز تو دل بردارم　　مـاهی بسفر میروم الله معـك

۴٦۵

این کوی ملامتست و میدان هلاك وین راه مقامران بازندهٔ پاك
مردی باید قلندر و دامن چاك تا در گـذرد عیـار وار و بی باك

۴۹

بس پیرهن عمر که هر شب افلاك فرسود زه و کرد گریبانش چاك
هر روز بسی زمانه شاد و غمنـاك از آب برآورد و فرو برد بخاك

۴۳۵

روحی که منزّه است ز آلایش خاك مهمان تو آمده است از عالم پاك
میده تو ببادهٔ صبوحی مددش زان پیش کـه گوید انعم الله مساك

گ

۳۳٦

خیّام زمانه از کسی دارد ننگ کو در غم ایّام نشیند دلتنگ
می نوش در آبگینه با نالهٔ چنگ زان پیش که آبگینه آید برسنگ

ل

۱۸

از جرم حضیض خاك تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم زبند هرمکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

۲۸۸

این صورت کون جمله نقش است و خیال عارف نبود هر کـه نداند این حال
بنشین قدح باده بنوش و خوش باش فارغ شو از این نقش خیالات محال

۲۹۹

با سرو قدی تازه تر از خرمن گل از دست مده جام می و دامن گـل
زان پیش که ناگه شود ازباد اجل پیراهن عمر مـا چو پیراهن گـل

۵۳۸

تا بر ره خلق می نشینی ای دل در خرمن شرك خوشه چینی ای دل
گر صبر کنی گوشه گزینی ای دل بینی که در آن گوشه چه بینی ای دل

۳۱۲

تا کی ز ابد حدیث و تا کی زازل　　بگذشت ز اندازهٔ من علم و عمل
هنگام طرب شراب را نیست بدل　　هر مشکل را شراب گرداند حل

۳۰۴

چند از غم و غصّهٔ جهان قالاقال　　برخیز و بشادی گذران حالا حال
ازسبزه چو شد روی زمین میلامیل　　درکش میٔ لعل از قدح مالامال

۳٦٦

چون باد بزلف او رسیدن مشکل　　وز دست غمش عنان کشیدن مشکل
گفتند بدیده روی او بتوان دید　　گر دیدهٔ ماست روی دیدن مشکل

۵۰۳

عشقی دارم پاك‌تر از آب زلال　　وین باختن عشق مرا هست حلال
عشق دگران بگردد از حال بحال　　عشق من و معشوق مرا نیست زوال

۳۲۷

کس خلد وجحیم را ندیدست ای‌دل　　گویی که‌از آن‌جهان‌رسیدست‌ایدل
امید و هراس ما ز چیزیست کزان　　جز نام و نشانی نه پدیدست ایدل

۵۰۷

مردان بخیل را خداوند جلیل　　برآتش سوزنده نکرده‌است سبیل
از لفظ دُرربار چنین گفت رسول　　ترسای سخی به که مسلمان بخیل

م

۴۴۱[ص۶۵،۱۱۵]

آن روز که نیست درسرآب تاکم　　زهری بود ار دهر دهد تریاکم
زهر است غم جهان و تریاکش می　　تریاك خورم ز زهر ناید باکم

۲۸٦[ص۷۴]

از باده شود تکبّر از سرها کم　　وز باده شود گشاده بند محکم
ابلیس اگر باده بخوردی یك دم　　کردی دو هزار سجده پیش آدم

۴

از خالق کردگـار وز ربّ رحیم / نومید نیم بجرم و عصیان عظیم
گرمست وخراب‌مرده باشیم امروز / فردا بخشد بر استخوان های رمیم

٦٥

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم / وزآس سپهر سرنگون سوده شدیم
دردا و ندامتا که تا چشم زدیم / نابوده بکام خویش نابوده شدیم

٦٧

ای چرخ ز گـردش تو خرسند نیم / آزادم کن که لایق بند نیم
گرمیل تو با بی خرد و نااهل است / من نیز چنـان اهل و خردمند نیم

۱۳۳

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم / وین یك دم نقد را غنیمت شمریم
فردا که ازین دیر کهن در گذریم / با هفت هزار سالگان سربسریم

۱۵

ایزد چونخواست آنچه من خواسته‌ام / کی گردد راست آنچه من خواسته‌ام
گر هست صواب آنچه‌او خواسته‌است / پس‌جمله‌خطاست آنچه من خواسته‌ام

۳۳۰

ای صاحب فتوی از تو پرکار تریم / با اینهمه مستی از تو هشیار تریم
توخون کسان‌خوری وماخون رزان / انصـاف بده کـدام خونخوار تریم

۳۸۰

این چرخ فلك که ما در اوحیرانیم / فانوس خیال از او مثـالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس / ما چون صوریم کاندرو گردانیم

۷

با رحمت تو من از گنه نندیشم / با توشـهٔ تو ز رنـج ره نندیشم
گر لطف توام سفید روی انگیزد / یك نقطه ز نامهٔ سیه نندیشم

۴۲

با نفس همیشه در نبردم چکنم / وز کردهٔ خویشتن بدردم چکنم
گیرم که‌زمن در گذری‌خود بکرم / زین‌شرم که دیده‌یی چه کردم‌چکنم

۲٦

بر بستر خاك خفتگان می بینم — در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه بصحرای عدم می‌نگرم — ناآمدگـان و رفتگـان می بینم

۴۹۴

برخیز مگر داد دل شاد دهیم — مستان صبوح را طرب یاد دهیم
برنغمهٔ بلبلان چوگل جامه دریم — پس همچو شکوفه عمر برباد دهیم

۱۹۷

برخیزم و عزم بادهٔ ناب کـنم — این چهرهٔ کهربا چو عنّاب کنم
وین عقل فضول پیشه را مشتی می — بر روی زنم چنانکه در خواب کنم

۳۰۰

برخیز و بیا تا می گلرنگ کشیم — بانغمهٔ عود و نالهٔ چنگ کشیم
هش دار کـه ایّام تراویح گذشت — عید است بیا تا می گلرنگ کشیم

۲۷۰

برخیزو بیا که چنگ برچنگ زنیم — می نوش کـنیم و نام برننگ زنیم
سجّاده بیك پیاله می بفروشیم — وین شیشهٔ نام وننگ برسنگ زنیم

۳۳٦

تا چند اسیر عقـل هر روزه شویم — دردهرچه صدساله‌چه یکروزه شویم
درده قدح باده از آن پیش کـه ما — در کارگه کوزه‌گران کوزه شویم

٦۱

تا دست باتّفـاق برهـم نزنیم — پایی ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم و دمی زنیم پیش‌از دم صبح — کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

۱٦

تا ظنّ نبری کـه من بخود موجودم — یا این ره خونخواره بخود پیمودم
چون بود حقیقت من از او موجود — من خود که بدم کجا بدم کی بودم

۲۹۸

تا کی زجفای هر کسی ننگ کشیم — وز مالش روزگار نیرنـگ کشیم
با یـار سبکروح دمی بنشینیم — رطلی دوسه بادهٔ گران‌سنگ کشیم

٦٨

ترسم که چو بیش ازاین بعالم نرسیم — با همنفسان نیـز فراهـم نرسیم
این دم که دراوییم غنیمت شمریم — شاید که بعمر خود در آن‌دم نرسیم

١٨١

چون نیست مقام ما درین دیر مقیم — پس بی‌می ومعشوق خطاییست عظیم
تاکی زقدیم و محدث امیدم و بیم — چون‌من رفتم‌جهان‌چه‌محدث‌چه‌قدیم

۴۵۲

خودرا شب و روز در شراب اندازم — وز جور فلك مست و خراب اندازم
چون کشتی عمرغرقه خواهد بودن — آن به کـه سپر بروی آب اندازم

۴۱۸

خورشید بگل نهفت می نتوانم — واسرار زمانه گفت می نتوانم
از بحر تفکّرم برآورد خرد — دُرّی که زبیم سفت می نتوانم

۲۱۸

درپای اجل چومن سرافکنده شوم — وز بیخ امید عمر بر کنده شوم
زنهار گلم بجز صراحی مکنید — باشد که زباده پر شوم زنده شوم

١٦٥

در دایرۀ وجود دیر آمده ایم — وز پایۀ مرده‌ی بزیر آمده ایم
چون عمر نه بر مراد ما می‌گـذرد — باری بسر آمدی که سیر آمده ایم

٧٠

درعشق تو صد گـونه ملامت بکشم — ور بشکنم این عهد غرامت بکشم
گر عمر وفا کند جفاهای ترا — باری کم از آنکه تا قیامت بکشم

۴۲۵

در مسجد اگر چه با نیاز آمده‌ایم — والله کـه نه از بهر نماز آمده‌ایم
روزی اینجـا سجاده‌یی دزدیدیم — آن کهنه شده است باز بازآمده‌ایم

۴۱۷

دشمن بغلط گفت که من فلسفیم — ایزد داند کـه آنچه او گفت نیم
لیکن چو دراین غم آشیان آمده‌ام — آخر کم ازآنکه من بدانم که کیم

۵۱۵

دل گفت که ما چو قطرهٔ مسکینیم — در عمر کجا کنار دریا بینیم
آن قطره که این گفت چو در دریا رفت — فریاد بر آورد که ما خود اینیم

۲۲۹

دنیا چو فناست من بجز فن نکنم — جز رای نشاط و می روشن نکنم
گویند مرا که ایزدت توبه دهاد — او خود ندهد و گر دهد من نکنم

۲۷۱

دیگر غم این گردش گردون نخوریم — جز بادهٔ صاف ناب گلگون نخوریم
می خون جهانست وجهان خونی ما — ماخون دلخونی خود چون نخوریم

۳۱۳

زان پیش که اززمانه تابی بخوریم — با یکدگر امروز شرابی بخوریم
کاین پیك اجل بگاه رفتن ما را — چندان ندهد امان که آبی بخوریم

۴۴۰

زهر است غم جهان و می تریاکم — تریاك خورم ز زهر نبود باکم
با سبز خطان بسزه بر می غلطم — زان پیش که سبزه بردمد ازخاکم

۱۵۳

زین گونه که من کار جهان می‌بینم — عالم همه رایگان بر آن می‌بینم
سبحان الله بهر چه در می نگرم — ناکامی خویش اندر آن می بینم

۲۸۷

شد عید که ما بادهٔ گلرنگ کشیم — با نغمهٔ عود و نالهٔ چنگ کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم — رطلی دوسه بادهٔ گران سنگ کشیم

۹۹

کو محرم راز تابگویم یکدم — کز روز نخست خود چه بودست آدم
محنت زدهٔ سرشته‌یی از گل غم — یك چند جهان بگشت و برداشت قدم

۱۸۷

گر خود ز می مغانه مستم هستم — ور کافر و رند و بت پرستم هستم
هر طایفه‌یی بمن گمانی دارند — من زان خودم چنانکه هستم هستم

۴۸۴

گرد دگری چگونه پرواز کنم — با جز تو چگونه خویش دمساز کنم
یك لحظه سرشك دیده می نگذارد — تا چشم بروی دیگری باز کنم

۳

گر من گنه روی زمین کردستم — عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز گیرم دستت — عاجزتر ازاین مخواه کاکنون هستم

۲۴۹

گفتم که دگر بادهٔ گلگون نخورم — می خون رزانست دگر خون نخورم
پیر خردم گفت بجد میگویی — گفتم که مزاح می کنم چون نخورم

۵۰۰

گفتی بمن ای غمت قرار جانم — برگرد ز من اگر بری فرمانم
اکنون که رخ تو قبلهٔ جان منست — از قبله چگونه روی برگردانم

۲۸۹

گویند مرا که می پرستم هستم — گویند مرا عارف و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن — کاندر باطن چنانکه هستم هستم

۲۲۵

ما افسر خان و تاج کی بفروشیم — دستار قصب ببانگ نی بفروشیم
تسبیح که پیك لشکر تزویر است — ناگاه بیك جرعهٔ می بفروشیم

۲۸۰

ما جامه نمازی بسر خم کردیم — وز خاك خرابات تیمّم کردیم
باشد که درین میکده ها در یابیم — آن عمر که درمدرسه ها گم کردیم

۳۷۷

ماکز می بیخودی طربناك شدیم — وز پایهٔ دون برسر افلاك شدیم
آخرهم از آلایش تن پاك شدیم — از خاك برآمدیم و در خاك شدیم

۲۵

ما و تو بهم نمونهٔ پرگاریم — سرگرچه دو کرده‌ایم یك‌تن داریم
بر نقطه روانیم کنون دایره وار — تا آخر کار سر بهم باز آریم

۳۷۳

مابیم که اصل شادی و کان غمیم — سرمایهٔ دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم — آیینهٔ زنگ خورده و جام جمیم

۵۱

مقصود ز جمله آفرینش مابیم — در چشم خرد جوهر بینش مابیم
این دایرهٔ جهان چوانگشتری است — بی هیچ شکی نقش نگینش مابیم

۳۳۴

من بادهٔ تلخ تلخ دیرینه خورم — واندر مه روزه روز آدینه خورم
انگور حلال خویش در خم کردم — گو تلخ مکن خدای تا می نخورم

۱۸۴

من باده خورم ولیك مستی نکنم — الّا بقدح دراز دستی نکنم
دانی غرضم ز می پرستی چه بود — تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم

۱۹۴

من بی می ناب زیستن نتوانم — بی باده کشید بار تن نتوانم
من بندهٔ آن دمم که ساقی گوید — یك جام دگر بگیر و من نتوانم

۵۴۲

من در رمضان روزه اگر میخوردم — تاظن نبری که بیخبر میخوردم
ازمحنت روزه روزمن چون شب بود — پنداشته بودم که سحر میخوردم

۲۶۸

من ظاهر نیستی و هستی دانم — من باطن هر فراز و پستی دانم
با این همه از دانش خود بیزارم — گر مرتبه یی و رای مستی دانم

۱۸۵

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم — یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی می خوردم — اکنون که تو بردلم نشستی نخورم

۱۲

هر روز بگاه در خرابات شوم — همراه قلندران بطامات شوم
بی‌حکم تو یك قدم ندانم رفتن — توفیقم ده تا بمناجات شوم

۱۳۱

هرگز بطرب شربت آبی نخورم   تا از کف انـدوه شرابی نخورم
نانی نزنم در نمك هیچ کسی   تا از جگر خویش کـبابی نخورم

۴۹٦

هریك چندی یکی برآید که منم   با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارك او نظام گیرد روزی   ناگه اجل از کمین درآید که منم

۱۸٦

هشیـار نبوده‌ام دمی تا هستم   ورخود شب قدراست هم امشب مستم
لب برلب جام و سینه بر سینهٔ خم   تا روز بگـردن صراحی دستم

۲۵۰

هوشم بشراب ناب باشـد دایم   گوشم به نی و رباب باشد دایم
گرخاك‌مرا کوزه گران کوزه کنند   آن کوزه پر از شراب باشد دایم

۲۱

یا رب توگلم سرشته یی من چکنم   پشم و قصبم تو رشته‌یی من چـکنم
هرنیك وبدی که آید ازمن بوجود   خود بر سر من نوشته‌یی من چکنم

۴۰۸

یك چند بکودکی باستاد شدیم   یك چند باستادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که مارا چه رسید   چون ابر درآمدیم وچون باد شدیم

۳۷۵

یك دست بمصحفیم ویك دست بجام   که مرد حلالیم و گهی مرد حرام
ماییم درین گنبد فیروزه رخـام   نه کافر مطلق نه مسلمان تمـام

۴۳٦

یك روز زبنـد عالـم آزاد نیم   یك دم زدن از وجود خود شاد نیم
شاگردی روزگار کردم بسیار   در کار جهـان هنوز استادنیم

ن

۲۹

آنرا که وقوفست بر اسرار جهان — شادی و غم جهان برو شد یکسان
چون نیك و بد جهان همه خواهد شد — خواهی همه درد باش وخواهی درمان

۳۰

اسرار ازل را نه تو دانی و نــه من — وین حرف معمّا نه توخوانی ونه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو — چون پرده برافتد نه تومانی ونه من

۴۴۵

ای دیده اگر کور نیی گور ببین — وین عــالم پر فتنه و پر شور ببین
شاهان وسران و سروران زیر گلند — روهای چو مه در دهن مور ببین

۹۷

ای گشته شب و روز بدنیا نگران — اندیشه چه میکنی تو از روز گران
آخر نفسی ببین و بازآی بخود — کایّام چگونه میکند با دگران

۳٦۰

این جسم پیاله بین بجان آبستن — همچون سمنی به ارغــوان آبستن
نی‌نی غلطم که باده از غایت لطف — آبیست بآتش روان آبستن

۱۳٦

برخیز و مخور غم جهان گــذران — بنشین و جهان بشادکامی گــذران
در طبــع جهان اگر وفایی بودی — نوبت بتو خود نیامدی از دگران

۵۵۱

بر موجب عقل زندگــانی کردن — شاید کــردن ولی ندانی کردن
استاد تو روزگــار چابك دستست — چندان بسرت زند که دانی کردن

۱۵۵

بشنو ز من ای زبدهٔ یاران کــهن — اندیشه مکن زین فلك بی سر و بن
برگوشهٔ عرصهٔ قنــاعت بنشین — بازیچهٔ چرخ را تمــاشا میکن

۳۸٦

تا بتوانی خدمت رندان میکن بنیاد نماز و روزه ویران میکن
بشنو سخنان عمر خیّامی می میخورو ره میزن واحسان میکن

۵۱۰

تا چند کنی خدمت دونان و خسان جان برسر هر طعمه منه چون مگسان
نانی بدو روزخور مکش منّت خلق خون دل خود خوری به از خوان کسان

۴۵۰

تا کی غم آن خورم کزین چرخ کهن احوال مرا نه سر پدید است نه بن
زان پیش که رخت از این سراپرده برم ساقی بده آن می که هم این است سخن

۱۴

جانها همه آب گشت و دلها همه خون تاچیست حقیقت به پس پرده درون
ای باعلمت خرد ردو گردون دون از تو دوجهان پرو تو از هردو برون

۱۷۴

چون حاصل آدمی درین خارستان جز خوردن غصّه نیست یا کندن جان
خرّم دل آن کزین جهان زود برفت آسوده کسی که خود نیامد بجهان

۳۵۲

دارم ز جفای فلك آینه گون وز گردش روزگار خس پرور دون
از گریه رخی همچو پیاله پر اشك وزدیده دلی همچو صراحی پرخون

۳۳۲

دانی که چراست توبه نا کردن من زیرا که حرام نیست می‌خوردن من
بر اهل مجاز است بتحقیق حرام می خوردن اهل راز در گردن من

۳۱٦

درجسم پیاله می چو جانست روان در روح مجسّم آن روانست روان
در آب فسرده آتشی سیّار است در جام بلور لعل کانست روان

۴۳۲

در حلقهٔ فقر آی و شاهی میکن / وز چهرهٔ دل رفع سیاهی میکن
با معتکف کوی خرابات بگوی / خودرا بشناش وهرچه خواهی میکن

۴۵۵

در دامن این چرخ نو انگیز کهن / با دوست توسر زیك گریبان بر کن
دستی که زمانه را نه سریافت نه بن / کوته مکن‌ازمی که درازست سخن

۴۲۰

رفتم که در این منزل بیداد بدن / در دست نخواهد بجز از باد بدن
آنرا باید بمرگ من شاد بدن / کز دست اجل تواند آزاد بدن

۵۴۴

رندی دیدم نشسته برخنگ زمین / نه کفر و نه اسلام نه دنیا و نه‌دین
نه‌حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین / اندر دو جهان که را بود زهرهٔ این

۱۱۳

روزی که گذشتست ازو یاد مکن / فردا که نیامده‌ست فریاد مکن
برنامده و گذشته بنیاد مکن / حالی خوش باش و عمر برباد مکن

۱۴۵

زین گنبد گردنده بد افعالی بین / وز جملهٔ دوستان جهان خالی بین
تا بتوانی تو یك نفس خودرا باش / فردا مطلب دی منگر حالی بین

۴۲۲

قانع بیك‌استخوان‌چو کرکس‌بودن / به زانکه طفیل خوان ناکس بودن
بانان‌جوین خویش حقّا که به است / کآلوده بپالودهٔ هر خس بودن

۴۱

قومی متفکّرند در مذهب و دین / جمعی متحیّرند در شكّ و یقین
ناگاه منادیی برآید ز کمین / کای بی خبران راه نه‌آنست ونه‌این

۴۲۱

گاویست در آسمان و نامش پروین / یك گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین / زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

۴۷

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان　　برداشتمی من این فلـك را زمیان
وز خود فلکی دگر زنو ساختمی　　کـآزاد بکام دل رسیدی آسان

۲۰۸

گویند مرازمی که کمتر خورازین　　آخر بچه عذر برنداری سر ازین
عذرم رخ یار و بادهٔ صبحدم است　　انصاف بده چه عذر روشنتر ازین

۲۲

مسکین دل دردمند دیوانهٔ من　　هشیار نشد زعشق جـانانهٔ من
روزی که شراب عاشقی میدادند　　در خون جگر زدند پیمانهٔ من

۳۳۳

مشنو سخن زمانه ساز آمدگان　　می گیر مرّوق از طراز آمدگان
رفتند یکان یـکان فراز آمدگان　　کس می ندهد نشان باز آمدگان

۳۳۸

می‌خوردن و گرد نیکوان گردیدن　　به زانکه بزرق زاهدی ورزیدن
گرعاشق و مست دوزخی‌خواهد بود　　پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

۲۲۲

نتوان دل شاد را بغم فرسودن　　وقت‌خوش خود بسنگ محنت‌سودن
کس‌غیب‌چه‌داند که‌چه‌خواهدبودن　　می باید و معشوق و بکـام آسودن

۲۲۴

ننگ است بنام نیك مشهور شدن　　عاراست زجور چرخ رنجور شدن
خمّـار ببوی آب انگور شدن　　به زانکه بزهد خویش مغرورشدن

۳۶۹

هر لحظه بتـا تکبّر و ناز مکن　　خود بینی وخود پرستی آغاز مکن
آسوده برآ گره ز ابرو بگشا　　وین عربده با عاشق جانباز مکن

۹

یا رب بدل اسیر من رحمت کن　　بر سینهٔ غم پذیر من رحمت کن
بر پای خرابات رو من بخشای　　بر دست پیاله گیر من رحمت کن

۴۷۹

یا رب ز قبول یا ردم باز رهان — مشغول بخود کن ز خودم باز رهان
تا هشیارم نیك و بدی می‌دانم — مستم کن واز نیك و بدم باز رهان

و

٦٦

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو — بر درگـه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌یی — بنشسته همی گفت که کو کو کو کو

۱۰

آنم کـه پدید گشتم از قدرت تو — صد سالـه شود بناز وز نعمت تو
صد سال بامتحان گنه خواهم کرد — یا جرم منست بیش یا رحمت تو

۳۲

از آمدن و رفتن ما سودی کـو — وز تار وجود بود ما پودی کـو
در مجمر چرخ جان چندین پاکان — می سوزد و خاك میشود دودی کـو

۹۸

از تن چو برفت جان پاك من وتو — خشتی دو نهند در مغـاك من و تو
وانگه زبرای خشت گور دگران — در کالبدی کشند خاك من و تو

۱۹۳

این چرخ فلك بهر هلاك من و تو — قصدی دارد بجان پاك من و تو
برسبزه نشین ومی خور وشادی کن — کاین سبزه بسی دمد زخاك من و تو

۳۷٦

چون باده خوری زعقل‌بیگانه مشو — مدهوش مباش و جهل را خانه مشو
خواهی کـه می لعل حلالت باشد — آزار کسی مجـوی و دیوانه مشو

۳۸۹

روزی که بود وقت هلاك من و تو — از تن برود روان پاك من و تو
ای‌بس که‌نباشیم ودرین چرخ کبود — مه در تابد بر سر خـاك من و تو

۴۶۶

گر صحبت لیلی طلبی مجنون شو — وزخویشتن وجمله جهان بیرون شو
در خلوت عاشقان گرت راه دهند — بی‌دیده در آو بی زبان بیرون شو

۲۹۱

ماییم خریدار می کهنه و نو — وانگاه فروشندهٔ جنّت بدو جو
گویی که‌پس‌ازمرگ کجاخواهم‌رفت — می پیش آرو هرکجا خواهی شو

۸

ناکرده گناه در جهان کیست‌بگو — آنکس که گنه‌نکردچون‌زیست‌بگو ← نزهة ۳۲۱٫
من بد کنم و تو بد مکافات دهی — پس فرق میان من و تو چیست بگو

۲۲۷

یاقوت لبا لعل بدخشانی کو — وان راحت روح و راح ریحانی کو
می گرچه حرام در مسلمانی شد — می میخور و غم مخور مسلمانی کو

ه

۳۹۲

آن بادهٔ خوشگوار بر دستم نه — وان ساغر چون نگار بر دستم نه
آن می که چوزنجیربه پیچد برپای — دیوانه شدم بیار بر دستم نه

۲۸۳

از درس علوم جمله بگریزی به — واندر سر زلف دلبر آویزی به
زان پیش که روزگارخونت ریزد — تو خون پیاله در قدح ریزی به

۴۰۶

از هرچه بجز می است کوتاهی به — می هم ز کف بتان خرگاهی به
مستی و قلندری و گمراهی به — یك جرعهٔ می ز ماه تا ماهی به

۸۷

افسوس که عمر رفت بر بیهوده — هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
ناکردن فرموده سیه رویم کرد — فریاد ز کرده های نافرموده

٣٣٩

اندیشهٔ عمر بیش برشست منه　　هرجا که قدم نهی بجز پست منه
زان پیش که کاسهٔ سرت کوزه کنند　　تو کوزه ز دوش و کاسه از دست منه

ص ١٤٣

ای رفته و باز آمده و نُجم گشته　　نامت ز میان نامها گُم گشته
ناخن همه جمع گشته و سُم گشته　　ریش از پس پشت آمده و دُم گشته

٣٢٥

ای من در میخانه بسبلت رفته　　ترك بد و نیك جمله عالم گفته
گر هر دو جهان چو گوی افتد میگوی　　بر من بجوی چو مست باشم خفته

١٦٦

این تابهٔ چرخ بین نگون افتاده　　در وی دل زیرکان زبون افتاده
در دوستی صراحی و جام نگر　　لب بر لب و در میانه خون افتاده

٣١٤

پیری دیدم بخواب مستی خفته　　وز گرد شعور خانهٔ تن رفته
می خورده و مست خفته و آشفته　　و اللهُ لطیفٌ بعباده گفته

١٩٢

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه　　وین عمر بخوشدلی گذارم یا نه
پر کن قدح باده که معلومم نیست　　کاین دم که فرو برم برآرم یا نه

٣٥٩

تن در غم روزگار بیداد مده　　جان را ز غم گذشتگان یاد مده
دل جز بسمنبری پریزاد مده　　بی باده مباش و عمر بر باد مده

ص ١٥٠م

چند از پی حرص و آز تن فرسوده　　ای دوست روی گرد جهان بیهوده
رفتند و رویم و دیگر آیند و روند　　یك دم بمراد خویشتن نابوده

۳۵۸

دانی ز چه روی شهره گشتست و چه راه | آزادی سرو وسوسن اندر افواه
کاین دارد ده زبان ولیکن خاموش | وان دارد صد دست ولیکن کوتاه

۳۰۶

روزی بینی مرا تو مست افتاده | بر پای تو سر نهاده پست افتاده
دستار ز سر قدح ز دست افتاده | در حلقهٔ زلف بت پرست افتاده

۳۵۳

غرّه چه شوی بمسکن و کاشانه | وین عمر که نیست جز غم و افسانه
برخانهٔ صرصری، چه افروزی شمع | در رهگذر سیل چه سازی خانه

ص ۱۵۵

ماییم بلطف حق تولّا کرده | وز طاعت و معصیت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد | نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

۵۴۱

مشنو سخن دهر هم آواز شده | می خواه و سماع ویار دمساز شده
کان کز کس مادر بدر افتاد امروز | فردا بینی بکون زن باز شده

۲۷۸

من ترك همه گیرم و ترك می نه | از جمله گریز باشدم از وی نه
آیا بود این که من مسلمان گردم | پس ترك می مغانه گیرم هی نه

۱۹۹

هر توبه که کردیم شکستیم همه | برخود در ننگ و نام بستیم همه
عیبم مکنید گر کنم بیخودیی | کز بادهٔ عشق مست مستیم همه

۳۱۸

هر روز بر آنم که کنم شب توبه	از جام و پیالهٔ لبالب توبه
اکنون که‌رسیدوقت گل‌ترکم‌نیست	در موسم گل ز توبه یارب توبه

۳۳۷

یك جرعهٔ می کهنه ز ملك نو به	وزهرچه طریق می نه بیرون شو به
جامیش به از ملك فریدون صد بار	خشت سر خم ز تاج کیخسرو به

ی

۱۵۲

آن مایه زدنیا که خوری یا پوشی	معذوری اگر در طلبش می‌کوشی
باقی همه رایگان نیرزد هشدار	تا عمر گرانمایه بدان نفروشی

ص۱۵۷

آنم کـه ز هیچم بوجود آوردی	دانی کـه بمن بسی عنایت کردی
چون عاجز تقدیر توام معذورم	مادام که باقی است ز خاکم گردی

۲۶۳

آنها که زپیش رفته اند ای ساقی	در خاك غرور خفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو	باد است هر آنچه گفته اند ای ساقی

۵۴۳

ابریق می مرا شکستی ربّی	بر من در عیش را ببستی ربّی
بر خاك بریختی می لعل مرا	خاکم بدهن مگر تو مستی ربّی

۳۴۸

از آمدن بهار وز رفتن دی	اوراق وجود ما همی گردد طی
می‌خورمخور اندوه که گفته استحکیم	غمهای جهان چو زهروتریا کش می

ص ۱۵۹و۱۴۷

از خـانه برون آمده ناپاك تنی	وز دود جهنّم به‌تنش پیرهنی
بشکست‌وبریخت‌آن نه‌مردی‌نه‌زنی	یك شیشه می لعل کـه مردی ومنی

۴۷۴

از دفتر عمر برگشودم فالی ناگاه زسوز سینه صاحب حالی
می‌گفت خوشا کسی که اندر بر او یاریست چو ماهی وشبی چون سالی

۴۸۷

از مطبخ دنیا تو همه دود خوری تا چند غمـان بود و نابود خوری
سرمایه نخواهی که جوی کم گردد مایه که‌خوردچون‌توهمه‌سودخوری

۴۹۰

افتـاد مرا با می و مستی کاری خلقم زچه میکند ملامت باری
ای کاش کـه هرجرام مستی دادی تا من بجهـان ندید می هشیاری

۴۸۳

ای آنـکه نتیجهٔ چهـار و هفتی وز هفت و چهـار دایم اندر تفتی
می خور کـه هزار بار بیشت گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

۱

ای از حرم ذات تو عقل آگه نی وز معصیت و طـاعت ما مستغنی
مستم ز گناه و از رجا هشیارم امیـد برحمت تو دارم یعنی

۲۵۳[ص٦٨ح]

ای باده تو شربت من لالایی چندان بخورم ترا من شیدایی
کز دور مرا هرکـه ببیند گوید ای خواجه شراب از کجـا می‌آیی

۲۴۱

ای بادهٔ خوشگوار در جام بهی بر پای خرد تمام بند و گرهی
هر کس که زتو خورد امانش ندهی تا گوهر او بر کف دستش ننهی

۴۷۸

ای باقـی محض با فنایی کـه نیی　　هر جای نیی کدام جایی که نیی
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی　　آخر تو کجایی و کجایی کـه نیی

۱۴۹

ای بی خبر از کار جهان هیچ نیی　　بنیاد تو باد است و زان هیچ نیی
شد حدّ وجود تو میـان دو عدم　　اطراف تو هیچ و در میان هیچ نیی

۳۷

ای چرخ دلم همیشه غمناك کنی　　پیراهن خرّمی من چـاك کـنی
بادی که بمن وزد تو آتش کنیش　　آبی که خورم در دهنم خاك کنی

۵۴۶

ای چرخ همی خسیس را چیز دهی　　گرمابه و آسیا و دهـلیز دهی
آزاده بنان شب گروگان بنهد　　شاید که براین چنین فلك تیز دهی

۱۹۵

ای دل تو باسرار معمّـا نرسی　　در نکـتهٔ زیرکان دانا نرسی
اینجا بمی و نقل بهشتی می‌ساز　　کانجا که بهشتست رسی یا نرسی

۱۰۳

ای دل ز غبار جسم اگر پاك شوی　　تو روح مجرّدی بر افـلاك شوی
عرشست نشیمن تو شرمت بادا　　کآیی و مقیم خطّهٔ خـاك شوی

۵۲۳

ای روح دراین عالم غربت چونی　　بی‌آن همه جایگـاه و رتبت چونی
سلطان جهـان قدس بودی و امروز　　از محنت نفس شوم صحبت چونی

ص۱۵۲

ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی　　وی آتش دوزخ از تو افروختنی
تا کی گویی که بر عمر رحمت کن　　حق‌را تو که یی برحمت آموختنی

۱۶۷

ایکاش کـه جای آرمیدن بودی　　یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال ازدل‌خاك　　چون سبزه امید بردمیدن بودی

۱۱۰

ای کوزه‌گر آهسته اگر هشیاری　　تا چند کنی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و سر کیخسرو　　بر چرخ نهاده‌یی چه می‌پنداری

۲۹۵

ای گل تو بروی دلربایی مانی　　وی مل تو بلعل جانفزایی مانی
ای بخت ستیزه کار هردم بامن　　بیگانه تری بآشنایی مانی

۵۰۴

با فاقه و فقر همقرینم کردی　　با درد فراق همنشینم کردی
این مرتبهٔ مقرّبان ره تست　　یارب بچه خدمت این چنینم کردی

۴۸۵

بامن توهر آنچه گویی‌از کین گویی　　پیوسته مرا ملحد و بی دین گویی
من خود مقرم بدانچه هستم لیکن　　انصاف بده ترا رسد کاین گویی

۳٦٦

بردار پیاله و سبو ای دلجوی　　خوش‌خوش بخرام گردباغ ولب‌جوی
کاین چرخ بسی سروقدان گلروی　　صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی

۳۸۷

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی　　سرمست بدم که کردم این اوباشی
با من بزبان حال میگفت سبو　　من چون توبدم تونیز چون من باشی

۴۱٦

بر شاخ امید اگر بری یافتمی　　هم رشتهٔ خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنگنای زندان وجود　　ایکاش سوی عدم دری یافتمی

۱۰۵

بر کوزه گری پریر کردم گذری　　از خاك همی نمود هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی خبری　　خاك پدرم بر کف هر کوزه گری

۱۸۸

بر گیر زخود حساب اگر باخبری　　کاوّل توچه آوردی و آخر چه بری
گویی نخورم باده که می باید مرد　　می باید مرد اگر خوری یا نخوری

۳۹۸

پیری دیدم بخانهٔ خمّاری — گفتم نکنی ز رفتگان اخباری
گفتا می خور که همچو ما بسیاری — رفتند و خبر باز نیامد باری

۴۰۱

تا چند حدیث هفت و چار ای ساقی — مشکل‌چه یکی چه صدهزار ای‌ساقی
خاکیم همه چنگ بسازای مطرب — بادیم همه باده بیار ای ساقی

۲۵۴

تا چند ز یاسین و برات ای ساقی — بنویس بمیخانه برات ای ساقی
روزی که برات ما بمیخانه بود — آن روز به از شب برات ای ساقی

۱۲۵

تا درتن تست استخوان و رگ وپی — از خانهٔ تقدیر منه بیرون پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال — منّت مبر ار دوست بود حاتم طی

۴۱۱

تا در هوس لعل لب و جام میی — تا در پی آواز دف و بانگ نیی
اینها همه رنجست و تکلّف زنهار — تا مست و خراب نیستی هیچ نیی

۲۸۴

تُنگی می لعل خواهم و دیوانی — سد رمقی باید و نصف نانی
وانگه من و تو نشسته در ویرانی — خوشتر بود از مملکت سلطانی

۲۳۷

تن زن چو بزیر فلك بی باکی — می نوش چو در جهان آفتناکی
چون‌اوّل و آخرت بجزخاکی نیست — انگار که بر خاك نیی در خاکی

۳۵٦

جانا ز کدام دست برخاسته یی — کز طلعت خویش ماه را کاسته‌یی
خوبان جهان بعید روی آرایند — تو عید بروی خویش آراسته‌یی

۵۴۵

چندین غم بیهوده مخور شاد بزی — واندر ره بیداد تو با داد بزی
چون‌آخرکار این جهان نیستی‌است — انگار که نیستی و آزاد بزی

۱۸۰

چون جنس مرا خاصه نداند ساقی   صد فصل ز هر نوع براند ساقی
چون وامانم برسم خود باده دهد   وز حدّ خودم درگذراند ساقی

۲۵۷

چون می ندهد اجل امان ای ساقی   در ده قدح شراب هان ای ساقی
غم خوردن بیهوده نه کاردل ماست   با این دوسه روزه درجهان ای ساقی

۱۱۶

چون واقفی ای پسر بهر اسراری   چندین چه بری بیهده هر تیماری
چون می نرود باختیارت کاری   خوش‌باش درین نفس که هستی باری

۲۰۴

چون هست زمانه‌درشتاب ای ساقی   برنه بکفم جام شراب ای ساقی
هنگام صبوح قفل بر در زده‌ایم   تعجیل که آمد آفتاب ای ساقی

۴۷۰

حال من خستهٔ گدا می دانی   وین درد دل مرا دوا می‌دانی
با تو چکنم قصّهٔ درد دل خویش   ناگفته چو جمله حال ما می‌دانی

۳۳۶

خواهی که اساس عمر محکم یابی   یك چند بعالم دل بی غم یابی
غافل منشین ز خوردن باده و می   تا لذّت عمر خود دمادم یابی

۳۵۴

خواهی کـه پسندیدهٔ ایّام شوی   مقبول به پیش خاصه و عام شوی
اندر پی مؤمن و جهود و ترسا   بد گوی مباش تا نکو نام شوی

۹۰

خوش‌باش که پخته‌اند سودای تودی   ایمن شده از همه تمنّای تو دی
تو شاد بزی که بی تقاضای تو دی   دادند قرار کار فردای تو دی

۴۱۲

درباغ چو بود غوره ترش اوّل دی   شیرین زچه بود وتلخ چون آمدمی
از چوب بتیشه گر کسی کرد رباب   دربیشه چه گویی که که میسازدنی

٢٥٦

در ده می لعل لاله گون صافی بگشای ز حلق شیشه خون صافی
کامروز برون زجام می نیست مرا یك دوست که دارد اندرون صافی

٢٥٩

در ده می لعل مشکبو ای ساقی تا باز رهم ز گفتگو ای ساقی
یك کوزهٔ می بده از آن پیش که دهر خاك من و تو کند سبو ای ساقی

٢٦١

درسنگ اگر شوی چو نار ای ساقی هم آب اجل کند گذار ای ساقی
خاك است جهان غزل بگو ای مطرب باد است نفس باده بیار ای ساقی

١٠٦

در کارگه کوزه گری کردم رای در پایهٔ چرخ دیدم استاد بپای
میکرد سبو و کوزه را دسته و سر از کلّهٔ پادشاه و از پای گدای

١٣٣

در گوش دلم گفت فلك پنهانی فرمان قضا چرا زمن می دانی
در گردش خویش اگر مرا دست بدی خود را برهاندمی ز سرگردانی

٥١٣

دوش آمد و گفت اگر توما می طلبی پس هرچه نه آن منم چرا می طلبی
درخود نگر از زخود برون آمده یی پس من تو و تو من تو ترا می طلبی

٥١٢

دوش از سر اشتیاق و شور و مستی بر رفت دلم بعرش کانجا هستی
عرشی دیدم بناله می گفت آخر حق با تو و تهمتی بما در بستی

٣٩٧

رو بیخبری گزین اگر با خبری تا از کف مستان ازل باده خوری
تو بی خبری ، بیخبری کار تو نیست هر بی خبری را نرسد بیخبری

١٩٨

زای کوزهٔ می که نیست دروی ضرری پر کن قدحی بخور بمن ده دگری
زان پیشتر ای صنم که دررهگذری خاك من و تو کوزه کند کوزه گری

۱۳۸

زنهار کنون که میتوانی باری   بردار ز خاطر عزیزان با
کاین دولت ده روزه نماند جاوید   از دست توهم برون رود یکباری

۳۷۱

سازندهٔ کار مرده و زنده تویی   دارندهٔ این خلق پراکنده تویی
من گرچه‌بدم خواجهٔ این‌بنده‌تویی   کس را چه گنه نه آفریننده تویی

۱۴۴

سرگشته بچوگان‌قضاهمچون گوی   چپ‌می‌خورو‌راست‌میروو‌هیچ‌مگوی
کانکس که ترافکند اندرتك وپوی   او داند و او داند و او داند و اوی

۳۹۵

شادآمدی ای راحت جانم که تویی   تو آمده و من نه برآنم که تویی
از بهر خدا نه از برای دل ما   چندان بنشین که من‌بدانم که تویی

۲۰۳

صبحی‌خوش وخرّم‌است‌خیزای‌ساقی   در شیشه کن آن شراب ازشب باقی
جامی بمن‌آروخوش غنیمت می‌دان   این یك‌دم نقد را که فردا باقی

۷۱

گر آمدنم ز من بدی نامد می   ور نیز شدن ز من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیرخراب   نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

۱۳٦

گر دست دهد ز مغز گندم نانی   وز می دومنی ز گوسفندی رانی
با ماهرخی نشسته در بستانی   عیشی بود آن نه حدّ هر سلطانی

۳٦۰

گرزانکه بدست آید ازمی دومنی   مینوش بهر جمع و بهر انجمنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد   ازسبلت چون تویی و ریش چومنی

۱۳۰

گر شهره شوی بشهر شرّ الناسی ور گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود گر خضر و الیاسی کس نشناسد ترا تو کس نشناسی

۴۴۶

گر کار فلك بعدل سنجیده بدی احوال فلك جمله پسندیده بدی
ور علم بدی بکارها در گردون کی خاطر اهل علم رنجیده بدی

۴۵۷

گر من بمراد واختیار خودمی فارغ ز همه جهان ز نیك و بدمی
به زان نبدی که اندر این عالم دون نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

۲۴۰

گرهست ترا دراین جهان دسترسی هان تا نزنی بی می و ساقی نفسی
پیش از من و تو بیاز مودند بسی دنیا نکند کرای آزار کسی

۳۹۶

گویند مخور می که بلا کش باشی در روز مکافات در آتش باشی
این هست ولی ز هر دو عالم بهتر یك لحظه که ازشراب سرخوش باشی

۲۵۵

ما و می و معشوق و صبوح ای ساقی از ما نبود توبه نصوح ای ساقی
تاکی خوانی قصّهٔ نوح از ساقی پیش آر سبك راحت روح ای ساقی

۱۹

نقشی است که دروجود ما ریخته‌یی صد بوالعجبی ز ما برانگیخته‌یی
من زان به ازاین نمی توانم بودن کز بوته چنین مرا فرو ریخته‌یی

۱۴۷

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آیینهٔ صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

۲۰۵

هنگام صبوح ای صنم فرّخ پی　　برساز ترانه‌یی و پیش آور می
کافکند بخاك صد هزاران جم و کی　　این آمدن تیرمه و رفتن دی

٦

یارب بگشای بر من از رزق دری　　بی منّت مخلوق رسان ماحضری
از باده چنان مست نگه دار مرا　　کز بیخبری نباشدم درد سری

پایان

فهرست اول

اسامی اشخاص و قبایل

الف

ب

پ

ت

فهرست دوم

اسامی کتب و مجلات

ص

ط

غ

ف

ق

ک

م

ن

فهرست سوم

اسامی امکنه

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۸	آخر	علاوه شود که درنسخ‌قدیم	«فرسود زه و کرد گریبانش چاك» وبنظر ما همین‌صحیح است
۲۰	۳	کره بستهٔ	کره بستهٔ
۲۲	۵	وزطاس	وزآس
۲۵	۳	که غصه	که غصه
۲٦	۱۸	۲۷۳	۲۷۲
۳۳	۱	ابن کاسه	این کاسه
۳۳	۷	نسیم نوروز	شبنم نوروز
۳۷	٤	بگزار	بگذار
٥٤	۷	برخیرم	برخیزم
٦۱	۲-۳	۳۲٤	۲۲٤
٦۲	۱	محال روزگارت	مجال روزگارت
۸۲	۳	جان رواست	می چو جانست
۸۲	٤	روح بلور	جام بلور
۸٦	۱۰	می نخوی	می نخوری
۱۰۲	۸	بس طرفی	پس طرفی
۱۰٥	٥	غمخوار	غمخواره
۱۰٥	٦	درون ما	روزن ما
۱۰۷	٥	دفتر ومنبر	سبحه و دفتر
۱۳۰	۱۱	همگی خویش در	همه خویش در ره
۱۳۲	۸	گر صر	گر صبر
۱٦۳	٤	نسخه ر	نسخه را
۱٦۳	۱۹	گدانند	گردانند
۱٦۸	۱٤	دانس	دانش
۱۹۱	۳	هانکو	نانکو
۱۹٤	۸	آنم همه	آنی همه
۲۰٦	۸	درون ما	روزن ما

یاد آوری

بطوری که در صفحهٔ (۲۰۰) اشاره شد اشتباهاً در متن « طربخـانه » هشت رباعی هر کدام در یك موضع ویك رباعی‌در دوموضع تکرا شده است وبنا بر این عدهٔ صحیح رباعیهای شماره دار «طربخانه» ٥٤٤ رباعی‌است ؛ ورباعیهای تکرار شده باین قرار است :

[۳۲۹=٦٤] ، [۳٥٥=۱٤۳] ، [۳۳۳=۱٥۰] ، [۳۷۸=۱٥۹] ، [۱٦۸= ٤۳۷=٤٦۰] ، [٤٤٤=۱۸۸] ، [٤٤۱=۲٤۲] ، [۲۹٦=۲۷۳] ، [٤٤۸=۳٤۱]